

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج اسبلاغ

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

خطبه

۱۹۱ - ۲۰۵

جلد پنجم

کتاب برگزیده سال

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعہ برنج لبلاغ

پیام امام
امیرالمؤمنین
علیہ السلام

خطبہ

۱۹۱ - ۲۰۵

جلد پنجم

کتاب برگزیدہ سال

بایکادری جمعی ازفضلا و دانشمندان

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	نهج البلاغه، فارسی - عربی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر	قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	۵۸۱ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱-۶-۱ (دوره) ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱ (ج ۹)
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
یادداشت	فارسی - عربی.
یادداشت	کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.
یادداشت	چاپ اول.
عنوان دیگر	شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه، شرح
رده بندی کنگره	BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م۷۱۳۹۷
رده بندی دیویی	۲۹۷ / ۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۰۱۶۸۴

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - مرحوم محمد جعفر امامی - محمد جواد ارسطا
مرحوم ابراهیم بهادری - سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۸۱ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱-۶-۱ (دوره) ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱ (ج ۹)



آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُ الرَّحِيمُ



فهرست مطالب

۱۵	خطبه ۱۹۱
۱۸	خطبه در یک نگاه
۱۹	بخش اول
۲۰	شرح و تفسیر: خلقت بدیع خداوند
۲۷	بخش دوم
۲۸	شرح و تفسیر: تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است
۳۳	بخش سوم
۳۴	شرح و تفسیر: ندای بیدارگر تقوا را بشنوید
۴۱	بخش چهارم
۴۲	شرح و تفسیر: سرنوشت دنیا و دنیاپرستان
۴۹	خطبه ۱۹۲
۶۲	خطبه در یک نگاه
۶۷	بخش اول
۶۸	شرح و تفسیر: شیطان، بنیان‌گذار اساس تعصّب!
۷۵	بخش دوم
۷۶	شرح و تفسیر: از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

- نکته‌ها ۸۰
۱. مسئله حبط اعمال ۸۰
۲. آیا ابلیس فرشته بود؟ ۸۱
۳. تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد! ۸۱
۴. یکسان بودن حکم خدا درباره همگان ۸۲
- بخش سوم ۸۵
- شرح و تفسیر: او خطرناک‌ترین دشمن شماست ۸۶
- بخش چهارم ۹۵
- شرح و تفسیر: مانند شیطان و قایل نباشید ۹۶
- بخش پنجم ۱۰۳
- شرح و تفسیر: از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید ۱۰۵
- نکته: رابطه تکبر و تعصب ۱۱۴
- بخش ششم ۱۱۷
- شرح و تفسیر: تکبر برای هیچ کس روا نیست ۱۱۸
- نکته: رفع یک اشتباه ۱۲۴
- بخش هفتم ۱۲۵
- شرح و تفسیر: درس دیگری از داستان موسی بن عمران علیه السلام ۱۲۶
- بخش هشتم ۱۳۱
- شرح و تفسیر: چرا زندگی انبیا ساده بود؟ ۱۳۲
- بخش نهم ۱۳۵
- شرح و تفسیر: درس عجیب دیگری از خانه خدا ۱۳۶
- بخش دهم ۱۴۳
- شرح و تفسیر: چرا کعبه در میان باغ‌های سرسبز نیست؟ ۱۴۴

- نکته: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا!»! ۱۴۸
- بخش یازدهم ۱۵۱
- شرح و تفسیر: هیچ کس، از کبر و غرور در امان نیست ۱۵۲
- نکته: فلسفه عبادات ۱۵۷
- بخش دوازدهم ۱۵۹
- شرح و تفسیر: تعصّب بی دلیل ۱۶۰
- بخش سیزدهم ۱۶۳
- شرح و تفسیر: جای تعصّب این جاست! ۱۶۴
- نکته: تعصّب‌های منفی و مثبت ۱۶۷
- بخش چهاردهم ۱۶۹
- شرح و تفسیر: از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید ۱۷۰
- بخش پانزدهم ۱۷۳
- شرح و تفسیر: عوامل پیروزی مؤمنان پیشین ۱۷۴
- بخش شانزدهم ۱۷۷
- شرح و تفسیر: اتحاد و پراکندگی، مهم‌ترین عوامل پیروزی و شکست ... ۱۷۸
- بخش هفدهم ۱۸۱
- شرح و تفسیر: از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام عبرت بگیرید! ۱۸۲
- نکته: قطره‌ها و دریا! ۱۸۶
- بخش هیجدهم ۱۸۹
- شرح و تفسیر: اسلام به شما قدرت و عظمت داد ۱۹۰
- بخش نوزدهم ۱۹۳
- شرح و تفسیر: از تعصّب و تفرقه بپرهیزید ۱۹۵

- بخش بیستم ۲۰۳
- شرح و تفسیر: من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم ۲۰۳
- نکته: ذوالثدیة کیست؟ ۲۰۶
- بخش بیست و یکم ۲۱۱
- شرح و تفسیر: پرورش در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۱۳
- نکته‌ها ۲۲۰
۱. رابطه بسیار نزدیک علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۲۰
۲. داستان غار حرا ۲۲۱
۳. برنامه ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت ۲۲۳
- بخش بیست و دوم ۲۲۵
- شرح و تفسیر: معجزه حرکت درخت ۲۲۷
- نکته‌ها ۲۳۳
۱. معجزه شجره در روایات اسلامی ۲۳۳
۲. فرق میان سحر و معجزه ۲۳۴
- بخش بیست و سوم ۲۳۷
- شرح و تفسیر: من از این گروهم! ۲۳۷
- خطبه ۱۹۳** ۲۴۳
- خطبه در یک نگاه ۲۴۷
- پاسخ به یک سؤال ۲۴۸
- بخش اول ۲۴۹
- شرح و تفسیر: صفات والای پرهیزکاران ۲۵۰
- نکته: محورهای این بخش از خطبه ۲۶۷

۲۶۹	بخش دوم
۲۷۰	شرح و تفسیر: برنامه شبانه پرهیزکاران
۲۷۳	نکته: حضور قلب و تلاوت قرآن
۲۷۵	بخش سوم
۲۷۶	شرح و تفسیر: برنامه روزانه پرهیزکاران
۲۸۱	نکته: آن‌ها نقادان عمل خویش‌اند
۲۸۳	بخش چهارم
۲۸۴	شرح و تفسیر: چندین وصف دیگر
۲۹۵	بخش پنجم
۲۹۶	شرح و تفسیر: اوصاف مهم دیگر
۳۱۰	سرنوشت هم‌ام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده
۳۱۳	نکته: نگاه دیگری به خطبه هم‌ام
۳۱۷	خطبه ۱۹۴
۳۱۹	خطبه در یک نگاه
۳۲۱	بخش اول
۳۲۱	شرح و تفسیر: مشکلات عظیم رسالت
۳۲۷	بخش دوم
۳۲۸	شرح و تفسیر: خطر منافقان!
۳۳۵	بخش سوم
۳۳۵	شرح و تفسیر: برنامه ریزی دقیق منافقان!
۳۳۸	نکته: نفاق و منافقان در طول تاریخ

- خطبه ۱۹۵ ۳۴۳
- خطبه در یک نگاه ۳۴۵
- بخش اول ۳۴۷
- شرح و تفسیر: قیام پیامبر صلی الله علیه و آله در شرایط بسیار سخت ۳۴۷
- بخش دوم ۳۵۳
- شرح و تفسیر: خوان نعمت بی دریغش همه جا گسترده است ۳۵۴
- بخش سوم ۳۶۱
- شرح و تفسیر: دورنمای هول‌انگیز قیامت ۳۶۲
- خطبه ۱۹۶ ۳۶۹
- خطبه در یک نگاه ۳۷۱
- بخش اول ۳۷۳
- شرح و تفسیر: دریای هولناک دنیا ۳۷۴
- بخش دوم ۳۷۷
- شرح و تفسیر: تا فرصت باقی است کاری کنید ۳۷۷
- خطبه ۱۹۷ ۳۸۱
- خطبه در یک نگاه ۳۸۳
- بخش اول ۳۸۵
- شرح و تفسیر: پیوسته گوش به فرمان بودم! ۳۸۵
- بخش دوم ۳۹۱
- شرح و تفسیر: چه کسی از من سزاوارتر است؟ ۳۹۲
- نکته: حوادث دردناک هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن ۳۹۷

۴۰۳	خطبه ۱۹۸
۴۰۷	خطبه در یک نگاه
۴۰۹	بخش اول
۴۰۹	شرح و تفسیر: احاطه علمی پروردگار
۴۱۳	بخش دوم
۴۱۵	شرح و تفسیر: تقوای الهی، سرچشمه تمام خوشبختی‌ها
۴۲۵	بخش سوم
۴۲۷	شرح و تفسیر: ارزش والای اسلام
۴۳۷	بخش چهارم
۴۳۸	شرح و تفسیر: ظهور اسلام همچون بهاران بود
۴۳۹	پاسخ به یک سؤال مهم
۴۴۱	نکته: آری، او بهار بود!
۴۴۳	بخش پنجم
۴۴۵	شرح و تفسیر: ویژگی‌های مهم قرآن
۴۵۶	نکته‌ها
۴۵۶	۱. عظمت قرآن از دیدگاه امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>
۴۵۸	۲. دانشمندان بیگانه و قرآن
۴۶۱	خطبه ۱۹۹
۴۶۳	خطبه در یک نگاه
۴۶۵	بخش اول
۴۶۶	شرح و تفسیر: اهمّیت فوق‌العاده نماز
۴۷۲	نکته: نقش نماز در تربیت انسان

- بخش دوم ۴۷۵
- شرح و تفسیر: برکات زکات ۴۷۵
- نکته: زکات، رکن مهم جامعه اسلامی ۴۷۸
- بخش سوم ۴۸۱
- شرح و تفسیر: اهمّیت ادای امانت ۴۸۱
- نکته‌ها ۴۸۴
۱. مطلبی مهم و پیچیده ۴۸۴
۲. مهمترین نشانه ایمان ۴۸۶
- بخش چهارم ۴۸۹
- شرح و تفسیر: در خلوت و جلوت با شماس ۴۸۹
- خطبه ۲۰۰** ۴۹۳
- خطبه در یک نگاه ۴۹۳
- شرح و تفسیر: سیاست‌های او آمیخته با گناه است ۴۹۵
- نکته: سیاست رحمانی و سیاست شیطانی ۴۹۸
- خطبه ۲۰۱** ۵۰۳
- خطبه در یک نگاه ۵۰۳
- شرح و تفسیر: راه نجات ۵۰۶
- خطبه ۲۰۲** ۵۱۱
- خطبه در یک نگاه ۵۱۲
- شرح و تفسیر: آه سوزان علی علیه السلام در کنار قبر زهرا علیها السلام ۵۱۴

نکته‌ها	۵۲۲
۱. حضرت زهرا <small>ع</small> در لسان رسول خدا <small>ص</small>	۵۲۲
۲. احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت	۵۲۴
۳. هتک حرمت خانه آن حضرت!	۵۲۵
الف) ابن ابی شیبیه، محدث معروف اهل سنت، در کتاب «المصنّف»	۵۲۵
ب) بلاذری، دیگر محدث بزرگ اهل سنت، در کتاب «انساب الاشراف»	۵۲۶
ج) ابن قتیبه و کتاب «الإمامة و السياسة»	۵۲۷
د) طبری و تاریخ او	۵۲۹
ه) ابن عبد ربه و کتاب «العقد الفريد»	۵۲۹
یورش انجام شد!	۵۳۰
و) ابو عبید و کتاب «الاموال»	۵۳۱
ز) طبرانی و «معجم کبیر»	۵۳۲
ح) باز هم ابن عبد ربه و «عقد الفريد»	۵۳۲
ط) سخن نظام در کتاب «الوافی بالوفیات»	۵۳۳
ی) میرد در کتاب «کامل»	۵۳۳
ک) مسعودی و «مروج الذهب»	۵۳۳
ل) ذهبی و کتاب «میزان الاعتدال»	۵۳۴
م) عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الإمام علي»	۵۳۴
نتیجه:	۵۳۶
۴. مدفن پاک فاطمه زهرا <small>ع</small>	۵۳۶
۵. زمان شهادت بانوی اسلام	۵۳۷
خطبه ۲۰۳	۵۳۹
خطبه در یک نگاه	۵۳۹

- شرح و تفسیر: دنیا گذرگاه است ۵۴۱
- نکته: هر صبح و شام این جمله‌ها را بخوانید ۵۴۷
- خطبه ۲۰۴** ۵۴۹
- خطبه در یک نگاه ۵۴۹
- شرح و تفسیر: از دنیاپرستان فاصله بگیرید ۵۵۱
- خطبه ۲۰۵** ۵۵۹
- خطبه در یک نگاه ۵۶۱
- بخش اول ۵۶۳
- شرح و تفسیر: بهانه‌جویی طلحه و زبیر ۵۶۴
- بخش دوم ۵۶۹
- شرح و تفسیر: این حکم، حکم خداست ۵۷۰
- نکته‌ها ۵۷۲
۱. چرا اموال بیت‌المال به‌طور مساوی تقسیم می‌شود؟ ۵۷۲
۲. جایگاه واقعی مشورت ۵۷۷
۳. طلحه و رؤیای خلافت ۵۷۸

وَمِنْ خُطَبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَثْنِي عَلَى نَبِيِّهِ وَيُوصِي بِالزُّهْدِ وَالتَّقْوَى

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن خداوند را حمد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ستایش می‌کند
و به رعایت زهد و تقوا توصیه می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحه ۱۹

k] °B̄F°OI , k«] K°E°OI , k-e Öh°OI ù {Bû°OI °ok-d°E
ù ñk Å , B̄Äü -æ è Å m°A;B̄ Ä°I , ÇAT°OI-Ä° aÅ k-e E
z « ½ , -pÄMÖ h °î kT½ é ½B½ é - B½ aÅ , é ÇB/Ñf
, B̄i M̄B̄A , e ì»B ñBx° m̄Ei , aÄU kÄI M̄ - dM
/B½ oé e

۱. سند خطبه:

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود، ج ۱۰، ص ۱۷۶ و آمدی در غرر‌الحکم، ص ۱۲۷، ح ۲۱۶۲
قسمت‌هایی از این خطبه را با تفاوت‌هایی ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه
گرفته‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۷)

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ابْتِغَاءً لِمَا يُغْنِيهِمْ فِي غَمْرَةٍ وَتِيَمٍ وَجُودٍ فِي حَيْرَةٍ. قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةٌ الْحَيْنِ، وَأَسْتَعْلَقَتْ عَلَى أَفْيِدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ.

صفحة ٢٧

بخش دوم

&I a Å Ũ -°I , aÅ&I Öe B»Bı &I ÜTM E&IjBÅ
ù ÜT°I»Bı :&I aÅBMA«ÄF U ,&BMB aÅA«ÄF U/E , Üè
B °Bw ,c âA B av 1/2 «\ °I BÖ oâ°Ikô ù , «\ °I pod °Iç °I
« 1/2 âB-°I 1/2 I aÅBv û» â nBAb oIU °/è ùB BÅj T v 1/2 ,cMA
ñFw , à ÅEB/ami E , kMB/2&I jBÅEAA,Åk B B TjBd °,j oMBE
,Åk Å 1/4 a ç I °EBa-e Öe B a-e ,Bqç ; 1/2ÑCEB-ù/ kwEB-Å
/«n z°I jBÅj 1/2Ñ ç »ñ Ü lA »B lw &I û Ñ E

صفحة ٣٣

بخش سوم

ò awÑfj ; 1/2B âBTÅI ,B aÅ fk\ MAè°E ,B B ÅBwEAAÄa Fu
, 1/2 B MAÄa çI , 1/2 »B MAè ÜE/BÜA 1/2° °B 1/2Ñfj ; 1/2 ,Bñ
B MAñjBM,çÜw IBMA jA , Ml BMAé enI , Mç B oÄç E
B » ù E/BÅBç E; 1/2 MçITÄ ,BÅB E; -MAoITÅI ,çBd °I
j 1/2AÄé U /B oi I B ,B q»Bk°I; ÅA» f ,BMA» U
AÄ-v U ,BçnBMA-z U /Bk°I TÄn ; 1/2AÄoU , ÜT°ITÄn
1/2Bù ,Bç ÅEAA«TüU ,BçA{ BMA é T v U BÜÅBAL\ U ,BÜçB
E/ Ma v 1/2Bç ÅE , Mod 1/2B°A/E ,J IBfBÜä » ,K °B BçoM
j « °Ij d \ °I , 1/4 h °I « -Bı , 1/4 od °I d 1/2B°I , 1/4 «Ä°I k T-°I
j -°Ij d °I ,j k °Ij «Ä°I

صفحة ٤١

بخش چهارم

nAÑúw B aÅ ,ñq Bk] ,ñl BqÅ ,ñAçp BÜç ,ñBÜTIB°B

خطبه در یک نگاه

این خطبه در حقیقت از سه بخش عمده تشکیل شده است:
 بخش اول، ناظر به حمد و ثنای الهی، آمیخته با ذکر نعمت‌ها و بخشی از صفات جمال و جلال اوست، سپس شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و توضیح شرایطی که آن حضرت در آن شرایط برای هدایت مردم مبعوث شد.
 بخش دوم، از تقوا و آثار و برکات آن سخن می‌گوید و توصیه می‌کند که مردم در همه امور زندگی به این دستگیره محکم الهی چنگ زنند.
 در بخش سوم، امام علیه السلام درباره دنیاپرستی و فریفته زرق و برق آن شدن هشدار می‌دهد و به معرفی دنیا و نشان دادن عیوب آن می‌پردازد تا همگان بیدار شوند و عبرت گیرند.

این سه بخش را در چهار بخش شرح و تفسیر می‌کنیم.

بخش اول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاسِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَالْغَالِبِ جُنْدَهُ، وَالْمُتَعَالِي جَدَّهُ
أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمِهِ التَّوَامِ، وَالْإِنْبِيَاءِ الْعِظَامِ الَّذِي عَظُمَ حِلْمُهُ فَعَفَا، وَعَدَلَ
فِي كُلِّ مَا قَضَى، وَعَلِمَ مَا يَمْضِي وَمَا مَضَى، مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ،
وَمُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ، بِلَا أَقْتِنَاءٍ وَلَا تَعْلِيمٍ، وَلَا أَحْتِنَاءٍ لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ،
وَلَا إِصَابَةَ خَطِّهِ، وَلَا حَضْرَةَ مَلَأَ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، انْتَعَثَهُ وَالنَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي عَمْرَةٍ،
وَيَهُمُّ وَجُونَ فِي حَيْرَةٍ. قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةٌ الْخَيْنِ، وَأَسْتَعَلَّتْ عَلَى أَفْئِدَتِهِمْ
أَقْفَالُ الرَّيْنِ.

ترجمه

ستایش، ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه خلایق را فراگرفته، سپاهش پیروز و مجد و عظمتش متعالی است، او را به سبب نعمت‌های بهم‌پیوسته و برکات و فیض عظیمش می‌ستایم، همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل (از خطاکاران) درمی‌گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده، دادگر است و از آینده و گذشته باخبر.

خداوندی که به علم خود، آفریدگان را ابداع کرده و با فرمانش آن‌ها را ایجاد فرموده است، بی‌آن‌که (در این کار) از کسی پیروی کند و یا آموزشی ببیند و یا از نمونه‌ای که از آفریننده حکیمی صادر شده باشد، الگو پذیرد و یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای خود تجربه آموزد) و بی‌آن‌که جمعیتی حضور داشته باشند (که با آن‌ها مشورت کند یا از آنان کمک بگیرد). و گواهی می‌دهم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست، او را زمانی مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند

و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می زدند. افسار هلاکت، آن‌ها را به هر سو می کشید و قفل‌های گناه و گمراهی بر قلب‌هایشان زده شده بود.

شرح و تفسیر

خلقت بدیع خداوند

امام علیه السلام در بخش اول این خطبه که از فصیح‌ترین خطبه‌های آن حضرت است از حمد خدا آغاز می‌کند و او را به سه وصف می‌ستاید، عرضه می‌دارد: «ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه آفریده‌ها را فرا گرفته و سپاهش پیروز و مجد و عظمتش متعالی است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَالْغَالِبِ جُنْدُهُ، وَالْمُتَعَالِي جَدُّهُ).

تعبیر به «الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ» که از گستردگی حمد خداوند در میان همه مخلوقات خبر می‌دهد، ممکن است اشاره به این باشد که همه اقوام باایمان او را حمد و ثنا می‌گویند و یا اشاره به حمد و سپاسی است که همه موجودات جهان به‌ویژه نعمت‌های پروردگار با زبان حال یا زبان قال، می‌گویند.

پیروز بودن لشکر خدا از آن‌روست که نه تنها فرشتگان الهی بلکه همه عالم سپاه و لشکر خدا هستند و هیچ کس و هیچ چیز تاب مقاومت در برابر آن‌ها را ندارد: «وَبِهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲.

جمله «وَالْمُتَعَالِي جَدُّهُ» برگرفته از آیه شریفه «وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا»^۳ است و با توجه به این که «جد» در این جا به معنای عظمت است، اشاره به این است که عظمت ذات پاک او بسیار متعالی است.^۴

۱. «الفاشی» از ریشه «فشو» بر وزن «کشف» به معنای گسترش یافتن و منتشر شدن گرفته شده است.

۲. فتح، آیه ۷.

۳. جن، آیه ۳.

۴. این که پدر بزرگ را جد می‌گویند به واسطه بزرگی مقام و سن اوست.

سپس انگشت بر نعمت‌های مادی و معنوی خداوند گذاشته و در برابر آن‌ها حمد خدا می‌گوید، عرضه می‌دارد: «او را به سبب نعمت‌های به هم پیوسته و برکات و فیض عظیمش می‌ستایم»؛ (أَحْمَدُهُ عَلَي نِعْمِهِ التَّوَامِ، وَ آلائِهِ الْعِظَامِ). با توجه به این که «توام» (بر وزن غلام) جمع توأم (بر وزن جوهر) به معنای اشیایی است که همراه با یکدیگرند، اشاره به این است که نعمت‌های الهی اغلب نعمت‌های به هم پیوسته است، مثلاً نعمت زبان، هم وسیله گفتار است و هم عاملی برای هدایت غذا به زیر دندان برای جویدن و هم وسیله بسیار مهمی برای فرو بردن غذا و هم چشیدن طعم‌ها و باخبر شدن از سلامت و فساد غذاها و همچنین نعمت‌های بی‌شمار دیگر و چه زیبا سروده است آن شاعر توانا:

فضل خدای را که تواند شمار کرد

یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کائنات

چندین هزار صورت الوان نگار کرد

بحر آفرید و برّ و درختان و آدمی

خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت

اسباب راحتی که نشاید شمار کرد

از چوب خشک میوه و در نی شکر نهاد

و از قطره دانه‌ای در شاهوار کرد

۱. «توام» بر وزن «غلام» جمع «توأم» بر وزن «جوشن» در اصل به معنای فرزند دو قلوست و هر دو را توأمین می‌گویند. سپس به هر چیزی که همراه شیء دیگری باشد توأم اطلاق شده است و در جمله بالا اشاره به این نکته است که نعمت‌های پروردگار به صورت مفرد نیستند، بلکه اغلب گروهی از نعمت‌ها همراه یکدیگرند.

اجزای خاک مرده به تأثیر آفتاب
 بستان میوه و چمن و لاله زار کرد
 چندین هزار منظر زیبا بیافرید
 تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد
 توحیدگوی او نه بنی آدم اند و بس
 هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد
 لال است در دهان بلاغت زبان وصف
 از غایت کرم که نهان و آشکار کرد^۱

ممکن است قرار گرفتن «آلاء» در مقابل «نعم» اشاره به نعمت‌های معنوی در مقابل نعمت‌های مادی باشد.

سپس به معرفی خداوندی که حمد و ستایش او را کرده می‌پردازد و او را با پنج وصف مهم یاد می‌کند که هر یک به تنهایی می‌تواند انگیزه حمد و ستایش باشد، می‌فرماید: «همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل (از خطاکاران) درمی‌گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده دادگر است و از آینده و گذشته باخبر. خداوندی که به علم خود آفریدگان را ابداع کرده، و با حکمش آن‌ها را ایجاد فرموده است»؛ (الَّذِي عَظَّمَ حِلْمُهُ فَعَفَا، وَعَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى، وَعَلِمَ مَا يَمْضِي وَمَا مَضَى، مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ، وَمُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ).

این اوصاف پنج‌گانه که از فزونی حلم خداوند آغاز می‌شود و به آفرینش خلائق و ابداع کائنات منتهی می‌گردد، مهم‌ترین بخش از صفات خداست که شامل علم و قدرت و عدالت و لطف و مرحمت است.

آنگاه به این حقیقت اشاره می‌کند که آفرینش خداوند بدون هیچ‌گونه سابقه،

تعلم، تجربه و مشورت است، می‌فرماید: «بی‌آن‌که (در این کار) از کسی پیروی کند و یا آموزشی ببیند، و یا از نمونه‌ای که از آفریننده حکیمی صادر شده باشد الگو پذیرد، یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای خود تجربه آموزد) و بی‌آن‌که جمعیتی حضور داشته باشند (که با آن‌ها مشورت کند یا از آنان کمک بگیرد)»؛ (بِلاَ اِقْتِدَاءٍ وَلَا تَعْلِيمٍ، وَلَا اِخْتِذَاً لِّمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ، وَلَا اِصَابَةَ خَطَاٍ، وَلَا حَضْرَةَ مَلَاٍ).

هرکس برای ساخت هر چیزی یک یا چند روش را از میان پنج روش زیر به کار می‌گیرد:

نخست، ممکن است از دیگری تقلید کند، دوم، آموزش ببیند، سوم، نمونه‌ای را از دیگری ببیند و از آن الگو بگیرد و با استفاده از آن به مقصود خود برسد، چهارم، از خطاهای خود تجربه ببیند وزد و پنجم، گروهی را به مشورت و همکاری دعوت کند؛ اما خداوند صانع حکیم، خلقتش در همه جا بی‌سابقه است، و بی‌نیاز است از همه این مواردی که ذکر شد، در نتیجه درباره آفرینش او لفظ ابداع (خلقت بدون سابقه) به کار می‌رود.

این مسئله، فوق‌العاده اهمّیت دارد که انسان‌ها هر چه می‌سازند و هر مصنوعی به وجود می‌آورند حتماً نمونه‌هایی از آن را در جهان آفرینش دیده‌اند؛ مثلاً مخترعان هواپیما، بی‌شک از پرندگان الهام فراوان گرفته‌اند به همین دلیل شباهت زیادی در میان انواع هواپیماها با انواع پرندگان دیده می‌شود. در عین حال برای رسیدن به مقصود باید از علوم و تجارب پیشینیان بهره بگیرند و همیشه در کنار خود آزمایشگاه وسیع و گسترده‌ای داشته باشند تا خطاهای خود را از راه آزمایش برطرف سازند و حتی اغلب برای تکمیل کار خود شورا

۱. «اِحْتِذَاً» یعنی هماهنگ شدن از ریشه «حذو» بر وزن «جذب» به معنای هماهنگی گرفته شده است.

تشکیل می دهند و از همایش ها و کنگره ها استفاده می کنند، در حالی که خداوند حکیم در خلقت گسترده و انواع نامحدود مخلوقاتش نیاز به هیچ یک از این امور ندارد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این بخش از خطبه بعد از حمد و ثنای الهی، شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله داده و وضع عصر قیام آن حضرت را در چند جمله کوتاه و پرمعنا تشریح می کند تا اهمیّت این دعوت الهی آشکارتر و ملموس تر شود، می فرماید: «و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست؛ او را زمانی مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می زدند. افسار هلاکت، آن ها را به هر سو می کشید و قفل های گناه و گمراهی بر قلب هایشان زده شده بود»؛ (وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ اِتَّبَعْتُهُ وَالنَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ^۱، وَيَمْوَجُونَ فِي حَيْرَةٍ. قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةٌ^۲ الْحَيْنِ^۳، وَأَسْتَغْلَقَتْ عَلَيَّ أَفْئِدَتِهِمْ أَقْفَالَ الرَّيْنِ^۳).

امام علیه السلام با چند تشبیه گویا وضع مردم را در عصر جاهلیت کاملاً ترسیم فرموده است؛ گاه آن ها را به کسی تشبیه می کند که در گرداب وحشتناکی افتاده و پیوسته فریاد می کشد و کمک می طلبد، و گاه به حیواناتی تشبیه کرده که زمامشان به دست افراد فاسد و مفسدی است که آن ها را به سوی پرتگاه می کشند،

۱. «غمره» آب فراوانی است که همهٔ چهرهٔ چیزی را می پوشاند، سپس به معنای هرگونه شدت فراگیری اطلاق شده است.

۲. «حین» (با فتح حاء) به معنای مرگ و هلاکت است و به معنای غم و اندوه شدید که انسان را تا سر حد مرگ پیش می برد نیز استعمال شده است و حین (با کسر حاء) به معنای زمان است. در خطبهٔ بالا با فتح حاء می باشد.

۳. «رین» (با فتح راء) در اصل به معنای زنگاری است که روی اشیای مختلف می نشیند و در عبارت بالا کنایه از زنگار گناه و گمراهی است. در فارسی آن را زنگ و زنگار می گویند و معمولاً نشانهٔ پوسیدن و ضایع شدن آن فلز یا از بین رفتن شفافیت و درخشندگی آن است.

و گاه دل‌های آن‌ها را شبیه مخزنی می‌داند که قفل محکمی بر در آن خورده و هیچ علم و دانش و آگاهی و فضیلتی وارد آن نمی‌شود.

به راستی تا انسان به وضع فکری و عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی مردمی که در عصر جاهلیت می‌زیستند آگاه نشود، عظمت مقام پیامبر اسلام ﷺ و دعوت او را درک نخواهد کرد، به همین دلیل امام علیؑ در خطبه‌های متعددی از نهج‌البلاغه با تعبیرهای بسیار گویا وضع آن زمان را برای نسل‌هایی که آن عصر را درک نکرده بودند و یا درک کرده و به فراموشی سپرده بودند، یادآور می‌شود از جمله:

در خطبه دوم می‌فرماید: «أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ... وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَزَمَ فِيهَا جَعَلَ الدِّينَ...».

در خطبه ۲۶ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا... وَأَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ فِي شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ...».

در خطبه ۵۹ می‌فرماید: «بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَخَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ...» و در خطبه ۱۹۵ می‌خوانیم: «أَرْسَلَهُ وَأَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةٌ وَمَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ...».

اگر مجموعه عبارات امام علیؑ را در مجموع این خطبه‌ها، کنار هم قرار دهیم، ترسیم بسیار گویایی از وضع زمان جاهلیت و مشکلات عظیم مردم آن زمان در مسائل عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی در برابر ما مجسم می‌شود و آنگاه به اهمیّت اسلام و خدمات رسول خدا ﷺ در تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی پی خواهیم برد.

بخش دوم

عِبَادَ اللَّهِ! أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَاللَّهُ وَجِبَةٌ عَلَى اللَّهِ حَقُّكُمْ، وَأَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهِ بِاللَّهِ، وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ: فَإِنَّ التَّقْوَى فِي أَلْيَوْمِ الْحَزْرُ وَالْجَنَّةُ، وَفِي عَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ، وَسَالِكُهَا رَاحٌ، وَمُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ. لَمْ تَبْرَحْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَّمِ الْأَمْاضِينَ مِنْكُمْ وَالْغَابِرِينَ، لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا عَدَاءً، إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبَدَى، وَأَخَذَ مَا أَعْطَى، وَسَأَلَ عَمَّا أَسَدَى. فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبِلَهَا، وَحَمَلَهَا حَقَّ حَمَلِهَا! أَوْلَيْكَ الْأَقْلُونَ عَدَاءً، وَهُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ

﴿n z°I jBLA; 1/2Ñ æ﴾ ñ Ü

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم، زیرا تقوا حق خداوند بر شماست و سبب حق شما بر خداوند نیز می‌شود! و نیز توصیه می‌کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید و به یاری تقوا، بر خداوند حق (پاداش) پیدا کنید، زیرا پرهیزکاری، امروز پناهگاه و سپر بالای شماست و فردا راه رسیدن به بهشت است.

جاده تقوا واضح و روشن، و پوینده آن صاحب سود فراوان، و امانت‌دارش (خداوند) حافظ آن است. تقوا همواره خود را به امت‌های پیشین و آینده عرضه کرده و می‌کند، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند، در آن روز که خدا آنچه را آفریده باز می‌گرداند و آنچه را عطا کرده، باز می‌ستاند و از همه (صاحبان نعمت) نعمت‌هایش را بازخواست می‌کند (که با نعمت‌های او چه کردند؟).

اما چقدر کم‌اند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آن‌ها عددشان کم است و شایسته توصیفی هستند که خداوند (در قرآن مجید) درباره آنان فرموده است: «اندکی از بندگان من سپاس‌گزارند».

شرح و تفسیر

تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است

این بخش از کلام امام علیه السلام هدف اصلی خطبه را تشکیل می‌دهد و آنچه در بخش نخست گذشت در واقع مقدمه و زمینه‌ساز این بخش بود، زیرا تا ایمان به خدا و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نباشد سخن گفتن از تقوا جایگاه مناسبی ندارد؛ نخست می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم، زیرا که تقوا حق خداوند بر شماست و سبب حق شما بر خداوند (نیز) خواهد بود»؛ (عِبَادَ اللَّهِ! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقٌّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ).

این تعبیر درباره تقوا بدیع است که از یک سو حق خداست بر بندگان و از سوی دیگر سبب می‌شود بندگان بر خداوند حقی پیدا کنند؛ اما حق خداست به دلیل آن‌که نتیجه تقوا همان اطاعت جمیع اوامر و نواهی پروردگار است، و اطاعت، حق خدا بر بندگان است، و اما حق بندگان نیز هست، زیرا بر اثر آن استحقاق پاداش خواهند یافت.

بسیاری از شارحان نهج البلاغه تقوا را در این جا به اطاعت کامل از فرمان‌های خدا تفسیر کرده‌اند در حالی که تقوا، خدا ترسی درونی و پایبندی باطنی به اصولی است که اثرش اطاعت فرمان خداست؛ تقوا همان چیزی است که در مراحل نخستین به صورت عدالت ظاهر می‌شود و در مراحل عالی به صورت عصمت، و این‌ها همه از صفات باطنی است.

کسی که در برابر اطاعت و گناه بی تفاوت است بی تقواست و آن‌کس که پایبند

به اصول الهی و متعهد به آنهاست، با تقواست و آثار هر دو در اعمال نمایان می‌شود. سپس امام علیه السلام برای به دست آوردن این گوهر گران بها چنین می‌فرماید: «به شما توصیه می‌کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید (که پیمودن این راه بی‌یاری خدا بسیار مشکل است) و به یاری تقوا، بر خداوند حق (پاداش) پیدا کنید»؛ «وَأَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيَّهَا بِاللَّهِ، وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ».

آری، پیمودن راه تقوا، تقوایی که زندگی انسان را احاطه کند، جز به یاری خداوند میسر نیست. حتی انبیا و اولیا خود را در این راه به خدا می‌سپردند و از او یاری می‌جستند و می‌گفتند: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ «توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم».^۱ در دعای پر معنایی که بعد از زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به آن توصیه شده، می‌خوانیم: «كُلَّمَا وَفَّقْتَنِي بِخَيْرٍ فَأَنْتَ دَلِيلِي عَلَيْهِ وَطَرِيقِي إِلَيْهِ؛ هر زمان مرا به کار نیکی توفیق دادی تو راهنمای من به سوی آن و نشان‌دهنده مسیر من بودی».^۲

آنگاه امام علیه السلام به دو اثر مهم تقوا به عنوان دلیل اشاره کرده، می‌فرماید: «زیرا پرهیزکاری، امروز پناهگاه و سپر بلای شماست و فردا راه رسیدن به بهشت است»؛ «فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَالْجَنَّةُ».

آری! همه حوادث تلخ فردی و اجتماعی که زندگی را در کام انسان در این جهان، ناگوار می‌کند بر اثر گناه و خروج از جاده عدل و انصاف است؛ تقوا سبب می‌شود که انسان در این جهان از سقوط در پرتگاه گناه و عواقب دردناک آن رهایی یابد و زندگی شیرین توأم با آرامش و سعادت داشته باشد و فردای قیامت به مقتضای: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ «و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است»^۳، راه وصول به بهشت و نعمت‌های بی‌نظیر

۱. هود، آیه ۸۸. این سخن از زبان شعیب علیه السلام در برابر قوم سرکشش در قرآن نقل شده است.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۵۵.

۳. بقره، آیه ۱۹۷.

بهشتی است. آیا گوهری گران بهاتر از این پیدا می شود که هم در دنیا حافظ انسان باشد و هم در آخرت نجات دهنده او گردد؟

سپس در ادامه سخن به سه نکته مهم درباره تقوا اشاره می کند، نخست می فرماید: «جاده تقوا واضح و روشن، و پوینده آن صاحب سود فراوان، و امانت دارش (خداوند) حافظ آن است» (وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلُكُهَا وَاضِحٌ، وَسَالِكُهَا رَاحٌ، وَمُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ).

اما واضح بودن جاده تقوا به این دلیل است که از یک سو، با فطرت انسان، کاملاً هماهنگ است و از سوی دیگر، در عالم تشریح در کتاب و سنت، مسیر این جاده تبیین شده است.

اما سود بردن سالک این راه، به این علت است که از یک سو، در قیامت به مقتضای «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»^۱ پرهیزکاران را به سوی بهشت دعوت می کند و از سوی دیگر، در دنیا صاحبش را از آلودگی ها و پستی ها و زندگی تاریک و ظلمانی رهایی می بخشد و او را آبرومند و سربلند و مورد احترام قرار می دهد.

و حافظ بودن نگاهدارنده آن (بنابر این که «مستودع» را به معنای اسم مفعولی بگیریم) به این دلیل است که خداوند اجر و پاداش پرهیزکاران را بر عهده گرفته، بنابراین امانت آن ها نزد خدا محفوظ است و فرشتگان الهی نیز حافظ اعمال پرهیزکاران اند، و اگر «مستودع» را به معنای اسم مکان (مخزن و جایگاه) بدانیم جایگاه تقوا قلب انسان است که آن را به خوبی حفظ کرده و از آن مراقبت می کند. بعضی نیز «حافظ» را به معنای محفوظ گرفته اند، بنابراین مفهوم جمله این می شود که پرهیزکاران در سایه تقوا محفوظ اند.

نکته دومی که امام علیه السلام به آن اشاره می کند، این است که تقوا حقیقتی است پایدار

که محدود به زمان و مکانی نبوده و نخواهد بود، می‌فرماید: «تقوا همواره خود را به امت‌های پیشین و آینده عرضه کرده و می‌کند، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند؛ در آن روز که خدا آنچه را که آفریده باز می‌گرداند و آنچه را عطا کرده، باز می‌ستاند و از همه نعمت‌هایش (صاحبان نعمت را) بازخواست می‌کند (که با نعمت‌های او چه کردند؟)»؛ (لَمْ تَبْرَحْ^۱ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَمِ الْأَمْضِينَ مِنْكُمْ وَالْغَابِرِينَ^۲، لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا غَدًا، إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبَدَى، وَأَخَذَ مَا أَعْطَى، وَ سَأَلَ عَمَّا أَسَدَى^۳).

آری، تقوا همچون قصر زیبا، باشکوه و آرام‌بخشی است که همگان را به سوی خود فرامی‌خواند و در برابر دیدگان همه انسان‌ها بوده و خواهد بود و همه کتاب‌های آسمانی و انبیا و اولیای الهی به سوی آن دعوت کرده‌اند. قرآن مجید می‌گوید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ (و ما به کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آن‌ها داده شده بود و نیز به شما سفارش کردیم که از (نافرمانی) خدا بپرهیزید).^۴

امام علی (ع) در سومین نکته می‌فرماید: «اما چه کم هستند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آن‌ها عددشان کم است و شایسته توصیفی هستند که خداوند (در قرآن مجید) می‌فرماید: اندکی از بندگان من سپاس‌گزارند»؛ (فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبِلَهَا، وَحَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا! أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَهُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»^۵).

۱. «لَمْ تَبْرَحْ» از ریشه «برح» به معنای دور شدن و کنار رفتن گرفته شده و هنگامی که با کلمه نفی همراه می‌شود، معنای اثبات را می‌رساند.

۲. «غابریین» جمع «غابر» از «غبور»، بر وزن «عبور» گرفته شده که به معنای باقی ماندن چیزی است، بنابراین «غابریین» یعنی بازماندگان.

۳. «أَسَدَى» از ریشه «سدى» بر وزن «عبا» به معنای نیکی کردن گرفته شده است.

۴. نساء، آیه ۱۳۱.

۵. سبأ، آیه ۱۳.

اما چرا تقوا با آن همه اهمیتی که دارد طالبانش کم هستند؟ پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا تقوا مخالف هوای نفس است و گام برداشتن برخلاف هوای نفس کار آسانی نیست. جاده تقوا بسیار پرسنگلاخ و پرفرازونشیب است، هر چند پایانی لذت بخش دارد؛ ولی جاده هوای نفس، صاف و لذت بخش، اما پایانش بسیار دردناک است.

در حدیثی می خوانیم: هنگامی که خداوند بهشت را آفرید به جبرئیل فرمود: نگاهی به آن بیفکن. هنگامی که جبرئیل مناظر زیبای بهشت را دید عرض کرد: پروردگارا! «لَا يَتْرُكُهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا؛ هیچ کس نیست که بهشت را رها سازد و وارد آن نشود»؛ سپس خداوند آن را در لابه لای ناراحتی ها (و مخالفت هوای نفس) پیچید و فرمود: نگاهی به آن بیفکن، چون جبرئیل به آن نگاه کرد عرض کرد: «يَا رَبِّ أَخْشَى أَنْ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ؛ پروردگارا! از این می ترسم که هیچ کس وارد آن نشود». هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: نگاهی به آن بیفکن، چون جبرئیل به آن منظره وحشتناک نگاه کرد، عرض کرد: «يَا رَبِّ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ؛ پروردگارا! هیچ کس به سراغ آن نخواهد آمد»؛ سپس خداوند آن را در لابه لای شهوات پیچید و فرمود: نگاهی به آن بیفکن. وقتی که جبرئیل به آن نگاه کرد، عرض کرد: «يَا رَبِّ أَخْشَى أَنْ يَدْخُلَهَا كُلُّ أَحَدٍ؛ پروردگارا! از آن می ترسم که همه وارد آن شوند».^۱

این حدیث پر معنا در واقع شرحی است بر حدیث فشرده ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۲، ذیل ح ۴.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۹۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

بخش سوم

فَأَهْطِعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا، وَالظُّلُومَ بِجِدِّكُمْ عَلَيْهَا، وَأَعْتَاضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلَفٍ خَلَفًا، وَمِنْ كُلِّ مُخَالِفٍ مُوَافِقًا. أَيْقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ، وَأَقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ، وَأَشْعِرُوهَا قُلُوبَكُمْ، وَأَزْ حَضُوا بِهَا ذُنُوبَكُمْ، وَدَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ، وَبَادِرُوا بِهَا الْأَحْمَامَ، وَأَعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا، وَلَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا. أَلَا فَصُونُوهَا وَتَصُونُوا بِهَا، وَكُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نُرَاهَا، وَاللِّي الْأَخِرَةَ وَلَاهَا. وَلَا تَضَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ التَّوَى، وَلَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ الدُّنْيَا. وَلَا تَشِيمُوا بَارِقَهَا، وَلَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، وَلَا تُحْيُوا نَاعِقَهَا وَلَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا، وَلَا تُفْتِنُوا بِأَعْلَاقِهَا، فَإِنَّ بَرَقَهَا خَالِبٌ، وَنُطِقَهَا كَاذِبٌ، وَأَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ، وَأَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ. أَلَا وَهِيَ أَلْمَتَ صَدِيَّةُ الْعُنُونُ، وَالْجَامِحَةُ الْحَرُونُ، وَالْمَائِنَةُ الْحَوُونُ، وَالْجَحُودُ الْكَنُودُ، وَالْعَنُودُ الصَّدُودُ، وَالْحَيُودُ الْمَيُودُ.

ترجمه

گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با جدیت ملازم و همراه آن باشید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته است قرار دهید، و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می دادید) پذیرا شوید، خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه سازید، گناهان خویش را با آن شست و شو دهید و بیماری جان و دل را با آن مداوا کنید. به وسیله تقوا بر مر خود پیشی گیرید (و با آن آماده سفر آخرت شوید). از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختی ها شدند) عبرت بگیرید.

مبادا مطیعان تقوا از بی تقوایی شما عبرت گیرند. به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتن را نیز در پرتو آن محافظت نمایید. در برابر زرق و برق دنیا خویشتن دار، و به آخرت دلباخته و مشتاق باشید.

آن کس را که تقوا او را بلندمرتبه ساخته، خوار مشمیرید و آن کس را که دنیا عزیزش کرده، ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را به آن ترغیب می کند گوش فراندهید و به ندایش پاسخ مگویید.

از درخشندگی ظاهری اش روشنایی نخواهید و فریفته اشیا (به ظاهر) نفیس آن نگردید، زیرا زرق و برقش نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران قیمتش غارت شده و متاعش به سرقت رفته است.

آگاه باشید! دنیا همچون زن هرزه عشوه گر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرامی خواند و یا همچون حیوان سرکشی است که صاحبش را از خود می راند، دروغگویی است پرخیانت، ناسپاسی است حق شناس، دشمنی است بازدارنده و پشت کننده ای است مضطرب و نگران!

شرح و تفسیر

ندای بیدارگر تقوا را بشنوید

امام علی علیه السلام در این بخش، بحث گسترده و عمیقی درباره آثار تقوا برای انسان های بیدار دل بیان فرموده است و در دوازده جمله کوتاه و پرمعنا ابعاد مختلف آن را به نمایش گذاشته است:

نخست می فرماید: «گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با جدّیت ملازم و همراه آن باشید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته است قرار دهید. و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می دادید) پذیرا شوید»؛

﴿فَأَهْطَعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا، وَالْأَطْوَأُ بِجِدِّكُمْ عَلَيْهَا، وَأَعْتَاضُهَا مِنْ كُلِّ سَلْفٍ خَلْفًا، وَمِنْ كُلِّ مُخَالَفٍ مُؤَافِقًا﴾.

گویى تقوا همه انسان‌ها را به سوی خود فرامی‌خواند و آثار نیک خود را برای همگان تشریح می‌کند، لذا امام علیه السلام می‌فرماید: به سرعت گوش خود را به دعوت تقوا بسپارید و به دنبال آن برخیزید و به تهیة مقدمات آن پردازید و اگر تقوا داشته باشید از دست رفتن سرمایه‌های دنیا غمی ندارد و تقوا در برابر مخالفان، مدافع شماست.

واژه «مخالف» در این جا ممکن است اشاره به گناهان پیشینی باشد که آثار آن با تقوا برچیده می‌شود و یا منظور، دشمنان و مخالفان انسان باشد، زیرا خداوند وعده پیروزی به پرهیزکاران داده است همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾؛ «خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند». ^۳ و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾؛ «اگر (در برابرشان) استقامت و پرهیزکاری پیشه کنید توطئه‌های آنان به شما زبانی نمی‌رساند». ^۴

سپس در پنج جمله دیگر می‌افزاید: «خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید، و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه سازید، گناهان خویش را با آن شست‌وشو دهید، و بیماری‌های جان و دل را با آن مداوا کنید»؛ (أَيَقْظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ وَأَقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ، وَأَشْعُرُوهَا قُلُوبَكُمْ، وَأَرْحَضُوا بِهَا ذُنُوبَكُمْ، وَدَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ).

۱. «اهطعوا» از ریشه «هطوع» بر وزن «طلوع» به معنای به سرعت به سراغ چیزی رفتن گرفته شده است.

۲. «الطوا» از ریشه «لظ» بر وزن «خط» به معنای ملازم چیزی بودن مشتق شده است.

۳. نحل، آیه ۱۲۸.

۴. آل عمران، آیه ۱۲۰.

۵. «ارحضوا» از «رحض» بر وزن «محض» به معنای شست‌وشو دادن است.

جمله «أَيُّقُظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ» ممکن است اشاره به خواب معمولی باشد؛ یعنی در پرتو تقوا پاسی از شب را بیدار باشید و با خدا راز و نیاز کنید. و در مقابل، جمله «وَأَقِطُّعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ» اشاره به بیدار شدن از خواب غفلت به وسیله تقوا. جمله «أَشْعِرُوا قُلُوبَكُمْ» (با توجه به این که شعار، لباس زیرین است) ممکن است اشاره به این باشد که دل خود را با تقوا نورانی کنید و یا تقوا را شعار و علامت خویش قرار دهید و یا دل های خود را با تقوا بیدار سازید (چنانچه «اشعروا» از ریشه شعور باشد).

جمله «دَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ» یا اشاره به بیماری های جان و دل است یا دردهای اجتماعی، که با تقوا درمان می شوند.

در نهمین تا دوازدهمین جمله می فرماید: «به وسیله تقوا بر مر خود پیشی گیرید (و با آن آماده سفر آخرت شوید). از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختی ها شدند) عبرت بگیرید، مبدا مطیعان تقوا از بی تقوایی شما عبرت گیرند! (و زندگی شما عبرتی برای آنان گردد). به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتن را نیز در پرتو آن محافظت نمایید؛ (و بَادِرُوا بِهَا الْحَمَامَ^۱، وَأَعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا، وَلَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا. أَلَا فَصُونُوهَا وَتَصَوَّنُوا^۲ بِهَا). قرآن مجید نیز می فرماید: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ (به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنة آن مانند پهنة آسمان و زمین است).^۳

در جای دیگر می فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»؛ (اما جامه پرهیزکاری

۱. «حمام» (به کسر حاء) به معنای مرگ است.

۲. «تصونوا» از ریشه «صون» بر وزن «قوم» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «تصون» یعنی خویشتن را حفظ کردن.

۳. حدید، آیه ۲۱.

بهبتر است». ^۱ آری، لباس تقوا را باید حفظ کرد و با لباس تقوا نیز باید مصون و محفوظ بود.

جمله «و اعتبروا...» اشاره به این است که نتیجه بی تقوایی ها، در همین زندگی دنیا در برابر چشمان شماست؛ هم با چشم می بینید و هم در تاریخ می خوانید که افراد و جوامع بشری بر اثر بی تقوایی ها به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند. شما از آنان عبرت گیرید و نگذارید دیگران از شما عبرت بگیرند.

قرآن مجید بعد از این که داستان یوسف علیه السلام و برادرانش و همسر عزیز مصر و مشکلاتی که بر اثر بی تقوایی دامن گروهی را گرفت و آثار پربرکتی را که از تقوا عاید یوسف علیه السلام شد بیان می کند، می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ «به راستی در سرگذشت آن ها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود». ^۲

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان عواقب سوء دنیاپرستی می پردازد که از شاخه های بی تقوایی است و در ضمن نه جمله کوتاه، دستوراتی درباره برحذر شدن از دنیای فریبنده بیان می کند، می فرماید: «در برابر زرق و برق دنیا خویشتن دار، و به آخرت دلباخته و مشتاق باشید. آن کس را که تقوا او را بلندمرتبه ساخته، خوار مشمرید و آن کس را که دنیا عزیزش کرده ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را به آن ترغیب می کند گوش فراندهید و به ندایش پاسخ مگویید. از درخشندگی ظاهری اش روشنایی نخواهید و فریفته اشیا (به ظاهر) نفیس آن نگردید»؛ «وَكُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نُزَاهًا»^۳، وَإِلَى الْآخِرَةِ وُلَاهًا»^۴. وَلَا تَضَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ التَّقْوَى، وَلَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ الدُّنْيَا.

۱. اعراف، آیه ۲۶.

۲. یوسف، آیه ۱۱۱.

۳. «نزاه» جمع «نازه» به معنای عقیف النفس و خویشتن دار است.

۴. «ولاه» جمع «واله» به معنای مشتاق و شیدا است.

وَلَا تَشِيمُوا^۱ بَارِقَهَا^۲ وَلَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، وَلَا تُجِيبُوا نَاعِقَهَا^۳. وَلَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا، وَلَا تُفْتَنُوا بِأَعْلَاقِهَا^۴.

در واقع امام علیه السلام در این عبارت پرمعنا راه‌های نفوذ دنیا را در فکر و جان انسان‌ها، مورد توجه قرار داده و درباره همه آن‌ها هشدار می‌دهد؛ دوری از زرق و برق دنیا، عشق به آخرت، حمایت از پرهیزکاران، بی‌اعتنایی به مقامات دنیاپرستان، چشم نداشتن به اموال و ثروت‌ها و کاخ‌ها و زینت‌های ظاهری، گوش ندادن به وسوسه‌های دنیاپرستان، دست ردّ به سینه آن‌ها زدن، فریب درخشش ظاهری دنیا را نخوردن و دل نبستن به اموری که مورد علاقه صاحبان زر و زور است.

به یقین هر کس این هشدارهای نه‌گانه را به کار ببندد در دام شیطان و دنیاپرستان نخواهد افتاد.

سپس امام علی علیه السلام به بیان دلیل‌های روشنی برای هشدارهای مذکور پرداخته، چنین ادامه می‌دهد: «زیرا زرق و برقش نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران‌قیمتش غارت‌شده، و متاعش به سرقت‌رفته است!»؛ (فَإِنَّ بَرَقَهَا خَالِبٌ^۵، وَنُطْقَهَا كَاذِبٌ، وَأَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ^۶، وَأَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ).

در واقع هر یک از این چهار دلیل اشاره به بخشی از تعبیرات گذشته است: فریبنده بودن زرق و برق دنیا به این دلیل است که دوام و بقایی ندارد و دروغ

۱. «لا تشيموا» از ریشه «شیم» بر وزن «غیب» به معنای چشم به چیزی دوختن، گرفته شده است.

۲. «بارق» ابری است که از آن برق می‌جهد و به معنای شمشیری درخشان نیز آمده است.

۳. «ناعق» از ریشه «نق» بر وزن «برق» به معنای بانگ زدن بر حیوانات است؛ سپس به هر بانگ زدن اطلاق شده است.

۴. «اعلاق» جمع «علقه» بر وزن «فته» به معنای شیء نفیس و پرارزش است (هر چند جنبه ظاهری داشته باشد) و از ریشه «علاقه» گرفته شده، زیرا اشیای نفیس سبب تعلق قلب به آن‌ها می‌شود.

۵. «خالب» به معنای فریبنده از «خلاپه» به کسر خاء به معنای فریب دادن گرفته شده است.

۶. «محروبه» به معنای غارت شده از «حرب» به معنای جنگ که سبب غارت می‌شود، گرفته شده است.

بودن سخنانش به این علت است که به هیچ کس در هیچ زمانی وفا نکرده است. غارت شده بودن اموالش به این دلیل است که دنیاپرستان پیوسته آن را از دست یکدیگر غارت می‌کنند و به سرقت رفته بودنش از این روست که هر مال ظاهراً نفیسی که در دست کسی است فرد دنیاپرستی چشم به آن دوخته و در فرصت مناسب آن را می‌رباید. آنگاه بار دیگر امام علیه السلام به همه مخاطبان خویش هشدار می‌دهد و با ذکر شش وصف دیگر از اوصاف رذیله دنیا همگان را از گرفتار شدن در دام آن بر حذر می‌دارد، می‌فرماید: «آگاه باشید! دنیا همچون زن هرزه عشوه‌گر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرامی‌خواند و یا همچون حیوان سرکشی صاحبش را از خود می‌راند، دروغ‌گویی است پرخیاقت، ناسپاسی است حق‌شناس و دشمنی است بازدارنده و پشت‌کننده‌ای است مضطرب و نگران»؛
 (أَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّیَّةُ^۱ الْعُنُونُ^۲، وَالْجَامِحَةُ^۳ الْحَرُونَ^۴، وَالْمَائِئَةُ^۵ الْخَوُونَ^۶،
 وَالْجُرُودُ الْكَنُودُ^۷، وَالْعَنُودُ الصَّدُودُ^۸، وَالْحَيُودُ^۹ الْمَيُودُ^{۱۰}).

۱. «متصدیه» به معنای زنی است که خود را به مردان عرضه می‌کند که به زن بدکاره تفسیر می‌شود، از ریشه «تصدی» به معنای عرضه کردن گرفته شده است.
۲. «عنون» از ریشه «عن» بر وزن «ظن» به معنای خودنمایی گرفته شده است.
۳. «جامحه» به معنای جموش و سرکش از «جموح» بر وزن «فتوح» گرفته شده است.
۴. «حرون» نیز به معنای سرکش است، با این تفاوت که «جموح» حیوانی است که بدون کنترل به هر طرف می‌رود و «عنون» حیوانی است که سرکشی می‌کند و می‌ایستد و قدم از قدم بر نمی‌دارد.
۵. «مائنه» یعنی دروغگو از ریشه «مین» بر وزن «عین» به معنای کذب گرفته شده است.
۶. «خوون» به معنای خیانتگر از ریشه «خیانت» است.
۷. «کنود» یعنی ناسپاس و بخیل. در اصل به زمینی می‌گویند که چیزی از آن نمی‌روید.
۸. «صدود» یعنی اعتراض‌کننده و باز دارنده. از ریشه «صد» گرفته شده که در دو معنا استعمال می‌شود: اعراض و منع.
۹. «حیود» به معنای گریزان و پشت‌کننده، از «حید» بر وزن «صید» گرفته شده است.
۱۰. «میود» به معنای منحرف و مضطرب از ریشه «میدان» بر وزن «ضریان» به معنای تزلزل و اضطراب و انحراف گرفته شده است.

بخش چهارم

حَالَهَا أَنْتَقَالَ، وَوَطَّأَتْهَا زَلْزَالٌ، وَعَمَّرَهَا دُلٌّ، وَجَدَّهَا هَزْلٌ، وَعَاوَهَا
سُفْلٌ. نَارُ حَرْبٍ وَسَلْبٌ، وَنَهْبٌ وَعَطْبٌ أَهْلَهَا عَلَى سَاقٍ وَسِيَاقٍ، وَلِحَاقٍ
وَفِرَاقٍ. قَدْ تَحَيَّرَتْ مَذَاهِبُهَا، وَأَعْجَزَتْ مَهَارِبُهَا، وَخَابَتْ مَطَالِبُهَا؛
فَأَسْلَمَتْهُمْ أَلْمَعَاقِلُ، وَأَلْفَطَتْهُمْ أَلْمَنَازِلُ، وَأَعْيَيْتَهُمُ أَلْمَحَاوِلُ: فَمِنْ نَاجٍ
مَعْتَقُورٍ، وَلَحْمٍ مَجْزُورٍ، وَسَاوٍ مَذْبُوحٍ، وَدَمٍ مَسْفُوحٍ، وَعَاضٌ عَلَى يَدَيْهِ،
وَصَافِقٍ بِكَفَيْهِ، وَمُرْتَفِقٍ بِحَدَيْهِ، وَزَارٍ عَلَى رَأْيِهِ، وَرَاجِعٌ عَنِ عَزْمِهِ؛ وَقَدْ
S MB-ù», B°BMBd °B *k°IS é ½ ,K l B/K l ,RBì B/RBì
/«j oè «½A»B½ Ç n I B-v°I aA

ترجمه

حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گام‌های محکم‌ش لرزان، عزت‌ش ذلت، برنامه‌های جدی‌اش شوخی و بلندی‌اش عین سقوط است.
دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباهی و هلاکت است و اهل آن همواره آماده حرکت (به سوی پایان زندگی) و پیوستن (به پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند.
راه‌هایش حیрт‌زا، گریزگاه‌هایش ناتوان‌کننده و مقاصدش یأس‌آور و نومیدی‌زاست (هنگامی که فرمان مر دنیاپرستان صادر می‌شود) دژهای محکم، صاحبان خود را تسلیم می‌کنند و خانه‌هایشان آنان را بیرون می‌افکنند و تدبیرشان آن‌ها را خسته و ناکام می‌سازد. در این حال آن‌ها یا نجات‌یافته‌ای مجروح‌اند یا مرده‌ای پاره‌پاره، یا سراز تن جدا شده، یا غرق به خون، یا پشیمانی

که هر دو دستش را به دندان می‌گزد، یا حسرت‌مندی که دست‌ها را به هم می‌ساید، یا حیرت‌زده‌ای که سر را به دست‌ها تکیه داده (و به فکر فرو رفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می‌خورد (و خود را شایسته سرزنش می‌بیند) و یا از تصمیم برگشته‌ای (که راه چاره را در برابر خویش مسدود می‌بیند. آری!) این در حالی است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیرکننده فرارسیده («و هنگام فرار و نجات نیست»). هیهات هیهات! (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از دست برود از دست رفته، گذشته‌ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه می‌دهد (و کسی از آنان یاد نمی‌کند) «نه آسمان بر آن‌ها گریست و نه زمین، و نه به آن‌ها مهلتی داده شد!».

شرح و تفسیر

سرنوشت دنیا و دنیاپرستان

با توجه به این‌که حبّ دنیا و دل‌بستگی شدید به امور مادی سرچشمه انواع گناهان و جنایات و خلاف‌کاری‌هاست و با توجه به این‌که در عصر امام علیه السلام به سبب فتوحات اسلامی، ثروت زیادی در کشور اسلام فراهم شده بود و عده‌ای غرق ناز و نعمت بودند، امام علیه السلام بارها در خطبه‌هایش مردم را از دنیاپرستی نهی می‌کند و با تعبیراتی که در کلام دیگری، نظیر آن دیده نشده است آثار زشت دنیاپرستی را برملا می‌سازد، لذا در این بخش از خطبه، نخست با پنج جمله کوتاه بر بی‌اعتبار بودن مواهب مادی تأکید می‌کند، می‌فرماید: «حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گام‌های محکمش لرزان، عزتش ذلت، برنامه‌های جدی‌اش شوخی، و بلندی‌اش عین سقوط است»؛ (حَالُهَا اُنْتِقَالٌ، وَوَطْأَتُهَا زَلْزَالٌ، وَعِزُّهَا ذُلٌّ، وَجِدُّهَا هَزْلٌ، وَعُلُوُّهَا سُفْلٌ^۱).

۱. «علو» و «سفل» به معنای بلندی و پستی است که گاه به ضمّ حرف اوّل و گاه به کسر آن تلفظ می‌شوند.

اما دگرگونی حال دنیا بر کسی پوشیده نیست. چه بسا شبانگاه، بر تخت قدرت نشسته و قصد کشورگشایی دارد؛ ولی سحرگاه، نه تن، سر و نه سر، تاج دارد! با یک گردش چرخ نیلوفری، نیرومندان سقوط می‌کنند و ضعیفان به قدرت می‌رسند و عزیزان دیروز ذلیلان امروز می‌گردند.

اما متزلزل بودن گام‌های آن به این علت است که قرارگاه انسان در این جهان دائماً متزلزل است؛ بر هر چیز تکیه کند - مال، ثروت، جوانی و سلامتی - متزلزل است. و اما این که عزت‌ش عین ذلت است، بعضی از شارحان آن را به این معنا تفسیر کرده‌اند که عزت‌های مادی و نامشروع سبب ذلت در آخرت است و بعضی گفته‌اند: سبب دوری از خدا در همین دنیا است؛ ولی تفسیر روشن‌تر، این است که عزت‌های مادی سبب وابستگی‌های شدید می‌شود، وابستگی‌هایی که او را به ذلت می‌کشاند و برای حفظ آن باید در مقابل هر کس و ناکس سر فرود آورد.

اما این که جدّ آن هزل و شوخی است علت آن ناپایداری و سرعت زوال و عدم استقرار است. و بلندی‌اش پستی است چراکه افراد بلندمقام برای حفظ قدرت خویش تن به پستی‌های فراوانی می‌دهند و از افراد آلوده و کثیف برای حفظ قدرت خود بهره می‌گیرند.

سپس با دو وصف دیگر، این مطلب را کامل‌تر می‌سازد و می‌فرماید: «دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباه شدن و هلاکت است و اهل آن پیوسته آماده حرکت (به سوی مرگ) و پیوستن (به پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند»؛ (دَارُ حَرْبٍ وَسَلْبٍ، وَنَهْبٍ وَعَطْبٍ. أَهْلُهَا عَلٰی سَاقٍ وَسِيَاقٍ^۱، وَلِحَاقٍ وَفِرَاقٍ^۲).

۱. «ساق» به معنای ساق پاست و تعبیر به «علی ساق» در جایی گفته می‌شود که کسی بر پا ایستاده و آماده انجام کاری است و «سیاق» از ریشه «سوق» به معنای راندن و به پیش بردن است، بنابراین جمله «علی ساق و سیاق» مفهومی است که اهل دنیا آماده حرکت و راهی شدن به سوی جهان دیگرند.

۲. «لحاق» و «فراق» نقطه مقابل یکدیگرند؛ «لحاق» به معنای ملحق شدن و «فراق» به معنای جدا شدن است.

واژه‌های «حَرْبٍ وَ سَلْبٍ، وَ نَهْبٍ» هر چند همه به معنای غارت کردن و بردن اموال کسی هستند؛ ولی به نظر می‌رسد در میان آن‌ها تفاوت دقیقی است. «حَرْبٍ» آن است که همه اموال کسی را ببرند، زیرا در لغت به‌عنوان «أَخَذُ جَمِيعَ مَالِهِ» تفسیر شده است؛ ولی «سلب» غالباً به معنای بردن لباس افراد و آنچه در دست دارند تفسیر شده است و لذا در حدیث می‌خوانیم: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ؛ کسی که در میدان جنگ، فردی را به قتل برساند لباس و سلاحش از آن اوست»^۱. و اما «نَهْبٍ» که در لغت به معنای غنیمت گرفتن و غارت کردن آمده است ممکن است اشاره به غارت‌های گروهی و دسته‌جمعی باشد، بنابراین معنای کلام امام علیه السلام این می‌شود که دنیا‌گاه تمام هستی انسان را می‌برد و گاه بخشی از آن را و گاه گروهی از غارتگران به عناوین مختلف بر سر کار می‌آیند و اموال گروه‌هایی از مردم را به غارت می‌برند.

آری، به‌راستی دنیا - اگر خوب دقت کنیم - میدان کارزاری است که غارتگران در آن به جان هم افتاده‌اند و غارت در اشکال مختلف آن صورت می‌گیرد و سرانجامش «عطب» یعنی هلاکت و نابودی است و این‌ها همه در حالی است که همه انسان‌ها در آستانه سفر به جهان دیگر قرار دارند و کسی از فردای خود باخبر نیست.

سپس امام علیه السلام در سه جمله دیگر به بخش دیگری از مشکلات و معایب دنیا اشاره کرده، می‌فرماید: «راه‌هایش حیرت‌زا، گریزگاه‌هایش ناتوان‌کننده و مقاصدش یأس‌آور و نومیدی‌زاست»؛ (قَدْ تَحَيَّرْتُ مَذَاهِبُهَا، وَأَعْجَزْتُ مَهَارِبُهَا، وَخَابَتْ مَطَالِبُهَا).

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام (ابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۱۷. این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و نیز در سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۷ و ۳۰۹ نیز آمده است.

۲. «مهارب» جمع «مهرب» بر وزن «مطلب» به معنای گریزگاه از ریشه «هرب» بر وزن «چرب» به معنای گریختن گرفته شده است.

اشاره به این که انسان‌های بیدار هر گاه بخواهند از مشکلات آن نجات ورهایی یابند آن هم کار آسانی نیست. تشخیص دادن راه فرار، در آن بسیار مشکل و پیدا کردن گریزگاه بسیار پیچیده است.

این مسئله را ما با تجربه دریافته‌ایم که افراد وقتی گرفتار دنیا می‌شوند سپس بیدار می‌گردند و قصد فرار دارند دست و پای آن‌ها را امور مختلفی می‌بندند و با زحمت زیاد، باید راه را پیدا کنند.

سپس به سرنوشت دنیاپرستان اشاره کرده، می‌فرماید: «(هنگامی که فرمان مرگشان صادر می‌شود) دژهای محکم، صاحبان خود را تسلیم می‌کنند و خانه‌هایشان آنان را بیرون می‌افکنند و تدبیرشان آن‌ها را خسته و ناکام می‌سازد»؛ (فَأَسْلَمَتْهُمْ الْمَعَاقِلُ^۱، وَلَفَّظَتْهُمْ^۲ الْمَنَازِلُ، وَأَعْيَتْهُمْ الْمَحَاوِلُ^۳).

آری! هنگامی که پیمانۀ آن‌ها لبریز می‌شود همه چیز، او را در برابر حوادث تنها می‌گذارند؛ نیرومندترین قلعه‌ها و محکم‌ترین خانه‌ها دفاعی از او نمی‌کنند و تدبیرهایش نتیجه معکوس می‌دهند و او را تسلیم می‌سازند؛ مطابق ضرب‌المثل معروف: «چون قضا آید طیب ابله شود».

در نتیجه، سرنوشت مغروران دنیاپرست به یکی از چند صورتی که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده، رقم می‌خورد، می‌فرماید: «یا نجات یافته‌ای مجروح‌اند یا مرده‌ای پاره‌پاره، یا سر از تن جدا شده، یا غرق به خون، یا پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می‌گزد، یا حسرت‌مندی که دست‌ها را به هم می‌ساید، یا حیرت‌زده‌ای که سر را به دست‌ها تکیه داده (و به فکر فرو رفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می‌خورد (و خود را شایسته ملامت

۱. «معاقل» جمع «معقل» بر وزن «مجلس» به معنای دژ محکم و پناهگاه است.

۲. «لفظت» از ریشه «لفظ» بر وزن «حذف» به معنای بیرون افکندن گرفته شده و الفاظ را به این علت الفاظ می‌گویند که گویی از دهان پرتاب می‌شوند.

۳. «محاول» جمع «محاله» بر وزن «حواله» یعنی قدرت تدبیر و تصرف.

می‌بیند) و یا از تصمیم برگشته‌ای (که راه چاره را در برابر خود مسدود می‌بیند)؛
 (فَمِنْ نَاجٍ مَعْفُورٍ^۱، وَلَحْمٍ مَجْزُورٍ^۲، وَشَلْوٍ^۳ مَدْبُوحٍ، وَدَمٍ مَسْفُوحٍ^۴، وَعَاضٍ^۵ عَلَى
 يَدَيْهِ، وَصَافِقٍ^۶ بِكَفَيْهِ، وَمُرْتَفِقٍ^۷ بِخَدَّيْهِ^۸، وَزَارٍ^۹ عَلَى رَأْيِهِ، وَرَاجِعٍ عَنِ عَزْمِهِ).

امام علیه السلام عاقبت کار مغروران ناکام در این دنیا را در نه صورت مذکور
 به گونه‌ای بیان فرموده که دقیق‌تر و گویاتر از آن تصور نمی‌شود؛ این اصناف
 نه گانه هر کدام به نوعی ضربات دنیا را بر پیکر خود احساس می‌کنند و قدر جامع
 آن است که پایان کارشان شقاوت و حسرت و ندامت است چه آن‌ها که
 ضرباتشان سنگین است و در کام مر فرو می‌روند و چه آن‌ها که زنده می‌مانند
 و حسرت می‌خورند.

تاریخ نمونه‌های زیادی از هر یک از این گروه‌های نه گانه را نشان می‌دهد
 و چه بسا خود نیز در عمر کوتاهمان آن‌ها را با چشم خود دیده‌ایم.

۱. «معفور» از ریشه «عقر» بر وزن «فقر» یعنی مجروح کردن و کشتن شتر یا قطع کردن دست و پای حیوان.
۲. «مجزور» به معنای مقطوع و سر بریده از ریشه «جزر» بر وزن «مرز» به معنای قطع کردن است.
۳. «شلو» بخشی از گوشت حیوان ذبح شده را گویند.
۴. «مسفوح» یعنی ریخته شده و در اصل از «سفع» بر وزن «صبر» به معنای ریختن است و بیشتر در مورد خون‌ریزی به کار می‌رود.
۵. «عاض» یعنی گازگیرنده از ریشه «عض» بر وزن «سد» به معنای گاز گرفتن با دندان است و این تعبیر معمولاً درباره کسانی به کار می‌رود که از شدت ناراحتی یا ندامت دست‌های خود را با دندان می‌گزند.
۶. «صافق» یعنی کسی که دست‌های خود را به هم می‌زند. از ریشه «صفق» بر وزن «دفع» به معنای ضربه زدن است که با صدا همراه باشد و در این جا اشاره به کسانی است که از شدت ناراحتی دست‌های خود را به هم می‌کوبند.
۷. «مرتفق» به معنای کسی است که دست‌های خود را تکیه‌گاه قرار می‌دهد و در عبارت بالا کنایه از کسی است که گرفتار حیرت شدیدی شده و سر خود را به دست‌ها تکیه داده و در فکر فرو رفته است و «ارتفاق» به معنای تکیه کردن است.
۸. «خدی» تشبیه «خد» به معنای گونه انسان است.
۹. «زار» به معنای ملامت کننده و توبیخ کننده است. از ریشه «زری» بر وزن «زرد» به معنای عیب‌جویی و ملامت کردن است و لذا به معنای کوچک و حقیر شمردن نیز آمده است.

آنگاه در آخرین جمله‌های این خطبه به این حقیقت اشاره می‌کند که به‌هنگام فرارسیدن حوادث بلاخیز و مر حتمی، راه‌ها مسدود می‌شود، می‌فرماید: «این در حالی است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیرکننده فرارسیده و هنگام فرار و نجات نیست»؛ (وَقَدْ أَذْبَرَتِ الْحَيَلَةُ، وَأَقْبَلَتِ الْغَيْلَةُ^۱، «وَلَاتٌ حِينَ مَنَاصٍ^۲»).

می‌افزاید: «هیئات هیئات! (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از دست برود از دست رفته، گذشته‌ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه می‌دهد (کسی از آنان یاد نمی‌کند) نه آسمان بر آن‌ها گریست و نه زمین، و نه به آن‌ها مهلتی داده شد»؛ (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! قَدْ فَاتَ مَا فَاتَ، وَذَهَبَ مَا ذَهَبَ، وَمَضَتْ أَلْدُنْيَا لِحَالِ بَالِهَا^۳، «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْتَظِرِينَ»).

آری! آن‌ها که روزی بر مرکب غرور سوار بودند، در کاخ‌های پر زرق و برق می‌زیستند و خود را فرمانروایان زمین و آسمان می‌پنداشتند، هنگامی که پنجه‌های نیرومند قضا گلوی آن‌ها را گرفت، چنان ذلیلانه تسلیم شدند و با دنیا وداع گفتند که گویی هرگز نبودند؛ چشمی برای آن‌ها گریان نشد و خاطری پژمان نگشت و بعد از آن‌ها دنیا همچنان به راه خویش ادامه می‌دهد و پیش می‌رود و اقوام و ملت‌ها و قدرتمندان و زورمندان، یکی بعد از دیگری می‌آیند و می‌روند و گردوغبار نسیان و فراموشی بر تاریخشان پاشیده می‌شود.

جمله «وَلَاتٌ حِينَ مَنَاصٍ»^۴ که عیناً از قرآن مجید گرفته شده درباره

۱. «غیله» به معنای شر و تصمیم خطرناک مخفیانه و غافلگیرانه است. این واژه به ترور کردن اطلاق می‌شود.

۲. «لات» برای نفی است و در اصل «لانافیه» بوده و تای تأنیث برای تأکید به آن افزوده شده است و بعضی تارا زانده و برای مبالغه می‌دانند.

۳. «مناص» به معنای فراگاه و پناهگاه از ریشه «نوص» به معنای فرار است.

۴. «بال» به معنای قلب و درون است و گاه به معنای وضع و حال می‌آید.

۵. ص، آیه ۳.

گروه‌هایی از اقوام پیشین است که گرفتار غرور بودند و زندگی دنیا را جاودان می‌پنداشتند و هنگامی که در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند فریاد می‌زدند و کمک می‌خواستند؛ ولی وقت نجات گذشته بود.

و جمله **﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾**^۱ نیز آیه‌ای دیگر از قرآن مجید است که اشاره به حال فرعونیان می‌کند در آن هنگام که همگی در دریا غرق شدند و باغ‌ها و چشمه‌ها و کاخ‌ها و نعمت‌ها را به دیگران واگذاشتند و رفتند، بی آن‌که چشمی برای آن‌ها بگیرد.

این تعبیر که «نه آسمان بر آن‌ها گریست و نه زمین» ممکن است کنایه از حقارت و پستی و نبودن یار و یاور برای آن‌ها باشد، زیرا در میان عرب معمول است که وقتی می‌خواهند عظمت مقام کسی را که از دست رفته بیان کنند، می‌گویند: آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه به سبب فقدانش تاریک شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن، گریستن اهل آسمان‌ها و زمین باشد، زیرا گاه فرشتگان برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می‌کنند؛ نه برای جبّاران و ستمکاران.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تُسَمَّى الْقَاصِعَةَ

وَهِيَ تَتَضَمَّنُ ذَمَّ إِبْلِيسَ لَعْنَهُ اللَّهُ، عَلَى اسْتِكْبَارِهِ وَتَرْكِهِ السُّجُودَ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ أَظْهَرَ الْعَصَبِيَّةَ وَتَبِعَ الْحَمِيَّةَ، وَتَحْذِيرُ النَّاسِ مِنْ سُلُوكِ طَرِيقَتِهِ.

از خطبه‌های امام علی (ع) است که خطبه قاصعه نامیده شده است این خطبه متضمن نکوهش ابلیس (لعنة الله عليه) می باشد به دلیل تکبر و رزیدن و ترک سجده برای آدم (ع) و این که او نخستین کسی است که تعصب و تکبر را ظاهر ساخت و نیز امام علی (ع) در این خطبه مردم را از پیمودن راه و رسم ابلیس (و تعصب و تکبر) بر حذر می دارد^۱

۱. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه پس از بیان این نکته که خطبه قاصعه طولانی‌ترین خطبه امیرالمؤمنین (ع) است که مسائل مهمی را در ضمن مواعظ بازگو می‌کند، می‌افزاید: (گروهی قبل از سید رضی این خطبه را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله) نسخه‌ای از این خطبه نزد سید بن طاوس بوده که در کتاب «یقین»، ص ۵۰۴ آن را آورده است و می‌گوید: این نسخه را با اخباری در فضائل اهل بیت (ع) در مجموعه‌ای دیدم که بزرگان پیشین آن را نقل کرده‌اند و تاریخ کتاب آن سنه ۲۸۰ هجری بوده است. مرحوم

بخش اول

صفحه ۶۷

, Ü̇i ¼j v û« °Ḃ nḂil ; ðL °I qÄ°lu L° m°A°ok-d°E
 a Ä «Ä a°ÑÄ] / ° \ °Ḃ ð I , o ô a°Ḃe e Ḃ äj
 q - °, j MÜ̇ °I T ½ °mMÖTil Y/jBLÄ; ½Ḃ ù ÄpḂj ½
 RA-é -M°Ö°I »BLw ñḂù, j oL Ṫ -°I; ½ «½ ÄA T°I
 T w AḂù#; ç; ½A z MÖ°B »A : J ÆIREM d ½, J Ü̇I
 ¼ Ä-] E af -°k\ v ù#; k]Bw °AÄù e n; ½ ùSh û»
 a ÄK ÄU, Ü̇h MjC a Äoh TüBù -d °I Ṫ oṪÄI«u M A#
 tB wEi â m°Ä; oL Ṫ -°I b aw ; j L ÄT°ÄBA&I kÄù / a
 ÑmT°B«çì ä ,pqÄT°B Lî njI , oL °I jA&I î pB , L Ä°I
 B *°I ù äÄ ù, ÄioTMÄâ , oL TM&I oÆ ò f ¼ oU E
 !?A Äw oi I ù °kÄE ,A e k½

بخش دوم

صفحه ۷۵

ñ Ü̇°b L , B nB M Iò à h n »j ½jCÖh ¼E&I jAE °
 yB« Ä I °S e °ÑÄù ° ÑÄù°, ùoÄtB û» Imi F K ç , A
 Ü̇i «L »BLw &I j ° / -°I Ä ù «L°S ûh ° , ÄaBi
 AjÄM , «ÄnB Ṫ °Bû» , °nḂṪ Ḃ -U a E¼ a \ B/äi ÄM
 / «½ h a°

→ کلینی نیز در جلد چهارم کتاب کافی، باب ابتلاء الخلق و اختبارهم بالكعبة، ص ۱۹۸، ح ۲ فصلی از این خطبه را آورده. همان گونه که مرحوم صدوق در جلد اول کتاب من لا یحضره الفقیه بخشی از آن را آورده است. همچنین زمخشری بعد از سید رضی در جلد اول ربیع الابرار، ص ۳۳۲، ح ۶۹، بعضی از فصول این خطبه را ذکر کرده همان گونه که ماوردی در اعلام النبوة، ص ۱۴۴، معجزه‌ای را که امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خطبه در مورد حرکت درخت نقل فرموده آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵).

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهْدَهُ
 الْجَهِيدَ، وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يُدْرَى أَمِنْ سَخِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ
 سَخِي الآخِرَةِ، عَنْ كَثِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ. فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ
 بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخَلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ
 مِنْهَا مَلَكًا. إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ
 أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمِّي حَرَّمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.

بخش سوم

صفحة ٨٥

1/E , kAMfqûT 1/E , kM kÄ 1/E&I kÄ&I jBlÄAnneBù
 ÿo ôE,k Å °I w °ÿ ùkÛp o-Äû/ q n °hM °AK a
 «T ôEB-M n» :ñBÜù,K o ç ¼B ½ ½ fBá ,k kz°Iî q«°BI A
 B-] n ,k ÄMk ÆMBim ç ,«j Ä-] E « ô Ç n I ù °j «p
 oL °I¼Brou , L Ä°I¼Ai A , -d°I «M Mck ,K ½o ô j èM
 « ½ ÄB á°IS - dTwI , «½ d ½B°I °RjBÜIAA T / a \B°I
 »B a w ÑdúTWA a °lo½ I A ûh°lv°Ij ½ñBl°IS -\ «ù , ù
 RBçn f °e E ,ñm°RB ° f -d çFù , f d» j «\ M ç , Å
 , ç a e ùA e , » Å ùBÄç , eAo\ °I¼B A f ç E ,ÑTÜPI
 kÄ-°InB«°I Bo Ü°I qhMBçw , °ÜB°Ak ç , foiB«°Bj
 j m°Ij ½Bek ç fB j ù n E ,B]oe «j ù è ÄFcL fù/ °
 / fkl ° , fke ÅA äjBù/j IFF½ Å , j L B½ ° TL E

بخش چهارم

صفحة ٩٥

, Lv » ùiùj , lve ùiç , a E ÅohùkÛp&I o-Äû
 ,¼B ½Ñ M » «TÜ , °Lw q o M ç , a Å °hMk q E
 ½e ù , -qÄM4 ÄkU , °dM4 ÄTFU /¼BMñf «½¼ M é

ذُلًّا، وَحَلَقَةً ضَيْقٍ، وَعَرْصَةً مَوْتٍ، وَجَوْلَةً بِلَاءٍ. فَأَطْفِقُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ زَيْرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَحْوَاتِهِ، وَنَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ. وَأَعْتَمِدُوا وَضَعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُؤُسِكُمْ، وَإِلْقَاءِ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَخَلَعَ التَّكْبَرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَاتَّخِذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلِحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ؛ فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا، وَرَجُلًا وَفُرْسَانًا، وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعَظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْعُضْبِ، وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ التَّدَامَةَ، وَالزَّمَهُ آثَامَ الْفَاتِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

صفحة ١٠٣

بخش پنجم

, L B°BM° e nB ½C n I ù UvùE , AEI ù TÄEkç E
 Bu! a \B°Iohù -d°loIf ù &I &Bù/ MId -°M ½ -°o pnB/2
 ¼ oÜ°I , âB-°I ½ IB Mki Tl¼B z°IguB½ , ¼Bz°Icç ½
 , çBw; Å 9 , T° â B½ , T°E t jBe ù AÜÄE T / °B°I
 ALf , a Å¼ oÜ°S ÄMBU , ùJ °Ü°S MBUA½E/ jBç ù Bvaw
 / M k °IS ÜéBU
 j ÅAoL Uj m°A oÄf UjBw ÅBç ; ½amd°Imd°B E
 &I AkeB] , M a Å « \ °IAÜE , Iv »ÿ ù AÄioU , Iv e
 tB wEk ÅAç Bu/ L°E½ , éBÜ° oMB½ M« B½ aÅ
 &I AÜB/ a \B°I qÄÄIo w , «Tü °I¼BfnE Ä , L Ä°I
 AAä U /AjBve fk« Å æ û ° , AjÄE aÅ -Ä°A» U
 , â o ½ Tl M T° a i , nk f f û M T° { ; m°A B j I
 mhUA Ä Ü°I e E ,ÿ v û°IB wE , çBM Üè ù T j E

إِبْلِيسَ مَطَايَا ضَلَالٍ. وَجُنُودًا بِهِمْ يَصُورُ عَلَى النَّاسِ، وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَيَّ
 أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتَبْرَاقًا لِعُقُوبَتِكُمْ وَدُخُولًا فِي غُيُوبِكُمْ، وَتَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ.
 فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبِيِّهِ، وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ، وَمَأْخَذَ يَدِهِ.

بخش ششم

صفحة ١١٧

, U & I t EM ½ ١٢٤ j ½ oL TV -PI ½ IJB EBMAoΠÄB
 AmÄTwI , M<] î nB ½ , j ki ١٢٥ M è ÄUI, UX½ Ä çB
 /o k°Ä nAç j ½ » mÄF UB-f ,oL °I çA°; ½&BM
 BE B ° ù} i o ° jBLÄ; ½ke oL °I ù&I } i n ã
 AÜ ١٢٦, ì âA T°I ° â n ,oMB°I ١٢٧ of »BLw « ° ; BE
 ١٢٨ «] EAé û i /] JAo T°I ùAoû Ä , j k i Ç n M
 TMI, -h -°B&I oLI kç / j ûÄé TV ½B½ç A»Bf , j «½ -°
 â o°IAoΠÄU ù / nB -°BM é h ½ ,ö IB -°BM «dT½I, k \ -°BM
 «E°î â ½ ù nBTi I , «T°î çA-M] k° °AñB -°BM hv°I
 ñB½ ½ M k -»B-»E4 lv d ١٢٩ : °Ü »BLw ñB: kÜù ,nATC I
 oLh »BLw &I ½B / ¼ oÄz ÑMRA h°I ù °î nB »# j «M
 / «ÄE ù j ûÄé TV -PI ١٣٠ BEM v ûE ù j oL TV -PI jBLÄ

بخش هفتم

صفحة ١٢٥

, ¼ Äo ù °Ä ¼ nB i E Ä½ ¼A-Ä; Mw ½Ñi j kÜP
 ÜBM °wE¼A °Bçoz ù, Ä°B- k EM,ö °I î nA½B- °Ä
 :ñBÜ; qÄ;Aj , °½
 B- MB- ; °PI ÜBM,qÄ°L;Aj °¼Boz j m j ½¼ L ÄU E>
 B½BÄ?<K l j ½ n wEB- °Ä ÜE ù ,ñm°IoÜù°î nB j ½¼ oU
 IB» »BLw &I jAe ° ! v L° ö °A°BTEI , Ä] K m°

حَيْثُ بَعَثْتَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبِ، وَمَعَادِنَ الْعِزِّ، وَمَعَارِسَ الْجَنَانِ،
وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لِفَعْلٍ، وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ
الْبَلَاءُ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ، وَأَضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَلَمَّا وَجِبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ،
وَلَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا. وَلَكِنَّ
اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ
مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ فَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى، وَخَصَاصَةً تَمَلُّ الْأَبْصَارَ
وَالْأَسْمَاعَ أَذًى.

بخش هشتم

صفحة ١٣١

٠»BIS E N Ç AU, ١. qA U B, ٢. U k-«d AE B
I OI h Ö ü I A ¼ E ¼ B °, ñ B o ° k Ü A ¼ k z U, ñ B I o °
, M a B I ò n E ° o B L n j A A «½ , n B T w B I ü ° k A M
¼ E j A E » B L w & I j ° / - v T Ü ½ R B w d ° I , f o T ½ R B «° B » B ü
» B T w I , j ° î z h ° I , I T M Ö k T ° I , a w o ° i B I U I ¼
B o ô j ½ B M z U B ° A ¼ E T A B ° ç v T w I , o ½
ñ q] E q A ° I M X ° S » B f è A E n B I I ° S » B B - a f / L { B

بخش نهم

صفحة ١٣٥

, A & I R A a ç j C ¼ k ° ç ½ ° I o L I I , » B I w , & I ¼ E ¼ o U E
A - v U o I U , ì û « U o é U n B e H M ° E ° I A n j ¼ o i I A
î B Ü M A H M Ä â Y / B ½ B t B « a ° ä] m f I ç A d ° I T M B ä Ä ü
j M Ä ä ç j I ¼ ä M Ö â E , A k ½ B k ° I Ö B N Ç E , A \ e Ç n I
, ò i B M f q ; Ä ä Ü ½ o ç , a ç ¼ A , X ç ñ B ¼ , « z i ñ B I
, d » ü B A E A « X ¼ E k ° ç v ° A a A ç j C o ¼ E Y ò ç ou B
k ü I n B Y A U ° B n Ü ð ° ô B , n B w E i \ T - ° M B n B ü

مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَجَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهْرُؤُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلُدُونَ لِيهِ حَوْلَهُ، وَيَزْمُدُونَ عَلَيَّ أَقْدَامِهِمْ شُعْنًا غُبْرًا لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَشَوَّهُوا بِإِعْقَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيمًا، وَأَمْتِحَانًا شَدِيدًا، وَأَخْتِبَارًا مُبِينًا، وَتَمَجِّدِيصًا بَلِيغًا، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ، وَوُضَلَةً إِلَى جَنَّتِهِ.

بخش دهم

صفحة ١٤٣

RB* | ; MjB Ä°I oÄBz ½ , Ad °I T M é ¼E »B lw jAe °
 , oÜ°Ñ T½ «L°b T½nBX°I»jA,nB { I | ,nAc Ñ w ,nB»E
 ÇB n , ckÆ½ AoÄ , ckd ½öB nE , oAi â n , oAw oM M
 / L°b Äâ Kve aÄ qA°Ink ç oÆ kç ¼B°, o½Bÿoç , oâB»
 jo ½p; MB M ùo-°InB e I ,B a Äñ -d-°IB wß I¼B °
 ù z°I ÄnB ½ q ò ûh °, B n » , oAe UçB , oAi
 ,tB «°I ½K o°I qÄ½ û«° , J ÄUj Äu k \B/â â ° ,n k °I
 °L ,k \B-°IA »FM kIÄT ,k kÄ°IâA »FMjBÄoLh &I ; °
 , w û » ùÑnΓ°B»BvA , M°c ; ½oLT°B]Ai A nB-°U oé M
 / üÄ° q BME , e ù BdBMA q ÑÄ °

بخش یازدهم

صفحة ١٥١

,oL °I IçBÄ w , aè°I ½B Ñ]C , ÄEÑ]BÄ ù&I &Bù
 ñB] o°U a ç n B U TÄ oL °I U ½ , -èÄ°lu k ½B»B
 , -Ä°B°BÄ ,Ake E z U ,AM k UBù , ÄÜBj -v°I n \B½
 RA a °BM «½-°I jBLÄ&I t o e B½ q ; Ä / o-ç ù Ü½
 , ùA ç B« v URBâ oû-°IjB I ùçB °I k \B½ ,RAfq°I
 h a °BMA , MÄ°Bé ûh U , w û«° qnU , nB M BÄz h U

عَنْهُمْ، وَلَمَّا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْيِيرِ عِتَاقِ أَلْوَجُوهِ بِالتُّرَابِ نَوَاضِعًا، وَالتَّصَاقِ كَرَائِمِ
 الْجَوَارِحِ بِالأَرْضِ تَصَاغُرًا، وَلِحُوقِ البُطُونِ بِالمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَدَلُّلًا؛ مَعَ مَا
 فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الأَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ المَسْكَنَةِ وَالفَقْرِ.
 أَنْظَرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الأَفْخَرِ، وَقَدْعِ طَوَالِعِ
 الكِبَرِ.

بخش دوازدهم

صفحة ١٥٩

Ⓐ Ⓑ Ⓐ½ z °K ÄTj -°Ä°Ij ½Ak ERk] B-ù Roè »kÜP
 »B/ fo ô Bv°In ÜÄM °U \ e E \ °A -LÑ-TIU aÄj Ä
 zjC a ÄK ÄTüu a B½E/ a Ä K l w °ö oÄ B½½ ¼ L ÄTU
 / «ç S »E nBBEñEü, TÛ ù aÄj Äç , a
 :A°Bü, Ä°I çA ½nBY AL ÄTü, ½ I üoT¼ ½ B IBE
 .«j MÄ-M d »B½ Aj E AEOX E j d »»

بخش سیزدهم

صفحة ١٦٣

k½B ½ ,ñB h °Lj nB-° L ÄUj °u L Ä°Ij ½kM ¼B½B
 REU M ½ kA «°I kA -°B üS °aBüU °Ln ½ Ij wB ½ ,ñBü I
 nB i I , -èÄ°Lj e I , Loo°ly i B;Ñ IÜB IK wBÄ J oÄI
 ,nA\ a°è üd °Ij ½k-d °A h °AL ÄTü / j -d -°InBY I , a a °I
 ò °I ,Ñé û°Bmi I ,oL ° Ä°I ,oL° ÄB°I ,çBñ°M üB°I
 JB«TjI ,ë Æ° è °I ,Öh °öB »B I ,ÑIÜ°çB Äß I , Æ°Ij Ä
 /Ç n I üjBv û°I

بخش چهاردهم

صفحة ١٦٩

½ ,ñBÄü I v MR X°Ij ½ °Lç ½ B/Mñq »B½AnmeI
 / °BEA » U/EAnmeI , °Ae Eoz°I o h°I ü AofnTü /ñB-Ä I

فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالزُّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ،
 وَزَاحَتْ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَمَدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَأَذَقَادَتِ النَّعْمَةُ لَهُ
 مَعَهُمْ، وَوَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ مِنَ الْإِجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَاللُّزُومِ لِلْأَلْفَةِ،
 وَالْتِحَاضِ عَلَيْهَا، وَالنَّوَاصِي بِهَا، وَأَجْتَنَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَأَوْهَنَ مُنْتَهَمٌ؛
 مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاحُنِ الصُّدُورِ، وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَتَحَاذُلِ الْأَيْدِي.

بخش پانزدهم

صفحة ١٧٣

ñBe ùA»Bf ò f, «Lç j «½ - °Ij ½q âB-°ñAe EAoM U
 Ö â E, MBIÄ°K | E, IBEÖ h °ÑÜEA» E/ L°I } d-T°I
 o | ,JAmÄ°I w ½B ùAKLÄ «ÄÄ°I tih UA B Bk°ñ E
 ¼ k\ , LÄ°b ç a °ñl ù MBI°boIU ù,nA-°I Ä
 oL °Ik | »Blw &I ÆAA E ÆBÿj «Lw ,iB«T/2I ù a e
 j ½ °ÑÄj , ù i j ½ o -°ñB-TE I , Tld ½ ù l I Ä «½
 ,ö h °P/4B ½q ½ I ,ñm°V4B ½qÄ°I «M ,B|o ù L°Ö éB/2
 °B½ °&I j ½ ½A°IS ÆM ç ,B½ÄE - EB½B Bf a/2AnB ù
 / M «ñB½ IK mU

بخش شانزدهم

صفحة ١٧٧

, û°U ½ A I , Ä-T ½ ½ IS »Bf W e A»B ò f Aoè »B
 , mùB»o EL°I , o Bf½ö v°I , ùjA°T/2 k I , «TÄ/2j °I
 JB çn a ÄBf a ½ , j â n InB çE ùBMFA» E/ keA qÄ°I
 , çoû °S Äç j e , n ½EoiC ù «AnB B/2 «Aoè »B! j -°Ä°I
 A çoû U , j û°h ½AIÄZ U , k ù I -a °S û°TI , û° IS TE U
 ÜM, TÄ» nB ô Lw , T/2tB L° «Ä&I i q kç , j Mld T/2
 / j oIA-°AIÄ ù nBI E} ç

بخش هفدهم

صفحة ١٨١

k { EB-ù / علیه السلام Ñ oWA «MÿBd wA MNÑ ÁBwBk° ñBl MAoLÁB
 lñB½ I lRl J oçE ,ñAe lñAÁI
 o HÛI owBf AS »B °B, couU TE UñBe ù oEA aEU
 B B *°I oé i ,yAÄ°ldM,yBù Iò n; Á »pBl , °BMB
 ¼Ai B; fB ½ °Á foTi,xBÄ°lk » ,c o°I ùB½ ,c z°IS MB«
 Áj bB« | B¼ F ,AA ç M | E ,AA ½ Inl E,o M o M
 , Mh é ½ñAe B /BqÁ aÁ ¼ k-Ä ûEñi B ,BM4 - Ä
 RB* M ½Ñ | yBLçE ,ñpE M ù; couT½ oX°I , ûaTh ½ k I
 / » «z ¼RAB , Á á Ü½B nE , j lÄ½B E , j ½

بخش هیجدهم

صفحة ١٨٩

T-MÜÜù, wn BWA M e aÁ&I Äi çA½ BAoè»B
 bB« | aÁ -Ä«°Ro z»ò f: Ti E U Áj aÁi - | , TAB
 ,BTfo M Á ù M a°S ûTI ,B-Äñ kA °S °BE ,BT/af
 n ½ IS ÄMkç/ ùBz Á oé i ù ,j coô BTÄ ù AdL fu
 S úa ÄU,K°B q Áò « f BñBl °I U Ço B¼BwÑi ù, M
 ù a½ ,j -°B°I aÁçB e ù/SMB a½ nl ù aAn ½ I
 ¼ é - , aÁB a ¼Bf j ½ aAn ½ I¼ a /j â n IöAoçE
 / üB °i oÜU , «B °q-ÄU ! ùB é - ¼Bj -ùçBe I

بخش نوزدهم

صفحة ١٩٣

&I j e TªY, ÁBªÑLe j ½ k E Tê û »k ç «A E
 ÁB | aÁ; T½kç »Blw &I ¼B / a B°çBe EM aAJ oé -°I
 ,Ba i ù ¼ aÜE T°Au° I m Ñle j ½ «MÜÄB-ù ½ I m

وَيَأْتُونَ إِلَىٰ كَنَفِهَا، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ، وَأَجَلٌ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ.

وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ أَلْمُؤَالَةِ أَحْزَابًا. مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ.

تَقُولُونَ: النَّارُ وَلَا أَلْعَارُ! كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِفُوا إِلَىٰ سَلَامٍ عَلَيَّ وَجِهِي أَنْتِهَآ كَأَحْرِيْمِهِ، وَتَقْضَىٰ لِمِيْمَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ، وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ. وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَلَا ميكائِيلَ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارَ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمَقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَحْكَمَ اللهُ بَيْنَكُمْ.

وَإِنَّ عِنْدَكُمْ أَلْأَمَثَالَ مِنْ بَأْسِ اللهِ وَقَوَارِعِهِ، وَأَيَّامِهِ وَقَوَائِعِهِ، فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَتَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ، وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ. فَإِنَّ اللهُ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ النَّهْيِ.

أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَعَظَّمْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمْتَمْتُمْ أَحْكَامَهُ.

صفحة ٢٠٣

بخش بیستم

B ½ ñ, Ç n I ù j B v ù ° I W « ° I Æ ° Ñ E ñ B Ì Ü & I » ° Æ k ç E
k Ü ù ç n B ° B ½ E , R k ß k Ü ù ¼ á w Ò Ñ ° B ½ E , S ° U E k ù ù ¼ X ß ° I
I ð ç L] B ° S Ä - w Ü Ä M T ù f k ù ù j o ° I ½ B { B E , S i j
a Ä o ° I ù & I ¼ E j ° / Æ ° Ñ E j ½ Ü Ñ Ü Ñ , n k] n
/ Anz U j L ö A o ç E ù m m z T B ½ Æ « ¼ j a j

صفحة ٢١١

بخش بیست و یکم

Ä M ¼ o ç] A » R o v f , J o Ä ° Ñ f M Æ ° I ù S Ä Æ B E

وَأَلْمَنْزِلَةَ بِالْقِرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةَ &I ñ wn j ½ Äâ ½ T^aÄkç /oé ½
 ù «û» , nk «é k° BE o\ e ù «Äâ / h°I
 , «Ü^a Y z°Iæé -¼ß / ùoÄ «z , kv] «v - , {Aoù
 j ½ &I M&I ¼ç kÜP ÑÄù ù äi ,ñ ç ù Mf °k] B½
 ,çNB-°Öo ç M^av T ¼j ½ a½ è ÄEB-ä ù¼ß½E¼°
 , ¼EoYÑ û°îBIUIÄES «fkÜP / nB» a°, °Öÿ i E; wB½
 ¼Bf kÜ° / MkÄ BM » ¼E ,B^aÄ ç i E; ¼ç Ñf ù °i ùo
 m½ keA S M-° / o ô oA , nÄ oÄM«wÑf ùn \B
 e °In » nE/BXB»E \ k i &I ñ wno ô ç wß I ù
 / I^oE n { E , °B°I

ñ wnB :S Üù &I aÄ e °Inq»j e ¼B z°I »S Ä-wkÜP
 B½ -v U »Ä jBLÄ; ¼au Ekç ¼B z°Am »ñBù? »°Im B½&I
 /< i ä° »Ä op ° « ° , I^ov ° »E Ä, nEB½ oU ,i -wE

صفحة ٢٢٥

بخش بیست و دوم

k ç »Äk-d½B: °A°Bù,y oç j ½ -°I ÜB° &I Ä/S «fkÜP
 S »E½Ä ¼E Fv»j d » , TM½ke E MÄk °B-è ÄS Äj
 oeB w »EB-^a ÄÑÄüU °¼Ä ,ñ wn L »EB-^aÄ, «B^eE BTL E
 i Ük U Te o\ z°Am B° ÄkUA°B< ¼ Fv UB½ > &I ñBù /JAmf
 ÑÄù¼B,okç { Ñf aÄ&I ¼Ä > &I ñBù, k j M ÜÜBç oÄM
 nFw »Bù>:ñBç , Ä:A°B< Öd °M¼ k z U ¼ «½E 9 °&I
 ùboà j ½ ù¼Ä ,oi Ä¼ üU »E aÄ »Ä ,¼ Iä UB½
 S « f ¼Ä o\ z°IBT E > &I ñBç Y-JAq e IJ qd j ½ ,K ÜPI
 E ç oÄMÄÜB,&I ñ wn »Ej -^aÄU,oi Iç °I &BM «½U

تَقْفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ». فَأَلَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقِلَعَتْ بِعُرْوَقِهَا، وَجَاءَتْ
وَلَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ، وَقَضَفَتْ كَقَضْفِ أَجْنِحَةِ الطَّيْرِ؛ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيَّ
وَبِعَظِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ &I ñ wn aA aA IB« AAS ÜE , uòuò عَلَيْهِ السَّلَامُ &I ñ wn
A °B: 9 9 Ü °lè »B-ù, عَلَيْهِ السَّلَامُ « - j AS «f , L «½ aAB»B ôE
ÑlCfù, 9MB o½ù, Bù » ÛL Bù » WùBo-ù: AB TwI A aA
A °Bù, عَلَيْهِ السَّلَامُ &I ñ woM TURjB ù, B j k { E ñHC AK \ ÁF Bù » 9
عَلَيْهِ السَّلَامُ o ½ù, ½Bf B-f ù » 9 | o ùò « °In o-ù: ATÁ Aùf
j ½ñ E, &I ñ wnB M ½ ½ñ E 9 &I 9 9 :ES áUù | ou
| 9 , UI« MBÜK U °Ä U&I o½MS aù B/S aù o \ z°I ½FMCE
, ùò ù iod v°AK \ Á, JAmf oeBw ÑM af j Ü ñBù / T-a °
/(« «Ä)An ÑX½ 9 o½E ù ck Ñ

صفحة ٢٣٧

بخش بیست و سوم

, j Ük °IB- w Bw, ½ °&I ù mi HU ç ç j -° 9
, ¼Ü °Ñld M4 v -T½nB « °hB ½ Ñ a°hBÁ, nAM Ij f ½ f
¼ aE , ¼ ä ¼ oLTv ; ° wn j « w &I j « w ¼ d
Ñ-Ä°I ù jBv | E, ¼B °I ù M°c ¼ kv ù

خطبه در یک نگاه

در مورد شأن ورود این خطبه چنین گفته‌اند که اهل کوفه در اواخر دوران خلافت امام علیه السلام (بر اثر فراوانی ثروت و انتقال فرهنگ فاسد بعضی از همسایگان به کشور اسلامی و مشکلاتی که در عصر خلفا در جامعه اسلامی به وجود آمد) گرفتار مفسد زیادی شده بودند که از همه مهم‌تر، برتری جویی قبایل بر یکدیگر و تعصب‌های جاهلی بود تا آن‌جا که گاه جوانان جلف و بی‌بندوبار با یکدیگر درگیر می‌شدند و هرگاه یکی از آنان مجروح یا مضروب می‌شد فریاد بلند می‌کرد و اهل قبیله خود را به یاری می‌طلبید آن‌ها نیز چشم و گوش بسته به یاری او می‌شتافتند و چه بسا در این میان خون‌های زیادی ریخته می‌شد. امام علیه السلام برای خاموش کردن آتش این فتنه‌ها این خطبه را که همه آن درباره مذمت و نکوهش تکبر و تعصب‌های جاهلی است، ایراد فرمود و حق سخن و نصیحت را به عالی‌ترین وجه ادا کرد.

خطبه‌ای است بسیار فصیح، بلیغ، کوبنده و تکان‌دهنده و به همین دلیل نام آن را **خطبه قاصعه** (کوبنده) نهاده‌اند هر چند کلمه قاصعه در این خطبه به کار نرفته است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه وجوه دیگری برای نام‌گذاری این خطبه به تناسب معانی مختلفی که واژه قاصعه دارد، ذکر کرده‌اند؛ از جمله مرحوم شارح خویی در وجه تسمیه این خطبه به قاصعه، هفت وجه ذکر کرده که هر کدام، از یکی از معانی «قصع» در لغت گرفته شده است؛ ولی آنچه ذکر کردیم از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به‌هر حال این خطبه از بخش‌های متعددی تشکیل شده که شارحان نهج البلاغه هر کدام به سلیقه خود آن را به چند بخش تقسیم کرده‌اند؛ بعضی به پنج بخش، بعضی به یازده بخش و بعضی به نوزده بخش.

مسلم است که تمام بخش‌های این خطبه بر یک محور دور می‌زند و آن کوبیدن تعصبات جاهلی و تکبر و خودبرتربینی، به‌خصوص تعصبات قبیله‌ای، نژادی و گروهی است که سرچشمه بسیاری از اختلافات و نابسامانی‌ها و مفاسد اجتماعی است و دقت در مجموع خطبه و همچنین شأن ورود آن این حقیقت را روشن می‌سازد.

بر این اساس ما آن را به بیست بخش عمده تقسیم کردیم: در بخش اول، نخست به حمد و سپاس خداوند می‌پردازد و سپس به طرد شیطان به دلیل تعصب و تکبر در برابر آدم علیه السلام اشاره می‌کند. بخش دوم، اشاره به آفرینش انسان از خاک کرده که روح تواضع را زنده می‌کند، سپس بار دیگر عاقبت شوم شیطان را به علت کبر و تعصب یادآور می‌شود. بخش سوم، هشدار به همه مردم است که در دام شیطان نیفتند و راه او را نپویند.

در بخش چهارم، کسانی را نکوهش می‌کند که در دام تکبر و افتخارات موهوم جاهلیت افتاده‌اند.

بخش پنجم، شامل هشدار به همگان است که از اطاعت و پیروی حاکمان متکبر و متعصب بپرهیزند.

بخش ششم، دستور به عبرت گرفتن از امت‌های پیشین می‌دهد همانان که متکبرانیشان بیچاره شدند و متواضعانشان که در رأس آنها انبیا بودند، به سعادت نائل آمدند.

بخش هفتم، اشاره به زندگی ساده موسی بن عمران علیه السلام و برادرش هارون و لباس ساده‌ای که آنها به‌هنگام ملاقات با فرعون متکبر و خودخواه بر تن داشتند، می‌کند و تواضع انبیا و اولیای الهی را که در همه زندگانی آنها منعکس بود، نشان می‌دهد.

بخش هشتم، این نکته را بیان می‌کند که کعبه در سرزمین خشک و سوزان و با مصالح ساده بنا شده تا کبر و غرور را از سرها بیرون کند و مراسمی را که مظهر ساده‌زیستی و تواضع کامل است، به تصویر بکشد.

در بخش نهم، امام علیه السلام به دام‌های مختلف شیطان به‌خصوص ظلم و ستم اشاره می‌کند و انجام فرائض دینی، مانند نماز و روزه و زکات را وسیله دفاع در برابر شیطان می‌شمرد.

بخش دهم، به سرچشمه‌های تعصب و غرور اشاره می‌کند.

بخش یازدهم، درباره تعصب مثبت و نشانه‌ها و آثار آن است.

بخش دوازدهم، سرنوشت امت‌های پیشین را درس عبرت می‌شمرد و همگان را به مطالعه احوال آن‌ها دعوت می‌کند.

بخش سیزدهم، به آثار بسیار ارزنده وحدت و اتحاد و عواقب شوم تشتت و اختلاف اختصاص دارد.

در بخش چهاردهم، امیرمؤمنان علیه السلام بار دیگر مخاطبان را به تاریخ گذشته بازمی‌گرداند و آثار شوم اختلاف فرزندان اسماعیل و اسحاق علیهم السلام و بنی اسرائیل را برمی‌شمرد.

در بخش پانزدهم، به نعمت بسیار مهم وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آثار آن در جامعه اسلامی اشاره می‌فرماید.

در بخش شانزدهم، بازگشت گروهی از مردم را به عادات جاهلیت، بعد از قیام پیامبر صلی الله علیه و آله مورد نکوهش شدید قرار می‌دهد.

بخش هفدهم درباره اعمال زشت ناکثین و قاسطین است.

در بخش هجدهم، امام علیه السلام به موقعیت خودش نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به‌عنوان اولین کس از مردان که به او ایمان آورد و همراه با او بود اشاره می‌کند.

در بخش نوزدهم، از معجزه باهره درختی که به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله از جا کنده شد و به سوی او حرکت کرد، به‌طور مبسوط سخن می‌گوید.

بخش بیستم، از امتیازات و سجایای اهل بیت علیهم السلام سخن می‌گوید و از باب «خَتَامُهُ مِسْكَ» خطبه را پایان می‌دهد.

این بخش‌های بیست‌گانه را برای شرح بیشتر در بیست و سه بخش مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

بخش اول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبرِيَاءُ؛ وَأَخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ،
وَجَعَلَهُمَا حِمًى وَحَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَأَصْطَفَاهُمَا لِحَبْلِهِ. وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ
عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ آخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمَقْرَبِينَ،
لِيَمَيِّزَ الْمَتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْعَالِمُ
بِكُلِّ شَيْءٍ: ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ*﴾
k\ vù# j k]B w °AAÜù e n j ½ ùSh û» T w ABi
a Äoh TuBù -d °I Tã oTÄI«u ¶I A# ¼ Ä-j E af -°I
ò a w , j L ÄF°ABA&I kÄù/ a aÄK ÄU, ÜhMjC
, oΔ °I jA&I î pB» , L Ä°ItB wEi â m°A; oL Tv -°I
/Ñ°mT°IB«çì ¶ , pqÄT°IB L°i njI
Bk°I ù aÄ ù, ÄioTMÄâ , oL TM&I oÆ ò f ¼ oU E
! ?A Äw oi I ù °kÄE ,A e k ½

ترجمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزّت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - ساخته، و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده و برای جلال خویش برگزیده است، و لعن و نفرین را بر بندگان که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز برمی خیزند قرار داده (و آن‌ها را از رحمتش دور ساخته) است.

سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوتۀ آزمایش قرار داد تا

متواضعان آنها را از متکبران جدا سازد و با این‌که از همه آنچه در دل‌هاست باخبر و از اسرار نهان آگاه است، به آنها فرمود: «من بشری از گل می‌آفرینم آنگاه که آفرینش او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید، فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس» که تعصب و نخوت او را فراگرفت و به دلیل خلقتش (از آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و ریشه‌اش در برابر آدم موضع‌گیری تندی کرد، از این‌رو این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران شد که اساس تعصب را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتی‌اش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن کرد و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد.

آیا نمی‌بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش کوچک شمرد و بر اثر خودبرتربینی‌اش وی را پست و خوار گردانید و به همین دلیل او را در دنیا طرد کرد و در آخرت آتش فروزان دوزخ را برایش آماده ساخت؟

شرح و تفسیر

شیطان، بنیان‌گذار اساس تعصب!

همان‌گونه که در شأن ورود خطبه اشاره شد، هدف اصلی از بیان این خطبه طولانی و مملو از اندرزهای عالی و انسان‌ساز، مبارزه با کبر و غرور و تعصب‌های جاهلی و طایفه‌ای بوده که در عصر آن حضرت، سرچشمه نزاع‌های خونین قبایل و افراد بود. بدین علت امام علیه السلام خطبه را با حمد و سپاس الهی، همان خدایی که عظمت و کبریا مخصوص ذات اوست آغاز می‌کند و می‌فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - ساخته و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده، و برای جلال خویش

برگزیده، و لعن و نفرین را بر بندگان که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز برمی خیزند قرار داده (و آن‌ها را از رحمتش دور ساخته) است؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبرِيَاءَ، وَأَخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُمَا حِمِيًّا^۱ وَحَرَمًا عَلَيَّ غَيْرِهِ، وَأَصْطَفَاهُمَا لِحِجَابِهِ. وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَيَّ مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ».

بی‌شک عزت (شکست‌ناپذیری) و عظمت (بزرگی) مخصوص ذات پاک خداوند است، زیرا غیر او در برابرش موجوداتی ضعیف و ناتوان‌اند، افزون بر این که هر چه دارند از او دارند، هر زمان اراده کند به آن‌ها می‌بخشد و هر لحظه اراده کند از آنان می‌گیرد.

جمله‌های پنج‌گانه‌ای که در این قسمت از کلام امام علیه السلام آمده، عبارات مختلفی هستند که یک حقیقت را دنبال می‌کنند و آن این‌که: بندگان خدا جز تواضع و فروتنی در برابر خداوند و در برابر یکدیگر، راهی ندارند.

حقیقت این است که خداوند نه نیازی به بزر نمایی دارد، نه احتیاجی به این‌که او را به بزرگی بستایند؛ ذات مقدس او از هر نظر دارای بزرگی و عظمت است؛ ولی از آن‌جا که تکبر و خودبرتربینی در بندگان، سرچشمه اکثر نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها و ظلم و ستم انسان‌ها به یکدیگر است، امام علیه السلام در جمله‌های مذکور، آن‌ها را از این موضوع بر حذر داشته و همگان را به تواضع و فروتنی دعوت می‌کند.

به همین دلیل در ادامه این سخن درباره نخستین آزمون تواضع به‌هنگام آفرینش آدم علیه السلام اشاره کرده، می‌فرماید: «سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان آن‌ها را از متکبران جدا سازد و با این‌که از تمام آنچه در دل‌هاست باخبر و از اسرار نهان آگاه است به آن‌ها فرمود: من

۱. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است، از ریشه «حمایت» به معنای ممانعت و دفاع کردن از چیزی، گرفته شده و به همین دلیل به پرهیز کردن بیمار از آنچه برای او ضرر دارد «حمیه» بر وزن «جزیه» گفته می‌شود.

بشری از گل می آفرینم آنگاه که آفرینش او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید، فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند، جز ابلیس؛ (ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَمَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ﴾).

به یقین، آزمون خدا با آزمون بندگان متفاوت است؛ ما هنگامی که چیزی یا کسی را می آزماییم، می خواهیم جهل خود را درباره آن تبدیل به علم کنیم، لذا از آن تعبیر به اختبار (خبر گرفتن و خبردار شدن) می کنیم؛ ولی خداوند که طبق جمله های امام علیه السلام عالم به مکنونات دل ها و محجوبات غیوب است هرگز نمی خواهد با آزمایش های خود چیزی بر علمش بیفزاید، بلکه آزمایش او برای این است که نیت باطنی و خلیات درونی و اسرار مخفی بندگان در لباس افعال ظاهر گردد تا مستحق جزا شوند، زیرا نیت به تنهایی برای این معنا کافی نیست، آنچه برای ثواب و عقاب لازم است انجام اعمال است.

این همان چیزی است که امام علیه السلام در جایی دیگر می فرماید: «أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطُ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَكِنْ لِيَتَّظَهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يَسْتَحِقُّ الثَّوَابَ وَالْعِقَابَ؛ خداوند انسان ها را با اموال و فرزندان شان می آزماید تا آن کس که از روزی خود ناخشنود است از آن کس که خرسند است شناخته شود هر چند خداوند به احوال شان از خودشان آگاه تر است (آری! او بندگان خود را می آزماید) تا افعالی که سبب استحقاق پاداش یا کیفر است آشکار گردد».^۱

سپس به شرح حال ابلیس پرداخته و دلیل مخالفت او را با فرمان قطعی خداوند چنین بیان می‌کند: «تَعْصَبُ وَ نَخُوتُ او را فراگرفت و به دلیل خلقتش (از آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و ریشه‌اش در برابر آدم موضع‌گیری تندی کرد، از این رو این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران شد که اساس تعصّب را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتی‌اش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن کرد، و پوشش تواضع و فروتنی را درآورد»؛ (أَعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَأَفْتَحَرَ عَلَىٰ آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ تَعْصَبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ. فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعْصِبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ، وَ نَارَعَ اللَّهُ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَ أَدْرَعَ الْإِبَاسَ التَّعَزُّزَ^۲، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ).

درواقع سبب اصلی مخالفت آشکار ابلیس با فرمان قطعی خداوند همان تعصّب و غرور بود که از یک محاسبه غلط سرچشمه گرفته و از خودبینی و خودخواهی ناشی شده بود او از آفرینش آدم عليه السلام، تنها جنبه خاکی او را می‌دید و لذا اصل خود را که از آتش است از او برتر می‌دانست: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۳ و بخش مهم وجود آدم عليه السلام را که همان روح الهی بود «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۴ به کلی نادیده گرفت.

آری! خودبینی و خودخواهی بدترین حجاب است که انسان را از درک واضح‌ترین حقایق بازمی‌دارد. ابلیس حتی در برتری آتش بر خاک نیز گرفتار خطا و اشتباه شد، زیرا خاک منبع اصلی حیات، نمو گیاهان، پرورش گل‌ها و میوه‌ها و انواع برکات است در حالی که آتش، موجود خطرناکی است که تنها در بخشی از زندگی انسان به کار می‌آید.

۱. «ادرع» از «درع» بر وزن «فکر» به معنای پیراهن گرفته شده و گاه به معنای جامه در تن کردن نیز به کار می‌رود.

۲. «تعزز» به معنای به خود بالیدن و خود را بزرگ و عزیز شمردن است.

۳. ص، آیه ۷۶.

۴. ص، آیه ۷۲.

به هر حال تعبیر امام علیه السلام درباره ابلیس به «عدو الله» اشاره به این است که او فقط دشمن آدم علیه السلام نبود، بلکه دشمن خالق آدم علیه السلام و معترض به فرمان او بود. او سنگ نخستین تعصب را بنا نهاد و آیین استکبار و تکبر را آغاز کرد؛ کاری که در واقع جنگ با خدا محسوب می شود، زیرا عزت و بزرگی تنها شایسته ذات پاک اوست و زینده بندگان، تنها تواضع و فروتنی است و به گفته بزرگان علمای اخلاق، ام‌الرزائل، تکبر و غرور است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که یکی از یارانش می گوید: از آن حضرت سؤال کردم که کمترین مرحله الحاد و کفر چیست؟ فرمود: «إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ؛ تکبر، نخستین مرحله آن است».^۱

در حدیث دیگر از امام باقر و امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ؛ کسی که به اندازه ذره ای تکبر در قلبش باشد وارد بهشت نخواهد شد».^۲

آنگاه امام علیه السلام روی سخن را به مخاطبین کرده و از سرنوشت شوم شیطان برای هشدار به آنان بهره برداری می کند، می فرماید: «آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد و بر اثر خودبرتربینی اش وی را پست و خوار گردانید و به همین دلیل او را در دنیا طرد کرد و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش آماده ساخت؟»؛ (أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَعَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ، وَوَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْهُورًا^۳، وَأَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟).

این تعبیرها اشاره به آیات قرآن مجید است، در یک جا می فرماید: «فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَايَكُ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»؛ «از آن [= صف فرشتگان]

۱. کافی، ج ۲، باب کبر، ص ۳۰۹، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۱۰، ح ۶.

۳. «مذخور» به معنای رانده شده از ریشه «دحر» بر وزن «دهر» به معنای راندن گرفته شده است.

بیرون رو! که تو (از درگاه ما) رانده شده‌ای و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود.^۱

در جایی دیگر می‌فرماید: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ «فرمود: به حق سوگند! و حق می‌گویم که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند پر خواهم کرد».^۲

۱. حجر، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲. ص، آیات ۸۴ و ۸۵.

بخش دوم

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ، وَيَبْهَرُ
الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ، وَطِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ، لَفَعَلَ. وَلَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ
الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً، وَلَحَقَّتِ الْبَلَاؤُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ
سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَضْلَاهُ، تَمْيِيزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ،
وَدَفْئًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَإِنْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ.

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ،
وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ، وَكَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يَدْرِي أَمِنْ سِنِي
الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ، عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ. فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ
يَسْأَلُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ
بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا. إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ
لِوَاحِدٍ. وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمِهِ
عَلَى الْعَالَمِينَ.

ترجمه

اگر خدا می خواست می توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده ها را برباید و زیبایی و جمالش عقول را مبهوت کند و عطرش شامه ها را مسخر سازد و اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم خاضع می شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود؛ ولی خداوند سبحان خلق خود را با اموری می آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند، تا (مطیعان از عاصیان) ممتاز گردند و تکبر را از آنان بزدايد و آن ها را از کبر و غرور دور سازد، بنابراین، از کاری که

خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوشش های بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود، سال هایی که معلوم نیست از سال های دنیا بود یا آخرت. (آری) همه آنها را به سبب ساعتی تکبر ناپود ساخت. چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند؟ نه، هرگز چنین نخواهد بود، هیچ گاه خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی کند که بر اثر همان صفت فرشته ای را از بهشت بیرون کرده است. حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ یک از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن، چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد.

شرح و تفسیر

از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه در ادامه شرح آزمایش ابلیس که در بخش قبل گذشت به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که خداوند بندگان را با اموری آزمایش می کند که فلسفه آن بر آنها پوشیده است و گاه تحمل آن بر آنها سخت و سنگین است، می فرماید: «اگر خدا می خواست می توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده ها را برآید و زیبایی و جمالش عقل ها را مبهوت کند و عطرش شامه ها را مسخر سازد و اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم خاضع می شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود»؛ (وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ^۱ الْأَبْصَارَ ضِيَاءَهُ، وَيَجْهَرُ^۲ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ^۳، وَطِيبُ يَأْخُذُ

۱. «يَخْطَفُ» از «خطف» بر وزن «عطف» به معنای ربودن با سرعت گرفته شده است.

۲. «يَجْهَرُ» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای حیرت و مبهوت ساختن گرفته شده است.

۳. «رؤاء» به معنای ظاهر زیباست.

الْأَنْفَاسَ عَرَفُهُ الْفَعْلَ. وَلَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاصِعَةً، وَلَخَفَّتِ الْبُلُؤَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ).

اشاره به این که اگر امتحانات الهی هماهنگ با خواسته دل افراد باشد، امتحان عملاً بی اثر خواهد شد، زیرا همه بر طبق آن عمل می کنند؛ هم خداپرستان و هم هواپرستان و چنین امتحانی بی نتیجه خواهد بود؛ ولی اگر برخلاف میل افراد بود صفوف مؤمنان خداپرست و مخلص، از خودخواهان هواپرست و غیر مخلص جدا خواهد شد.

امتحان مغروران و متکبران باید با اموری باشد که غرور و تکبر را بشکند همان گونه که در امتحان فرشتگان و ابلیس چنین بود.

به همین دلیل امام علیه السلام در ادامه این سخن می افزاید: «اما خداوند سبحان خلق خود را با اموری می آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند، تا (مطیعان از عاصیان) ممتاز گردند و تکبر را از آنان بزداید و آن ها را از کبر و غرور دور سازد»؛ (وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَنْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ، تَمِيِزاً بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ، وَنَفِيًّا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَإِبْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ ۲ مِنْهُمْ).

از این جا روشن می شود که چرا فلسفه همه احکام شرع، آشکار نیست. درست است که فلسفه بسیاری از آن ها به حکم عقل یا به توضیح آیات و روایات بر ما آشکار شده ولی قسمت قابل ملاحظه ای از آن همچنان در پرده ابهام باقی مانده، این برای آن است که مطیعان مخلص از متمردان و گردنکشان شناخته شوند. البته مخفی بودن اسرار این احکام غیر از آنچه گفته شد دلایل دیگری نیز می تواند داشته باشد.

سپس امام علیه السلام عاقبت کار ابلیس مستکبر و گردنکش را به این منظور که درس

۱. «عرف» به معنای بوی خوش است.

۲. «خِيَلَاء» به معنای تکبر است.

عبرتی برای همگان باشد بیان می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که راه ابلیس را نپویند تا به سرنوشت او گرفتار نشوند، می‌فرماید: «از کاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوشش‌های بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود؛ سال‌هایی که معلوم نیست از سال‌های دنیا بود یا آخرت. (آری) همه آن‌ها را به سبب ساعتی تکبر نابود ساخت»؛ (فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهْدَهُ^۱ الْجَهِيدَ، وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي^۲ الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي^۳ الآخِرَةِ، عَنْ كَبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ).

تعبیر «لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ»؛ مفهومی این نیست که امام علیه السلام از این مسئله خبردار نبود، بلکه اشاره به این است که توده مردم از آن آگاه نیستند و منظور از سال‌های دنیا همین سال‌هایی است که بر ما می‌گذرد که مقدارش معلوم است و منظور از سال‌های آخرت آن است که در قرآن به طور مکرر به آن اشاره شده است: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»؛ «و یک روز نزد پروردگار مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمردید».^۳

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چگونه ممکن است شش هزار سال عبادت با تکبر یک ساعت از میان برود؟ پاسخ آن روشن است، چون سازندگی، کاری است پیچیده و طولانی، ولی تخریب، کاری ساده و سریع است؛ ساختن یک خانه بزرگ ممکن است سال‌ها طول بکشد ولی در یک آتش سوزی چند

۱. «جهد»، بر وزن «مهد» و «جهد» بر وزن «کفر» هر دو به معنای سعی و تلاش خسته کننده هستند و «جهید» بر وزن «فعلیل» از همین ریشه است که برای تأکید ذکر می‌شود، بنابراین «جهد و جهید» به معنای آخرین مرتبه تلاش و کوشش است.

۲. «سنی» دراصل سنین بوده که به هنگام اضافه، نون آن حذف شده و «سنین» جمع «سنه» به معنای سال است.

۳. حج، آیه ۴۷. نزدیک به همین تعبیر نیز در سوره سجده، آیه ۵ آمده است.

ساعته نابود شود؛ یک سدّ عظیم را سال‌ها می‌سازند ولی با چند دینامیت و مواد منفجره در مدتی بسیار کوتاه متلاشی می‌شود.

مسئله «حبط اعمال» بر اثر پاره‌ای از گناهان، مطلب مهمی است که در پایان همین بخش در نکته‌ها خواهد آمد.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که انسان‌های متکبر نیز سرنوشتی همچون ابلیس دارند، می‌فرماید: «چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند؟ نه، هرگز چنین نخواهد بود، هیچ‌گاه خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی‌کند که بر اثر همان صفت فرشته‌ای را از بهشت بیرون کرده است»؛ (فَمَنْ ذَا بَعْدِ ابْلِيسَ يَسْلُمُ عَلٰى اللّٰهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَّتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللّٰهُ سُبْحٰنَهُ لِيَدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بَاْمْرٍ اَخْرَجَ بِهٖ مِنْهَا مَلَكًا).

سپس در تأکید بر این معنا می‌فرماید: «حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ یک از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن، چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد!»؛ (اِنَّ حُكْمَهُ فِيْ اَهْلِ السَّمٰوٰتِ وَاَهْلِ الْاَرْضِ لَوٰاْحِدٌ. وَمَا بَيْنَ اللّٰهِ وَبَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِهٖ هُوَادَةٌ^۱ فِيْ اِبٰحَةٍ حِمٰى^۲ حَرَمَهُ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ).

اشاره به این‌که همه مکلفان در برابر خداوند یکسان‌اند و هیچ‌کس را بر دیگری امتیازی نیست، خداوند با کسی خویشاوندی ندارد، گناه برای همه گناه و طاعت برای همه طاعت است. مبدا بعضی تصور کنند مجازات سنگین ابلیس در برابر تکبرش از ویژگی‌های او بوده و دامان دیگران را نخواهد گرفت.

۱. «هواده» به معنای احترام و محبت و نرمش آمده است.

۲. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است از «حمی» بر وزن «نفی» به معنای منع گرفته شده است.

نکته‌ها

۱. مسئله حبیط اعمال

در این بخش از خطبه آمده بود که عبادات شش هزار ساله ابلیس به سبب یک ساعت تکبر بر باد رفت.

مسئله احباط و تکفیر، و به تعبیر دیگر، بر باد رفتن اعمال نیک یا جبران اعمال سوء با توبه و اطاعت، از مسائل مهمی است که در میان متکلمان و مفسران و ارباب حدیث مورد بحث و گفت‌وگوست.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که بعضی از اعمال سوء، آن قدر اهمّیت دارد که می‌تواند آثار اعمال نیک را از بین ببرد، از جمله کفر به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و یوم‌المعاد؛ در آیه ۸۸ سوره انعام می‌خوانیم: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «و اگر مشرک شوند، آنچه (از اعمال نیک) انجام داده‌اند، نابود می‌گردد (و نتیجه‌ای عاید آن‌ها نمی‌شود)» و در آیه ۱۴۷ سوره اعراف می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»؛ «و کسانی که آیات ما، و دیدار آخرت را تکذیب (و انکار) کنند اعمالشان نابود می‌گردد».

در مورد تکفیر نیز قرآن مجید در آیه ۷ سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»؛ «کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند گناهان آن‌ها را می‌پوشانیم (و می‌بخشیم)».

البته این به آن معنا نیست که روز قیامت مجموعه حسنات و سیئات را در برابر هم قرار دهند، اگر حسنات بیشتر بود، سیئات مورد نظر قرار نگیرد و اگر سیئات بیشتر بود، حسنات به طور کلی نادیده گرفته شود؛ این نوع احباط و تکفیر مورد قبول نیست و با آیات قرآن نیز نمی‌سازد. در آیه ۷ و ۸ سوره زلزال می‌خوانیم: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ «هر کس به مقدار ذره‌ای کار نیک انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

کوتاه‌سخن این‌که هر یک از کار نیک و بد اثر خاص خود را عندالله در قیامت خواهد داشت؛ ولی این مطلب استثنائاتی دارد که بعضی از کارهای نیک، خطاها را می‌پوشانند و بعضی از کارهای زشت، حسنات را از میان می‌برند.^۱

۲. آیا ابلیس فرشته بود؟

در این بخش از خطبه آمده بود: ابلیس فرشته‌ای بود که خدا او را به دلیل گناه سنگینش از بهشت بیرون راند و او مطرود درگاه حق شد.

این تعبیر ممکن است این تصوّر را ایجاد کند که ابلیس واقعاً از فرشتگان بوده است، در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»؛ «او از جن بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد».^۲ از سوی دیگر قرآن به وضوح می‌گوید: فرشتگان معصوم‌اند و هرگز گناه نمی‌کنند: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ «بلکه (فرشتگان) بندگان شایسته اویند * هیچ‌گاه در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند».^۳

چگونه ممکن است فرشته معصوم نه تنها نافرمانی کند، بلکه راه کفر و معارضه با پروردگار را بیوید؟!

از این‌جا روشن می‌شود که ابلیس به‌علت داشتن عبادات فراوان در صفوف فرشتگان جای گرفته بود؛ نه این‌که واقعاً جزء فرشتگان بود. این تعبیر گرچه تعبیری مجازی است؛ ولی با وجود قراین روشن، نباید جای تردید باشد.

۳. تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد!

از آیات قرآن و روایات اسلامی و خطبه مورد بحث به‌خوبی استفاده می‌شود

۱. شرح بیشتر درباره این مسئله را در تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱۳، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مطالعه فرمایید.

۲. کهف، آیه ۵۰.

۳. انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

که تکبر ابلیس سرانجام به کفر او انجامید، آن هم بالاترین درجه کفر، زیرا به حکمت خدا اعتراض کرد و دستور پروردگار را درباره سجده بر آدم علیه السلام غیر حکیمانه پنداشت و به همین دلیل به شدیدترین مجازات‌ها گرفتار شد: طرد ابدی از درگاه خدا و حبس عبادات شش هزار ساله.

این سخن پیامی برای همه ما دارد که تکبر و تعصب را کوچک نپنداریم که گاه ممکن است به کفر و حبس اعمال و طرد از درگاه خداوند بینجامد. البته ابلیس می‌توانست بازگردد و توبه کند، ولی نخستین شرط توبه او این بود که فرمان خدا را در مورد سجده بر آدم علیه السلام اطاعت کند، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: «وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ عُمَرُ الدُّنْيَا، مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ؛ به خدا سوگند! اگر ابلیس بعد از آن معصیت، به اندازه عمر دنیا برای خدا سجده می‌کرد، سودی به حال او نداشت و خدا از او نمی‌پذیرفت جز این که بازگردد و بر آدم سجده کند، آن‌گونه که خدا به او دستور داده بود».^۱

۴. یکسان بودن حکم خدا درباره همگان

از پیام‌های مهم این بخش از خطبه این است که رابطه خلق با خالق رابطه اطاعت و بندگی است و همه انسان‌ها، بلکه همه مخلوقات که در شرایط یکسان قرار دارند، در احکام او یکسان‌اند و این که جمعی از یهود و نصارا خود را فرزندان خدا و خاصان او می‌پنداشتند و برای خود در برابر اعمالشان جز اندک مجازاتی قائل نبودند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»^۲ خیالی باطل و فکری بی‌اساس است.

۱. کافی، ج ۸، سجده ابي عبدالله علیه السلام، ص ۲۷۱، ح ۳۹۹.

۲. مائده، آیه ۱۸.

بنابراین هرگاه تکبر، تعصب و نافرمانی سبب رانده شدن کسی از درگاه خدا شود و هرکس در هر جا آلوده به چنین صفتی گردد، سرنوشتی غیر از سرنوشت ابلیس نخواهد داشت. نژادها، اقوام، انسان‌ها و غیر انسان‌ها همه مشمول همین قاعده‌اند.

بخش سوم

فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِدَائِهِ، وَأَنْ يَسْتَفِرَّكُمْ
بِنِدَائِهِ، وَأَنْ يُجَلِّبَ عَلَيْكُمْ بِخِيَلِهِ وَرَجَلِهِ. فَلَعَمْرِي لَقَدْ فُوقَ لَكُمْ سَهْمَ
الْأَوْعِيدِ، وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ، وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، فَقَالَ:
«T ôEBM n» «p «î Ç n I ù °î «î Ä] E « î
¼Ai A , -d°I «M Mck ,K ¼o ô î èMB†n ,k ÄMK AM
d ½B °I °RjBÜ»IAA Te / ° B °I oL °I¼Brou , L ÄOI
o v°I; ¼ñBl °S → «ù, ù « ½ ÄB á°IS → d TwI , «½
j « \ M 9 , °Ä »B a w Ñd ûTwA ° lo½ I Ä ûh °I
f ç E ,ÑIÜ°IRÇn f æ E ,ñm°RB ° f -d çFu , f d»
Bçj , ç a e ùÄ e , » Ä ùBÄç , eAo\ °I¼B Ä
kÄ-°InB«°I Äo Ü°I qAMBçw , °ÜB°Ak ç , foiB«-°
î ¼Bek ç fB j ù n E ,B]oe «j ù èÄEcL Fu / °
, fk e °ÄA ä]Bù/î LFT½ °Ä ,î L B½ ° TL Eî m°I
/ fk] °

ترجمه

ای بندگان خدا! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید. نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده‌اش را فریاد زند و بر ضد شما برانگیزد. به جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده کرده، در کمان گذاشته و با قدرت

تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب کرده است و گفته است: پروردگارا! بدین علت که مرا اغوا کردی (و از رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آن‌ها جلوه می‌دهم و همه را اغوا می‌کنم (و از رحمت محروم می‌سازم) او با این سخن تیری در تاریکی به سوی هدفی دوردست انداخت و گمانی نادرست داشت (زیرا خواسته‌اش درباره همه انسان‌ها صورت پذیرفت، ولی) فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل، او را عملاً تصدیق کردند و این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست‌ایمان از شما را در برابر خود تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم ساخت و اسرار پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه‌اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش به شما حمله‌ور شد. تا این‌که (او و سپاهش) شما را به پناهگاه ذلت کشانند و در مهلکه‌های قتل وارد کردند، و زخم خوردگان شما را زیر پاها له کردند، نیزه‌های خود را در چشمان شما فرو بردند، گلوی شما را بریدند، بینی شما را کوبیدند، و قصد هلاکت شما را کردند و (سرانجام) شما را با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب الهی) که برایتان آماده شده، کشانند. بنابراین، ابلیس، بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش‌افروزترین دشمن برای دنیای شماست و خطرناک‌تر از همه انسان‌هایی است که به آن‌ها دشمنی می‌ورزید و برای در هم شکستن آنان عده و عده گرد می‌آورید، از این رو قوت و قدرت خود را در برابر او به کار گیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید.

شرح و تفسیر

او خطرناک‌ترین دشمن شماست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به نتیجه‌گیری از داستان گمراهی و طرد شیطان

بر اثر تکبر و عصیان می‌پردازد و به همگان هشدار می‌دهد که گرفتار سرنوشت او نشوند، می‌فرماید: «ای بندگان خدا! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید، نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده‌اش را فریاد زند و بر ضد شما گرد آورد»؛ (فَاَحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِدَائِهِ، وَأَنْ يَسْتَفْزِزَكُمْ^۲ بِنِدَائِهِ، وَأَنْ يُجْلِبَ^۳ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ^۴).

این گفتار مولا علیه السلام برگرفته از آیه قرآن است که می‌فرماید: «وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجَلِكَ»؛ «هر کدام از آن‌ها را می‌توانی با صدایت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آن‌ها گسیل دار».^۵ «خیل»، هم به معنای اسب‌هاست و هم به معنای اسب‌سواران و در این جا به معنای لشکر سواره است و «رَجَل» به معنای لشکر پیاده است و اشاره به دستیاران فراوانی است که شیطان از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای گمراه ساختن مردم به او کمک می‌کنند؛ بعضی سریع‌تر همچون لشکر سواره و بعضی آرام‌تر همچون لشکر پیاده.

البته صفات رذیله، عوامل گناه، مراکز فساد، تبلیغات گمراه‌کننده و ابزار گناه نیز به نوعی لشکر پیاده و سواره شیطان‌اند که امام علیه السلام بندگان خدا را از همه این امور بر حذر می‌دارد.

۱. «یعدی» از «عدو» بر وزن «صیر» در اصل به معنای تجاوز کردن است و «عدوان» یعنی ستم کردن و «عداوت» به معنای دشمنی و «عدوی» به معنای دیدن و همچنین به معنای سرایت کردن بیماری از کسی به دیگری به کار می‌رود و منظور در خطبه بالا همین معنای اخیر است؛ یعنی شیطان بیماری کبر و غرور و تعصب خویش را به شما منتقل می‌کند.

۲. «یستفز» از «استفزاز» به معنای تحریک کردن و برانگیختن است.

۳. «یجلب» از «جلب» به معنای فریاد زدن بر کسی یا راندن او از محلی به محل دیگر گرفته شده است.

۴. «رجل» جمع «راجل» به معنای پیاده یا لشکری پیاده است.

۵. اسراء، آیه ۶۴.

سیس برای تأکید بر این سخن، به جان خود سوگند می خورد و می فرماید: «به جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده کرده، در کمان گذاشته، و با قدرت تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب کرده است»؛
 (فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ الْكُمَّ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ، وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).

آنگاه شاهد این سخن را از کلام خود ابلیس (طبق آیه های قرآن) چنین بیان می کند: «شیطان گفته است: پروردگارا! بدین علت که مرا اغوا کردی (و از رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آن ها جلوه می دهم و همه را اغوا می کنم (و از رحمت محروم می سازم)»؛ (فَقَالَ: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُوْبِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»).

این که امام علیه السلام به جان خود سوگند می خورد نشان می دهد که مطلب، فوق العاده جدی است؛ چه چیز شریف تر از جان امام علیه السلام است؟ و این که می فرماید: «شیطان تیر تهدید را در چله کمان گذاشته و آن را تا آخر کشیده و از مکانی نزدیک، شما را نشانه گرفته است» اشاره به این است که خطر شیطان در شدیدترین صورت که کمتر خطا می کند متوجه شماست و این بدبخت بی نوا راه نفوذ خویش را نیز نشان داده است و آن، آرایش مظاهر مادی دنیا و زیباسازی زرق و برق مواهب مادی و غرق ساختن در گرداب شهوات است.

این تعبیر امام علیه السلام که شیطان تمام قوا و نیروهای خود را برای حمله به شما آماده ساخته و از مکان نزدیکی شما را نشانه گرفته و از هر نظر در تیررس او قرار

۱. «فوق» از «فوق» به معنای محلی از زه کمان که انتهای تیر را برای پرتاب به آن تکیه می دهند گرفته شده است. اشاره به این که شیطان تیر خود را برای پرتاب به سوی شما آماده ساخته است.

۲. «اغرق» از ریشه «اغراق» و «غرق» بر وزن «ورق» به معنای کشیدن زه کمان تا حد ممکن برای تیراندازی گرفته شده است. سیس به هر کاری که در آن نهایت تلاش شود اطلاق گردیده است.

۳. «نزع» به معنای چیزی را از جا برکندن و یا کشیدن است؛ مانند کشیدن کمان به هنگام تیراندازی.

دارید؛ اشاره به این است که عوامل و سوسه‌های شیطانی در درون و برون انسان فراوان است، هوای نفس از یک طرف و عوامل بیرونی گناه از سوی دیگر. جمله «لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» که با «لام» قسم شروع شده و با «نون» تأکید ثقیله و تصریح به واژه «اجمعین» پایان گرفته شاهد بر این است که او در اهداف شوم خود بسیار جدی است و به همین دلیل انسان‌ها باید کاملاً بیدار و هوشیار باشند تا در دام‌های رنگارنگ او نیفتند.

لازم به ذکر است که جمله «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي...» پروردگارا! به سبب آن که مرا گمراه ساختی...» از دروغ‌ها و افتراهای شیطان به ساحت قدس پروردگار است و نشان می‌دهد که او تا چه حد جسور و بی‌پرواست که چنین دروغ بزرگی را به خدا می‌بندد، خداوندی که هدایتگر همگان است و اسباب هدایت را در اختیار آن‌ها گذاشته است. و چون سخن شیطان واضح‌البطلان بوده قرآن اشاره‌ای به بطلان آن نمی‌کند. خداوند کدام عامل گمراهی را برای شیطان فراهم ساخت؟ آیا به او و فرشتگان نفرمود: «فَإِذَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؟ شرافت آدم عليه السلام به دلیل روح ویژه الهی اوست؛ ولی شیطان حسود و خودخواه آن را نادیده گرفت و به مسئله آفرینش او از طین (گل) بسنده کرد! آیا سبب گمراهی از ناحیه خود او نبود؟!

سپس امام عليه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «او با این سخن (که همه را گمراه می‌کنم) تیری در تاریکی به سوی هدفی دور انداخت و گمانی نادرست داشت (زیرا خواسته‌اش درباره همه انسان‌ها صورت پذیرفت)»؛ «قَدْفَأَ بَغِيْبٍ بَعِيْدٍ، وَرَجْمًا بِظَنٍّ غَيْرٍ مُصِيبٍ».

جمله «رَجْمًا بِظَنٍّ غَيْرٍ مُصِيبٍ» به همین صورت در بسیاری از نسخه‌های نهج‌البلاغه آمده است و گاه تصوّر می‌شود که با آیه شریفه «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلا فَرِيْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ»؛ «(آری) به یقین ابلیس گمان خود را

درباره آن‌ها محقق ساخت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان^۱ سازگار نیست، در حالی که این آیه درباره قوم سبأ است نه درباره همه انسان‌ها وگرنه مؤمنان در میان امت پیامبران تعدادشان کم نیست.

جمعی از شارحان نهج البلاغه، نسخه دیگری را که بدون کلمه «غیر» و به صورت «رَجْمًا بِظَنِّ مُصِيبٍ» است ترجیح داده‌اند، زیرا گمان شیطان را درباره انسان‌ها مطابق واقع دانسته‌اند، چون فقط اندکی از انسان‌ها از وساوس او برکنار مانده‌اند آن‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ»^۲ و در جای دیگر می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۳.

افزون بر این، با جمله بعد همین خطبه نیز سازگارتر است که می‌فرماید: «فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل، او را عملاً تصدیق کردند»؛ «صَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ، وَإِخْوَانُ الْعَصِيَّةِ، وَفُرْسَانُ الْكِبْرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ». تعبیر به «أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ» کنایه از این است که آن‌ها به قدری آلوده به تکبر هستند که گویی فرزندان تکبرند همچنین تعبیر «برادران عصیّت» کنایه از ارتباط تنگاتنگ آن‌ها با تعصبات قومی و قبیله‌ای و مانند آن است و نیز «وَفُرْسَانُ الْكِبْرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ» کنایه از این است که آن‌ها آن‌قدر گرفتار کبر و جهل و غرورند که گویی بر مرکبی از جهل و کبر سوار شده‌اند و به پیش می‌تازند.

سپس می‌افزاید: «این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست‌ایمان از شما را در برابر خود تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم ساخت و اسرار پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه‌اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش بسوی شما حمله‌ور شد»؛ «حَتَّى إِذَا أَنْقَادَتْ لَهُ

۱. سبأ، آیه ۲۰.

۲. سبأ، آیه ۱۳.

۳. ص، آیه ۲۴.

الْجَامِحَةُ^۱ مِنْكُمْ، وَاسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةَ^۲ مِنْهُ فِيكُمْ، فَانْجَمَتِ^۳ الْأَحَالُ مِنْ السَّرِّ^۴ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ. اسْتَفْحَلَ^۵ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَذَلَفَ^۶ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ).

اشاره به این که ابلیس نخست می‌کوشد افرادی را که در برابر او سرکشی می‌کنند تسلیم خود گرداند و پایگاه خویش را در میان آنان محکم کند، آنگاه سلطه خود را بر آنان گسترش می‌دهد و با لشکر خویش به آنان حمله‌ور می‌شود، در حالی که قدرت دفاع از خود را ندارند و به بدترین صورت گرفتار انواع مصائب مادی و معنوی می‌شوند، همان‌گونه که در ادامه این سخن در هشت جمله کوتاه و پرمعنا آثار حمله گسترده لشکر شیطان را برمی‌شمرد، می‌فرماید: «آن‌ها شما را به پناهگاه ذلت کشاندند و در مهلکه‌های قتل وارد کردند، و زخم خوردگان شما را زیر پاها له کردند، نیزه‌های خود را در چشمان شما فرو بردند، گلوی شما را بریدند، بینی شما را کوبیدند، و قصد هلاکت شما را کردند و (سرانجام) شما را با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب الهی) که برایتان آماده شده کشاندند»؛ (فَأَقْحَمُكُمْ^۷ وَلَجَاتٍ^۸ الْأَذَلُّ، وَأَحْلَوْكُمْ وَرَطَاتٍ^۹ الْقَتْلِ،

۱. «جامحه» به معنای حیوان سرکش است. از «جموح» بر وزن «فتح» گرفته شده است.

۲. «طماعیه» و «طمع» به یک معنا هستند.

۳. «نجمت» از «نجوم» به معنای نمایان شدن گرفته شده و ستاره را نجم می‌گویند چون در آسمان ظاهر می‌شود. گاه به گیاهان بدون ساقه نیز نجم گفته می‌شود، زیرا از زمین بیرون می‌آیند.

۴. «استفحل» از ریشه «استفحال» و از «فحل»، بر وزن «نخل» به معنای عظیم و برجسته گرفته شده و «استفحال» به معنای سنگینی کردن و طاققت فرسا شدن است.

۵. «ذلف» از «ذلوف» به معنای آهسته راه رفتن و گام‌های کوتاه برداشتن گرفته شده است و در این جا اشاره به پیشروی تدریجی لشکر شیطان به سوی انسان‌هاست.

۶. «اقحمکم» از ریشه «قحوم» به معنای بی‌مطالعه در کاری وارد شدن گرفته شده و «اقحام» یعنی به زور و قهر و غلبه کسی را به کاری واداشتن.

۷. «ولجات» به معنای غارها و پناهگاه‌ها جمع «ولجة» بر وزن «درجه» به معنای غاری است که رهگذران در مشکلات به آن پناه می‌برند.

۸. «ورطات» به معنای مشکلات و بن‌بست‌ها و مهلکه‌هاست که جمع «ورطه» بر وزن «وصله» است.

وَأَوْطُواكُمْ^۱ إِثْحَانَ^۲ الْجِرَاحَةِ، طَغْنَا فِي عُيُونِكُمْ، وَحَزًّا^۳ فِي حُلُوقِكُمْ، وَدَقًّا لِمَنَاخِرِكُمْ^۴، وَقَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَسَوْقًا بِخَزَائِمِ^۵ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمَعْدَةِ لَكُمْ).

این تعبیرات بسیار دقیق و حساب شده که با بلاغت فوق العاده‌ای همراه است، نهایت بدبختی شکست خوردگان در برابر شیطان را مجسم می‌کند؛ اگر از برابر لشکرش بگریزند و به پناهگاهی پناهنده شوند جز پناهگاه ذلت نخواهد بود و اگر مقاومت کنند جز مر و نابودی سرنوشتی نخواهند داشت. مر آنها نیز ساده نخواهد بود، مرگی است آمیخته با لگد مال شدن مجروحان و فرو رفتن نیزه‌ها در چشم‌ها، بریده شدن گلوها و خرد شدن بینی‌ها و سرانجام همچون شتری که ریسمان در سوراخ بینی او کرده باشند به سوی آتش قهر و غضب الهی کشیده می‌شوند.

آنگاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری قاطع می‌فرماید: «بنابراین، ابلیس، بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش‌افروزترین دشمن برای دنیای شماست. خطرناک‌تر از همه انسان‌هایی است که به آنها دشمنی می‌ورزید و برای در هم شکستن آنان عده و عده گردآوری می‌کنید، بنابراین قوت و قدرت خود را در برابر او به کار گیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید»؛ (فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَرْجًا^۶، وَأُورَى^۷ فِي

۱. «أَوْطُواكُمْ» از ریشه «وَطَى» به معنای پایمال کردن و زیر پا له کردن گرفته شده است.

۲. «إِثْحَان» از «ثَخُونَة» در اصل به معنای ضخامت و غلظت و سنگین شدن گرفته شده و «إِثْحَان» مبالغه و شدت در کشتار دشمن است.

۳. «حَزًّا» به معنای قطع کردن و بریدن است.

۴. «مَنَاخِر» جمع «مَنخَر» بینی یا سوراخ بینی است.

۵. «خَزَائِم» جمع «خَزَامَة» بر وزن «حِجَامَة» حلقه‌ای است که در بینی شتر می‌کنند و ریسمان در آن می‌اندازند و به هنگام سرکشی آن را می‌کشند.

۶. «حَرْج» بر وزن «خَرْج» و «حَرْج» بر وزن «حَرَم» به معنای گرفتگی و ناراحتی و محدودیت شدید است و در اصل به معنای اجتماع درختان در هم پیچیده است.

۷. «أُورَى» از ریشه «وَرَى» بر وزن «نَفَى» در اصل به معنای مستور ساختن است و به آتشی که در وسایل

دُنْيَاكُمْ قَدْحًا^۱ مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ^۲، وَعَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ^۳. فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ^۴، وَلَهُ جِدَّكُمْ^۵.

اشاره به این که، با توجه به آنچه در بخش های قبل این خطبه گفته شد، ابلیس بزرگترین دشمن دین و دنیای شماست؛ و از هر دشمنی خطرناک تر است؛ باید تمام نیروهای خود را برای دفع او بسیج کنید.

در این عبارت، امام علیه السلام از فساد و تباهی تعبیر به «جرح» یعنی دشواری، کرده (و در بعضی از نسخه ها «جرح» به معنای جراحت و زخم آمده که تعبیر مناسب تری به نظر می رسد) و از وسوسه های گمراه کننده شیطان تعبیر به «قدح» (چیزی که با آن آتش می افروزند) فرموده است، زیرا یک آتش زنه کوچک ممکن است خانه یا محله ای را به آتش بکشانند؛ وسوسه های شیطانی نیز گاه باعث اختلاف و از هم پاشیدگی جامعه ها می شود؛ به خصوص تعصب های کورکورانه و کبر و غرور، که خطبه بیشتر ناظر به آن است می تواند آتش جنگ های قبیلگی را روشن سازد و زمین را از خون افراد بی گناه رنگین کند.

تعبیر به «جَدَّ» (با فتح جیم) به معنای قطع، اشاره به قطع رابطه با ابلیس و عدم

→ آتش افروزی نهفته شده و از طریق جرقه زدن بیرون می آید وری گفته می شود و در جمله بالا به معنای آتش افروختن آمده است.

۱. «قَدْح» خارج کردن آتش از آتش زنه (چیزی مانند کبریت) است.

۲. «مُنَاصِبِينَ» جمع «مُنَاصِب» به معنای کسی است که به دشمنی برخاسته، از ریشه «نَصَب» به معنای دشمنی گرفته شده است.

۳. «مُتَأَلِّبِينَ» گروهی هستند که اجتماع بر انجام کاری می کنند از ریشه «أَلْب» بر وزن «سَلَب» به معنای تجمع و تحریک کردن گرفته شده است.

۴. «حَدَّ» و «حَدَّتْ» به معنای شدت و غضب، و در اصل به معنای تیز کردن است.

۵. «جَدَّ» یعنی قطع. از آن جا که هر موجود با عظمتی از دیگران جدا و ممتاز می شود به او «جَدَّ» می گویند مانند پدر بزرگ و در آیه شریفه «وَإِنَّ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا» اشاره به عظمت خداوند است و در جمله بالا منظور قطع رابطه است.

اطاعت از فرمان اوست. (در بعضی از نسخه‌ها «جدّ» با کسر جیم آمده که به معنای تلاش و کوشش است و با جمله قبل تناسب بیشتری دارد؛ یعنی در مبارزه با ابلیس نهایت جد و جهد را بکنید).

بخش چهارم

فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَاقَدْ فَخَرْنَا عَلَىٰ أَصْلَابِكُمْ، وَوَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ، وَدَفَعَ فِي دَسْبِكُمْ، وَأَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَقَصَدَ بِرَجْلِهِ سَيْلَكُمْ، يَقْتَنُ صُورَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ. لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ، وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ، فِي حَوْمَةِ ذُلٍّ، وَحَلَقَةِ ضَيْقٍ، وَعَرَصَةِ مَوْتٍ، وَجَوْلَةِ بَلَاءٍ، فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصِيَّةِ وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَحْوَاتِهِ، وَنَزَعَاتِهِ وَدَفْنَاتِهِ، وَأَعْتَمِدُوا وَضَعَ التَّدَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَالِإِقَاءِ التَّعَزُّزِ نَحْتِ أَقْدَامِكُمْ، وَخَلَعَ التَّكْبُرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَأَتَّخِذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلِحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِنْ لَيْسَ وَجُنُودِهِ؛ فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا، وَرَجُلًا وَفَرَسَانًا، وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَىٰ ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَىٰ مَا أَحَقَّتْ الْعِظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عِدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتْ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْعُصْبِ، وَدَفَعَ الشَّيْطَانُ فِي أُنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعَقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ، وَالزَّمَمَةَ آثَامَ الْفَاتِلِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ترجمه

به خدا سوگند! او (شیطان) بر اصل و ریشه شما (آدم) برتری جویی کرد و به حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت، با سپاه سواره خود به شما حمله کرد و با پیاده نظامش راه را بر شما بست. آن‌ها هر جا شما را بیابند صید می‌کنند و انگشتانتان را قطع می‌نمایند (و کارآیی را از شما می‌گیرند) هرگز نمی‌توانید (به آسانی) با حيله آن‌ها را منع کنید و نه با تصمیم و اراده، به راحتی

آن‌ها را از خود برانید، این در حالی است که در جایگاه پست و دایره تنگ و صحنه مر و جولانگاه بلا قرار گرفته‌اید، بنابراین (ریشه‌ها را بخشکانید و) شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلیت را که در دل‌هایتان پنهان شده خاموش سازید، زیرا این نخوت و تعصب ناروا که در مسلمان پیدا می‌شود از القائات شیطان و نخوت‌ها و فسادها و وسوسه‌های اوست. تاج تواضع بر سر نهدید و خودبرترینی را زیر پا افکنید، حلقه‌های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهدید و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنان، یعنی ابلیس و سپاهیانش قرار دهید، زیرا او از هر امتی لشکریان و یاورانی، و پیادگان و سوارانی دارد (که با کمک آن‌ها در میان همه اقوام و گروه‌ها نفوذ می‌کند).

شما مانند آن متکبر (قابیل) نباشید که در برابر فرزند مادرش (برادر با جان برابرش) بی‌آن‌که بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خودبرترینی ناشی از دشمنی برخاسته از حسادت، در قلبش چیزی نبود. (سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله‌ور شد و شیطان، باد غرور در بینی او دمید، همان کبر و غروری که (سبب قتل برادرش شد و) در پایان، خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او افکند.

شرح و تفسیر

مانند شیطان و قابیل نباشید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه همگان را بسیج می‌کند که در برابر شیطان و وسوسه‌های او بایستند، و سابقه سوء و دشمنی او را با عبارات گویا و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «به خدا سوگند! او (شیطان) بر اصل و ریشه شما تفاخر کرد و به حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت و با سپاه سواره خود به

شما حمله کرد و با پیاده نظامش راه را بر شما بست؛ (فَلَعَمْرُ لِلَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلِيٌّ أَضْلِكُمْ، وَوَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ^۲، وَدَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ، وَأَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَقَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ).

این تعبیرات پر معنا برگرفته از آیات قرآن مجید است؛ در آیه ۳۳ سوره حجر می خوانیم که شیطان آدم عليه السلام را بدین گونه تحقیر کرد: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ»؛ «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد». او به دلیل غرور و حسادت و تکبرش کلام خدا: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» را که بزرگترین فخر آدم عليه السلام است به فراموشی سپرد و در آیه ۱۲ از سوره اعراف می خوانیم که گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ «من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل» که با این سخن از نسب آدم عیب جویی می کند، در حالی که اگر کبر و غرور او اجازه می داد می دانست که خاک، منبع حیات موجودات و منبع انواع برکات برای آنهاست و بر آتش برتری دارد. در آیه ۶۴ سوره اسراء می خوانیم که خداوند به او می گوید: «وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ»؛ «لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار» و در آیه ۱۶ سوره اعراف می خوانیم که شیطان می گوید: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ «من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنها می نشینم».

۱. «لِعمر الله»: «عمر»، به فتح «عین» به معنای عمر، به ضم «عین» است که در موارد قسم به کار می رود، بنابراین «لعمری»؛ یعنی به جان خودم سوگند و «لعمر الله»؛ یعنی به بقای ذات پاک خدا سوگند.

۲. «حسب»: واژه حسب معمولاً همراه واژه نسب ذکر می شود؛ ولی معنای متفاوتی با آن دارد. حسب در اصل به معنای قدر و منزلت و شرافت چیزی است و چون اصل و نسب نیز در قدر و منزلت انسان تأثیر دارد گاه این واژه، نسب والا و ارجمند را نیز شامل می شود. به اندازه و مقدار هر چیزی نیز حسب گفته می شود. این واژه در واقع از ریشه حساب گرفته شده، زیرا افراد افتخارات خود و پدرانشان را به هنگام ذکر حسب خویش شمارش می کنند.

آری، چنین دشمنی که نه شخصیت والای آدم علیه السلام را قبول دارد و نه اصل و نسب او را می‌پذیرد و تمام نیروهای خود را برای گمراه ساختن او بسیج کرده، بسیار خطرناک است و باید از او بر حذر بود.

در ادامه این سخن می‌افزاید: «آن‌ها هر جا شما را بیابند صید می‌کنند و انگشتانتان را قطع می‌نمایند؛ هرگز نمی‌توانید (به‌آسانی) با حيله، آن‌ها را منع کنید و نه با تصمیم و اراده، به‌راحتی آن‌ها را از خود برانید، این در حالی است که در جایگاه ذلت‌آور و دایره تنگ و صحنه مر و جولانگاه بلا قرار گرفته‌اید؛

(يَقْتَنِصُونَكُمْ^۱ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ^۲. لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ، وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ. فِي حَوْمَةٍ^۳ ذُلٌّ، وَحَلْقَةٍ ضَيْقٍ، وَعَرَصَةٍ مَوْتٍ، وَجَوْلَةٍ بَلَاءٍ).

جمله «وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ» شبیه چیزی است که در قرآن مجید در مورد حمله فرشتگان به کفار در میدان جنگ بدر، آمده است که می‌فرماید: «وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»؛ «و همه انگشتانشان را قطع کنید».^۴ قطع انگشتان اگر در مورد دست‌ها باشد سبب می‌شود که انسان از انجام غالب کارها ناتوان شود، زیرا هر کاری ابزاری لازم دارد و ابزار کار را معمولاً با انگشتان می‌گیرند و اگر انگشتان پا باشد تعادل انسان را به‌هنگام راه رفتن بر هم می‌زند. در خطبه مورد بحث، اشاره به این است که شیاطین به شما حمله می‌کنند و شما را از کار می‌اندازند به گونه‌ای که قدرت بر تصمیم‌گیری و چاره‌اندیشی نخواهید داشت.

سپس امام علیه السلام انگشت روی نقطه اصلی درد گذاشته و با تشبیهات بسیار زیبایی در نهایت فصاحت و بلاغت به همگان هشدار می‌دهد و از آثار مرگبار

۱. «يَقْتَنِصُونَ» از «قنص» بر وزن «حبس» به معنای صید کردن گرفته شده است.

۲. «بنان» جمع «بنانه» در لغت، هم به معنای انگشتان آمده و هم سر انگشتان و کسی که انگشتان یا سر انگشتان او قطع شود کارایی خود را از دست می‌دهد.

۳. «حومه» به معنای بخش اصلی و حساس چیزی است. به بخش اصلی جنگ یا مذلت و خواری نیز «حومه» گفته می‌شود.

۴. انفال، آیه ۱۲.

تعصّب‌های کور و تکبرها برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «شراره‌های تعصّب و کینه‌های جاهلیّت را که در دل‌های پنهان شده خاموش سازید، زیرا این نخوت و تعصّب ناروا که در مسلمان پیدا می‌شود از القائنات شیطان و نخوت‌ها و فسادها و وسوسه‌های اوست»؛ (فَأَطْفُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَأَخْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَخَوَاتِهِ^۱، وَنَزَعَاتِهِ^۲ وَنَفَثَاتِهِ^۳).

در این تعبیر امام علیه السلام تعصّب‌های ناروا و کینه‌های جاهلیّت را تشبیه به آتشی کرده که در اعماق دل‌ها کمین می‌کند، ناگهان سر برمی‌آورد و همه وجود انسان را فرامی‌گیرد و از آن به بیرون سرایت می‌کند و گاه قوم و قبیله‌ای را به آتش می‌کشد. امام علیه السلام این صفت رذیله را از وساوس شیطان می‌شمرد که از بیرون به درون مسلمانان القا می‌گردد؛ یعنی مسلمان واقعی از آن بیگانه است.

در ادامه می‌فرماید: «تاج تواضع بر سر نهید، و خودبرتر بینی را زیر پا افکنید، حلقه‌های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهید و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنان، یعنی ابلیس و سپاهیان‌ش قرار دهید»؛ (وَأَعْتَمِدُوا وَضْعَ التَّدَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَالْفَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَفْدَامِكُمْ، وَخَلَعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ وَاتَّخِذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلِحَةً^۴ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ).

۱. «نخوات» جمع «نخوة» به معنای تکبر است.

۲. «نزعات» جمع «نزعة» به معنای فساد است. از ریشه «نزغ» بر وزن «وضع» به معنای وارد شدن در کاری به قصد افساد گرفته شده است.

۳. «نفثات» جمع «نفثة» به معنای مقدار کمی از آب دهان است که به بیرون ریخته می‌شود و در اصل از «نفث» بر وزن «حبس» به معنای دمیدن گرفته شده است. و چون به‌هنگام دمیدن به چیزی گاهی آب دهان بیرون می‌آید، در این معنا به کار رفته است و در جمله بالا کنایه از وسوسه‌های شیطان است، زیرا معمول در میان ساحران این بوده که به‌هنگام سحر اورادی می‌خوانند و به شخص مورد نظر خود می‌دمیند، لذا کنایه از وسوسه شدن است.

۴. «مسلحة» به معنای محل جمع‌آوری و به تعبیر دیگر زاغه مهمات است و به سنگرگاه نیز گفته می‌شود، زیرا معمولاً در سنگر مقدار قابل ملاحظه‌ای اسلحه گردآوری می‌کنند و در جمله بالا به همین معنا آمده است.

در این عبارت، امام علیه السلام تواضع را به تاج، و خودپسندی را به موجود بی‌ارزشی که زیر پاها می‌افتد، و تکبر را به غل و زنجیری که بر گردن می‌نهند، و فروتنی را به سنگرگاه محکمی که انسان را در برابر دشمن حفظ می‌کند، تشبیه کرده است که هر یک پیام روشنی برای انسان‌ها و به‌خصوص افراد باایمان دارد. سپس امام علیه السلام دلیل روشنی برای این دستورات بیان کرده، چنین می‌فرماید: «زیرا او از هر امتی لشکریان و یاورانی، و پیادگان و سوارانی دارد (که با کمک آن‌ها در میان همه اقوام و گروه‌ها نفوذ می‌کند)»؛ «فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا، وَرَجُلًا وَفُرْسَانًا».

به‌یقین همه آن‌ها از جن نیستند، بلکه گروهی از انسان‌های شیطان‌صفت و گمراه و گمراه‌کننده جزء اعوان و انصار او هستند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَكذلكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ»؛ «این‌گونه در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم».^۱

آنگاه اشاره کوتاه و پرمعنایی به داستان قایل می‌کند. دومین نفری (بعد از شیطان) که گرفتار تکبر و تعصب ناروا شد و دست به جنایت عظیمی زد و در گرداب پشیمانی و بدبختی گرفتار شد، می‌فرماید: «شما مانند آن متکبر (قایل) نباشید که در برابر فرزند مادرش (برادرش) بی آن‌که بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خودپرترینی ناشی از دشمنی برخاسته از حسادت، در قلبش چیزی نبود»؛ «وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سَوَىٰ مَا أَلْحَقَتِ الْعَظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ».

تعبیر به «ابن ام» (فرزند مادر) به‌جای برادر، برای اشاره به جنبه عاطفی موضوع است؛ یعنی با آن همه پیوند عاطفی‌ای که میان این دو بود تکبر

و حسادت کار خود را کرد و او را به قتل برادر واداشت. شبیه همین تعبیر را در داستان موسی و هارون علیهم السلام می‌خوانیم که وقتی موسی علیه السلام سخت از گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل خشمگین شده بود و بر سر هارون فریاد می‌زد، هارون برای تحریک عواطف برادر گفت: «يَبْنُوْمٌ لَا تَأْخُذُ بِحَيَاتِي وَلَا بِرَأْسِي»؛ «ای پسر مادرم! (ای برادر) ریش و سر مرا مگیر».^۱

جمله «سَوِيٌّ مَا الْوَحَقَّتْ» به اصطلاح از قبیل استثنای منقطع است و در این جا برای شدت مذمت آمده، مثل این که می‌گوییم: «فلان کس هیچ فضیلتی نداشت جز این که دروغ می‌گفت و خیانت می‌کرد».

تعبیر به «عَدَاوَةُ الْحَسَدِ» اشاره به این است که حسادت، انسان را به دشمنی و عداوت می‌کشاند، عداوتی که می‌تواند سرچشمه، قتل برادر گردد.

سپس امام علیه السلام به توضیح این ماجرا پرداخته، چنین می‌فرماید: «(سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله‌ور شد و شیطان، باد کبر و غرور در بینی او دمید همان کبر و غروری که (سبب قتل برادرش شد و) در پایان، خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او افکند»؛ (وَقَدَحَتْ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ، وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ، وَالزَّمَهُ آثَامٌ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

از این جمله‌ها به خوبی استفاده می‌شود که انحرافات، نخست از درون انسان برمی‌خیزد سپس شیطان به آن دامن می‌زند و سرانجام آثار شوم آن به فرمان خدا دامان انسان را می‌گیرد، بنابراین هر چه هست از درون آلوده خود انسان است

۱. طه، آیه ۹۴.

۲. «آثام» جمع «اثم» به معنای گناه است و در اصل به آن حالتی گفته می‌شود که در روح و عقل انسان به وجود می‌آید و او را از رسیدن به نیکی‌ها و کمالات باز می‌دارد.

و بقیه، آثار اعمال اوست و این پاسخی است برای کسانی که می‌گویند: چرا شیطان چنین و چنان می‌کند و چرا پروردگار متعال ما را گرفتار فلان حوادث شوم می‌سازد؟

ابن ابی‌الحدید در ذیل این جمله، از طبری، مورخ معروف، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ نَفْسٍ تُقْتَلُ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا وَذَلِكَ بِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ؛ هیچ کس از روی ظلم و ستم کشته نمی‌شود مگر این که برای فرزند نخست آدم (قابیل) سهمی از آن را می‌نویسند، زیرا او اولین کسی است که سنت شوم قتل را گذاشت».

سپس ابن ابی‌الحدید می‌افزاید: این سخن، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را در این خطبه تأیید می‌کند.^۱

برقرار ساختن سنت حسنه و سنت سیئه و آثار آن، بحث دامنه‌داری در روایات اسلامی دارد که در جای مناسب به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت و در یک جمله کوتاه می‌توان گفت: هر کس در امر خیر پیشگام شود و مردم را در انجام آن تشویق کند، سهمی در ایجاد انگیزه برای دیگران و ثواب آن‌ها دارد و هر کس در کار شرعی پیشگام شود به سبب حرمت‌شکنی و تشویق افراد سست‌ایمان به گناه، سهمی در گناه آن‌ها دارد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۱۴۶.

بخش پنجم

أَلَا وَقَدْ أَمَعْنْتُمْ فِي الْبَغْيِ، وَأَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مَصَارِحَةَ لِلَّهِ
بِالْمَنَاصِبِ، وَمُبَارَزَةَ لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ. فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ
وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ السَّنَانَ، وَمَنَافِخَ الشَّيْطَانِ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا
الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ، وَالْأَقْرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْدَقُوا فِي حِنَادِسِ جِهَالَتِهِ،
وَمَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، ذُلًّا عَنِ سِيَاقِهِ، سَأْسًا فِي قِيَادِهِ أَمْرًا تَشَابَهَتْ
الْأَلْبُوبُ فِيهِ، وَتَتَابَعَتْ الْأَقْرُونَ عَلَيْهِ، وَكَبْرًا نَضَائِقَتِ الصَّدُورُ بِهِ.
أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمْ! الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنِ
حَسِبِهِمْ، وَتَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَالْأَقْوَا أَلْهَجِيَّةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَجَاحَدُوا
اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَمَعَالِبَةً لِأَلَانِهِ. فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ
أَسَاسِ الْعَصِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ اعْتِرَازِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَادْفَعُوا
اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَادًا، وَلَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا.
وَلَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ سَرَبْتُمْ بِصَفْوَتِكُمْ كَدْرَهُمْ، وَخَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ
مَرَضَهُمْ، وَأَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَأَحْلَاسُ
الْعُقُوقِ. انْخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَجُنْدًا بِهِمْ يَصُورُ عَلَى النَّاسِ،
وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرَاقًا لِعُقُوبَلِكُمْ وَدُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ،
وَدَفْنًا فِي أَسْمَاعِكُمْ. فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبَلِهِ، وَمَوْطِيَّ قَدَمِهِ، وَمَأْخَذَ يَدِهِ.

ترجمه

آگاه باشید که شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا
و مبارزه با مؤمنان راستین، به فساد در زمین و ستیز برخاستید. خدا را! خدا را! از کبر

و تعصّب ناروا و تفاخر جاهلیت بپرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی، و جایگاه و سوسه‌های شیطان است. این‌ها همان چیزهایی است که شیطان به وسیله آن‌ها، امت‌ها و اقوام گذشته را فریفت تا آن‌جا که در تاریکی‌های جهل فرو رفتند و در گودال‌ها و دام‌های ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرفتند و او آن‌ها را به هر جا که خاطرخواهش بود برد. آن‌ها از چیزی پیروی کردند که دل‌ها در آن شبیه و هماهنگ بود و قرن‌ها پی‌درپی بر آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه‌ها با آن تنگ شد.

به هوش باشید! بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت (کورکورانه) از بزرگترها و رؤسایان، همان‌ها که به سبب موقعیت خود، تکبر می‌ورزند و خویش را بالاتر از نسب خود می‌شمرند، اعمال نادرست خود را به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمت‌های او برمی‌خیزند تا با قضایش ستیز کنند و بر نعمت‌هایش چیره شوند، زیرا آن‌ها اساس و بنیان تعصّب، و ستون و ارکان فتنه و فساد، و شمشیرهای تکبر و افتخار بیهوده به نسب‌های جاهلیت‌اند.

از خدا بترسید و با نعمت‌هایی که او به شما ارزانی داشته مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید. از افراد بی‌اصل و نسب اطاعت نکنید، همان‌ها که شما به دلیل صفای باطن خویش، آب تیره نفاقشان را نوشیدید و تندرستی خویش را با بیماری آن‌ها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل آن‌ها را راه دادید، آن‌ها اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیان‌اند آن‌ها کسانی هستند که شیطان آنان را مرکب‌های راهوار ضلالت قرار داده و سپاهی، که به وسیله آنان به مردم غافل حمله می‌کند و از آن‌ها به عنوان سخن‌گوی خود (برای بیان مقاصد خویش) بهره می‌گیرد تا عقل‌هایتان را بدزدد، در چشم‌های شما نفوذ کند و در گوش‌هایتان (باطیل را) بدمد. به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود قرار داد و با قدم‌هایش پایمال کرد و گلوی شما را در دست خود فشرد!

شرح و تفسیر

از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید

امام علیه السلام بعد از مقدماتی که در فرازهای قبل درباره خطرات کبر و غرور و تعصب‌های ناروا بیان فرمود، در این بخش از خطبه به مخاطبان خود مستقیماً هشدار می‌دهد و از عواقب سوء پیروی از این خط شیطانی بر حذر می‌دارد و کسانی را که به بهانه‌های واهی تعصبات قبیله‌ای و برتری قومی بر قوم دیگر، آتش اختلاف و جنگ و جدال را می‌افروختند با اخطارهای کوبنده خود از این راه باز می‌دارد و می‌فرماید: «آگاه باشید! شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و مبارزه با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید»؛ (أَلَا وَقَدْ أَمَعْتُمْ^۱ فِي الْبُعْيِ، وَأَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مُصَارَحَةً^۲ لِلَّهِ بِالْمُنَاصِبَةِ^۳، وَمُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمَحَارِبَةِ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه مخاطبان این جمله‌ها را سپاهیان شام و طرفداران معاویه دانسته‌اند، شاید به دلیل این که لحن خطاب حضرت را بسیار تند و شدید دیده‌اند که متناسب با مردم کوفه و عراق نبوده است، در حالی که از شأن ورود خطبه و همه خطاب‌های آن به خوبی استفاده می‌شود که مخاطبان، همان سرکشان کوفه و عراق بودند که به سبب تعصب‌های جاهلیت، قبایل را به جان هم می‌انداختند و منشأ فساد و خونریزی می‌شدند. این کار از یک سو دشمنی صریح با خدا محسوب می‌شد و از سوی دیگر مبارزه آشکار با مؤمنان راستین.

۱. «امعتم» از ریشه «امعان» به معنای زیاده‌روی در انجام چیزی است. در اصل از ریشه «معن» بر وزن «چمن» به معنای سیراب شدن زمین گرفته شده است.

۲. «مصارحه» از ریشه «صرح» به معنای وضوح و روشنی گرفته شده و «مصارحه» به معنای مقابله کردن با کسی و چیزی به طور آشکار است.

۳. «مناصبه» از ریشه «نصب» بر وزن «نسب» به معنای تعب و زحمت گرفته شده و «مناصبه» یعنی تظاهر به عداوت کردن که موجب رنج و تعب و زحمت طرفین می‌شود.

سپس امام علیه السلام لحن کلام را شدیدتر می‌کند و می‌فرماید: «خدا را! خدا را! از کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت بپرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی، و جایگاه و سوسه‌های شیطان است»؛ (اللَّهِ فِي كِبْرِ الْأَحْمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ قُحُ الشَّنَّانِ، وَمَنَافِخُ الشَّيْطَانِ).

با توجه به این که «ملاقح» جمع «ملقح» (بر وزن مجرم)، معنای اسم فاعلی دارد، مفهوم جمله این است که کبر و تعصب سبب تولید کینه و عداوت است و نیز «منافخ» جمع «منفخ» (بر وزن مصرف)، آلت و ابزاری است که به وسیله آن می‌دمند و مفهوم آن این است که شیطان از این طریق در دل‌ها و سوسه می‌کند و شما را به راه فساد می‌کشد.

آنگاه امام علیه السلام به آثار و خطرات این و سوسه‌ها و نفخات شیطانی اشاره کرده، می‌فرماید: «این‌ها همان چیزهایی است که شیطان به وسیله آن‌ها، امت‌ها و اقوام گذشته را فریفت تا آن‌جا که در تاریکی‌های جهل به سرعت فرو رفتند و در گودال‌ها و دام‌های ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرا گشتند و وی آن‌ها را به هر جا که خاطرخواهش بود بُرد!»؛ (الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ، وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ. حَتَّىٰ أَعْنَقُوا^۱ فِي حَنَادِسِ^۲ جَهَالَتِهِ، وَمَهَاوِي^۳ ضَلَالَتِهِ، ذُلًّا^۴ عَن سِيَاقِهِ، سُلْسًا^۵ فِي قِيَادِهِ).

۱. «اعنقوا» از ریشه «عنق» به معنای گردن گرفته شده و «عناق» یعنی گردن کشیدن و به سرعت دنبال چیزی رفتن.

۲. «حنادس» جمع «حناس» بر وزن «قبرس» به معنای تاریکی است و به همین دلیل سه شب آخر ماه که با تاریکی شدید محاق آمیخته می‌شود، حنادس گفته می‌شود.

۳. «مهاوی» جمع «مهواة» یعنی گودال و گاه به معنای گودال عمیقی است که صید در آن می‌افتد و راه فرار ندارد.

۴. «ذلل» جمع «ذلول» به معنای شخص منقاد و تسلیم و حیوان رام است.

۵. «سلسا» جمع «سلس» بر وزن «خشن» به معنای رام و فرمانبردار است.

«آن‌ها از چیزی پیروی کردند که دل‌ها در آن، شبیه و هماهنگ بود و قرن‌ها بی‌دری بر آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه‌ها با آن تنگ شد»؛ (أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَتَتَابَعَتِ الْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَكَبْرًا تَضَايَقَتْ أَلْصُدُورُ بِهِ).

اشاره به این‌که مسئله کبر و غرور و خطرات و آثار شوم آن، امری ریشه‌دار در همه امت‌ها و ملت‌ها، و سرچشمه جنگ‌های خونین و نزاع‌های دامنه‌دار و انواع جنایات و غفلت‌ها و بی‌خبری‌ها بوده است.

برتری‌جویی‌ها و تعصبات کور، چهره تاریخ بشر را تاریک کرده و مهم‌ترین دام شیطان در اعصار و قرون پیشین و در امروز و فرداست.

مرحوم مغنیه، یکی از شارحان نهج البلاغه، در شرح خود از فیلسوف معروف انگلیسی، «راسل» نقل می‌کند که می‌گوید: «هر انسانی دوست دارد خدا باشد و عجیب‌تر این‌که کمتر کسی است که باور کند این امر محال است». سپس این شارح دانشمند می‌افزاید: این سخن، صحیح است ولی آن‌ها که آرزو می‌کنند خدایی کنند و به آن نمی‌رسند، برای سیر کردن درون تشنه خویش، از برتری‌جویی و افتخار به استخوان‌های پوسیده اموات و نیاکانشان یا پست و مقامی که دارند و یا ذکر نامشان در صفحات جراید بهره می‌گیرند.^۱

سپس امام علیه السلام انگشت روی نقطه اصلی درد گذاشته که همان پیروی بی‌قید و شرط از رؤسای قبایل و سردمداران فساد و متکبران خودخواه است که مردم را به سمت هوس‌های خود می‌کشاند و فتنه و فساد بر پا می‌کنند، می‌فرماید: «به هوش باشید! بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت (کورکورانه) از بزرگ‌ترها و رؤسایان، همان‌ها که به سبب موقعیت خود، تکبر می‌ورزند و خویش را بالاتر از نسب خود می‌شمرند، اعمال نادرست خود را به

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۰.

خدا نسبت می دهند و به انکار نعمت های او برمی خیزند تا با قضایش ستیز کنند و بر نعمت هایش چیره شوند؛ (أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمْ! الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ، وَتَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَأَلْفَوْا الْهَجِينَةَ^۱ عَلَى رَبِّهِمْ، وَجَاحَدُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِّقَضَائِهِ، وَمُغَالَبَةً لِآيَاتِهِ^۲).

این سخن در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است که چنان افرادی در قیامت از اطاعت سران و بزرگان خود اظهار ندامت می کنند و عرضه می دارند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَصَلُّونَا السَّبِيلاً * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا»؛ «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند. پروردگارا! آنان را از عذاب، دوچندان ده و آن ها را به طور کامل از رحمت دور ساز».^۳

هرگاه با دقت، تاریخ گذشته بشر را مشاهده کنیم می بینیم که یکی از سرچشمه های عمده جنگ ها و خونریزی ها برتری جویی های نژادی و قومی بوده است که هنوز هم ادامه دارد و یکی از عوامل مهم جنگ جهانی اول و دوم که بخش عظیمی از جهان را ویران کرد و ده ها میلیون انسان را به خاک و خون کشاند همین امر بود.

در حالی که اگر انسان، خوب بنگرد، اصل او خاک و اصل و ریشه دیگرش نطفه بی ارزش است و پایان کارش مرداری است گندیده. اسلام تفاخر به آبا و اجداد و مناصب و به خود بستن القاب غرور آفرین و غفلت زا را نهی کرده است؛ در حدیث شریف نبوی می خوانیم: «حُبُّ الرَّجُلِ دِينُهُ وَمُسْرُوَّتُهُ، خُلُقُهُ

۱. «هجینه» به معنای نقص و صفت زشت و قبیح است و از ریشه «هجونه» گرفته شده است.

۲. «آلاء» جمع «آل» بر وزن «جفا» یا «الی» بر وزن «فعل» به معنای نعمت است و گاه به معنای خصوص نعمت های معنوی آمده است، به خصوص هنگامی که در کنار واژه نعمت قرار گیرد و گفته شود: «النعم و الآلاء».

۳. احزاب، آیات ۶۷ و ۶۸.

وَأَصْلُهُ عَقْلُهُ؛ شَخْصِيَّةَ انْصَانِ دِينِ اَوْ، وِ ارْزَشِ اَوْ اِخْلَاقِ اَوْ، وِ اِصْلِ وِ رِيْشَةِ اَوْ عَقْلِ وِ خِرْدِ اَوْسْتِ»^۱.

پیامبر ﷺ این سخن را زمانی گفت که گروهی برای تحقیر سلمان فارسی اصل و نسبش را پرسیدند و او اصل و نسب خود را آزادی از قید بردگی به کمک پیامبر ﷺ و هدایت به وسیله او شمرده بود.

جمله «الْقَوْمُ الْهَجِيئَةُ عَلَي رَبِّهِمْ» اشاره به این است که آن‌ها نسب خود را برتر می‌شمردند و نسب دیگران را پست‌تر، و در واقع پستی نسب دیگران را به خدا نسبت می‌دادند و معتقد بودند خدا خلق برتری آفریده که آن‌ها بودند و خلق پست‌تری که دیگران هستند. آن‌ها نعمت‌های الهی را به لیاقت‌ها و شایستگی‌های خودشان نسبت می‌دادند و الطاف والای الهی را انکار می‌کردند. سپس امام علیؑ به ذکر دلیلی برای پرهیز از پیروی این‌گونه کسان پرداخته، چنین می‌فرماید: «آن‌ها اساس و بنیان تعصب، و ستون و ارکان فتنه و فساد، و شمشیرهای تکبر و افتخار بیهوده به نسب‌های جاهلیت‌اند»؛ «فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصْبِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ اعْتِرَازٍ^۲ الْجَاهِلِيَّةِ».

امام علیؑ تعصب و فتنه را به خانه‌ای تشبیه می‌کند که شالوده آن را سردمداران فاسد و مفسد، و ستون‌های آن را متکبران خودخواه تشکیل می‌دهند؛ و همه را از سکونت در چنین خانه‌ای بازمی‌دارد و نیز شعارهایی را که در زمان جاهلیت برای تحریک قبایل بر ضد یکدیگر می‌دادند تشبیه به شمشیرهای برنده می‌کند و سپس سردمداران فساد را به منزله این شمشیرها می‌شمارد.

در زمان جاهلیت، معمول بود که هر گاه قبیله‌ای از سوی مخالفان مورد تهدید

۱. کافی، ج ۸، ایذاء بعض الصحابة...، ص ۱۸۱، ح ۲۰۳.

۲. «اعتزاز» به معنای نسبت دادن از ریشه «عز و» بر وزن «رزم» گرفته شده و به معنای افتخار به نسب نیز آمده است.

قرار می‌گرفت، به جای فکر کردن به راه اصلاح و آرامش و صلح، رؤسای متعصب و جاهل قبایل دستور می‌دادند شعارهای جنگ سرداده شود و از همه وسایلی که می‌توانست احساسات افراد جاهل و بی‌خبر را تحریک کند و آتش جنگ را شعله‌ور سازد، بهره می‌گرفتند و حتی هر قبیله‌ای را با نام نیاکان و بزرگان پیشین صدا می‌زدند. در این جا سران قبایل به منزله آن شمشیرها شمرده شده‌اند.

تاریخ نشان می‌دهد که سران مقام پرست در دوران‌های گذشته برای حفظ منافع نامشروع خود، مردم بی‌خبر را با انواع شعارهای مهیج، بسیج می‌کردند و غافلان را قربانی منافع خویش می‌ساختند و امروز نیز رسانه‌های جمعی جهان برای حفظ قدرت مستکبران و منافع سرمایه‌داران بزرگ از همین روش به‌صورتی گسترده‌تر بهره می‌گیرند و همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾؛ «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آن جا را ذلیل می‌کنند».^۱ همین گروه بودند که پیوسته در برابر پیامبران که برای آگاه کردن توده‌های مردم و برقرار ساختن عدالت اجتماعی مبعوث شده بودند، به دشمنی برمی‌خاستند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾؛ «و ما در هیچ شهر و دیاری (پیامبر) بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان آن‌ها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده‌اید، کافریم».^۲

سپس می‌افزاید: «از خدا بترسید و با نعمت‌هایی که او به شما ارزانی داشته مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید»؛
(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أُضْدَادًا، وَلَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا).

۱. نمل، آیه ۳۴.

۲. سبأ، آیه ۳۴.

درواقع آن‌ها که نعمت‌های خدا را کفران می‌کنند و به جای بهره‌گیری از آن‌ها برای خدمت به خلق، راه کبر و غرور و خودبرتربینی را پیش می‌گیرند، به دشمنی با نعمت‌های خودشان برخاسته‌اند و به مواهب الهی در حق یکدیگر، حسادت ورزیده‌اند، زیرا کار آن‌ها با کار حسودان و دشمنان در نتیجه یکی است؛ هر دو مایهٔ سلب نعمت و فضل الهی است.

آنگاه امام علیه السلام به نکتهٔ دیگری اشاره می‌فرماید، می‌گوید: «از افراد بی‌اصل و نسب (که جامعهٔ اسلام را بر تن پوشیده و کبر و غرور را پیشه کرده‌اند و راه فساد را می‌روند) اطاعت نکنید»؛ (وَلَا تُطِيعُوا الْاَئِدُعِيَاءَ^۱).

بعضی از مفسران «ادعیاء» را به همان معنای اصلی آن (افراد ناپاک‌زاده و بی‌اصل و نسب) تفسیر کرده‌اند، در حالی که بعضی دیگر آن را به معنای منافقان می‌دانند، زیرا نفاق نیز از پستی اصل و نسب و گوهر ذات ریشه می‌گیرد. برخی دیگر آن را به معنای فرومایگان دانسته‌اند.

این نکته نیز قابل دقت است که تکبر و خودبرتربینی که موضوع اصلی این خطبه است در بسیاری از اوقات از عقدهٔ حقارت سرچشمه می‌گیرد، همان‌طور که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ اَوْ تَجَبَّرَ اِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ؛ هیچ کس تکبر و فخرفروشی نمی‌کند جز به دلیل حقارتی که در درون وجود خود می‌یابد».^۲

در ادامهٔ این سخن به شرح اوصاف گروه ادعیاء پرداخته، می‌فرماید: «همان‌ها که شما به دلیل صفای باطن خویش، آب تیرهٔ نفاقشان را نوشیدید و تندرستی

۱. «ادعیاء» جمع «دعی» بر وزن «جلی» در اصل به معنای پسرخوانده است؛ یعنی فرزندی که از پدر دیگری است و شخص دیگری او را به خود نسبت می‌دهد و چون این‌گونه افراد گاه اصل و نسب روشنی ندارند و یا فرزند نامشروع هستند، «دعی» به معنای فرومایه، پست، بی‌اصل و نسب و زنازاده نیز آمده است.

۲. کافی، ج ۲، باب الکبر، ص ۳۱۲، ح ۱۷.

خویش را با بیماری آن‌ها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل آن‌ها را راه دادید؛ (الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ، وَخَاطَبْتُمْ بِصَحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَأَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ).

اشاره به این‌که این منافقان مستکبر، از حسن نیت شما سوء استفاده کردند و افکار و نیت آلوده، و اعمال بیمارگونه، و مطالب باطل و بی‌اساسشان را در روح و جان و اجتماع شما تزریق کردند؛ بر همه شما لازم است که آن‌ها را بشناسید و حساب خود را از آن‌ها جدا کنید و این فاسدان مفسد و افکار و برنامه‌های آن‌ها را از جامعه خود بیرون بریزید. آنگاه امام علیه السلام در توضیح بیشتری می‌افزاید: «آن‌ها اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیان‌اند!»؛ (وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَأَخْلَاسُ الْعُقُوقِ^۲).

با توجه به این‌که «فسوق» در اصل به معنای خروج از اطاعت است و «عقوق» به هرگونه عصیان گفته می‌شود، مفهوم جمله امام علیه السلام این است که همه گناهان و مفساد اجتماعی از سردمداران فاسد و مستکبر سرچشمه می‌گیرد و به مصداق «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» این گروه، توده مردم را به دنبال خود می‌کشاند.

در ادامه این سخن، از رابطه این گروه با ابلیس و ارتباط افکار و برنامه آنان با وسوسه‌های او سخن می‌گوید و چنین می‌فرماید: «شیطان، آن‌ها (سردمداران گمراه قبایل و جوامع) را مرکب‌های راهوار ضلالت قرار داده، و سپاهی، که به وسیله آنان به مردم غافل حمله می‌کند و از آن‌ها به‌عنوان سخن‌گوی خود (برای بیان مقاصد خویش) بهره می‌گیرد تا عقل‌هایتان را بدزدد، در چشم‌های

۱. «احلاس» جمع «حلس» بر وزن «حرص» به معنای پارچه نازکی است که بر پشت شتر می‌اندازند و اغلب همراه اوست. سپس به هر چیزی که ملازم و همراه دیگری باشد «حلس» گفته می‌شود و لذا «احلاس البیوت» به کسانی گفته می‌شود که خانه نشین شده باشند.

۲. «عقوق» در اصل به معنای چاک زدن و پاره کردن است. سپس این واژه به مخالفت کردن با پدر و مادر یا دیگران اطلاق شده است و «احلاس العقوق» به معنای کسانی است که ملازم و همراه سرکشی و عصیان‌اند.

شما نفوذ کند و در گوش هایتان (ابطیل را) بدمد؛ (اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَجُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ^۱ عَلَى النَّاسِ، وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرَاقًا لِعُقُولِكُمْ وَدُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ، وَنَفْثًا^۲ فِي أَسْمَاعِكُمْ).

درواقع ابلیس برای گمراهی مردم، نخست بر دوش این گروه از سران سوار می‌شود و به کمک آن‌ها به توده مردم حمله ور می‌گردد. هنگامی که تسلیم شدند با زبان همین سران گمراه، مطالب خود را به گوش آن‌ها می‌رساند و همه منابع فهم آن‌ها را اعم از عقل و چشم و گوش، از کار می‌اندازد. با آرزوهای دور و دراز و انواع هوا و هوس‌ها عقل آن‌ها را می‌گیرد و با تزئین زرق و برق دنیا، دید حقیقی را از آن‌ها سلب می‌کند و سخنان ظاهر فریب در گوش آن‌ها می‌گوید و وسوسه می‌کند و سرنوشت آن‌ها همان می‌شود که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده است:

«به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود قرار داد و با قدم‌های پایمال کرد و گلوی شما را در دست خود فشرد؛ (فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ^۴، وَمَوَاطِئَ قَدَمِهِ، وَمَا خَذَ يَدِهِ).

بدیهی است، هنگامی که انسان، عقل و دید و ادراک خود را از دست بدهد در زیر دست و پای دشمن لگدمال می‌شود و تیرهای بدنش را نشانه می‌گیرد و گلوی او را می‌فشارد.

غالب شارحان نهج البلاغه «وَمَا خَذَ يَدِهِ» را اشاره به اسارت در چنگال شیطان گرفته‌اند؛ بنابراین مفهوم سه جمله چنین می‌شود: شیطان شما را نابود و یا ذلیل و اسیر خود می‌سازد؛ ولی تفسیری که گفتیم، با جمله‌های قبل هماهنگ‌تر است.

۱. «یصول» از ریشه «صولة» به معنای حمله کردن است.

۲. «دخول» اغلب به معنای ورود در چیزی می‌آید و گاه به معنای مشوش و معیوب ساختن نیز آمده است و در جمله بالا به همین معناست.

۳. «نفث» در اصل به معنای ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آن‌جا که این کار با کمی دمیدن انجام می‌گیرد به معنای نفخ (دمیدن) هم آمده است.

۴. «نبل» به معنای چوبه تیر است.

سخنان پر معنای امام علیه السلام درباره نفوذ شیطان در انسان‌ها در حقیقت با الهام از قرآن مجید بیان شده است که می‌فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ «و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آن‌ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود».^۱

و در آیه ۱۱۲ انعام می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»؛ «این‌گونه در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم آن‌ها به‌طور سرّی سخنان ظاهر فریب و بی‌اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر القا می‌کردند».

شبهه آنچه در این خطبه آمده در خطبه هفتم نیز گذشت که فرمود: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً... فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَكَرَبَ بِهِمُ الرَّزْلَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ؛ آن‌ها شیطان را اساس کار خود قرار دادند و شیطان نیز آن‌ها را به‌عنوان دام‌های خویش برگزید... با چشم آن‌ها نگاه کرد و با زبان‌شان سخن گفت و بر مرکب‌های لغزش‌ها سوار کرد و سخنان بیهوده و باطل را در نظرشان زینت بخشید».

نکته

رابطه تکبر و تعصب

«تکبر» به معنای خودبرتری و «تعصب» به معنای وابستگی غیرمنطقی به شخص یا چیزی و دفاع بی‌قید و شرط از آن است؛ از ریشه «عصب» (بر وزن غضب) یعنی رشته‌های مخصوصی که عضلات انسان را به مغز مربوط می‌کند و مجموعه آن «سلسله اعصاب» را تشکیل می‌دهد، گرفته شده است.

سپس به گروه و جمعیتی که با هم همکاری و همفکری دارند اطلاق شده و چنین جمعیتی را «عُصَبه» (بر وزن سفره) می‌گویند و واژه «تعصّب» معمولاً به وابستگی‌های غیر منطقی و بی‌قید و شرط گفته می‌شود و سرچشمه آن بیشتر جهل و کوتاه‌فکری و خودبزر بینی است، زیرا کسی که می‌خواهد بزرگی به خود ببندد سعی می‌کند کسانی را که به او وابستگی دارند یا او به آن‌ها وابستگی دارد بزر بشمارد، نقاط ضعف آن‌ها را نبیند و اگر نقاط قوتی دارند بزر نمایی کند تا خود از این طریق بزرگی بفروشد.

این رذیله اخلاقی، به خصوص هنگامی که در شکل تعصّب نژادی و قبیله‌ای ظاهر شود سرچشمه مفاسد بسیاری است و در طول تاریخ همواره منشأ جنگ‌ها و خشونت‌ها و درگیری‌های خونین بوده است.

از تاریخ جاهلیت گرفته تا دنیای امروز هیچ‌یک از انسان‌ها از آسیب‌های تکبر و تعصّب در امان نمانده‌اند؛ در حوادث شوم عصر جاهلیت می‌خوانیم که دوبار درگیری شدید بین قبایل عرب واقع شد که به نام جنگ‌های «فجار» در تاریخ مشهور شده است. فجار اول زمانی واقع شد که مردی از طایفه بنی‌کنانه بدهی قابل ملاحظه‌ای به مردی از طایفه هوازن داشت و قادر به پرداختن آن نبود. مرد هوازنی در سوق عکاظ (بازاری که هر سال یک‌بار در نزدیک طایف تشکیل می‌شد) میمونی مشاهده کرد و گفت: چه کسی پیدا می‌شود که این میمون را در قبال طلبی که من از فلان‌کس دارم برای من بخرد؟ مقصودش از این سخن، تحقیر مرد کنانی بود که از پرداخت بدهی‌اش عاجز شده بود. در این هنگام مردی از طایفه بنی‌کنانه رسید و با شمشیر خود میمون را کشت. مرد هوازنی فریاد کشید و مرد کنانی هم طایفه بنی‌کنانه را به یاری خود طلبید و دو قبیله به جان هم افتادند و درگیری شدیدی واقع شد که نزدیک بود به جنگ تمام‌عیاری تبدیل شود.

فجار دوم که مدتی بعد از وفات عبدالمطلب روی داد به این دلیل اتفاق افتاد که جوان نادانی از قبیله بنی غفار در گوشه‌ای از بازار عکاظ نشسته بود و پای خود را دراز کرده بود و می‌گفت: من برترین مرد عربم، هرکس قبول ندارد این دو پای مرا قطع کند! جوان بی‌خرد دیگری همچون او که از قبیله بنی قیس بود شمشیر کشید و پای وی را مجروح کرد. فریاد از دو طرف برخاست و قبایل آن دو به جان هم افتادند و درگیری شدیدی بین طرفین اتفاق افتاد و بعد از مدتی عداوت و دشمنی با یکدیگر صلح کردند.^۱

در قرن اخیر نیز جنگ جهانی دوم، همان‌گونه که می‌دانیم، بر اثر نژادپرستی‌های آلمانی‌های نازی رخ داد که در طول آن ده‌ها میلیون نفر کشته و ده‌ها میلیون نفر مجروح و مفقودالاثرا شدند و ویرانی‌های عظیمی در اروپا و نقاط دیگری از جهان روی داد و حتی امروز نیز عامل اصلی تجاوزهای مستکبران و جنایتکاران اسرائیلی چیزی جز خودبرتربینی و تعصب‌های نژادی نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، به عمق کلام امام علیه السلام در این خطبه پی می‌بریم، که این همه درباره ظهور و بروز آثار کبر و تعصب اظهار نگرانی می‌کند، لذا در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ کسی که در قلبش به اندازه یک دانه خردل تعصب ناروا باشد خداوند او را روز قیامت با اعراب جاهلیت محشور می‌کند».^۲

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ؛ کسی که تعصب بورزد یا برای او تعصب بورزند، رشته ایمان را از گردن خود برداشته است».^۳

۱. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۸۸ و ۵۸۹.

۲. کافی، ج ۲، باب العصبية، ص ۳۰۸، ح ۳.

۳. همان، ص ۳۰۷، ح ۱.

بخش ششم

فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ
وَصَوْلَاتِهِ، وَوَقَائِعِهِ وَمَثَلَاتِهِ، وَاتَّعِظُوا بِمِثَاوِي حُدُودِهِمْ، وَمَصَارِعِ
جُنُوبِهِمْ، وَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ، كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ
الدَّهْرِ.

فَأَوْرَخَصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لِرَخْصٍ فِيهِ لِخَاصَّةِ
أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ؛ وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَهُ إِلَيْهِمُ التَّكَاْبُرَ، وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضِعَ،
فَأَلْهَمَهُمُ بِالْأَرْضِ حُدُودَهُمْ، وَعَقَرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوهَهُمْ وَخَفَّضُوا
أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضَعْفِينَ. قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ
بِالْمَخْمَصَةِ، وَابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ، وَأَمْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَاوِفِ، وَمَخَضَّهُمْ
بِالْمَكَارِمِ. فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَى وَالسُّخْطَ بِالْمَالِ وَالْوَلَدِ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ
الْإِفْتِنَةِ، وَالْإِخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَى وَالْإِفْتِدَارِ، فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ

«أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي
الْأَعْيُنِ»

ترجمه

از آنچه به امت‌های مستکبر پیشین، از عذاب الهی و قهر خدا و کیفرها
و مجازات‌های او رسید، عبرت بگیرید و از قبرهای آن‌ها و خوابگاهشان در زیر
خاک پند آموزید و به خدا از عوامل شوم کبر پناه برید، آن‌گونه که از بلاها

و مشکلات روزگار به او پناه می‌برید. اگر خدا به کسی از بندگانش اجازه تکبر ورزیدن می‌داد، نخست اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصش می‌داد؛ ولی خداوند سبحان تکبر را برای آن‌ها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آن‌ها گونه‌های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می‌نهادند و صورت‌ها را به خاک می‌ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرو می‌نهادند و همچون مستضعفان، ساده می‌زیستند.

خداوند آن‌ها را با گرسنگی آزمایش کرد و به مشقت و رنج مبتلا ساخت؛ با امور خوفناک امتحان کرد و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید.

(بود و نبود یا کم و زیاد) ثروت و اولاد را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا ندانید که این ناشی از جهل و بی‌خبری درباره آزمایش‌های الهی در مورد بی‌نیازی و قدرت است، (همان‌گونه که) خداوند سبحان فرموده است: «آیا گمان می‌کنند مال و فرزندی که به آن‌ها می‌بخشیم دلیل بر این است که نیکی‌ها را به سرعت برای آنان فراهم می‌سازیم؟ (چنین نیست)، بلکه آن‌ها درک نمی‌کنند». (آری) خداوند کسانی از بندگانش را که خود را برتر می‌بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آن‌ها مستضعف‌اند آزمایش می‌کند.

شرح و تفسیر

تکبر برای هیچ‌کس روا نیست

به دنبال هشدارهایی که امام علیه السلام در بخش گذشته این خطبه درباره پیروی از مستکبران و سرکشان بیان فرمود، در این بخش از خطبه، دست همه مخاطبان را گرفته و به اعماق تاریخ گذشته می‌برد و سرگذشت امت‌های مستکبر و سردمداران کبر و غرور را در آزمایشگاه بزرگ تاریخ به آن‌ها نشان می‌دهد و می‌فرماید: «از آنچه به امت‌های مستکبر پیشین، از عذاب خدا و قهر الهی

و کيفرها و مجازات‌های او رسید، عبرت بگیرید؛ (فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ^۱، وَوَقَائِعِهِ وَمَثَلَاتِهِ^۲).

گروهی همچون فرعون و فرعونیان را در میان امواج خروشان آب غرق کرد و بدن‌های بی‌جان آن‌ها طعمه ماهیان دریا شد. گروهی را با زلزله‌های شدید و کوبنده و سپس بارانی از سنگ به دیار عدم یا به اعماق زمین فرستاد و شهرهای آن‌ها چنان زیر و رو شد که جز تل خاکی باقی نماند، همانند قوم لوط علیهم‌السلام. گروهی را با طوفان چنان در هم شکست که افراد قوی‌پیکر آن‌ها در برابر تندباد همچون پر کاه به هر سو پرتاب می‌شدند، مانند قوم عاد. و گروهی را گرفتار صاعقه‌ها کرد که در یک چشم بر هم زدن بیش از خاکستری از آن‌ها باقی نمانده بود، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَكَأَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنَّا أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنَّا خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنَّا أَعْرَفْنَا وَمَا كَانِ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛ «ما هر یک از آنان را به گناهشان گرفتیم (و مجازات کردیم) بر بعضی از آن‌ها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنان را صیحه (ی مرگبار آسمانی) فرو گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم. خداوند هرگز به آن‌ها ستم نکرد آن‌ها خودشان به خویشتن ستم کردند».^۳

سپس امام علیه‌السلام می‌فرماید: «و از قبرهای آن‌ها و خوابگاهشان در زیر خاک پند بگیرید و به خدا از عوامل شوم کبر پناه برید، آن‌گونه که از بلاها

۱. «صولات» جمع «صول» بر وزن «قول» به معنای پریدن و با قهر و غلبه بر چیزی مسلط شدن است.

۲. «مثلات» جمع «مثله» بر وزن «عضله» به معنای عقوبت و مجازات و از جمله عذاب‌هایی است که بر امت‌های پیشین نازل شده آن چنان که به صورت ضرب‌المثل درآمده است.

۳. عنکبوت، آیه ۴۰.

و مشکلات روزگار به او پناه می‌برید؛ (وَأَتَعَّظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ، وَمَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ،^۲ وَأَسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبَرِ، كَمَا تَسْتَعِيدُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ).

به نظر می‌رسد که این سه دستور امام علیه السلام: «اعتبروا» و «اتَّعَّظُوا» و «أَسْتَعِيدُوا» (عبرت بگیرید، پند بیاموزید و به خدا پناه ببرید) مراحل سه‌گانه‌ای است که انسان آگاه در پیمودن راه حق به‌هنگام مطالعه حالات پیشینیان در پیش دارد: نخست، سرنوشت پیشینیان که آن همه نعمت و قدرت و عزت داشتند و بر اثر کبر و غرور در گرداب هلاکت فرو رفتند، و مقایسه وضع خود با آنان او را بیدار می‌کند، سپس درس‌ها و پندهایی از تاریخ زندگی و مر آن‌ها می‌آموزد و سرانجام به خدا پناه می‌برد که گرفتار کبر و غرور نشود.

جمله «كَمَا تَسْتَعِيدُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ» اشاره به این است که آثار شوم کبر از حوادث دردناکی، همچون زلزله‌ها و طوفان‌ها و حوادث دردناک طبیعی، کمتر نیست.

سپس این معلم بزرگ آسمانی برای ایجاد نفرت هر چه بیشتر در دل‌ها از کبر و غرور، از راه دیگری وارد می‌شود و می‌فرماید: «اگر خدا به کسی از بندگان اجازه تکبر ورزیدن می‌داد، نخست، اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصش می‌داد؛ ولی خداوند سبحان کبر ورزیدن را برای آن‌ها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آن‌ها گونه‌های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می‌نهادند، و صورت‌ها را به خاک می‌ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرو می‌نهادند و همچون مستضعفان، ساده می‌زیستند؛ (فَلَوْ

۱. «مَثَاوِي» جمع «مَثْوَى» از ریشه «ثَوَاء» به معنای اقامت‌گزیدن در مکانی گرفته شده است، بنابراین مَثْوَى به معنای منزلگاه و مکان، و مَثَاوِي به معنای امکان است.

۲. «جُنُوب» جمع «جَنْب» بر وزن «جمع» در اصل به معنای پهلو و کناره است.

۳. «لَوَاقِح» جمع «لَاقِح» به معنای بارور کننده از ریشه «لَقَّاح» به معنای بارور شده گرفته شده است و در جمله بالا اشاره به عوامل پیدایش کبر و غرور است.

رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَحَّصَ فِيهِ لِحَاصَّةِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ؛ وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَّهَ إِلَيْهِمُ التَّكَاْبُرَ، وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ، فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَعَقَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ. وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ).

ممکن است جمعی از مستکبران چنین پندارند که اظهار تکبر نشانه شخصیت است و این موهبتی از مواهب الهی است. امام علیه السلام در جمله مذکور می فرماید: اگر این کار، کار خوبی بود و نعمت و کرامت محسوب می شد خداوند قبل از هر کس برای انبیا و اولیایش مجاز می شمرد در حالی که کاملاً بر عکس است؛ کبر و غرور را صفتی نفرت انگیز به آن‌ها معرفی کرده و تواضع را همچون تاج افتخار بر سر آن‌ها نهاده است. به همین دلیل، هم در پیشگاه خدا خاضع بودند و صورت بر خاک می نهادند و هم در برابر مؤمنان اظهار فروتنی می کردند. جمله «وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ» کنایه لطیفی از تواضع است، زیرا مرغ هنگامی که می خواهد به جوجه‌های خود محبتی آمیخته با تواضع بکند، پر و بال خود را فرو می نهد و جوجه‌ها را زیر بال و پر می گیرد.

جمله «وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ» در این جا به معنای ضعف و ناتوانی نیست، بلکه به این معناست که خود را به شکل گروه‌های ضعیف جامعه درمی آوردند و زندگانی‌ای همچون زندگانی آن‌ها داشتند.

آنگاه امام علیه السلام برای رفع اشتباه گروهی از مستکبران که دارا بودن مال و ثروت و فرزندان را نشانه قرب خود در درگاه خدا می پنداشتند، به سراغ زندگی انبیا و اولیای خاص خدا می رود و مشکلات و انواع امتحانات آن‌ها را با تعبیراتی گویا و پرمعنا برمی شمرد و بر چهار نوع از آزمون‌های آنان انگشت می نهد و می فرماید: «خداوند آن‌ها را با گرسنگی آزمایش کرد، و به مشقت و رنج مبتلا

۱. «عَقَرُوا» در اصل از ریشه «عقر» به معنای خاکمال کردن و خاک آلود نمودن گرفته شده است.

ساخت، با امور خوفناک امتحان کرد، و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید؛
 (قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَخْمَصَةِ^۱، وَأَبْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ^۲، وَأَمْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَاوِفِ،
 وَمَخَضَهُمْ^۳ بِالْمَكَارِهِ).

مواد امتحانی خداوند، بی شمار است؛ گاه با نعمت آزمایش می‌کند و گاه با نعمت، گاه با بیماری و گاه سلامت، و گاه با عزت و گاه سلب عزت؛ ولی این آزمون‌ها را می‌توان به بخش‌های متعددی تقسیم کرد: تنگی معیشت و گرسنگی و تشنگی، ناامنی‌ها که حاصل تهدیدات دشمن است، بیماری‌ها و مصائب و حوادث طاقت‌فرسا، مانند مشکلاتی که مسلمانان در صدر اسلام از شعب ابی طالب گرفته تا غزوات مختلف داشتند.

زندگی تمام پیامبران الهی گواه بر این امتحانات است. زندگانی موسی بن عمران علیه السلام از آغاز تولد تا زمانی که به خانه شعیب علیه السلام پناهنده شد و در زمانی که برای دعوت فرعونیان قد علم کرد و حوادث بعد از آن و گرفتاری‌هایی که در چنگال بنی اسرائیل داشت. همچنین مراحل مختلف زندگی ابراهیم علیه السلام از بابل گرفته تا سرزمین مصر و سپس مکه، و به‌خصوص زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بی‌نیاز از توضیح است، همه شاهد و گواه بر این معناست.

سپس امام علیه السلام با ذکر این مقدمه به رفع اشتباه مهمی می‌پردازد که بسیاری از مردم در گذشته و حال به آن گرفتار بوده و هستند و خیال می‌کردند و می‌کنند که فزونی اموال و ثروت، دلیل بر خوشبختی و قرب در نگاه الهی است، می‌فرماید:

۱. «مخمصه» به معنای گرسنگی و خالی بودن شکم از غذاست، و از ریشه «خمص» بر وزن «لمس» به معنای فرو رفتگی و گرسنگی شدید که باعث فرو رفتن شکم می‌شود گرفته شده است.

۲. «مجهده» مصدر میمی به معنای مشقت از ریشه «جهد» بر وزن «مهد» و «جهد» بر وزن «کفر» به معنای خستگی ناشی از تلاش و کوشش است.

۳. «مخض» از ریشه «مخض» بر وزن «مغز» در اصل، یعنی حرکت دادن شدید مشک‌کی که در آن ماست است برای گرفتن کره. سپس به هرگونه حرکت شدید و پر زحمت اطلاق شده است.

«بنابراین، (بود و نبود یا کم و زیاد) ثروت و اولاد را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا ندانید که این ناشی از جهل و بی خبری از آزمایش های الهی در مورد بی نیازی و قدرت است»؛ (فَلَا تَغْتَبِرُوا الرِّضَىٰ وَالسُّخْطَ بِالمَالِ وَالوَلَدِ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الفِتْنَةِ، وَالْاِخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الغِنَىٰ وَالْاِقْتِدَارِ).

سپس امام علیه السلام به آیه ای از قرآن که در این مورد صراحت دارد استدلال می کند، می فرماید: «خداوند سبحان و متعال فرموده است: آیا گمان می کنند مال و فرزندی که به آن ها می بخشیم (به دلیل خشنودی و رضایتی است که از آن ها داریم و) دلیل بر این است که نیکی ها را به سرعت برای آنان فراهم می سازیم؟ (چنین نیست) بلکه آن ها درک نمی کنند»؛ (فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ»^۱).

آنگاه به عنوان نتیجه گیری از این آیه شریفه می فرماید: «(آری) خداوند کسانی از بندگان را که خود را برتر می بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آن ها مستضعف اند آزمایش می کند»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ).

تعبیر به «فِي أَنْفُسِهِمْ» در مورد مستکبران اشاره به این است که آن ها هرگز بزر نیستند؛ بندگان ضعیف و ناتوانی هستند که خود را بزر می پندارند و تعبیر به «فِي أَعْيُنِهِمْ» (با توجه به این که ضمیر آن به «مستکبران» برمی گردد) اشاره به این است که اولیای الهی هرگز ضعیف و ناتوان نیستند، بلکه مستکبران آن ها را به دلیل زهد و پارسایی و تقوا و پایبندی آنان به قوانین الهی، مستضعف گمان می کنند و از این جا روشن می شود که واژه مستضعف در این جا، با همین واژه در چند جمله پیش تر، متفاوت است؛ در آن جا که می فرماید: «پیامبران،

مستضعفانند» اشاره به ساده‌زیستی و تواضع آن‌هاست و در این جا که می‌فرماید: «اولیای الهی در چشم مستکبران، مستضعفانند» اشاره به ناتوانی و ضعف و زبونی است که آن‌ها می‌پندارند.

نکته

رفع یک اشتباه

در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده است که در میان اقوام پیشین افرادی بودند که برتری در مال و ثروت و عده و نفرات را دلیل بر قرب درگاه حق می‌دانستند و همین اشتباه سبب می‌شد که به موازات امکانات فراوان مادی، مقامات معنوی برای خود قائل باشند و در این جا به مغالطه‌ای دست می‌زدند، می‌گفتند: این نعمت‌های خداست و اگر خدا کسی را مشمول نعمت‌هایش قرار دهد حتماً او را دوست داشته و کسی که خدا او را دارد مقرب درگاه اوست و با همین پندار به تحقیر مادی و معنوی مؤمنان تهیدست می‌پرداختند.

غافل از این که بخشیدن امکانات مادی دلایل مختلفی دارد؛ گاه موهبت الهی است و گاه آزمایش و امتحان و گاه جنبه عذاب استدراجی دارد؛ یعنی خداوند به افرادی که قابل اصلاح نیستند پی‌درپی نعمت می‌دهد و ناگهان نعمت‌ها را به یک‌باره از آن‌ها می‌گیرد تا مجازاتشان سخت و دردناک باشد؛ درست همانند شخص متجاوزی که اجازه می‌دهند از درخت میوه بالاتر و بالاتر رود تا هنگام سقوط، تمام استخوان‌هایش در هم بشکند.

بخش هفتم

عَلَىٰ فِرْعَوْنَ، ¼ nB i E Ä½ ¼A-Ä; M w ½Ñi j kÜP

ÜM aWE¼A °Bç oz ù, Ä°B- k FM,ö °I î nA½B- aÄ

:ñBÛ; qÄ¿Aj , a½

B- ; a°I ÜM,qÄ°¿Aj °¼Bçoz ; m ; ½¼ Δ ÄU E>

?<K l ; ½n wBEB- aÄ ÜE ù ,ñm°IoÜ°ÛBe ; ½¼ oUB-M

aoJAE ° ! vL° ö a °ABT eI , Ä-] K ma°B¼eBA

¼jBÄ ½ ,¼B m°p « f °cTü ¼E XÄW e B »B lw

x e Bv°In ç Ä½oz d ¼E ,¼B °It nBE½ ,¼BÜ°I

S d -âI , qA °Ñà M, L°ä Üv °ÑÄü ° ,ÑÄü°; â n I

¼ «½ - °Üd TwI , j aL- °In] E; aMB°K] B-° , B I

ÑÄ] »B lw &I j ° /B »B½ -w IS ¼q° , j «v d -°JA Y

, U eB; ¼ Ä I oUB-ù ûÄâ , -qÄ ù ç °E aWn

nB MI -U B i , «ö ¼ Ä°I J aÜ°I -U ÄBç ì ½

/ EB-w I

ترجمه

موسی بن عمران با برادرش هارون علیه السلام بر فرعون وارد شدند در حالی که پیراهن‌های بلند پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای چوپان‌ها) بود (او را به سوی خداوند یگانه دعوت کرده و) با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود عزّت و قدرتش پایدار و حکومتش برقرار

خواهد بود؛ ولی فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که بقای ملک و دوام عزتم را تضمین می‌کنند در حالی که فقر و ذلت از سر و وضعشان می‌بارد؟! (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا (از سوی خدا) به آن‌ها داده نشده است؟

این سخن را فرعون به دلیل بزرگ شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت، در حالی که اگر خداوند سبحان می‌خواست که به‌هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنج‌های طلا و معادن زر ناب و باغ‌های خرّم و سرسبز را به روی آن‌ها بگشاید، می‌گشود و اگر اراده می‌کرد که پرندگان آسمان و وحوش زمین را همراه آن‌ها گسیل دارد، می‌داشت، ولی اگر این کار را می‌کرد ارزش آزمایش از میان می‌رفت، پاداش و جزای نیکوکاران بی‌اثر می‌شد و وعده‌های الهی بی‌فایده می‌گشت؛ مطیعان، مستحقّ اجر و پاداش امتحان‌دهندگان نمی‌شدند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند و نام‌ها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی‌گشت. اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد؛ ولی فقری توأم با قناعتی که قلب‌ها و چشم‌ها را پر از غنا می‌کرد، همراه ضعف ظاهری که چشم‌ها و گوش‌ها (ی دنیاپرستان) را آزار می‌داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی‌آلایش بودند).

شرح و تفسیر

درس دیگری از داستان موسی بن عمران علیه السلام

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، نکوهش کبر و غرور و تعصب را که هدف اصلی مجموع خطبه است از طریق دیگری که بسیار آموزنده است، دنبال می‌کند: به داستان موسی بن عمران علیه السلام اشاره می‌فرماید، هنگامی که به اتفاق برادرش در

حالی که لباس‌های بسیار ساده به تن داشتند و بر فرعون وارد شدند و مورد تحقیر فرعون متکبر قرار گرفتند، می‌فرماید: «موسی بن عمران با برادرش هارون علیهما السلام بر فرعون وارد شدند، در حالی که جبّه پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای چوپان‌ها) بود (او را به سوی خداوند یگانه دعوت کرده و) با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود عزّت و قدرتش پایدار، و حکومتش برقرار خواهد بود»؛ (وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عليهما السلام عَلَىٰ فِرْعَوْنَ، وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ، وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ^۲، فَشَرَطَا لَهُ - إِنْ أَسْلَمَ - بَقَاءَ مُلْكِهِ، وَدَوَامَ عِزِّهِ).

موسی و هارون علیهما السلام به عمد با لباس و عصای خشن چوپانی بر فرعون وارد شدند تا از یک سو خیال‌بافی‌های او و اطرافیانش را درباره این‌که شخصیت در گرو مال و ثروت و زر و زینت است، در هم بشکنند و از سوی دیگر اعلام کنند که دوران آن‌گونه زندگی پایان یافته و دوران جدیدی از حکومت الهی با کمک مستضعفان آغاز شده است.

در ادامه این سخن به بیان واکنش فرعون در برابر دعوت موسی و هارون علیهما السلام پرداخته، می‌فرماید: «فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که بقای ملک و دوام عزّت را (به شرط اسلام آوردن) تضمین می‌کنند در حالی که فقر و ذلّت از سر و وضعشان می‌بارد؟ (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا (از سوی خدا) به آن‌ها داده نشده است؟ این سخن را فرعون به دلیل بزر شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت»؛ (فَقَالَ: «أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ، وَبَقَاءَ الْمُلْكِ؛ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ

۱. «مدارِع» جمع «مدرع» بر وزن «منبر» به معنای جبّه است.

۲. «عِصِيُّ» جمع «عصا» است.

الْفَقْرِ وَالذُّلِّ، فَهَلَّا أَلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ^۱ مِنْ ذَهَبٍ؟ إِعْظَامًا لِذَهَبٍ وَجَمْعِهِ، وَأَخْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَلُبْسِهِ!).

آری! نظام ارزشی دستگاه فرعون بر همین محور می چرخید. آن‌ها که زر و زیور و ثروت بیشتری داشتند شخصیت والاتری نصیبشان شده بود و پشمینه‌پوشان پابره‌نه، افراد پست و پلیدی شمرده می شدند؛ یعنی ارزش‌های انسانی و درون‌ذاتی کمترین نقشی در بیان شخصیت افراد در آن نظام نداشت و تنها ارزش‌های اعتباری و پنداری و برون‌ذاتی محور شخصیت بود.

در این جا امام علیه السلام این حقیقت را که ارزش واقعی، آن نبود، بلکه فرعون و فرعونیان می پنداشتند، با بیان بسیار زیبایی شرح می دهد، می فرماید: «اگر خداوند سبحان می خواست که به‌هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنج‌های طلا و معادن زر ناب، و باغ‌های خرّم و سرسبز را به‌روی آن‌ها بگشاید، می‌گشود و اگر اراده می‌کرد که پرندگان آسمان و وحوش زمین را همراه آن‌ها گسیل دارد، می‌داشت (به‌یقین قادر بر این امور بود)، ولی اگر این کار را می‌کرد ارزش آزمایش از میان می‌رفت؛ پاداش و جزای نیکوکاران بی‌اثر می‌شد و وعده‌های الهی بی‌فایده می‌گشت؛ و مطیعان، مستحق‌اجر و پاداش امتحان‌دهندگان نمی‌شدند و مؤمنان، استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند و نام‌ها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی‌گشت»؛ (وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبِ^۲، وَمَعَادِنَ الْعُقَيَانِ^۳، وَمَعَارِسَ^۴ الْجِنَانِ، وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَ، وَلَوْ

۱. «اساوره» و «اساور» جمع «اسوره» و آن نیز جمع «سوار»، بر وزن «غبار» یا «سوار» بر وزن «کتاب» در اصل از کلمه فارسی «دستور» به معنای دستبندی که به‌عنوان زینت در دست می‌کنند گرفته شده است.

۲. «ذهبان» جمع «ذهب» به معنای طلاست.

۳. «عقیان» مفرد و به معنای طلای ناب و خالص است.

۴. «مغارس» جمع «مغرس» یعنی محلّ غرس درختان.

فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءِ، وَبَطَلَ الْجَزَاءِ، وَأَضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَلَمَّا وَجَبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُتَّبِلِينَ، وَلَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا).

اشاره به این که خداوند حکیم به خوبی می تواند پیامبرانش را با همه نیروهای مادی بسیج کند و به همه زر و زیورها بیاراید؛ همه ثروت ها، باغ ها، قصرها و وسایل تجمل را در اختیار آنان بگذارد و چیزی در اختیار یک نفر از پیامبرانش قرار دهد که حتی همه سلاطین دنیا دسته جمعی آن را نداشته اند، زیرا او خالق آسمان ها و زمین هاست، ولی او حکیم است و می داند اگر چنین کند هدف اصلی بعثت از دست خواهد رفت، بلکه نتیجه معکوس خواهد داد و ارزش ها تبدیل به ضد ارزش ها می شود و ایمان و اخلاق و تربیت به تباهی می گراید.

امام علیه السلام در بیان آثار سوء چنین امری به شش مفسده به تفصیل اشاره می کند:

۱. آزمون و امتحان بندگان در چنان شرایطی عملاً بی اثر می شد، زیرا افراد بی ایمان نیز برای زرق و برق و امکانات فراوان انبیا به دنبال آن ها می شتافتند بی آن که آیین آن ها را پذیرا شده باشند.

۲. ثواب نیکوکاران از بین می رفت، زیرا ایمان آن ها با آن شرایط، خالص نبود.

۳. وعده های الهی و اخبار وحی در مورد حلال و حرام، انگیزه برای اطاعت مردم نبود، بلکه انگیزه های مادی، آن ها را به حرکت درمی آورد و نیز اخبار زندگی آن ها برای آیندگان به عنوان درس و سرمشق، پذیرفته نمی شد.

۴. کسانی که به انبیا ایمان می آوردند پاداش پرارزش مجاهدان و آزمودگان واقعی را دریافت نمی کردند.

۵. مؤمنان راستین، مستحق ثواب نیکوکاران نبودند چون زحمتی متحمل نمی شدند.

۶. ششمین پیامد فاسد این که نام های پرارزشی همچون مؤمنان، صالحان،

مجاهدان و مخلصان، مصادیق واقعی خود را از دست می‌دادند؛ همچنین اوصافی که برای پیامبران و اولیای الهی، از زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به دنیا، ذکر می‌شود مفهوم خود را از دست می‌داد.

سپس امام علیه السلام برای تبیین و توضیح همین معنا می‌افزاید: «اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد، فقری توأم با قناعتی که قلب‌ها و چشم‌ها را پر از غنا می‌کرد، همراه ضعف ظاهری که چشم‌ها و گوش‌ها (ی دنیاپرستان) را آزار می‌داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی‌آلایش بودند)؛ (وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلِيَّ قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعْفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى، وَخِصَاصَةً تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَذًى).

درواقع آن‌ها مردان قدرتمندی بودند که می‌توانستند زر و زیور دنیا را برای خود فراهم سازند؛ اما بی‌اعتنایی به مظاهر مادی، به آن‌ها اجازه نمی‌داد که به دنبال این امور بروند، اموری که سرچشمه کبر و غرور و خودخواهی و خودپسندی است.



۱. «خصاصه» از ریشه «خصاص» بر وزن «اساس» گرفته شده و در اصل به معنای شکافی است که در دیوار خانه به وجود می‌آید سپس به فقر که موجب شکاف در زندگی است اطلاق شده است.

بخش هشتم

وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَأُتْرَاقُ، وَعِزَّةٍ لَأُدْخَامُ، وَمُلْكٍ تَمُدُّ نَحْوَهُ
أَعْنَاقُ الرَّجَالِ، وَتُشَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ الرَّحَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ
فِي الْإِعْتِبَارِ، وَأَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ، وَلَأَمْنُوا عَنْ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ، أَوْ
رَغْبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ، فَكَانَتِ النَّيَّاتُ مُشْرَكَةً، وَالْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً. وَلَكِنَّ
اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتْبَاعُ لِرُسُلِهِ، وَاللَّهُ صَدِيقُ بَكْتَبِهِ، وَالْخُشُوعُ
لِوَجْهِهِ، وَالْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ، وَالْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ، أُمُورًا لَهُ خَاصَّةً
لَا تُشَوِّبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ. وَكَلَّمَا كَانَتِ الْبَلَاوِيُّ وَالْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتِ
الْمَثُوبَةُ وَالْأَجْزَاءُ أَجْزَلَ.

ترجمه

اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که کسی را یارای مخالفت با آنان نبود،
و توانایی و عزتی داشتند که هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و شوکتی که
گردن‌ها به‌سوی آن کشیده می‌شد و از راه‌های دور بار سفر به‌سوی آنان می‌بستند
- اگر چنین بودند - پذیرش دعوت آنان برای مردم آسان‌تر و سرکشی در برابر
آنان مشکل‌تر بود، و مردم به‌دلیل ترسی که بر آن‌ها مستولی می‌شد، یا علاقه
و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران می‌ساخت به آن‌ها ایمان می‌آوردند. در
این حال نیات و انگیزه‌ها خالص نبود (و غیر خدا در آن شرکت داشت) به همین
دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می‌شد (و اجر کمی داشتند).

ولی خداوند سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق
کتاب‌هایش و خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در

مقابل اطاعتش، اموری باشند که فقط برای او انجام شوند و چیز دیگری آن‌ها را مشوب و ناخالص نکند، (و به یقین) هر قدر امتحان و آزمایش عظیم‌تر (و مشکل‌تر) باشد ثواب و پاداشش فزون‌تر خواهد بود.

شرح و تفسیر

چرا زندگی انبیا ساده بود؟

امام علیه السلام در بخش سابق این خطبه، اشارات پرمعنایی به زندگی ساده انبیا از جمله موسی بن عمران علیه السلام داشت و در ادامه آن در این بخش از خطبه به بیان آثار معنوی و تربیتی آن می‌پردازد و می‌فرماید: «اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که کسی را یارای مخالفت با آنان نبود، و توانایی و عزتی داشتند که هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و شوکتی که گردن‌ها به سوی آن کشیده می‌شد و از راه‌های دور، بار سفر به سوی آنان می‌بستند - اگر چنین بودند - پذیرش دعوت آنان برای مردم آسان‌تر و سرکشی در برابر آنان مشکل‌تر بود. و مردم به دلیل ترسی که بر آن‌ها مستولی می‌شد، یا علاقه و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران می‌ساخت به آن‌ها ایمان می‌آوردند. در این حال نیات و انگیزه‌ها خالص نبود (و غیر خدا در آن شرکت داشت) به همین دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می‌شد (و اجر کمی داشتند)؛ «وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ^۱، وَعِزَّةٍ لَا تُضَامُ^۲، وَمَلِكٍ تُمَدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ، وَتُشَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ^۳ الرِّجَالِ^۴، لَكَانَ

۱. «ترام» از ریشه «روم» بر وزن «قوم» به معنای طلب کردن و قصد و اراده چیزی را نمودن است.

۲. «تضام» از ریشه «ضمیم» به معنای ذلیل کردن است.

۳. «عقد» جمع «عقده» است یعنی گره.

۴. «رحال» جمع «رحل» چیزی است که بر پشت شتر می‌گذارند و روی آن می‌نشینند و «شدّ رحال» به معنای آماده شدن برای سفر یا سفر کردن است.

ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ، وَأَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ، وَلَا مَنُوا عَنْ رَهْبَةِ قَاهِرَةٍ لَهُمْ، أَوْ رَغْبَةِ مَائِلَةٍ بِهِمْ، فَكَانَتْ النَّبِيَّاتُ مُشْتَرَكَةً، وَالْحَسَنَاتُ مُتَّسِمَةً).

آری، آنچه در برنامه‌های دینی اهمّیت فوق‌العاده دارد اخلاص و خلوص نیت است و به‌یقین اگر پیشوایان دین جلال و شکوه سلاطین را داشته باشند نیت‌ها اغلب آلوده می‌گردد، گروه‌کثیری از مردم برای تأمین دنیا و برخوردارگی از امکانات آن پیشوایان، به‌سراغ آن‌ها می‌روند که «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا» و گروه دیگری با انگیزه‌های دوگانه یعنی انگیزه‌های مادی و معنوی، که اولی بیگانگی از خدا و دومی نوعی از شرک است.

سپس در ادامه این سخن برای تأکید بر این مطلب، می‌افزاید:

«ولی خداوند سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق کتاب‌هایش و خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در مقابل اطاعتش، اموری باشند که فقط برای او انجام شوند و چیز دیگری آن‌ها را مشوب و ناخالص نکند»؛ (وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ، وَالْتَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ، وَالْخُشُوعُ لَوَجْهِهِ، وَالْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ، وَالْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ، أُمُورًا لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ).

درواقع امام علیه السلام به پنج چیز اشاره می‌کند که همه آن‌ها باید با خلوص نیت انجام شوند:

۱. قبول دعوت پیامبران، ۲. تصدیق کتاب‌های آسمانی، ۳. خشوع عملی در برابر ذات پاک خدا، ۴. تسلیم درونی و قلبی در برابر فرمان او، ۵. تسلیم عملی و انجام اوامر او. به این ترتیب باید ایمان و عمل و اخلاق همه خالصانه باشد.

۱. «استکانه» به معنای خضوع است.

۲. «تشوب» از ریشه «شوب» بر وزن «شوق» به معنای خدعه کردن و چیزی را به چیز دیگری برای فریب آمیختن است.

قرآن مجید نیز می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^۱ و در جای دیگر می‌فرماید:
 ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۲.

آنگاه در ادامه این سخن نتیجه نهایی این برنامه را چنین بیان می‌فرماید: «هر قدر امتحان و آزمایش، عظیم‌تر (و مشکل‌تر) باشد ثواب و پاداشش فزون‌تر خواهد بود»؛ (وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَالْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ). اشاره به این‌که ساده بودن زندگی انبیا و دوری آنان از زرق و برق دنیا، اهل ایمان را در برابر آزمون سخت‌تری قرار می‌دهد و بدیهی است که هر قدر آزمون، سخت‌تر باشد پاداش قبول‌شدگان در آن سنگین‌تر خواهد بود، و در واقع این یک درس بزرگ اخلاص برای همه کسانی است که می‌خواهند در خط انبیا حرکت کنند، که آن‌ها نیز همین راه را طی کنند تا پیروان مخلصی تربیت نمایند.

۱. زمر، آیه ۳.

۲. بینه، آیه ۵.

بخش نهم

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ. فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا». ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا، وَأَقْلَّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرَأً، وَأَضْيَقِ بَطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْرًا. بَيْنَ جِبَالٍ خَسَنَةٍ، وَرِمَالٍ دَمَثَةٍ، وَعُيُونٍ وَشَلَّةٍ، وَقُرَى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزُكُوبُهَا حُفٌّ، وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظَلْفٌ. ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَنْتُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ، وَغَايَةً لِمَلَأَى رِحَالِهِمْ تَهْوِي إِلَيْهِ نَمَارُ الْأَفِيدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجِ عَمِيقَةٍ، وَجَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ دُلَالًا يُهْلَلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ، وَيَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ سُعْتًا غُبْرًا لَهُ قَدْ نَبَدُوا السَّرَائِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَسَوَّهُوا بِإِعْقَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيمًا، وَامْتِحَانًا شَدِيدًا، وَاخْتِبَارًا مُبِينًا، وَتَمَجِّدًا بَايِعًا، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَابًا لِرَحْمَتِهِ، وَوَصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ.

ترجمه

آیا نمی بینید که خداوند انسان‌های نخستین را از زمان آدم تا آخرین آن‌ها، در این عالم با سنگ‌هایی (منظور، خانه کعبه است) آزمایش کرده که نه زیان می‌رساند نه سودی می‌بخشد، نه می‌بیند و نه می‌شنود، و این سنگ‌ها را خانه محترم خود و موجب پایداری و پابرجایی مردم قرار داده است؟ سپس آن را در سنگلاخ‌ترین مکان‌ها و بی‌گیاه‌ترین ریگزارهای زمین

و تنگ‌ترین درّه‌ها، در میان کوه‌های خشن و شن‌های نرم و روان و چشمه‌های کم‌آب و آبادی‌های پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می‌یابد و نه اسب و گاو و گوسفند (نه بنای قابل ملاحظه‌ای دارد و نه سرزمین پرباری). سپس به آدم و فرزنداناش فرمان داد که به‌سوی آن رخت سفر ببرند، آن‌جا را مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و باراندازشان قرار داد، که میوه دل‌ها از میان فلات‌ها و دشت‌های دوردست و از درون درّه‌های عمیق و جزایر از هم پراکنده دریاها به‌سوی آن سرازیر می‌شود تا شانه‌ها را متواضعانه حرکت دهند و لا اله الا الله گویان گرد این خانه طواف کنند و با موهای آشفته و بدن‌های پرگردوغبار هروله نمایند، در حالی که لباس‌ها را به کناری افکنده و با ترک اصلاح سر و صورت زیبایی‌های خود را دگرگون ساخته‌اند. این آزمایشی است بزرگ و امتحانی است شدید و آشکار، و پاک‌سازی مؤثری که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است.

شرح و تفسیر

درس عجیب دیگری از خانه خدا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه هدف نهایی خود را که نفی تکبر و دعوت به ساده‌زیستی است از طریق دیگری دنبال می‌کند و با تعبیرات بسیار زیبا، گویا و رسا آن را شرح می‌دهد، به گونه‌ای که هیچ گوینده‌ای هر چند فصیح و بلیغ باشد به‌گرد او نمی‌رسد، می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید که خداوند انسان‌های نخستین را، از زمان آدم تا آخرین آن‌ها، در این عالم با سنگ‌هایی که نه زیان می‌رساند، نه سودی می‌بخشد، نه می‌بیند و نه می‌شنود، آزمایش کرده و این سنگ‌ها را خانه محترم خود و موجب پایداری و پابرجایی مردم قرار داده است؟»؛ (أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا

الْعَالَمِ؛ بِأَخْبَارٍ لَا تُضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ. فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا».

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که خانه کعبه - قدیمی ترین معبد جهان - نخست به دست آدم علیه السلام ساخته شد (سپس در زمان ابراهیم علیه السلام تجدید بنا گردید) و نیز از آن استفاده می شود که سادگی فوق العاده این خانه و مصالح ظاهراً کم ارزش آن همه برای این بود که مردم به جنبه مادی آن خیره نشوند، بلکه یکپارچه به مسائل معنوی آن بیندیشند. همچنین می فرماید: خانه کعبه چنان مرکزیتی دارد که توجه به آن و مراسمی که هر سال گرداگرد آن انجام می شود، سبب پایداری مسلمین و قوت و عزت و اتحاد و پیشرفت و تعالی آنان در جهات مختلف است.

این جمله امام علیه السلام برگرفته از آیه شریفه ۹۷ سوره مائده است که می فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ»؛ «خداوند کعبه، بیت الحرام را وسیله ای برای استواری مردم و سامان بخشیدن به کار آن ها قرار داده است».

«قیام» در این جا مصدری است که به معنای اسم فاعل آمده؛ یعنی زندگی مردم را از جهت مادی و معنوی برپا می دارد، همان گونه که ستون های قوی، خیمه و خانه را برپا می دارد.

«بیت الله» از یک سو، رمز وحدت و اتحاد مسلمانان و سربلندی و عظمت آنهاست و از سوی دیگر، مراسمی دارد که دل ها را از زنگار گناه پاک می کند و نور معنویت بر آنها می پاشد.

آنگاه امام علیه السلام بعد از ذکر سادگی خانه کعبه به ذکر ویژگی های سرزمین مکه که این خانه در آن قرار گرفته است، پرداخته، چنین می فرماید: «سپس خداوند آن را در سنگلاخ ترین مکان ها و بی گیاه ترین ریگزارهای زمین و تنگ ترین دره ها در میان کوه های خشن و شن های نرم و روان و چشمه های کم آب و آبادی های

پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می‌یابد و نه اسب و گاو و گوسفند (نه بنای قابل ملاحظه‌ای دارد و نه سرزمین زراعی و دامداری)؛ (ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرَ ۱ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا، وَأَقْلَّ نَتَائِقَ ۲ الدُّنْيَا مَدْرًا ۳. وَأَضْيَقَ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قَطْرًا ۴. بَيْنَ جِبَالٍ خَسِنَةٍ، وَرِمَالٍ دَمِثَّةٍ ۵، وَعُيُونٍ وَشِلَّةٍ ۶، وَقَرَى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزُكُو ۷ بِهَا خُفٌّ، ۸ وَلَا حَافِرٌ ۹ وَلَا ظِلْفٌ ۱۰).

امام علیه السلام در این اوصاف هشت‌گانه‌ای که برای سرزمین مکه بیان فرموده، داد سخن را دربارهٔ محرومیت این سرزمین از جهات مختلف، داده است؛ نخست از سنگلاخ بودن آن سخن می‌گوید که هر کس به این سرزمین مشرف شود می‌بیند که خانه خدا در درّه تنگی میان کوه‌های خشک و خشن و صعب‌العبور قرار گرفته که امروز با زحمت زیاد به وسیله حفر تونل‌های فراوان توانسته‌اند جاده‌ها و خیابان‌های مناسبی از درون این کوه‌ها برای عابران سواره و پیاده بسازند. سپس به کمبود خاک برای زراعت اشاره می‌کند که راستی چنین است؛ امروز مجبورند برای پرورش مقداری درخت، خاک‌هایی از نقاط دور و نزدیک به

۱. «أوعر» از ریشه «وعر» بر وزن «قعر» به معنای زمین سفت و سخت است.

۲. «نتائق» جمع «نتیقة» به معنای مرتفع از ریشه «نتق»، بر وزن «فتق» به معنای کندن و بلند کردن گرفته شده است.

۳. «مدر» به معنای خاک‌های خشکیده به هم چسبیده است و به ملات‌هایی که فاصله میان سنگ‌ها و آجرها را به‌هنگام بنا می‌پوشاند، مدر می‌گویند.

۴. «قطر» به معنای ناحیه و منطقه است.

۵. «دمثة» از ریشه «دماثه» به معنای نرم بودن گرفته شده است.

۶. «وشللة» به معنای کمی آب از «وشل» بر وزن «وصل» به معنای جریان خفیف آب گرفته شده است.

۷. «یزکو» از ریشه «زکاة» به معنای نمو و رویش گرفته شده است.

۸. «خف» در اصل به معنای کفش و در این جا کنایه از شتر است، زیرا قسمت پایین پای او گویی در کفشی قرار دارد.

۹. «حافر» به معنای حفر کننده و در این جا کنایه از اسب است، زیرا سم او زمین را حفر می‌کند.

۱۰. «ظلف» به معنای سم‌های شکافدار و کنایه از گاو و گوسفند است.

آنجا حمل کنند. و سپس به تنگ بودن دره‌های آن اشاره می‌کند، که می‌دانیم دره‌های وسیع که دارای سرزمین زراعی خوب هستند یکی از بهترین نقاط برای زندگی بشرنند و بسیاری از شهرهای بزرگ نیز در چنین دره‌هایی واقع شده‌اند، ولی دره‌های تنگ به هیچ وجه قابل زندگی نیستند.

آنگاه به کوه‌های خشن مکه که کمترین گیاهی بر آنها می‌روید و شن‌های نرمی که عبور و مرور از روی آنها بسیار مشکل است و طوفان‌ها آنها را جابه‌جا می‌کنند و چشمه‌های کم‌آب آن و آبادی‌های پراکنده‌ای که بیابان‌هایی خشک در میان آنها قرار گرفته، اشاره می‌کند و سرانجام آماده نبودن این سرزمین را برای پرورش حیوانات اهلی همچون شتر، گاو و گوسفند از ویژگی‌های آن می‌شمارد. به راستی اگر خانه خدا در میان این کوه‌ها قرار نداشت هرگز کسی مکه را محل زندگی خود قرار نمی‌داد؛ ولی خداوند برای تربیت نفوس و زدودن آثار کبر و غرور چنین منطقه‌ای را به‌عنوان برترین معبد روی زمین برگزیده و همه مستطیعان را برای انجام مناسک حج به آنجا فراخوانده است.

ابراهیم خلیل الله علیه السلام نیز که مأمور تجدید بنای کعبه بود طبق آنچه قرآن بیان کرده، به همین حقیقت اعتراف کرد و عرضه داشت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»؛ «پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم توست ساکن ساختم».^۱

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر موقعیت خانه کعبه و ویژگی‌های سرزمین مکه به مسئله حج و زیارت خانه خدا می‌پردازد که از زمان آفرینش آدم علیه السلام آغاز شده است و تا پایان جهان ادامه دارد، می‌فرماید: «آنگاه به آدم و فرزندان او فرمان داد که به سوی آن رخت سفر بربندند، و آنجا را مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و باراندازشان قرار داد، که میوه دل‌ها از میان فلات‌ها و دشت‌های دوردست و از

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

درون درّه‌های عمیق و جزایر از هم پراکنده دریاها با سرعت به آن جا روی می‌آورد؛ (ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا^۱ أَعْطَاهُمْ^۲ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً^۳ لِمُنْتَجِعٍ^۴ أَسْفَارِهِمْ، وَغَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ^۵. تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْنِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ^۶ قِفَارٍ^۷ سَحِيقَةٍ^۸ وَمَهَاوِي^۹ فِجَاجٍ^{۱۰} عَمِيقَةٍ، وَجَزَائِرٍ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ).

این تعبيرات زیبای امام^۷ نیز برگرفته از آیات شریفه قرآن مجید است؛ امام علیه السلام مکه را به عنوان «مثابه» (جایگاه، پناهگاه و مرکز اجتماع) شمرده، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»؛ «و (به یاد آورید) هنگامی که خانه کعبه را محلّ بازگشت (و اجتماع) مردم و مرکز امن قرار دادیم».^{۱۱} از آن تعبیر به «منتجع» (محلّی که برای سود به آن جا می‌روند) کرده، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ «تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات بخش) باشند».^{۱۲}

۱. «یثنوا» از ریشه «ثنی» به معنای تا کردن و چیزی را به چیزی نزدیک کردن گرفته شده است.

۲. «اعطاف» جمع «عطف» بر وزن «کتف» به معنای شانه (ی انسان) است.

۳. «مثابه» به معنای محلّ بازگشت از ریشه «ثوب» بر وزن «فوق» به معنای بازگشتن گرفته شده است.

۴. «منتجع» یعنی محلّ فایده از ریشه «نجوم» به معنای مفید بودن گرفته شده است و لذا به چراگاه و آسایشگاه و محلّ تفریح نیز منتجع گفته می‌شود.

۵. «ملقی رحالهم» یعنی بارانداز آن‌ها، از ریشه «القاء» و «رحال» جمع «رحل» گرفته شده است.

۶. «مفاوز» جمع «مفازه» به معنای بیابان است.

۷. «قفار» جمع «قفر» به معنای خالی بودن از سکنه است.

۸. «سحیقه» به معنای دور دست از ریشه «سحق» بر وزن «سقف» به معنای کوفتن و نرم کردن و دور ساختن گرفته شده است.

۹. «مهاوی» جمع «مهاوی» به معنای گرداب و پرتگاه است از ریشه «هوی» (باضمّ «ح» و تشدید «ی») به معنای سقوط کردن و پایین افتادن گرفته شده است.

۱۰. «فجاج» جمع «فج» به معنای گردنه و گذرگاه میان دو کوه است از ریشه «فج» بر وزن «حج» به معنای پاهارا از هم گشادن و دور کردن گرفته شده است.

۱۱. بقره، آیه ۱۲۵.

۱۲. حج، آیه ۲۸.

جمله «تهوی الیه ثمار الافئده» برگرفته از آیه شریفه ﴿فَاجْعَلْ أَفئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾؛ «تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز» می‌باشد.^۱

تعبیر «من مفاوز قفار» هماهنگ است با آیه شریفه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ «و مردم را به حج دعوت کن؛ تا پیاده و سوار بر مرکب‌های لاغر [= چابک و ورزیده] از هر راه دوری به سوی تو بیایند».^۲

به این ترتیب حرکت اقوام مختلف از مناطق جهان را به سوی مکه منعکس می‌کند و به دنبال آن اشاره‌ای به اعمال و مناسک آموزنده حج کرده، می‌فرماید: «این حرکت برای آن است که (هنگام سعی) شانه‌ها را متواضعانه حرکت دهند و لا اله الا الله گویان گرد خانه کعبه طواف کنند و با موهای آشفته و بدن‌های پرگردوغبار هروله نمایند، در حالی که لباس‌ها را به کناری افکنده و با ترک اصلاح سر و صورت، زیبایی‌های خود را دگرگون ساخته‌اند»؛ ﴿حَتَّىٰ يَهْزُوا^۳ مَنَّا كِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلُلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ، وَيَزْمُلُونَ^۴ عَلَىٰ أَقْدَامِهِمْ شُعْنًا^۵ غُبْرًا^۶ لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ^۷ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَشَوْهُوا^۸ بِإِعْفَاءِ^۹ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ).

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه به بخش مهمی از مناسک حج اشاره فرموده،

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. حج، آیه ۲۷.

۳. «یهزوا» از ریشه «هز» بر وزن «حظ» به معنای تکان دادن است.

۴. «یرملون» از ریشه «رمل» بر وزن «عمل» به معنای راه رفتن سریع (هروله کردن) گرفته شده است.

۵. «شعث» جمع «اشعث» یعنی ژولیده مو.

۶. «غبر» جمع «اغبر» به معنای غبار آلود است.

۷. «سرابیل» جمع «سربال» به معنای پیراهن است و گاه به هر گونه لباسی اطلاق شده و در خطبه بالا همین معنا مراد است.

۸. «شوهُوا» از ریشه «شوه» بر وزن «قول» به معنای بدنما و بد منظر شدن است.

۹. «اعفاء» به معنای رها ساختن است و «اعفاء الشعور» یعنی رها ساختن موها تا بلند شدن آن.

از جمله پوشیدن لباس احرام و ترک کردن آنچه از زیبایی‌ها بر مُحرم حرام است و همچنین طواف گرد خانه خدا و سعی میان صفا و مروه با آداب خاص که هر یک برنامه و آموزه‌ای از آموزه‌های حج است و به‌راستی تا انسان در این مراسم شرکت نکند و از نزدیک این برنامه خودسازی را نبیند نمی‌تواند به عمق تأثیر این تعلیمات پی ببرد. در ادامه این سخن می‌افزاید: «این آزمایشی بزرگ و امتحانی شدید و آزمونی آشکار و پاک‌سازی مؤثری است که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است»؛ (اِئْتِلَاءَ عَظِيمًا، وَامْتِحَانًا شَدِيدًا، وَاخْتِبَارًا مُبِينًا، وَتَمْحِيسًا بَلِيغًا، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ، وَوُضْعَةً لِي جَنَّتِهِ).

تعبیر به «ابتلا، امتحان و اختبار» هر سه دلالت بر آزمودن دارد؛ ولی در یکی با وصف «عظیم» و در دیگری «شدید» و در دیگری «مبین» ذکر شده و مقصود، امتحانی بسیار مهم است که هم بزرگ باشد، هم شدید و هم آشکار، و آزمون حج دارای این اوصاف سه‌گانه است و جمله «تَمْحِيسًا بَلِيغًا» اشاره به نتیجه این آزمون است که تأثیر عمیقی در خالص گردانیدن دل‌ها و نیات دارد، آن‌گونه که در روایات وارد شده است که زوّار خانه خدا هنگامی که از این مراسم بزرگ می‌گردند، چون انسانی هستند که از نو تولّد یافته است. همان‌گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم می‌فرمود: «مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا مُبْرَأً مِنَ الْكِبَرِ، رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛ کسی که به‌عنوان حج یا عمره قصد این خانه کند در حالی که دور از کبر و غرور باشد، از گناهان خود پاک می‌شود آن‌گونه که از مادر متولّد شده بود».^۱

تمام این بیانات در مسیر هدف خطبه است که همان مبارزه با کبر و غرور و خودخواهی و خودبینی است، زیرا حج، لباس غرور و خودبینی را از تن انسان بیرون می‌آورد و درس تواضع و اخلاص و فروتنی را به او می‌آموزد.

۱. کافی، ج ۴، باب فضل الحجّ و العمرة، ص ۲۵۲، ح ۲.

بخش دهم

وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانُهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ، وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ، بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ، وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِي الثَّمَارِ، مُلْتَفِّ الْبُنَى، مُتَّصِلِ الْأَقْرَى، بَيْنَ بُرَّةِ سَمْرَاءَ، وَرَوْضَةِ خَضْرَاءَ، وَأَرْبَافِ مُعْدِقَةٍ، وَعِرَاصِ مُعْدِقَةٍ، وَرِيَاضِ نَاضِرَةٍ، وَطُرُقِ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَعَرَ قَدْرَ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ، وَلَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَالْأَخْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا، بَيْنَ زُمُرَدَةِ خَضْرَاءَ، وَيَاقُوتَةِ حَمْرَاءَ، وَنُورِ وَضِيَاءِ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مَصَارِعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَلَوْ ضَعَّ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَلَدَفَّى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ، وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ، وَأَسْبَابًا ذُلًّا لِعَقُومِهِ.

ترجمه

اگر خداوند سبحان می خواست می توانست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و آرام و پردرخت که میوههایش در دسترس باشد و دارای بناهای فراوان و آبادیهای به هم پیوسته در میان گندمزارها و باغهای خرم و پرگل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمینهای پرآب و گلزارهای پرطراوت و جادههای آباد قرار دهد؛ اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده تر بود پاداش و جزا نیز کوچک تر می شد و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگهایی که بنای آن را بالا برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ و درخشنده بود، شک و تردید در سینهها کمتر رخنه می کرد

و نیازی به تلاش ابلیس برای سیطره بر قلوب نبود و تلاطم و سوسه‌های پنهانی از مردم منتفی می‌شد؛ ولی خداوند، بندگان را با انواع سختی‌ها می‌آزماید و با انواع مشکلات، متعبد می‌سازد و با اشکال گوناگون گرفتاری‌ها امتحان می‌کند تا تکبر را از قلوب آن‌ها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جای دهد و درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب عفوش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد.

شرح و تفسیر

چرا کعبه در میان باغ‌های سرسبز نیست؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه در تکمیل آنچه در بخش پیشین گذشت به این نکته اشاره می‌فرماید که خداوند می‌توانست خانه کعبه را در خوش آب‌وهوترین مناطق زمین قرار دهد و بنایش را با سنگ‌های گران‌بهای زیتی بسازد؛ ولی چنین نکرد، مبدا مردم متوجه مادیات شوند و اجر و پاداششان کم گردد. و حضرت در بیان این معنا چنان داد سخن داده که از آن زیباتر و گویاتر تصوّر نمی‌شود، می‌فرماید: «اگر خداوند سبحان می‌خواست، می‌توانست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و آرام و پردرخت که میوه‌هایش در دسترس باشد و دارای بناهای فراوان، و آبادی‌های به هم پیوسته در میان گندم‌زارها و باغ‌های خرم و پرگل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمین‌های پرآب و گلزارهای پَرطراوت و جاده‌های آباد قرار دهد، اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده‌تر بود پاداش و جزا نیز کوچک‌تر می‌شد»؛ (وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ، وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ،

۱. «مشاعر» جمع «مشعر» به معنای محلی است که بعضی از اعمال حج در آنجا انجام می‌شود و به این دلیل «مشعر» می‌گویند که شعائر اسلامی در آنجا اجرا می‌گردد و نیز فکر و شعور و اندیشه را به کار می‌اندازد.

بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ، وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِي الشَّمَارِ، مُلْتَفَّ ٱلْبُنَىٰ،^۳
 مُتَّصِلَ الْقُرَىٰ، بَيْنَ بُرَّةٍ^۴ سَمْرَاءَ^۵، وَرَوْضَةِ خَضْرَاءَ، وَأَرْيَافٍ^۶ مُّحَدِّقَةٍ^۷، وَعِرَاصٍ^۸
 مُّغْدِقَةٍ^۹، وَرِيَاضٍ نَاصِرَةٍ^{۱۰}، وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغَرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَيَّ حَسَبِ
 ضَعْفِ ٱلْبَلَاءِ).

امام علیه السلام با ترسیم دقیق و زیبایی که از یک منطقه حرم و سرسبز با ذکر دوازده وصف مختلف کرده، همه گفتنی‌ها را در این زمینه گفته و به تمام زیبایی‌هایی که یک سرزمین حرم و آباد دارد با دقت هر چه تمام‌تر، اشاره کرده و فصاحت و بلاغت را به اوج رسانده است.

به یقین اگر خانه خدا در سرزمین بسیار خوش آب‌وهوایی که امام علیه السلام اوصاف آن را بیان فرموده قرار می‌گرفت، به گردشگاه مهمی تبدیل می‌شد که گروهی برای خوش‌گذرانی به آن جا می‌آمدند و درس‌های تربیتی و اخلاقی حجج به فراموشی سپرده می‌شد.

آنگاه درباره ساختمان خانه کعبه می‌فرماید: «و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگ‌هایی که بنای آن را بالا برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ

۱. «جم» به معنای فراوان و انبوه است.

۲. «ملطف» به معنای مجتعم و تراکم از ریشه «لف» بر وزن «کف» به معنای پیچیدن گرفته شده است.

۳. «بنی» جمع «بنیه» یعنی بنا.

۴. «برّه» و «بر» به معنای گندم است.

۵. «سمراء» یعنی گندمگون.

۶. «اریاف» جمع «ریف» زمینی است که در آن زراعت می‌شود و آباد است و به معنای روستا نیز آمده است.

۷. «محدقه» یعنی محلی که باغ و بوستان دارد.

۸. «عراص» جمع «عرصة» حیاط خانه است.

۹. «مغدقة» یعنی فراوان و زیاد و در اصل از ریشه «غدق» بر وزن «شقق» به معنای آب فراوان گرفته شده است.

۱۰. «ناصره» به معنای شاداب و سرسبز از ریشه «نصرة» به معنای شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت حاصل می‌شود.

همراه با نور و درخشش بود، سبب می شد شک و تردید در سینه‌ها کمتر رخنه می کرد و نیازی به تلاش ابلیس برای سیطره بر قلوب نبود و تلاطم و سوسه‌های پنهانی از مردم متفی می شد؛ (وَلَوْ كَانَ الْإِسْأَسُ^۱ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَالْأَخْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا، بَيْنَ زُمْرَدَةٍ خَضْرَاءَ، وَيَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، وَنُورٍ وَضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ^۲ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَلَوْ ضَعَّ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَلَنَفَى مُعْتَلَجٌ^۳ الرِّيبَ مِنَ النَّاسِ).

به یقین برنامه‌ای همچون حج برای این تنظیم شده که انسان در پرتو آن با هوای نفس و سوسه‌های شیطانی مبارزه کند و اگر این مراسم، منظره جالبی داشته باشد این مبارزه کم‌رنگ خواهد شد؛ ولی هنگامی که با زحمت و مشقت و در محیطی خشک و ساده برگزار گردد و سوسه‌های شیاطین و هوای نفس، فعال می شود و این جاست که بازار مبارزه داغ و بندگان باایمان، نیرومند و قوی می شوند و آثار تربیتی حج در آن‌ها آشکار می گردد. منظور از «مُصَارَعَةَ الشَّكِّ» مبارزه و سوسه‌ها و شک و تردیدها از درون با قلب مؤمن است و منظور از «مُجَاهِدَةَ ابْلِيس» و سوسه‌های او از برون است و مفهوم «مُعْتَلَجٌ الرِّيبِ» تلاطم امواج تردیدهاست که در تکالیف شاق مذهبی، گاهی مؤمنان را تکان می دهد. و «شک» و «ریب» را گرچه به یک معنا تفسیر کرده‌اند؛ ولی به گفته بعضی از ارباب لغت، «ریب» به معنای شک و تردیدی است که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود، در حالی که «شک» ممکن است همچنان باقی بماند.

۱. «اساس» به کسر همزه جمع «أس» (به فتح همزه یا به کسر یا به ضم) به معنای پایه و شالوده است.
 ۲. «مصارعة» به معنای کشتی گرفتن، مبارزه، نفوذ کردن و مسلط شدن، از ریشه «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به زمین افکندن گرفته شده است و بیماری «صرع» را به این علت «صرع» گفته‌اند که انسان را دچار غش می کند و او را به زمین می افکند.

۳. «معتلج» به معنای «تلاطم» از ریشه «اعتلاج» یعنی نزاع کردن با یکدیگر و برآشفتن و به تلاطم افتادن.

آنگاه امام علیه السلام در یک نتیجه گیری کلی چنین می فرماید: «ولی خداوند، بندگان را با انواع سختی ها می آزمايد و با انواع مشکلات، متعبّد می سازد و با اقسام گوناگون گرفتاری ها امتحان می کند تا تکبر را از قلوب آن ها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جایگزین کند و درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب عفوش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد»؛

(وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجاً لِلتَّكْبَرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَاناً لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ، وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً مُفْتَحاً إِلَى فَضْلِهِ، وَأَسْبَاباً ذُلّاً^۲ لِعَفْوِهِ).

اشاره به این که واجبات شرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و خمس و همچنین منهیات و ترک انواع هوا و هوس ها، اموری هستند اغلب سنگین و پرزحمت تا صفوف مطیعان و متواضعان در برابر فرمان حق را از هواپرستان خودخواه جدا سازد و اگر غیر از این می بود هرگز این جدایی صفوف صورت نمی گرفت.

واژه های «شدائد» و «مجاهد» و «مکاره» گرچه مفاهیمی نزدیک به هم دارند و همه اشاره به کارهای سخت و دشوارند، ولی از سه زاویه به آن ها نگاه شده است: شدتی که شکیبایی می طلبد و مشقتی که تحمل و بردباری می خواهد و کراهتی که صبر و استقامت طلب می کند.

قابل توجه است که امام علیه السلام چهار نتیجه که لازم و ملزوم یکدیگرند، برای این امر بیان فرموده است: ۱. بیرون راندن تکبر از دل ها. ۲. جانشین کردن فروتنی به جای آن، که هدف اصلی خطبه را تشکیل می دهد. ۳. گشودن درب های بهشت. ۴. شمول عفو و رحمت الهی.

۱. «فتح» به معنای مفتوح و گشاده است.

۲. «ذلل» جمع «ذلول» به معنای رام و تسلیم است.

نکته

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا!»

آنچه در این بخش از کلام امام علیه السلام آمده، همان چیزی است که در روایات اسلامی تحت عنوان «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا» دیده می‌شود؛ این حدیث که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده نشان می‌دهد که طاعات و اعمال خیر هر قدر پرزحمت‌تر باشد فضیلت و ثواب آن بیشتر است.

«أَحْمَزَ» از ریشه «حَمَز» در لغت به معنای گزندگی و تندی و تیزی و سختی و سوزندگی چیزی است و این تعبیر نشان می‌دهد که اعمال پرزحمت و گزنده و سخت، در پیشگاه خدا ارزش بیشتری دارد. دلیل آن هم روشن است، زیرا نیروی بیشتری از نظر جسم و روح برای انجام آن لازم است و می‌دانیم که پاداش اعمال به اندازه نیروهایی است که برای انجام آن به کار گرفته می‌شود.

این نیرو همیشه جنبه جسمانی ندارد (مانند پای پیاده به زیارت خانه خدا رفتن در شرایطی که دلیل بر عظمت این برنامه می‌شود) در بسیاری از اوقات جنبه روحی دارد؛ مثلاً «اخلاص نیت» به گونه‌ای که کمترین شائبه غیر خدا در آن نباشد کار آسانی نیست یا تواضع و خضوع در آن جا که با روح سرکش آدمی نمی‌سازد کار بسیار سختی است و همین امر سبب شد که ابلیس آن را تحمل نکند و رشته بندگی خدا را برای همیشه بگسلد.

هر کدام از این سختی‌ها از یک سو سبب پاداش عظیم الهی می‌گردد و از سوی دیگر نفوس انسانی را تربیت و تقویت می‌کند و این که ریاضت‌ها سبب صفای نفس و قوت و قدرت آن است از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

مبارزه با کبر و تعصب که موضوع اصلی این خطبه است از روشن‌ترین

مصادیق «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» است و نیز زیارت خانه خدا در آن سرزمین خشک و سوزان، با برنامه‌هایی خاص برای نفس آدمی شاق و سنگین است؛ از محرمات احرام گرفته تا سعی صفا و مروه و طواف خانه خدا و وقوف در بیابان عرفات و مشعر و منا و حلق رأس، مصداق روشن دیگری برای آن است.

بخش یازدهم

فَاللّٰهُ اَللّٰهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ، وَآجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَسُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ، فَاِنَّهَا مَضِيْدَةٌ اِبْلِيسَ الْعُظْمَى، وَمَكِيْدَتُهُ الْكُبْرَى، الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوْبَ الرِّجَالِ مُسَاوِرَةَ السَّمُوْمِ الْقَانِلَةِ، فَمَا تُكْذِبِيْ اَبْدًا، وَلَا تُشْوِيْ اَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَلَا مَقْلًا فِي طَمْرِهِ وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اَللّٰهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِيْنَ بِالصَّلَاوَاتِ وَالزَّكَاوَاتِ، وَمُجَاهَدَةِ الصِّيَامِ فِي الْاَيَّامِ الْمَفْرُوْضَاتِ، تَسْكِيْنًا لِأَطْرَافِهِمْ، وَتَخْشِيْعًا لِأَبْصَارِهِمْ، وَتَذَلِيْلًا لِنُفُسِهِمْ، وَتَخْفِضًا لِقُلُوْبِهِمْ، وَإِذْهَابًا لِلْخِيْلَاءِ عَنْهُمْ، وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْيِيْرِ عِتَاقِ الْوُجُوْهِ بِالتُّرَابِ نَوَاضِعًا، وَالتَّصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ نَمَاعِرًا، وَكُحُوْقِ الْبَطُوْنِ بِالْمُتُوْنِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلًا مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْمَفْقَرِ.

أَنْظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْمَفْخَرِ، وَقَدْحِ طَوَالِعِ الْكِبْرِ.

ترجمه

خدا را خدا را! از کیفر سریع سرکشی و سرانجام وخیم ظلم و ستم، و سوء عاقبت تکبر بر حذر باشید، زیرا این امور دام بزرگ ابلیس و نیرنگ عظیم اوست که همچون زهرهای کشنده در قلوب مردان نفوذ می‌کند. هرگز از تأثیر فرو نمی‌ماند و کسی از هلاکتش جان سالم به‌در نمی‌برد، نه عالم به‌سبب علم و دانشش و نه فقیر به‌سبب لباس کهنه‌اش؛ و به همین دلیل خداوند بندگان باایمان خود را با نمازها و زکات‌ها و مجاهدت به‌وسیله روزه‌های واجب، (از

بغی و ظلم و کبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود، چشمانشان خاضع و نفوس آنان رام گردد، قلب‌هایشان خضوع پذیرد و تکبر از آنان زدوده شود.

و به همین دلیل ساییدن پیشانی‌ها، که جای با ارزش صورت است، بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاشتن اعضای پرارزش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی، و چسبیدن شکم‌ها به پشت به هنگام روزه مایه تواضع است و نیز پرداخت زکات موجب صرف ثمرات و درآمدهای زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان می‌گردد (و همه این امور، بندگان را از آفت کبر و غرور باز می‌دارد و به تواضع و فروتنی دعوت می‌کند) به آثار این اعمال بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تفاخر را درهم می‌شکند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی (در دل‌ها) جلوگیری می‌کند.

شرح و تفسیر

هیچ کس، از کبر و غرور در امان نیست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه باز به دنبال هدف اصلی مجموع خطبه، یعنی نکوهش کبر و غرور و نشان دادن آثار سوء آن است؛ ولی این هدف را از مسیر جالب دیگری دنبال می‌کند و به سراغ عبادت و واجبات و فرائض الهی می‌رود و نشان می‌دهد که آن‌ها چگونه برای زدودن آثار کبر و غرور، مؤثرند.

در ابتدا به‌طور کلی درباره عواقب سوء بغی و ظلم هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «خدا را خدا را! از کیفر سریع سرکشی و سرانجام وخیم ظلم و ستم، و سوء عاقبت تکبر بر حذر باشید!» (فَاللَّهُ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ، وَ آجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ).

سپس به ذکر دلیل روشنی برای این هشدار پرداخته، می‌فرماید: «(زیرا) این

امور سه گانه) دام بزر ابلیس و نیرنگ عظیم اوست که همچون زهرهای کشنده در قلب‌های مردان نفوذ می‌کند. هرگز از تأثیر فرو نمی‌ماند و کسی از هلاکتش جان سالم به در نمی‌برد، نه عالم، به سبب علم و دانشش و نه فقیر به سبب لباس کهنه‌اش؛ (فَائِهَآ مَصِيْدَةٌ^۱ اِنْلِيْسِ الْعُظْمَى، وَ مَكِيْدَتُهُ الْكُبْرَى، الَّتِي تُسَاوِرُ^۲ قُلُوْبَ الرِّجَالِ مُسَاوِرَةَ السُّمُوْمِ الْقَاتِلَةِ، فَمَا تُكْذِبِي^۳ اَبْدًا، وَلَا تُشْوِي^۴ اَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَلَا مُقْلًا^۵ فِي طِمْرِهِ^۶).

امور سه گانه‌ای که امام علیه السلام در آغاز این سخن درباره آن‌ها هشدار می‌دهد، یعنی تجاوز از حد و ستم کردن و تکبر و خودبرتر بینی، همه لازم و ملزوم یکدیگرند. افراد متکبر، تنها خودشان را می‌بینند و به همین دلیل برای حقوق دیگران ارزشی قائل نیستند و از حد تجاوز می‌کنند که به ظلم و ستم می‌انجامد و همه این‌ها سموم کشنده و دام‌های خطرناکی از دام‌های شیطان‌اند که جز اولیای الهی و افراد صالح و باایمان را از آن گریزی نیست.

جمله‌های «فَمَا تُكْذِبِي اَبْدًا...» اشاره به فراگیر بودن این هشدار است؛ مبادا دانشمندی تصور کند که تنها با علم و دانشش می‌تواند از این دام شیطان‌رهایی یابد و یا شخص فقیری با فقرش ممکن است از آسیب آن در امان بماند؛ هرکس - بدون استثنا - آلوده بغی و ظلم و کبر گردد عاقبت شوم و تاریکی خواهد داشت.

۱. «مصیده» (به سکون صاد و فتح یاء) که بعضی به کسر میم خوانده‌اند به معنای آلت صید دام است.

۲. «تساور» از ریشه «سور»، بر وزن «غور» به معنای پریدن بر چیزی و حمله کردن است و در این جا به معنای نفوذ سموم در دل‌ها آمده است.

۳. «تکذبی» از ریشه «کذی» بر وزن «کسب» به معنای بخل ورزیدن و محبوس ساختن و از اثر انداختن است.

۴. «تشوی» از ریشه «شی» بر وزن «شر» گاه به معنای بریان کردن و پختن و گاه به معنای دست و پا و اطراف بدن آمده و هنگامی که به باب افعال برود به ضرباتی گفته می‌شود که به نقطه حساس وارد نگردد و خطا کند و به اطراف وارد شود.

۵. «مقل» به معنای فقیر است و از ریشه «قلیل» گرفته شده است.

۶. «طمر» به معنای لباس کهنه و مندرس است.

آنگاه امام علیه السلام عبادت اسلامی را مطرح کرده و روی بسیاری از آن‌ها انگشت می‌گذارد و تأثیر مثبت آن‌ها را در زدودن آثار کبر و غرور و زنده کردن روح تواضع و فروتنی شرح می‌دهد، می‌فرماید: «و به همین دلیل است که خداوند، بندگان باایمان خود را با نمازها و زکات‌ها و مجاهدت به وسیله روزه واجب، (از بغی و ظلم و کبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود، چشمانشان خاضع و نفوس آنان رام گردد؛ قلب‌هایشان خضوع پذیرد و تکبر از آنان زدوده شود»؛ (وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَوَاتِ، وَمُجَاهِدَةِ الصَّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ، تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ^۱، وَتَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ، وَتَذَلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ، وَتَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ، وَإِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ^۲ عَنْهُمْ^۳).

اشاره به این‌که یکی از فلسفه‌های مهم این عبادات، در هم شکستن انگیزه‌های کبر و غرور است که سرچشمه تجاوز و ظلم می‌شود. ارکان و آداب نماز به‌طور کامل، انسان را به تواضع دعوت می‌کند. ایستادن همچون عبد خاضع در برابر خداوند و سپس رکوع و از همه مهم‌تر سجده از یک‌سو روح تواضع را

۱. «عَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ» در ترکیب و تفسیر این جمله، بین شارحان اختلاف است. ابن‌ابی‌الحدید در شرحش، ج ۱۳، ص ۱۶۴ می‌گوید: «ها» در این جمله زایده و «ذلک» اشاره به بغی و ظلم و کبر است، بنابراین مفهوم جمله چنین می‌شود: خداوند بندگان را از این امور سه‌گانه به وسیله نماز و روزه و زکات حفظ فرموده است و بعضی دیگر مانند شارح خوبی در منهاج البراعة، ج ۱۱، ص ۳۵۶ گفته‌اند که «عن» در این جا برای بیان علت است و «ها» مصدریه است و معنای جمله این می‌شود که خداوند بدین سبب بندگان را با نماز و زکات و روزه از کبر و غرور و ظلم، حراست کرده است.

۲. «اطراف»: این واژه در فارسی امروز به معنای جوانب است؛ ولی در لغت عرب «طرف»، بر وزن «هدف» به معنای قطعه و پاره‌ای از هر چیز است و هنگامی که به اطراف بدن گفته می‌شود مراد دست و پا و انگشتان است.

۳. «تخفیز» از ریشه «خفف» بر وزن «لفظ» به معنای سهولت و نرمش و پایین آوردن گرفته شده است.

۴. «خیلاء» به معنای تکبر و خودبینی است.

در انسان پرورش می دهد و از سوی دیگر او را از هرگونه گناه بازمی دارد: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱.

همچنین زکات که در واقع اکرام و احترام نیازمندان و مستمندان است، کبر و غرور را از روح و جان ثروتمندان و متمکنان می زداید، و نیز روزه که انسان را با تشنگی و گرسنگی در صف فقرا و نیازمندان قرار می دهد، در هم شکننده کبر و غرور است. فلسفه این عبادات به این منحصر نمی شود، ولی به یقین یکی از فلسفه هایش همین است که امام علیه السلام در این جا بدان اشاره فرموده است.

در سایر روایات اسلامی نیز به این معنا اشاره شده است؛ از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِفْرَازٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَخَلْعُ الْأَنْدَادِ وَقِيَامٌ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذُّلِّ وَالْمَسْكِنَةِ وَالْخُضُوعِ...؛ فلسفه نماز، اقرار به ربوبیت خداوند متعال و نفی هرگونه شرک، و قیام در برابر ذات پاک خداوند با تسلیم و تواضع و خضوع است»^۲.

و نیز درباره فلسفه زکات از همان حضرت نقل شده است که می فرماید: «وَهُوَ عِظَّةٌ لِأَهْلِ الْغِنَى وَعِزَّةٌ لَهُمْ لِيَسْتَدِلُّوا عَلَىٰ فَقْرِ الْآخِرَةِ بِهِمْ؛ ادای زکات، پند و اندرزی است برای اغنیاء و درس عبرتی است برای آنها تا از این طریق با فقر و نیازمندی خود در آخرت آشنا شوند»^۳.

نیز از همان حضرت درباره فلسفه صوم چنین می خوانیم: «عِلَّةُ الصَّوْمِ عِزْفَانُ مَسِّ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ لِيَكُونَ دَلِيلًا مُسْتَكِينًا...؛ فلسفه روزه این است که گرسنگی و تشنگی را احساس کند تا متواضع و خاضع گردد...»^۴.

۱. عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، باب وجوب الصلاة، ص ۴، ح ۷.

۳. همان، ج ۶، ص ۵، ابواب ما يجب فيه وما تستحب، ح ۷.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، باب علة فرض الصيام...، ص ۷۳، ح ۱۷۶۷.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به شرح آنچه در جمله‌های قبل به صورت اجمال درباره فلسفه نماز و روزه و زکات بیان کرده بود، پرداخته، چنین می‌فرماید: «خداوند نماز را واجب کرد) به این دلیل که ساییدن پیشانی‌ها، که جای با ارزش صورت است، بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاشتن اعضای پرارزش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی، و چسبیدن شکم‌ها به پشت، به هنگام روزه، مایه تواضع است و نیز پرداخت زکات، موجب صرف ثمرات زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان می‌گردد (و همه این امور، بندگان را از آفت کبر و غرور بازمی‌دارد و به تواضع و فروتنی دعوت می‌کند)؛ (وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَعْفِيرٍ^۱ عِتَاقٍ^۲ اَلْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضِعاً، وَالتَّصَاقِ كَرَائِمٍ^۳ اَلْجَوَارِحِ بِاَلْاَرْضِ تَصَاغُرًا^۴، وَلِحُوقِ الْبُطُونِ بِاَلْمُتُونِ^۵ مِنْ الصِّيَامِ تَذَلُّلاً؛ مَعَ مَا فِي اَلرَّكَاتِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْاَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ اِلَى اَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالفَقْرِ).

به یقین آنچه در جملات مذکور آمده، تنها بخشی از فلسفه‌های این عبادات مهم اسلامی است، زیرا عبادات، فلسفه‌های مهمی دارند که یکی از مهمترین آن‌ها همان پرورش روح تواضع و فروتنی و مبارزه با کبر و غرور است. فلسفه‌های دیگری نیز برای عبادات وجود دارد، از جمله ناهی از فحشا و منکر و معراج مؤمن بودن نماز، پرورش روح تقوا و اخلاص در پرتو روزه، مبارزه با آفت اختلاف طبقاتی در زکات، و غیر این‌ها، غیر قابل انکار است.

در سایر روایات اسلامی نیز اشارات روشنی به این امور دیده می‌شود. در

۱. «تعفیر» به معنای به خاک مالیدن است از ریشه «عفر» به معنای خاک و غبار.

۲. «عتاق» جمع «عتیق» شیء پر ارزش و گران‌بهاست و به اشیای قدیمی پر ارزش، عتیقه می‌گویند، و «عتاق الوجوه» اشاره به بخش پر ارزش صورت یعنی پیشانی است.

۳. «کرائم» جمع «کریمه» یعنی گران‌قدر، با ارزش، شریف و بزرگوار.

۴. «تصاغر» به معنای کوچکی کردن از ریشه «صغر» بر وزن «پسر» به معنای کوچک شدن است.

۵. «متون» جمع «متن» به معنای پشت و گاه به معنای اصل می‌آید و در این جا معنای اول مراد است.

حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که خداوند به موسی بن عمران وحی کرد: آیا می دانی چرا من تو را از میان خلقم برای سخن گفتن با او برگزیدم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا نمی دانم، فرمود: «یا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا وَبَطْنًا فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ نَفْسًا لِي مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّيْكَ عَلَى التُّرَابِ؛ أَي مَوْسَى! مِنْ تَمَامِ بِنْدِغَانِمِ رَا زِيَرُورُو كَرْدَم، اِحْدَى رَا مِثْلِ تُو مِتْوَاضِعِ دَر بَرَابَرِ خُودِ نَدِيدِم؛ أَي مَوْسَى! هِنْكَامَى كِه تُو نَمَازِ مِی خُوانِی دُو طَرَفِ صُورَتِ خُودِ رَا بَرِ خَاكِ مِی نَهِي.»^۱

در پایان این بخش در یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «به آثار این اعمال (نماز و روزه و زکات و سجده) بنگرید که چگونه شاخه های درخت تفاخر را در هم می شکند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی (در دل ها) جلوگیری می کند»؛
 (أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعٍ^۲ نَوَاجِمٍ^۳ الْفَخْرِ وَقَدْعٍ^۴ طَوَالِعِ الْكِبْرِ).
 قابل توجه است که بعضی از این عبادات، همه روزه تکرار می شود تا بر انسان روزی خالی از برنامه «کبرزدایی» نگذرد.

نکته

فلسفه عبادات

بی شک، خداوند بزرگوار از عبادت ما و فرشتگان بی نیاز است و اگر تمام جهانیان، راه ایمان یا کفر را پیش گیرند چیزی بر جلال او افزوده یا از آن کاسته

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، باب سجدة الشكر و القول فيهما...، ص ۳۳۲، ح ۹۷۵.

۲. «قمع» به معنای غلبه کردن و ریشه کن ساختن است.

۳. «نواجِم» جمع «ناجمه» به معنای هر چیزی است که در ابتدا ظاهر می شود. از ریشه «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور گرفته شده است.

۴. «قدع» به معنای باز داشتن است.

نمی‌شود: ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾.^۱ و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾.^۲

هر کس هر چیز دارد از برکات ذات پاک پروردگار و رشحه‌ای از رشحات وجود اوست، بنابراین مخلوق کاری نمی‌تواند انجام دهد که بر عظمت خالق بیفزاید و از این جا به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که فلسفه و فایده احکام عموماً و عبادات خصوصاً به خود انسان‌ها باز می‌گردد.

عبادات، فلسفه مشترک و فلسفه خاص دارند؛ فلسفه مشترک عبادات، خضوع و تواضع در پیشگاه خدا و شکستن بت کبر و غرور و سرکشی و طغیان است. افزون بر این، عبادات، انسان را به یاد خدا می‌اندازند و قلب و روح را زنده نگاه می‌دارند و آثار غفلت و بی‌خبری را می‌زدایند، بدین ترتیب انسان را همیشه در مسیر عبودیت و بندگی حق نگاه می‌دارند.

اضافه بر این، هر یک از عبادات، فلسفه ویژه خود را نیز دارد؛ نماز نهی از فحشا و منکر می‌کند و روزه مبارزه با هوای نفس را تقویت می‌نماید و زکات، اختلاف طبقاتی را از بین می‌برد یا کاهش می‌دهد، حج باعث اتحاد صفوف مسلمانان و قوت و قدرت اسلام می‌گردد و در روایات اسلامی که در باب فلسفه احکام آمده به همه این امور اشاره شده است.^۳

۱. ابراهیم، آیه ۸.

۲. آل عمران، آیه ۹۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲ مراجعه فرمایید.

بخش دوازدهم

وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ
الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيهِ الْجُهْلَاءِ، أَوْ حُجَّةٍ تَأْيِطُ بِعُقُولِ
السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ. فَأَنْكُمُ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ. أَمَّا
إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ، وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ، فَقَالَ: أَنَا
نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ

وَأَمَّا الْأَعْيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأَمَمِ، فَتَعَصَّبُوا لِأَنَارِ مَوَاقِعِ النَّعَمِ، فَقَالُوا:

«i MĀ-M d»B/2 Aj E AEOXE; d»

ترجمه

من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم، هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصب به خرج دهد جز این که دلیل و هدفی برای خویش دارد: یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد و یا با دلیلی با فکر و اندیشه سفیهان درآمیزد (و در آن نفوذ کند). جز شما که درباره چیزی تعصب می ورزید که نه سببی دارد و نه هدفی.

ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصب و تکبر ورزید؛ آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل. و اما ثروتمندان عیاش و متکبر امت های پیشین، تعصبشان به سبب نعمت های گوناگون (وزر و زیورها) و فزونی نفراشان بود؛ آن ها می گفتند: «ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر (الهی) نمی بینیم» (اما شما حتی این بهانه ها را هم برای تعصب کورکورانه خود ندارید).

شرح و تفسیر

تعصّب بی دلیل

امام علیه السلام در این بخش برای مبارزه با کبر و غرور و تعصّبات جاهلی به بیان نکته دیگری می پردازد که حاصلش این است: افراد متعصّب برای خود دلایلی دارند، هر چند ضعیف و نادرست؛ اما تعصباتی زشت شما که سبب نزاع و خونریزی می شود هیچ دلیلی ندارد و این نشان می دهد که تعصّب شما از آنها زشت تر و بدتر است.

می فرماید: «من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم، هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصّب به خرج دهد جز این که (ظاهراً) دلیل و هدفی برای خویش دارد: یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد و یا با دلیلی با فکر و اندیشه سفیهان درآمیزد (و در آن نفوذ کند). جز شما که درباره چیزی تعصّب می ورزید که نه سببی دارد و نه هدفی»؛ (وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لشيءٍ مِّنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنِ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيَهُ الْجُهَلَاءِ، أَوْ حُجَّةٍ تَلِيطُ^۲ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ. فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرٍ مَا يُعْرِفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ).

اشاره به این که هر چه تاریخ گذشتگان و اقوام امروز را مطالعه می کنم به این نتیجه می رسم که آنها بهانه ای برای تعصّب خود داشتند: یا پوشاندن حقیقت بر جاهلان و یا نفوذ در افکار سفیهان و ساده لوحان و در نتیجه رسیدن به یک سلسله منافع مادی؛ ولی تعصبات شما هیچ اثر و فایده، و دلیل مقبول یا نیمه مقبولی ندارد، جز سخنانی ناروا و سپس دیوانه وار به جان هم افتادن و احیاناً

۱. «تمویه» یعنی مشتبه ساختن و در اصل به معنای دادن آب طلا به روی مس برای فریب جاهلان بوده است.

۲. «تلیط» از ریشه «لوط» بر وزن «موت» به معنای چسبیدن چیزی به چیزی است و هنگامی که مطلبی مورد

علاقه قلبی کسی باشد که گویی به آن چسبیده و از آن جدا نمی شود جمله «لَا طَبَقْلَبِي» راه کار می برند. این

واژه، هم به صورت اجوف واوی و هم به صورت اجوف یایی به کار می رود.

خون ریختن. تفاوت جاهلان و سفیهان در این است که جاهلان هیچ آگاهی ای ندارند، ولی سفیهان نیمه آگاه‌اند و هر دو گروه با دلایل دروغین ممکن است در مسیر منافع متعصبان و مستکبران گام بردارند.

بدیهی است که منظور امام علیه السلام این نیست که تعصّب شما معلول بدون علت است، زیرا هر چیزی در جهان از نظر فلسفی علتی دارد، بلکه منظور این است که متعصبان پیشین بهانه‌های ظاهر فریبی داشتند و شما آن را هم ندارید؛ در واقع، تعصّب مخاطبان حضرت از پایین بودن فرهنگ و خیالات واهی جاهلی سرچشمه می‌گرفت که حتی در قالب یک بهانه قابل طرح نیز نمی‌گنجید.

آنگاه امام علیه السلام به دو نمونه از تعصّب‌هایی که ظاهراً با دلایلی - هر چند نادرست - همراه بوده اشاره می‌فرماید: یکی تعصّب و استکبار ابلیس و دیگری تعصّب ثروتمندان مستکبر پیشین.

می‌فرماید: «ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصّب و تکبر ورزید، آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل»؛ (أَمَّا ابْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَىٰ آدَمَ لِأَصْلِهِ، وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ، فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ).

ابلیس به یقین از آتش آفریده شده بود، زیرا او از جن بود و آفرینش طایفه جن از آتش بود و آدم نیز از خاک و گل؛ و در ظاهر، آتش دارای نور و روشنایی است، در حالی که گل، تیره و تاریک است و این می‌تواند بهانه‌ای برای خودبرتربینی ابلیس باشد، در حالی که آتش سوزنده است و خاک احیاکننده، افزون بر این، فضیلت آدم در روح الهی او بود و لذا خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱، ولی ابلیس در اثر خودخواهی و تعصّب نمی‌خواست این حقیقت را دریابد.

آنگاه به گروه دوم پرداخته، می‌فرماید: «اما ثروتمندان عیاش و متکبر امت‌های پیشین، تعصّبشان به سبب نعمت‌های گوناگون (و زر و زیورها) و فزونی نفراشان بود؛ آن‌ها می‌گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر نمی‌بینیم (اما شما حتی این بهانه‌ها را هم برای تعصّب خود ندارید)»؛ (وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةٍ^۱ الْأُمَمِ، فَتَعْصَبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ^۲ النَّعْمِ، فَقَالُوا: ﴿نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾^۳).

اشاره به این‌که آن‌ها نعمت‌های پروردگار را در جنبه‌های مادی که شامل نیروی انسانی و اموال سرشار می‌شد وسیله برتری جویی و تعصّب قرار دادند و از پذیرش دعوت انبیا سر باز زدند و سرانجام به کیفر الهی گرفتار شدند؛ ولی تعصّب مخاطبان آن حضرت که به بهانه‌های واهی و کودکانه به نزاع و درگیری می‌پرداختند، نه مانند تعصّب شیطان بود و نه مانند تعصّب مترفان و مستکبران پیشین، بلکه بر محور مسائلی دور می‌زد که حتی ارزش بهانه‌جویی را هم نداشت و این بدترین نوع تعصّب است.



۱. «مترف» و «مترف» به طوری که در لسان العرب آمده از ریشه «ترف» بر وزن «هدف» به معنای تنعم گرفته

شده و معمولاً به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را مست و مغرور کرده و به طغیان واداشته است.

۲. «مواقع» جمع «موقع» به معنای محلّ است و «مواقع النعم» اشاره به نعمت‌هایی است که مورد بهره‌برداری

قرار می‌گیرد و منظور از آن لذّاتی است که برای صاحبان نعمت فراهم می‌شود.

۳. سبأ، آیه ۳۵.

بخش سیزدهم

فَإِنْ كَانَ لِابْنٍ مِنَ الْعَرَبِ فَلْيَكُنْ تَعَضُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ،
وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمَجْدَاءُ
وَالنُّجْدَاءُ مِنْ بِيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِبِ الْقَبَائِلِ؛ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ،
وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ، وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَالْآثَارِ الْمَحْمُودَةِ. فَتَعَضُّبُوا
بِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحَفِظِ لِجِدْوَارِ، وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ، وَالطَّاعَةِ لِلرِّبِّ،
وَالْمَعْرِضَةِ لِلْكَبْرِ، وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَالْإِعْظَامِ
لِلْقَتْلِ، وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَالْكَظْمِ لِلْعَيْنِ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي
الْأَرْضِ.

ترجمه

اگر قرار است تعصبی به خرج داده شود، باید تعصب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد. همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندان (بارزش) عرب و سران باشخصیت قبایل در آنها بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند (یعنی) در صفات پسندیده و اندیشه‌های والا و مقام‌های بلند و آثار ستوده (آری! اگر می‌خواهید تعصبی داشته باشید) دربارهٔ خصلت‌های مطلوب، تعصب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کارهای نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود و بخشش، خودداری از ستم، بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)، انصاف دربارهٔ مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین.

شرح و تفسیر

جای تعصّب این جاست!

تعصّب - چنان که قبلاً نیز اشاره شد - به معنای پایبندی و وابستگی شدید به چیزی است، که به دو شکل ظهور می‌کند: یکی به شکل منفی که همان وابستگی‌های شدید دور از منطق و بی‌قیدوشرط به مسائل کم‌ارزش و گاه بی‌ارزش و موهوم است که سرچشمه بسیاری از نزاع‌های خونین و کشمکش‌های پردردسر است.

دیگری به شکل مثبت؛ یعنی ایستادگی بر اموری که ارزش‌های والای انسانی و اخلاقی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد و این نوع تعصّب نه تنها عیب نیست، بلکه یکی از نقاط قوت و مثبت است؛ مانند کسی که برای حفظ دین و ایمان و یا حفظ کشور و ناموس و آبرویش پافشاری به خرج می‌دهد.

به همین دلیل امام علیه السلام برای این که مخاطبان متعصّب خود را از تعصّب‌های منفی و زشت نجات دهد به آن‌ها پیشنهاد تعصّب‌های مثبت می‌کند تا خلأ عاطفی آن‌ها را برطرف سازد و نیروهای درونی آنان را به سوی یک برنامه مثبت سوق دهد و این کاری است که همه رهبران آگاه در اجتماعات برای اصلاح مفاسد اجتماعی باید انجام دهند؛ به جای آن‌که در مقابل امواج سهمگین انگیزه‌های منفی بایستند، شکل آن‌ها را تغییر دهند و به سوی کانال‌های مثبت سوق دهند، و لذا می‌فرماید:

«اگر قرار است تعصّبی به خرج داده شود باید تعصّب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک، و امور خوب و شایسته باشد، همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندان عرب و سران باشخصیّت قبایل در آن‌ها بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند»؛ (فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيُكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ

الْخِصَالِ، وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ^۱ وَالنُّجْدَاءُ^۲ مِنْ يُبُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِبِ^۳ الْقَبَائِلِ).

اشاره به این که سرمشق شما در این امور نباید جاهلان بی منطق باشند، بلکه به افراد باشخصیت و عاقل و هوشیار اقتدا کنید، همان‌ها که در کسب فضایل و مکارم اخلاق از یکدیگر پیشی می‌گرفتند و نیروهای خود را در این میدان مسابقه انسانی به کار می‌بردند.

سپس در چند جمله کوتاه به شرح آن پرداخته، می‌فرماید: «(یعنی) در صفات پسندیده و اندیشه‌های والا و مقام‌های بلند و آثار ستوده، (در کسب این امور تعصب به خرج دهید)؛ (بِأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ، وَأَخْلَامِ الْعَظِيْمَةِ، وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيْلَةِ، وَالْآثَارِ الْمَحْمُودَةِ).

این امور چهارگانه که در کلام حضرت آمده است در واقع ابعاد شخصیت انسان را بیان می‌کند، اخلاق شایسته، فکر بلند، مقام والا، و آثار نیک (مانند آثار علمی و خدمات اجتماعی). کسی که این امور را در خود جمع کند به یقین انسان شایسته و پرارزشی است که می‌تواند برای دیگران الگو باشد.

امام علیه السلام در ادامه این سخن انگشت روی جزئیات مسائل اخلاقی گذاشته، به ده نمونه از مکارم اخلاق و صفات بارز انسانی اشاره کرده و همگان را به آن دعوت می‌کند، می‌فرماید: «(اگر می‌خواهید تعصبی داشته باشید) دربارهٔ خصلت‌های مطلوب تعصب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کار نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود و بخشش،

۱. «مجداء» جمع «مجید» به معنای عزیز و بزرگوار و والا مقام است.

۲. «نجداء» جمع «نجید» به معنای شجاع از ریشه «نجد» به معنای زمین مرتفع گرفته شده است.

۳. «يعاسب» جمع «يعسوب» در اصل به معنای ملکهٔ زنبورهاست. سپس به رؤسا و افراد با شخصیت اطلاق شده است.

خودداری از ستم، بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)، انصاف درباره مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین؛ «فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ،^۱ وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكَبِيرِ، وَالْأَخْذِ بِالْفُضْلِ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبُغْيِ، وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَالْكَظْمِ لِلغَيْظِ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ».

بی شک انسانی که جامع این صفات ده گانه باشد، انسان شایسته و پرارزشی است و جامعه‌ای که این اصول در آن حکم فرما گردد، جامعه‌ای است از هر نظر سالم و سعادت‌مند و پیشرو.

شایان ذکر است که صفات مزبور بر دوگونه است: بعضی اشاره به پرهیز از مفاسد فردی و جمعی می‌کند، مانند «اعظام قتل» و «مخالف با تکبر» و «اجتناب از فساد در زمین»، و بعضی دیگر به کارهای مفید و سازنده ناظر است، مانند «حفظ حقوق»، «وفای به عهد»، «انجام نیکی‌ها» و «جود و بخشش».

«حفظ جوار» به معنای رعایت حقوق همسایگان، در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکی به همسایگان سبب آبادی و فزونی در عمر است».^۲ «حسن جوار» تنها به این نیست که انسان تولید مزاحمتی برای همسایگان نکند، بلکه در مشکلات به یاری آن‌ها بشتابد و اگر احیاناً مزاحمتی از سوی آن‌ها شد با رفق و مدارا برخورد کند و به یقین اگر این دستور اسلامی را همه رعایت کنند موجی از محبت و دوستی در سرتاسر شهرها و آبادی‌ها پیدا می‌شود.

«وفاء به ذمام» اشاره به وفای به عهد و پیمان است که در اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و «انصاف درباره خلق»، اشاره به این است که حقوق خود

۱. «ذمام» به معنای عهد و پیمان و حق و حرمت است.

۲. کافی، ج ۲، باب حق الجوار، ص ۶۶۷، ح ۸.

و دیگران را به یک چشم نگاه کند؛ آنچه برای خود می خواهد برای دیگران نیز بخواهد و آنچه برای خود نمی خواهد برای دیگران نیز نپسندد.

نکته

تعصّب‌های منفی و مثبت

در وجود انسان انگیزه‌های گوناگون و پیچیده‌ای است که اگر بر اثر جهل و نادانی به کانال‌های نامطلوبی سوق داده شود نتایج آن بسیار منفی و گاه مرگبار است. در این گونه موارد رهبران جامعه نباید به فکر نابود کردن انگیزه‌ها باشند، بلکه باید آن‌ها را به مسیرهای مفید و سازنده هدایت کنند و به تعبیر دیگر، با انتخاب جایگزین‌های مثبت نه تنها با انگیزه‌ها مقابله نکنند، بلکه از آن بهره بگیرند.

یک سیلاب عظیم اگر مهار نشود سبب ویرانی و نابودی جان و اموال مردم است؛ ولی اگر سدّی قوی در برابر آن بکشند و مهارش کنند و آب از دریچه‌های معینی بیرون آید، سبب عمران و آبادی است؛ مقادیر عظیمی برق تولید می‌کند، کارخانه‌های بزرگی را به راه می‌اندازد، آب را برای تمام مدت سال ذخیره می‌کند و کشاورزی را رونق می‌بخشد.

در تعبیرات اسلامی، این مطلب به خوبی نمایان است؛ مثلاً در خطبه نکاح می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحَلَّ النِّكَاحَ وَحَرَّمَ الزُّنَا وَالسَّفَاحِ» اشاره به این که خداوند هرگز دستور به سرکوبی غریزه جنسی نمی‌دهد، بلکه مسیر صحیح نکاح را تعیین فرموده تا انسان‌ها به اعمال منافی عفت کشیده نشوند. حضرت لوط پیامبر علیه السلام هنگامی که قوم خود را از اعمال منافی عفت نهی می‌کند به آن‌ها پیشنهاد ازدواج با دخترانش را می‌دهد، می‌فرماید: «هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»^۱.

در سوره نور در کنار حدّ زنا: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»^۱ به همکاری عمومی جامعه برای ازدواج سالم جوانان دستور می‌دهد، می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲.

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: «شَوْمُ الْمَرْأَةِ كَثْرَةُ مَهْرِهَا...»^۳ و در بعضی دیگر آمده: «شَوْمُهَا شِدَّةُ مَوْتِهَا»^۴ یعنی بد قدمی زن در سنگینی مهریه و زیادی هزینه‌های زندگی اوست.

در میان مردم چیزی به نام خوش قدمی و بد قدمی وجود دارد که به شکل خرافی، بسیار زیان‌بار است؛ ولی اسلام به آن یک لباس منطقی پوشانده، بی‌آن‌که اصل آن را نابود کند.

در مورد تعصّب نیز مطلب از همین قرار است؛ انگیزه‌هایی در درون انسان وجود دارد که او را به سوی تعصّب می‌کشاند و هرگاه رها شود، به جنبه‌های منفی که مایه کبر، غرور و گاه نزاع‌های خونین است، کشیده می‌شود؛ ولی امام علیه السلام سعی می‌کند آن را به سوی جنبه‌های مثبت هدایت کند، می‌فرماید: اگر بناست که افراد، قبایل و اقوام، تعصّبی به خرج دهند، چه بهتر که این تعصّب در مکارم‌الاخلاق و محاسن افعال، حمایت از مظلومان، مبارزه با ظالمان و نیکی درباره همگان، صورت گیرد.

۱. نور، آیه ۲.

۲. نور، آیه ۳۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۵، باب استحباب قلة المهر، ص ۱۱، ح ۱۱۰ و ۱۱۱.

۴. همان، ح ۱۰.

بخش چهاردهم

وَاحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَذَمِيمِ
الْأَعْمَالِ. فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ.
فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ
سَائِهِمْ، وَزَاوَتْ الْأَعْدَاءَ لَهُ عَنْهُمْ، وَمَدَّتِ الْعَافِيَةَ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَأَنْقَادَتِ
الْنِّعْمَةَ لَهُ مَعَهُمْ، وَوَصَلَتِ الْكِرَامَةَ عَلَيْهِ حَبْلَهُمْ مِنَ الْاجْتِنَابِ لِإِفْرَاقَةِ،
وَاللُّزُومِ لِلْإِلْفَةِ، وَالتَّحَاصُّ عَلَيْهَا، وَالتَّوَاصِي بِهَا، وَاجْتِنَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ
فِقْرَتَهُمْ، وَأَوْهَنَ مُتَنَّهُمْ؛ مِنْ ذُّعَانِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاخُنِ الصُّدُورِ، وَتَدَابُرِ
النُّفُوسِ، وَتَحَادُلِ الْأَيْدِي.

ترجمه

از کیف‌هایی که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امت‌های پیشین نازل شد،
بر حذر باشید، حالات آن‌ها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسید از این که شما
هم مانند آنان شوید، هرگاه به تفاوت دو حال آن‌ها (پیروزی و شکست)
می‌اندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شد، دشمنان را
از آن‌ها دور کرد، عافیت و سلامت را بر آنان گسترش داد، نعمت‌ها مطیعشان
شدند، و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست. عامل این
خوشبختی، پرهیز از تفرقه، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق یکدیگر به آن
و سفارش کردن به انجام آن بود. از هر کاری که ستون فقرات آن‌ها را در هم
شکست و قدرشان را سست کرد اجتناب کنید: از کینه‌های درونی، بدخواهی،
پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن.

شرح و تفسیر

از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید

امام علیه السلام در این بخش و چند بخش آینده، مخاطبان خود را به مطالعه در احوال پیشینیان دعوت می‌کند، عوامل ضعف و قدرت آن‌ها را برمی‌شمرد و اسباب پیروزی و شکست را در جای‌جای زندگی آنان به مخاطبان خود نشان می‌دهد، تا از تجارب آنان بهره‌گیرند و در پرتو هدایت‌های تاریخ، راه صحیح زندگی را پیدا کنند. این نوع آموزش (آموزش از طریق مطالعه تاریخ پیشینیان) چیزی است که قرآن مجید در اکثر سوره‌ها بر آن تأکید می‌کند و بسیار مؤثر و تکان‌دهنده است.

می‌فرماید: «از کیف‌هایی که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امت‌های پیشین نازل شد برحذر باشید، حالات آن‌ها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسید از این که شما مانند آنان باشید»؛ (وَ أَخَذُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ. فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَمْثَالَهُمْ، وَ أَخَذُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ).

در این جمله امام علیه السلام به سرنوشت اقوامی، همچون قوم عاد، قوم ثمود، قوم نوح علیه السلام، قوم لوط علیه السلام، سرنوشت فرعون‌ها و نمرودها و عذاب‌هایی که بر اثر اعمال زشتشان بر سر آن‌ها فرو آمد، اشاره می‌کند و همه را از مبتلا شدن به چنان سرنوشتی برحذر می‌دارد.

تعبیر به «سُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ» ممکن است تأکید بر یک معنا باشد و آن کارهای زشت و ناپسند است. این احتمال نیز وجود دارد که «سوء افعال» اشاره به اعمال گناه‌آلوده باشد و «ذمیم اعمال» ناظر به کارهای ناپسند، هر چند به مرحله گناه نیز نرسد؛ مانند غفلت از محرومان، و ترک انصاف و جود و بخشش و ایثار که مورد نکوهش عقل و خرد است.

آنگاه بعد از بیان این اجمال به تفصیل می‌پردازد، همان روشی که قرآن مجید، مرتب از آن برای بیان مسائل مهم استفاده می‌کند، می‌فرماید: «هرگاه به تفاوت دو

حال آنها (پیروزی و شکست) می‌اندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شد، دشمنان را از آنها دور کرد، عافیت و سلامت را برای آنان گسترش داد، نعمت‌ها مطیعشان شدند و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست؛ «فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالزُّمُّ أَكُلٌّ أَمْرٌ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ، وَزَاخَتْ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَمُدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَأَنْقَادَتِ النُّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَوَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ».

سپس امام علیه السلام، عواملی را که باعث فراهم شدن این امور پنج‌گانه (عزت، شکست دشمن، عافیت، نعمت و کرامت) شد به این صورت بیان می‌فرماید: «(این امور عبارت‌اند از) پرهیز از تفرقه و پراکندگی، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق یکدیگر به آن و سفارش کردن به انجام آن است؛ «مِنَ الْأَجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَاللُّزُومِ لِلْإِلْفَةِ، وَالتَّحَاصِّ عَلَيْهَا، وَالتَّوَاصِي بِهَا».

این عوامل چهارگانه گرچه همه به مسئله اتحاد و وحدت باز می‌گردند، ولی هر یک از تعبیرات ناظر به نکته‌ای است: اجتناب از تفرقه، ناظر به نفی عوامل تفرقه است، و لزوم الفت، ناظر به اثبات عوامل وحدت. «تحاص» اشاره به تشویق است (احتمالاً تشویق‌های عملی) و «تواصی» اشاره به سفارش کردن از طریق بیان است. و همه این‌ها در مسیر اتحاد صفوف و یک‌دلی هستند.

سپس امام علیه السلام به جنبه منفی این مسئله، یعنی تفرقه و عوامل آن می‌پردازد و با تعبیری پرمعنا به آن‌ها هشدار می‌دهد که از عوامل اختلاف به شدت پرهیزند، می‌فرماید: «از هر کاری که ستون فقرات آن‌ها را در هم شکست و قدرتشان را سست کرد اجتناب کنید؛ «وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ^۱، وَأَوْهَنَ مُنْتَهُمْ^۲».

۱. «فقره» به معنای مهره پشت است که جمع آن «فقرات» است و به منزله ستونی است که پشت انسان را نگه می‌دارد و به او اجازه خم و راست شدن می‌دهد.

۲. «منته» به معنای قوت است و «منت» بر وزن «عزت» به معنای نعمت بزرگ است که موجب قدرت و قوت می‌شود و به گفته‌ی راغب در مفردات در اصل از «من» که واحد وزن است گرفته شده است.

در ادامه این سخن بعد از ذکر این اصل کلی، انگشت بر عوامل خاص آن می‌گذارد و می‌فرماید: «(عوامل اختلاف آن‌ها) کینه‌های درونی، بدخواهی، پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن بود»؛ (مِنْ تَضَاغُنِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاخُنِ الْأُصْدُورِ، وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَتَخَاذُلِ الْأَيْدِي).

این چهار عامل، عوامل اصلی اختلاف‌اند که بعضی جنبه باطنی دارند، مانند کینه‌هایی که در سینه‌ها پنهان است و حسادت و بخل، و بعضی جنبه ظاهری دارند، مانند پشت به یکدیگر کردن و در برابر حوادث، برادران، دوستان و مؤمنان را تنها گذاشتن. آری! این امور در هر قوم و ملتی پیدا شود پشتشان را می‌شکند و قدرشان را می‌گیرد.



بخش پانزدهم

وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ
الْتَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً،
وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالاً. اتَّخَذْتَهُمُ الْفِرَاعِنَةَ عَيْدًا فَسَاءَ وَهُمْ سُوءَ
الْعَذَابِ، وَجَرَّ عَوْهُمْ الْمَرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَقَهْرِ
الْغَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعِ، وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعِ. حَتَّى إِذَا رَأَى
اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالْإِحْتِمَالَ
لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَهْضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ
مَكَانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَأَيْمَةً أَعْلَامًا،
وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالَ إِلَيْهِ بِهِمْ.

ترجمه

در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟ آیا آنها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان (خدا) در شدت و زحمت نبودند و نسبت به همه جهانیان در تنگنای سخت‌تری قرار نداشتند؟ فرعون‌ها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته آنها را در بدترین شکنجه‌ها قرار دادند و تلخی‌های روزگار را جرعه‌جرعه به آنها نوشاندند و همچنان این وضع با ذلت و هلاکت به سبب قهر و غلبه ظالمان ادامه یافت. نه چاره‌ای داشتند که از آن وضع سر باززنند و نه راهی برای دفاع از خود می‌یافتند، تا زمانی که خداوند سبحان جدیت آنها را در صبر و استقامت در برابر ناملایمات در مسیر محبتش، و تحمل آنها را در ناراحتی‌ها به دلیل خوف و خشیتش، مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از میان تنگناهای بلا برای آنان

فراهم ساخت؛ ذلت را به عزت، و ترس و ناامنی را به امنیت مبدل کرد و آن‌ها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی‌کرد.

شرح و تفسیر

عوامل پیروزی مؤمنان پیشین

با توجه به این‌که موضوع اصلی این خطبه مبارزه با کبر و غرور و تعصب‌های منفی است و در بخش سابق، امام علیه السلام توجه مخاطبان خود را به احوال امت‌های پیشین و پیروزی‌های آن‌ها در سایه اتحاد و اتفاق جلب فرمود، در این فصل بار دیگر مخاطبان را به مطالعه احوال پیشینیان و امتحانات سخت و سنگین آنان دعوت می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه در برابر امتحانات الهی بر دشمن پیروز شدند و خداوند عزت و عظمت و امنیت را به آن‌ها بازگرداند، می‌فرماید: «در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟»؛ (وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَالْبَلَاءِ).

در ادامه این بحث، به شرح امتحانات سخت آن‌ها پرداخته، می‌فرماید: «آیا آن‌ها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان (خدا) در شدت و زحمت نبودند و نسبت به همه جهانیان در تنگنای سخت‌تری قرار نداشتند؟»؛ (أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً^۱، وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا).

سپس به شرح بیشتری در این زمینه پرداخته و انگشت بر مشکلات سخت زندگی آن‌ها گذاشته، می‌افزاید: «فرعون‌ها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته ایشان را در بدترین شکنجه‌ها قرار دادند، تلخی‌های روزگار را جرعه جرعه به

۱. «اعباء» جمع «عبأ» بر وزن «فکر» به معنای بار سنگین است.

آن‌ها نوشاندند و همچنان این وضع با ذلت و هلاکت به سبب سلطه و قهر ظالمان ادامه یافت؛ نه چاره‌ای داشتند که از آن وضع سر باززنند و نه راهی برای دفاع از خود می‌یافتند!؛ (اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِئَةُ عَيْدًا فَمَسَامُوهُمْ^۱ سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَزَّ عُوهُمْ الْأُمْرَارَ^۲، فَلَمْ تَبْرَحِ أَلْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَقَهْرِ الْعَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي أَمْتِنَاعٍ، وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ).

گرچه مشکلات زندگی اقوام پیشین و امتحانات سخت و سنگین آن‌ها محدود به زمان فراغه نبود؛ ولی از آن‌جا که در قرآن مجید بارها به مشکلات عظیم بنی‌اسرائیل در زمان فرعون اشاره شده و همه مسلمانان با آن‌ها آشنا هستند، امام علیه السلام به‌طور خاص به زندگی آن‌ها اشاره می‌کند که از یک سو همه آنان را به صورت بردگان درآورده بودند و سخت‌ترین کارها را از آن‌ها می‌کشیدند و کمترین امکانات را در اختیارشان می‌نهادند، و از سوی دیگر در صورت احساس خطر، مردانشان را می‌کشتند و زنان را برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگاه می‌داشتند. سالیان دراز بر آن‌ها گذشت و هیچ راهی برای نجات نیافتند ولی سرانجام لطف خداوند شامل حال آن‌ها شد و به طرز معجزه‌آسایی بر دشمنان پیروز شدند. و فراغه و اعوان آن‌ها را به دیار عدم فرستادند، همان‌طور که امام علیه السلام در ادامه سخن می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه یافت» تا زمانی که خداوند سبجان جدیت آن‌ها را در صبر و استقامت در برابر ناملایمات در مسیر محبتش، و تحمل آن‌ها را در ناراحتی‌ها به دلیل خوف و خشیتش، مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از میان تنگناهای بلا برای آنان قرار داد؛ (حَتَّى إِذَا رَأَى

۱. «ساموا» از ریشه «سوم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای جست‌وجوی چیزی را کردن و یا تحمیل کار به دیگری آمده و از آن یک نوع ادامه و استمرار نیز استفاده می‌شود، بنابراین جمله «ساموهم...» مفهومی است که پیوسته آن‌ها را شکنجه می‌دادند.

۲. «مرار» در اصل نوعی درخت با برگ و چوب بسیار تلخ است. سپس به هر حادثه تلخ و ناگواری اطلاق شده است.

اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالْأَخْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ،
جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا).

آری! هنگامی که انسان از میدان امتحان سربلند درآید خداوند ابرهای تیره و تار مشکلات را کنار می‌زند و آفتاب درخشان پیروزی چهره خود را نمایان می‌سازد. آن‌گونه که درباره حضرت موسی علیه السلام و یارانش و اقوام دیگری همانند آن‌ها واقع شد. امام علیه السلام در این جمله تنها اشاره‌ای کلی به پیروزی آن‌ها کرده، سپس در ادامه سخن، آن را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «ذلت را برای آن‌ها به عزت، و ترس و ناامنی را به امانیت مبدل ساخت؛ (و با این عنایت الهی) آن‌ها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی‌کرد»؛ (فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَأَيْمَةً أَعْلَامًا، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ).

قرآن مجید در مورد بنی اسرائیل و فرعونیان در این زمینه توضیح بیشتری دارد که زوایای این پیروزی را نشان می‌دهد، می‌فرماید: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ﴾؛ «چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که به جای گذاشتند و کشتزارها و قصرهای پرارزش و نعمت‌های فراوان دیگر که در آن غرق شادمانی بودند. این چنین بود (ماجرای آنان) و ما این (نعمت‌ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم».^۱ در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛ «ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».^۲

۱. دخان، آیات ۲۵-۲۸.

۲. قصص، آیه ۵.

بخش شانزدهم

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً،
وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَالْبَصَائِرُ
نَافِذَةً، وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضَيْنِ، وَمَأْوَا
عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ! فَانظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ
وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَدَشَّتَتِ الْأَلْفَةُ، وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْعِدَةُ، وَدَشَعَبُوا
مُخْتَلِفِينَ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كِرَامَتِهِ،
وَسَلَبَهُمْ عِضَّةَ نِعْمَتِهِ، وَبَقِيَ قِصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ.

ترجمه

بنگرید (اقوام پیشین) چگونه بودند در آن هنگام که جمعیت‌هایشان متحد،
خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری
کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و تصمیم‌ها یکی بود؟ آیا (در آن روز) آن‌ها زمامدار
اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند؟ حال بنگرید که پایان
کارشان به کجا کشید: در آن هنگام که در میان آن‌ها جدایی افتاد، الفتشان به
پراکندگی گرایید و اهداف و دل‌هایشان از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی
تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد با هم پرداختند (در این هنگام بود که) خدا
لباس کرامت خود را از نشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آن‌ها
گرفت، تنها چیزی که از آن‌ها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس
عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان.

شرح و تفسیر

اتحاد و پراکندگی، مهم ترین عوامل پیروزی و شکست

امام علیه السلام پس از سخنان پرمعنایی که درباره اقوام پیشین و سرنوشت عبرت انگیز آن‌ها بیان فرمود، در این بخش از خطبه به نتیجه گیری پرداخته و روی عوامل اصلی پیروزی و شکست که همان اتحاد صفوف و اختلاف است، انگشت می‌نهد و با تعبیرات گوناگونی در ضمن هفت جمله ابعاد وحدت کلمه را منعکس می‌کند، می‌فرماید: «بنگرید (اقوام پیشین) چگونه بودند در آن هنگام که جمعیت‌هایشان متحد، خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و تصمیم‌ها یکی بود؟ آیا (در آن روز) آن‌ها زمامدار اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند؟»؛ **فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأُمَلَاءُ الْمُجْتَمِعَةَ، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً. أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ.**

امام علیه السلام در این عبارات زیبا و پرمعنا اتحاد و اتفاق را در همه مظاهرش بیان کرده، آن را عامل سربلندی و حاکمیت و قدرت عظیم شمرده است؛ اتفاق در خواسته‌ها، اتفاق در برنامه‌ها و تصمیم‌ها، اتفاق در عمل، اتفاق به هنگام صلح و جنگ و در یک کلمه، اتحاد صفوف در جمیع مظاهر حیات.

دلیل این سخن کاملاً روشن است؛ افراد هر کدام به تنهایی قدرت زیادی ندارند و همچون قطره‌ای هستند که اگر در بیابانی قرار گیرند با یک تابش آفتاب و وزش باد بخار می‌شوند؛ ولی همین قطره‌ها هنگامی که به هم پیوستند دریای

۱. «املاء» جمع «ملاء» به معنای جمعیت و گاه به معنای جمعیت خاصی مانند اشراف یک قوم است.

خروشانى را تشكيل مى دهند كه مى تواند منبع هر گونه خير و برکت باشد. تار عنكبوت به تنهائى به قدرى ضعيف و كم دوام است كه در برابر يك نسيم نيز نمى تواند مقاومت كند؛ اما امروز آن ها را به هم مى تابند و جليقه هاى ضد گلوله درست مى كنند كه مقاومتش از هر چيز بيشتراست! و اين است نقش اتحاد و اتفاق.

صد هزاران خيـط يكتا را نباشد قوتى

چون به هم برتافتى اسفنديارش ننگسلد!^۱

ممکن است جمله های فوق درباره بنی اسرائیل باشد. در آن زمانی که موسی بن عمران عليه السلام قیام کرد و صفوف آن ها را متحد ساخت و عنایات الهی نیز شامل حال آن ها شد و بر پهنه کشور مصر و سرزمین های اطراف آن حاکم شدند و بعد از موسی عليه السلام حکومت های عظیمی، مانند حکومت داود و سلیمان عليه السلام تشکیل دادند. همچنین ممکن است یک اصل کلی و عمومی باشد که بارها در تاریخ پیشینیان به وقوع پیوسته است که هر زمان اتحاد صفوف و اتفاق نظر و تصمیم و برنامه حاصل شد پیروزی به دنبال آن بود.

به هر حال بیان امام عليه السلام این حقیقت را منعکس می کند که گرچه برای پیروزی و پیشرفت و ترقی، عوامل زیادی وجود دارد؛ ولی از همه مهم تر مسئله اتحاد و اتفاق است.

در ادامه این سخن، امام عليه السلام عامل اصلی شکست را یادآور می شود که همان اختلاف نظر و تشتت صفوف است و در ضمن پنج جمله به ابعاد مختلف آن اشاره کرده، می فرماید: «حال بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید: در آن هنگام که در میان آن ها جدایی افتاد، الفتشان به پراکندگی گرایید و اهداف و دل هایشان

۱. کلیات سعدی، قطعه ها و تک بیت ها، ص ۱۰۶۹.

از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد با هم پرداختند. (آری، در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از تنشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آن‌ها برگرفت، تنها چیزی که از آن‌ها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان؛

(فَانظُرُوا إِلَيَّ مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَتَشْتَتَّتِ الْأَلْفَةُ، وَأَخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْئِدَةُ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَبَقِيَ قِصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِّلْمُعْتَبِرِينَ).

آری! هنگامی که نیروهای یک ملت در مسیر اختلاف گام بردارند، الفت و محبت به پراکندگی و عداوت تبدیل شود و آتش اختلاف کلمه و تفرق افکار از میان آن‌ها زبانه کشد، به جای این‌که با دشمنی که قصد نابودی آن‌ها را دارد بجنگند، به جنگ با خود می‌پردازند و نیروهایشان در این راه به هدر می‌رود. خداوند نیز دست مرحمتش را از سر آن‌ها برمی‌دارد و لباس ذلت بر اندامشان می‌پوشاند.

این بخش از کلام امام علیه السلام نیز می‌تواند اشاره به سرگذشت بنی اسرائیل بعد از پیروزی‌های پی‌درپی باشد که بر اثر اختلاف و پراکندگی، قدرت خویش را از دست دادند و در دنیا پراکنده و در به‌در شدند و نیز می‌تواند اشاره به همه اقوامی باشد که بعد از پیروزی در سایه اتحاد، دوران نکبت آن‌ها به سبب کفران نعمت و اختلاف شروع شد و در سراسیمگی سقوط قرار گرفتند.



بخش هفدهم

فَمَا نَبِيٍّ نَبِيٍّ «MÿBd wA MÑ ÅBwAk° ñBl MAoΠÅB
!ñBX₂ I III I J oCE ,ñAe IñA TÅIk { E
owBf AS »Bf °B°, çoû U Tz UñBe ù o¹EA^aEU
,yAö°lod M,yBù Iò n; Å » pBI , °BMB o BÛPI
,xBÄ¹°Ik » ,c o°I ùB ½ ,c z°IS MB₂ B k°I oé i
M | E ,AA ½ IñlEo M oM¹/₄Ai A; fB¹/₂ °Å foTu
û EN ï A ,B M₄ - TÄ Åj bB« | B¹/₄ F ,AAC
oX °I , û^ah ½ k I , Ma é ½ñAe B/BqÅ Å¹/₄ k -TÄ
jB E , j ½RB« M ½Ñ | yBLçE ,ñpE M ù; çoûT₂
/ » «z ½RAIB , Å á Ü₂B nE , j IÄ₂

ترجمه

اکنون از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب علیهم السلام درس عبرت بگیرید. چقدر احوال امت‌ها یکسان و سرنوشت‌ها شبیه یکدیگر است! در کار آن‌ها در آن زمان که گرفتار تشّت و پراکندگی بودند بیندیشید، آن زمان که کسرها و قیصرها مالک و ارباب آنان بودند و آن‌ها را از سرزمین‌های آباد و کناره‌های دریای عراق (دجله و فرات) و مناطق سرسبز و خرم، به نقاط بی‌آب و علف، محل وزش تندبادها و مکان‌هایی که زندگی در آن سخت و مشکل بود تبعید کردند، و آن‌ها را به صورت گروهی فقیر و مسکین، همنشین شتران مجروح و لباس‌های پشمین خشن کردند. آن‌ها را دلیل‌ترین امت‌ها از نظر محل

سکنا قرار دادند و در بی حاصل ترین زمین ها ساکن کردند. نه در پناه کسی بودند که از حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتّحادی که بر عزّتش تکیه کنند. وضع آن ها ناآرام، قدرت هایشان پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید و جهلی فراگیر فرو رفتند، دختران زنده به گور شده، بت هایی که پرستش می شدند، قطع رحم ها، و جنگ ها و غارت های پی در پی از آثار آن دوران بود.

شرح و تفسیر

از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام عبرت بگیرید!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بحث مشروحو که در بخش های قبل درباره عوامل پیروزی و شکست اقوام پیشین بیان فرمود، انگشت روی مصادیق عینی این مطلب می گذارد و دست مخاطبان خویش را گرفته، به اعماق تاریخ گذشته می برد و سرگذشت فرزندان اسماعیل و اسحاق، و بنی اسرائیل علیهم السلام را به آن ها نشان می دهد تا از آن عبرت بگیرند، می فرماید: «حال که چنین است از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب علیهم السلام، درس عبرت بیاموزید، و چقدر احوال امت ها یکسان و سرنوشت ها شبیه یکدیگر است»؛

(فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ علیهم السلام، فَمَا أَشَدَّ أَعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ أَشْتِبَاهَ^۲ الْأَمْثَالِ!).

به این ترتیب امام علیه السلام به آن ها توصیه می کند که با مقایسه حال خود با

۱. «اعتدال» معنای معروفی دارد و آن، حدّ میان افراط و تفریط است و معنای دیگر آن مساوات دو چیز

و شباهت آنها به یکدیگر است (هر کدام عدل دیگری است) و در عبارت بالا همین معنا مراد است.

۲. «اشتباه» نیز دو معنا دارد؛ نخست، در فهم یا انجام چیزی راه خطا رفتن و دوم، شباهت دو چیزی به یکدیگر و در این جا معنای دوم اراده شده است.

پیشینیان، عوامل پیروزی را از شکست بشناسند و در دام شیطان، هوای نفس، تعصب و غرور گرفتار نشوند.

باید توجه داشت که فرزندان ابراهیم علیه السلام به سه شاخه تقسیم شدند: یک شاخه بنی اسماعیل بودند که اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تشکیل می دادند و دیگری بنی اسحاق بودند که به دو شاخه تقسیم شدند: گروهی فرزندان یعقوب علیه السلام بودند که بنی اسرائیل را تشکیل دادند و گروهی فرزندان «عیسو» که «ادومیان» از نسل آنها بودند (ادومیان قوم نیرومندی بودند که در منطقه «ادوم» بخش جنوبی بحرالمیت تا شمال عربستان زندگی می کردند).

این احتمال نیز در تفسیر جمله‌های مذکور وجود دارد که امام علیه السلام یک قانون کلی بیان می کند و می فرماید: تاریخ پیوسته تکرار می شود و اقوام و امت‌ها همواره شرایط مشابهی دارند که هر ملتی از آن می تواند به سرنوشت خود پی ببرد.

آنگاه به شرح و بسط این سخن پرداخته و از روش اجمال و تفصیل که روش مؤثری برای بیان حقایق است بهره می گیرد، می فرماید: «در کار آنها که گرفتار تشنه و پراکندگی بودند، بیندیشید، آن زمان که کسرها و قیصرها مالک و اربابشان بودند و آنها را از سرزمین‌های آباد و کناره‌های دریای عراق (دجله و فرات) و مناطق سرسبز و خرم به نقاط بی آب و علف، محل وزش تندبادها و مکان‌هایی که زندگی در آن سخت و مشکل بود تبعید کردند؛ (تَأْمَلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ، لَيْالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ^۱ وَالْقِيَاصِرَةُ^۲ أَرْبَابًا لَهُمْ،

۱. «اکاسره» جمع «کسری» (به کسر و فتح کاف) لقب عمومی برای پادشاهان ایرانی پیش از اسلام بوده است. (مثل واژه شاه).

۲. «قیاصره» جمع «قیصر» بر وزن «حیدر» لقب عمومی پادشاهان روم بوده؛ مانند فرعون که لقب عمومی پادشاهان مصر بوده است.

يَحْتَازُونَهُمْ^۱ عَنْ رَيْفٍ^۲ الْأَفَاقِ، وَبَحْرِ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ^۳، وَمَهَافِي^۴ الرِّيحِ، وَنَكَدِ^۵ الْمَعَاشِ).

اشاره به این که زندگی پربرکت شهری و روستایی را از آن‌ها گرفتند و آنان را به بیابان‌ها راندند و در محیط‌های بی آب و علف آواره ساختند.

در ادامه می‌افزاید: «آنان را به صورت گروهی فقیر و مسکین، همنشین شتران مجروح و لباس‌های پشمین خشن کردند (شغلشان ساربان‌ی، و خوراکشان شیر شتر بود و لباس و خیمه‌هایشان از پشم‌های خشن تهیه می‌شد) آن‌ها را دلیل‌ترین امت‌ها از نظر محل سکنا قرار دادند و در بی حاصل‌ترین زمین‌ها ساکن کردند. نه در پناه کسی بودند که از حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتحادی که بر عزتش تکیه کنند»؛ (فَتَرَكُوهُمْ عَائِلَةً^۶ مَسَاكِينَ^۷ اِخْوَانَ^۸ دَبْرٍ^۹ وَوَبْرٍ^۸، اَذَلَّ^۹ الْأُمَّمِ دَارًا، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَارًا لَا يَأْوُونَ^۹ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ الْفَةِ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا).

سپس امام علیه السلام به شرح نتیجه این وضع پرداخته، می‌فرماید: «حالات آن‌ها ناآرام، قدرت‌هایشان پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید

۱. «يَحْتَازُونَهُمْ» از ریشه «حيازت» به معنای در اختیار گرفتن و تملک کردن چیزی است و در این جا به معنای

برگرفتن آن افراد از سرزمین‌های آباد و سرسبز و تبعید کردنشان به جای دیگر است.

۲. «رَيْفٍ» یعنی زمین حاصل خیز و پربرکت.

۳. «شَيْحٍ» گیاه تلخ و خوشبویی است که در بیابان‌ها می‌روید و در فارسی به آن درمنه می‌گویند.

۴. «مَهَافِي» جمع «مَهْفِي» به معنای محلی است که تندبادها در آن می‌وزند.

۵. «نَكَدِ» به معنای شیء قلیل است.

۶. «عَائِلَةً» جمع «عائل» به معنای فقیر است و «عیلوله» برطرف ساختن نیازهای دیگری است.

۷. «دَبْرٍ» جمع «دبیره» بر وزن «شجره» یعنی جراحت و زخم پشت حیوان.

۸. «وَبْرٍ» پشم شتر است (و گاه به خصوص کُرک گفته می‌شود) و منظور از اخوان وبر در عبارت بالا، ساربان‌ی شتر است.

۹. «يَأْوُونَ» از ریشه «أواء» بر وزن «کتاب» به معنای وارد شدن و سکنانگزیدن در مکانی است.

و جهلی فراگیر فرو رفتند، دختران زنده به گور شده، بت‌هایی که پرستش می‌شدند، قطع رحم‌ها، و جنگ‌ها و غارت‌های پی‌درپی، از آثار آن بود؛
 (فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءِ أَزْلِ^۱، وَأَطْبَاقِ
 جَهْلِ! مِنْ بَنَاتِ مَوْوُودَةَ^۲، وَأَصْنَامِ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامِ مَقْطُوعَةٍ، وَغَارَاتِ^۳
 مَشْنُونَةٍ^۴).

اشاره به این‌که اختلاف و پراکندگی و تشتت آرا و افکار، همیشه بلاهای شدیدی بر سر جوامع انسانی نازل می‌کند و آن‌ها را در جهل و نادانی فرو می‌برد، همان‌گونه که تاریخ دربارهٔ جاهلیت عرب نشان می‌دهد که دست به اعمال ضد انسانی و حشتناکی می‌زدند که امام علیه السلام به چهارنمونه آن اشاره فرموده است: دخترانشان را به بهانهٔ حفظ حرمت و ابراز غیرت و یا نجات از ننگ، زنده به گور می‌کردند و سنگ و چوب‌هایی را که با دست خود ساخته و پرداخته بودند، می‌پرستیدند. هر قبیله‌ای بتی مخصوص به خود داشتند. قریش، بنی‌کنانه، اوس و خزرج، بت «منات» را پرستش می‌کردند. بنی‌ثقیف، بت‌های «لات و عزی» و هذیل بت «سواع» و قبیلهٔ بنی‌کلب بت «وَدَّ» و طوایف دیگر بت‌های دیگر را، بت «هبل» به‌عنوان بزرگ‌ترین بت بر فراز کعبه نصب شده بود و بت‌های «اساف» و «نائله» بر صفا و مروه قرار داشتند و همه در برابر این سه بت تعظیم می‌کردند و خانهٔ کعبه که کانون توحید و یگانه‌پرستی بود تبدیل به بتخانه‌ای بزرگ شده بود.

۱. «ازل» به معنای تنگ و سخت است؛ به معنای حبس کردن نیز آمده است.

۲. «مَوْوُودَةَ» از ریشهٔ «وَأَد» بر وزن «رعد» در اصل به معنای ثقل و سنگینی است. سپس به دخترانی که در زیر خاک در عصر جاهلیت پنهان می‌کردند نیز اطلاق شده، زیرا آن‌ها را در زیر خاک پنهان می‌کردند و انبوهی از خاک و سنگ به‌روی آن‌ها می‌ریختند.

۳. «غارات» جمع «غارة» در اصل به معنای هجوم بردن است و هنگامی که هجوم از هر طرف باشد «غارات مشنونه» گفته می‌شود و چون حملات در بسیاری از اوقات توأم با بردن اموال است واژهٔ غارتگری در فارسی به معنای بردن اموال اطلاق شده؛ ولی ظاهراً در عربی به این معنا نیامده است.

۴. «مشنونه» از ریشهٔ «شَنَن» بر وزن «ظَنَن» به معنای هجوم بردن از هر طرف است.

قطع رحم، در کلام امام علیه السلام می تواند اشاره به کشتن فرزندان به علت فقر یا به عنوان عبادت در مقابل بت ها باشد و «غارات مشنونه» اشاره به جنگ های متعددی است که در عصر جاهلیت میان قبایل عرب به بهانه های واهی درمی گرفت و به گفته بعضی از مورخان هیچگاه آتش این جنگ ها خاموش نشد تا اسلام ظهور کرد و به جنگ های قبیلگی و کشتن پسران و دختران و پرستش بت ها پایان داد.

این است سرنوشت کسانی که رشته اتحاد را پاره کنند و به پراکندگی و نفاق روی آورند که در میان هر قوم و ملتی به شکلی ظهور می کند و منحصر به عصر جاهلیت نیست.

نکته

قطره ها و دریا!

شاید این سخن را مرتب شنیده باشید که قطره های باران هر کدام به تنهایی قوت و قدرتی ندارند، اما هنگامی که به هم پیوستند و تشکیل نهر عظیمی دادند و پشت سد نیرومندی متراکم شدند می توانند کارهای بزرگی را انجام دهند، از جمله نیروی مهم برق تولید می کنند که کارخانه های عظیمی را به حرکت درمی آورد و فضای شهرها و روستاها را روشن می سازد، همچنین مزارع و باغ های گسترده ای را آبیاری می کنند و در یک کلام، حیات و زندگی می بخشند.

انسان ها نیز همین گونه اند؛ هر انسانی هر قدر قوی و نیرومند باشد به تنهایی کاری از او ساخته نیست، همچون یک قطره درشت باران؛ ولی هنگامی که این نیروهای کوچک به هم پیوستند دنیا را تکان می دهند. نه تنها در میدان نبرد با دشمن، سد عظیمی ایجاد می کنند، در عالم اقتصاد و علم و دانش نیز سبب

پیشرفت‌های عظیمی می‌شوند. اگر قطرات علم دانشمندان در طول تاریخ و در جوامع بشری به هم نمی‌پیوست امروز شاهد و ناظر این پیشرفت‌های علمی نبودیم و تمدن بشر همچون تمدن دوران حجر بود.

هنگامی که اختلاف در جوامع انسانی ظاهر شود نه تنها پیشرفتی حاصل نمی‌گردد، بلکه همه قدرت و قوت در مبارزه با یکدیگر نابود می‌گردد و اثری جز ویرانی و عقب‌ماندگی نخواهد داشت.

امام علیه السلام در این خطبه شریفه بارها بر این معنا تأکید فرموده و مخاطبان خود را به اعماق تاریخ بشریت برده و نتیجه اتحاد و اختلاف را آشکارا به آن‌ها نشان می‌دهد.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی بر این موضوع تأکید بسیار زیادی شده است؛ ولی همیشه به دست آوردن اتحاد صفوف کار آسانی نیست، زیرا آفات زیادی دارد، از جمله تعصب و تکبر و خودبزر بینی و ترجیح منافع محدود کوتاه‌مدت، بر منافع گسترده درازمدت که امام علیه السلام در این خطبه به آن اشاره فرموده است.

امام علیه السلام در خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه نیز بر این معنا تأکید کرده است؛ از جمله در خطبه ۱۲۷ خواندیم که می‌فرماید: «وَيَاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَمَلِ لِلدُّنْبِ؛ از جدایی و تفرقه پرهیزید، زیرا افراد تنها و جدا از جمعیت نصیب شیطان‌اند، همان‌گونه که گوسفند جدا از گله طعمه‌گر است».

در خطبه ۸۶ نیز تعبیر گویای دیگری دارد، می‌فرماید: «وَلَا تَبَاغَضُوا فَإِنَّهَا الْخَالِقَةُ؛ با هم دشمنی نکنید که دشمنی و عداوت، هر خیر و برکتی را از بین می‌برد».

این سخن را با پیام مهمی از قرآن مجید پایان می‌دهیم که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾؛ «نزاع نکنید که سست می شوید و قدرت (و شوکت) شما از میان می رود و صبر و استقامت کنید که خداوند با صابران است».^۱

بخش هیجدهم

فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أَلْفَنَّهُمْ: كَيْفَ نَشَرَّتِ النُّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كِرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَالْتَقَتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ. قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَأَوْتَهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزِّ غَالِبٍ، وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي دُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ. فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَمَلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ. يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَيُهْضَمُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يَهْضِمُهَا فِيهِمْ! لَا نُعْمَرُ لَهُمْ قَنَاءً، وَلَا نُفْرَعُ لَهُمْ صَفَاءً.

ترجمه

اکنون به نعمت‌های بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر اسلام به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایه آیین خود آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد. (بنگرید) چگونه نعمت (الهی)، پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد و نه‌های مواهب خویش را به سوی آنها جاری ساخت، آیین حق با همه برکاتش آنان را در بر گرفت تا آنجا که در میان نعمت‌های این آیین غرق شدند و در زندگی خرمش شادمان گشتند.

امور آنها در سایه حکومتی قدرتمند، استوار شد و تحت حمایت عزت پیروزی قرار گرفتند و کارهایشان بر قلّه‌های حکومتی پایدار، سامان یافت. در سایه این امور، آنها زمامداران جهانیان و سلاطین گرداگرد زمین شدند،

و بر کسانی که پیش از آن بر آن‌ها فرمانروایی می‌کردند حکم راندند و احکام را درباره کسانی به اجرا درآوردند که در گذشته آن‌ها مجریان امور بودند. نه نیزه‌های آن‌ها کج می‌شد و نه سنگ آنان در هم می‌شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست‌ناپذیر بود).

شرح و تفسیر

اسلام به شما قدرت و عظمت داد

به دنبال بحثی که امام علیه السلام در بخش گذشته این خطبه درباره بدبختی‌های عصر جاهلیت و مشکلات و نابسامانی‌ها و فقر و ناامنی بیان فرمود، در این بخش از خطبه به شرح برکاتی که در سایه قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اتحاد و اتفاق و الفت مردم با یکدیگر نصیب آن‌ها شد، پرداخته و با عباراتی بسیار گویا و زیبا آن را تشریح می‌کند، می‌فرماید: «به نعمت‌های بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر به آن‌ها ارزانی داشت بنگرید که در سایه آیین خود، آن‌ها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد»؛ (فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْأُمَّتَهُمْ).

آری، در عصر جاهلیت، هر قوم و قبیله‌ای، بلکه هر فردی دنبال منافع و هوا و هوس خویش بود و اختلاف و پراکندگی عظیمی بر آن‌ها حاکم شده بود؛ ولی خداوند در سایه توحید و آیین اسلام همه را در زیر یک پرچم گرد آورد و تحت یک فرمان قرار داد و در سایه همین امر همه چیز دگرگون شد.

آنگاه به شرح این نعمت‌ها پرداخته و با تشبیه‌ها و استعاره‌های زیبایی آن‌ها را یک‌به‌یک برمی‌شمارد: «(بنگرید) چگونه نعمت (الهی)، پر و بال کرامت خود را بر آن‌ها گسترد و نهرهای مواهب خویش را به سوی آن‌ها جاری ساخت و آیین حق با همه برکاتش آنان را در بر گرفت تا آن‌جا که در میان نعمت‌های این آیین

غرق شدند و در زندگی خرمش شادمان گشتند؛ (كَيْفَ نَشَرْتِ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَأَلْتَ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَالتَّفَّتِ أَلْمَلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكْهِينَ^۲).

امام علیه السلام نخست نعمت‌های الهی را به پرنده‌ای تشبیه می‌کند که جوجه‌های خود را زیر بال و پر می‌گیرد و به آن‌ها گرمی و آرامش و امنیت می‌بخشد، سپس آن را به نهرهای آب زلالی تشبیه می‌کند که به سوی مزارع و باغ‌ها در حرکت‌اند و آن‌ها را خرم و سرسبز و شاداب می‌سازند و نتیجه آن را غرق شدن در نعمت‌ها و آسوده زیستن در یک زندگی شیرین و آرام ذکر می‌کند.

در ادامه این سخن، به نعمت مهم حکمت اسلامی، حکومتی مقتدر و سرفراز اشاره کرده، می‌فرماید: «امور آن‌ها در سایه حکومتی قدرتمند، استوار شد، و تحت حمایت عزت پیروزی قرار گرفتند و کارهایشان بر قلّه‌های حکومتی پایدار، سامان یافت»؛ (قَدْ تَرَبَّعَتْ^۳ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَأَوْتَهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنْفِ عِزٍّ غَالِبٍ، وَتَعَطَّفَتْ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى^۴ مُلْكٍ ثَابِتٍ).

تاریخ اسلام، بهترین گواه بر صدق تمام تعبیرات امام علیه السلام درباره پیروزی اعراب و مسلمانان در سایه اسلام است، چیزی که مورخان شرق و غرب همه به آن معتقدند.

۱. «جداول» جمع «جدول» به معنای جوی آب است.

۲. «فکھین» جمع «فکه» بر وزن «خشن» به معنای شادمان و خندان است و در اصل از ریشه «فکاهه» بر وزن «زمانه» به معنای مزاح کردن و خندیدن گرفته شده است. بعضی معتقدند که ریشه اصلی آن «فاکبه» به معنای میوه است گویی شوخی‌ها و مزاح‌ها همچون میوه‌های شیرینی است که از آن لذت می‌برند.

۳. «تربعت» از ریشه «تربع» به معنای چهارزانو نشستن است. سپس در معنای اقامت در مکانی با آرامش و اطمینان به کار رفته است.

۴. «ذری» جمع «ذروة» (به ضم ذال و کسر آن) قسمت بالای هر چیزی است و به کوهان شتر و قلّه کوه‌ها گفته می‌شود.

در پایان این سخن اشاره به پیروزی مطلق مسلمانان بر دشمنان کرده و با تعبیری رسا می‌فرماید: «در سایه این امور، آن‌ها زمامداران جهانیان و سلاطین گرداگرد زمین شدند و بر کسانی که پیش از آن بر آن‌ها فرمانروایی می‌کردند حکم راندند، و احکام را درباره کسانی به اجرا درآوردند که در گذشته مجریان امور بودند. نه نیزه‌های آن‌ها کج می‌شد و نه سنگ آنان در هم می‌شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست‌ناپذیر بود)»؛ (فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ. يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَيُمِضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمِضِيهَا فِيهِمْ! لَا تَغْمَزُ لَهُمْ قَنَاةٌ^۱، وَلَا تُفْرَعُ لَهُمْ صَفَاةٌ^۲).

اشاره به این‌که پادشاهان و حاکمانی که در دوران قبل، آن‌ها را بر اثر اختلاف و پراکندگی و ضعف و ناتوانی به بند می‌کشیدند و برده و بنده خود می‌ساختند، در سایه اتحاد و قدرتی که مسلمین از ایمان گرفته بودند در برابر آنان زانو زدند و مسلمانان به نیروی شکست‌ناپذیری مبدل شدند.

یکی از مستشرقین می‌گوید: قدرت مسلمین به جایی رسیده بود که اگر کسی به فکر مبارزه با آن‌ها می‌افتاد، می‌گفتند: دیوانه است و عقل خود را از دست داده است.



۱. «تغمز» از ریشه «غمز» بر وزن «طنز» به معنای اشاره با چشم و دست برای عیب‌جویی است و گاه به معنای کج و معوج شدن به کار می‌رود و در جمله بالا معنای دوم مراد است.

۲. «قناة» به معنای نیزه و گاه به معنای عصا آمده است و به کاریز و مسیر آب‌ها که به صورت مستقیم کشیده می‌شود، قنات می‌گویند و در این جا به معنای نیزه است.

۳. «لا تفرع» از ریشه «فرع» بر وزن «فرع» یعنی کوبیدن چیزی بر روی چیزی به گونه‌ای که صدای شدید از آن برخیزد.

۴. «صفاة» به معنای تخته سنگ پهن و صاف و در جمله بالا کنایه از قدرت است.

بخش نوزدهم

أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ دَخَلْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَتَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ
الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ آمَنَ عَلَى
جَمَاعَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ
فِي ظِلِّهَا، وَيَأْوُونَ إِلَى كَنَفِهَا، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا
قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ تَمَنٍّ، وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ.

وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ الْمَوْلَاةِ أَحْزَابًا. مَا
تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ.
تَقُولُونَ: النَّارَ وَلَا أَلْعَارَ! كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفُوا بِالْإِسْلَامِ عَلَى
وَجْهِهِ آتِيهَا كَأَلْحَرِيمِ، وَدَقَّضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي
أَرْضِهِ، وَأَمْنًا بَيْنَ حَاقِمِهِ وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ،
ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَلَا مِيكَائِيلَ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارَ يَنْضُرُونَكُمْ إِلَّا
الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ.

وَإِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَقَوَارِعِهِ، وَأَيَّامِهِ وَوَقَائِعِهِ،
فَلَا تَسْتَنْطِئُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَتَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ، وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ.
فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي،
وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاضُحِ.

أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَعَطَّيْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمَّيْتُمْ أَحْكَامَهُ.

ترجمہ

آگاہ باشید! شما دست از ريسمان اطاعت خدا كشيديد و با احياى احكام

جاهلیّت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید، خداوند سبحان بر این امت منت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در نهایت امنیّت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن تعیین کند، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیز باارزشی پرارزش تر است.

بدانید که شما بعد از هجرت (به سوی اسلام) به خوی اعراب بادیه نشین (قبل از اسلام) بازگشتید و بعد از دوستی و محبّت (رشته الفت را گسستید و) به صورت گروه های پراکنده درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کرده اید و از ایمان جز صورتی نمی شناسید. شما می گوئید: «النار و لا العار» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امنیّت خلقش شمرده، نقض کنید.

شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می آیند و نه مهاجرین و انصار، و راهی جز پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند (و شکست و زبونی شما فرارسد).

نمونه هایی از کیفرهای الهی و عذاب های کوبنده او و روزهایی که مجازات وی دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد (در قرآن مجید) در دسترس شماست، بنابراین تهدیدهای الهی را به دلیل جهل درباره آن و سبک شمردن مجازات پروردگار و ایمنی از کیفر او، دور نشمرید، زیرا خداوند سبحان مردم قرن های پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت. آگاه

باشید! شما رشته اسلام را قطع و حدود آن را تعطیل کردید و احکامش را به نابودی کشانیدید (با این حال انتظار نجات دارید؟!).

شرح و تفسیر

از تعصب و تفرقه بپرهیزید

به دنبال بحثی که امام علیه السلام در فرازهای گذشته درباره بنی اسرائیل و ضعف آنها قبل از قیام موسی علیه السلام سپس قدرت و قوت آنان در سایه این قیام وحدت ساز و آنگاه ضعف و ذلت مجدد به دلیل پشت کردن به آیین موسی علیه السلام بیان فرمود، همین مراحل سه گانه را درباره مسلمانان یادآور می شود: مرحله اول که مربوط به عصر جاهلیت بود و مرحله دوم که ارتباط با عصر قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن همه موفقیت ها و پیروزی ها داشت، که در بخش های سابق این خطبه گذشت. اکنون امام علیه السلام در این بخش به بیان مرحله سوم که دوران عقب گرد مسلمانان از وحدت و پیروزی پیشین است، پرداخته و چنین می فرماید: «آگاه باشید! شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید»؛ (أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ^۱ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَتَلَّمْتُمْ^۲ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ).

سپس به شرح این سخن پرداخته، می افزاید: «خداوند سبحان بر این امت منت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در امنیت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن تعیین کند، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیز باارزشی

۱. «نفضتم» از ریشه «نفض» بر وزن «نفض» به معنای تکان دادن چیزی است برای فروریختن اشیا که در آن است و تعبیر بالا به معنای رها ساختن رشته طاعت الهی است.

۲. «تلمتم» از ریشه «تلم» بر وزن «عزم» به معنای شکستن و سوراخ کردن و شکاف دادن است.

پرازش تر است)؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَمْتَنَ عَلَيَّ جَمَاعَةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا، وَيَأْوُونَ إِلَيَّ كَنْفَهَا، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ تَمَنٍّ، وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ).

این تعبيرات بلند و بالا، همه درباره اهميت اتحاد و الفت است، همان چيزی که قرآن بارها بر آن تاکيد کرده است، از جمله می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»؛ «و همگی به ريسمان خدا [= قرآن و هرگونه وسيله وحدت الهی] چنگ زنيده و پراکنده نشويد و نعمت (بزر) خدا را بر خود، به ياد آريد که چگونه دشمن يکديگر بوديد و او ميان دل های شما، الفت برقرار ساخت و به برکت نعمت او، برادر شديد»^{۳.۲}.

در ادامه این سخن با صراحت بیشتری می فرماید: «بدانيد که شما بعد از هجرت (به سوی اسلام) به خوی اعراب باديه نشين (قبل از اسلام) بازگشتيد و بعد از دوستی و محبت (رشته الفت را گسستيد و) به صورت گروه های پراکنده درآمديد. از اسلام تنها به نامش قناعت کرده ايد و از ايمان جز صورتی نمی شناسيد»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ الْمُوَالَاةِ أَحْزَابًا. مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيْمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ).

۱. «کنف» به معنای حمايت و حفاظت و سايه و پناه است.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. نمونه های عینی این فرمان قرآنی و تعليمات امام علیه السلام را در این خطبه، با چشم خود در همین ایام مشاهده کردیم. دشمنان اسلام و استعمارگران غرب نقشه های خطرناکی برای کشور اسلامی لبنان کشيده بودند که آن را به وسيله عمال نفوذی خود تحت سيطره قرار دهند؛ و با این کار هم فکر اسرائيل را از این ناحیه آسوده کنند و هم سکویی باشد برای دست انداختن به ساير کشورهای اسلامی؛ ولی ملت لبنان در یک روز تاريخی (روز ۲۶ محرم الحرام ۱۴۲۶) دست اتحاد به هم دادند و گردهمایی عظيم ميليونی به راه انداختند و با یک زبان، بيزاری خود را از دشمنان ابراز داشتند و نقشه های آن ها را نقش بر آب کردند: «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

امام علیه السلام در این چند جمله نگرانی شدید خود را از وضع مسلمانان آن زمان ابراز می‌دارد که چگونه تعصبات قبیله‌ای در میان آن‌ها به شدت آشکار و سرچشمه درگیری و خون‌ریزی شده بود، همان چیزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را در سایه تعلیمات عالی اسلامی محو کرد، لذا امام علیه السلام به آن‌ها می‌فرماید: «شما دم از اسلام و ایمان می‌زنید، ولی تنها از اسلام نامی بر خود نهاده‌اید و از ایمان، به تشریفاتی بسنده کرده‌اید. آری! شما شهادتین را بر زبان جاری می‌کنید و نماز و روزه‌ای در ظاهر انجام می‌دهید، ولی از اصول تعلیمات اسلام بی‌خبرید.

سپس امام علیه السلام به شرح این جمله سربسته پرداخته، می‌فرماید: «شما می‌گویید: «النَّارَ وَلَا الْغَارَ» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می‌خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امنیت خلقت شمرده، نقض کنید؛ (تَقُولُونَ: النَّارَ وَلَا الْغَارَ! كَأَنَّكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تُكْفِرُوا^۱ بِالْإِسْلَامِ عَلَيَّ وَجْهٍ أَنْتَهَا كَأَ لِحَرِيمِهِ، وَنَقْضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ، وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ).

جمله شعارگونه «النَّارَ وَلَا الْغَارَ» که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه اولین بار از زبان «اوس بن حارثه»^۲ شنیده شد و مفهومش این است که «ما از آتش استقبال می‌کنیم ولی ننگ را نمی‌پذیریم» در واقع از شعارهای متعصبین دور از اسلام است؛ آن‌ها می‌گفتند: «حاضریم به دوزخ برویم؛ اما حاضر نیستیم مثلاً فلان قبیله بر ما پیشی گیرد یا خونی از ما بریزد و انتقامش را دو چندان بگیریم». امام علیه السلام می‌فرماید: «مفهوم این سخن پشت کردن به اسلام و نقض پیمان‌های الهی است».

۱. «تَكْفُرُوا» از ریشه «اكفاء» به معنای واژگون کردن است.

۲. او مردی بود که در عصر جاهلیت می‌زیست؛ ولی مطابق نقل نوه او «حمید بن منهب» جدش اوس بن حارثه با هفتاد نفر از قبیله «طی» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و با آن حضرت بیعت کرد. (اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۶۷)

جمعی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: جمله «النَّارَ وَلَا الْعَارَ» اگر در مورد اهداف مقدّس باشد جمله خوبی است؛ ولی اگر درباره افتخارات موهوم قبیلگی باشد سخن زشت و نادرستی است.

این سخن در صورتی صحیح است که «النار» به معنای آتش دوزخ نباشد، بلکه به معنای وسیعی باشد که شامل مشکلات دنیوی نیز بشود. مثلاً گفته شود: «تن به مشکلات و حتی مر می‌دهیم اما ننگ سیطره کفّار را بر بلاد اسلامی نمی‌پذیریم». به یقین این شعار صحیحی است؛ اما اگر گفته شود: «تن به آتش دوزخ می‌سپاریم؛ اما ننگ برتری جوئی فلان قبیله را نمی‌پذیریم» شعاری بسیار نادرست و همگون با تعصبات جاهلیت است.

بر این اساس آنچه در شرح نهج البلاغه محقق تستری آمده است که این تقسیم را سخن مضحکی می‌داند^۱، درست به نظر نمی‌رسد، زیرا گویندگان این سخن «نار» را به معنای وسیع تفسیر کرده‌اند، هر چند منظور از آنچه در کلام امام علیه السلام از زبان متعصبان آن زمان آمده، همان قسم منفی این شعار است.

آنگاه امام علیه السلام به عاقبت شوم این روش اشاره کرده، می‌فرماید: «شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می‌آیند و نه مهاجرین و انصار، و راهی جز پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند (و شکست و زبونی شما فرارسد)»؛ «وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ^۲ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَلَا مِيكَائِيلُ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ^۳ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمَقَارَعَةُ^۴ بِالسَّيْفِ^۵ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ».

۱. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲. مرجع ضمیر در «غیره» اسلام است که قبلاً ذکر شده، هر چند بعضی احتمال داده‌اند که منظور خداست.

۳. واژه «لا» در چهار مورد که در این جمله آمده است، اگر «لا»ی نافیة جنس باشد باید جبرائیل و میکائیل

اشاره به این که آن روز که متمسک به اسلام بودید، خداوند فرشتگان آسمان را به یاری شما فرستاد و امدادهای غیبی شامل حال مهاجران و انصار شد؛ دشمنان را عقب رانید و پیروزی و امنیت و عزت را برای خود فراهم ساختید؛ ولی اگر به اسلام پشت کنید همه این‌ها از شما گرفته خواهد شد؛ شما می‌مانید و دشمنان خون‌آشام و به‌یقین بدون یاری خداوند راه به جایی نخواهید برد، بنابراین به اسلام راستین بازگردید، باد کبر و غرور از سر به در کنید و تعصبات جاهلیت را کنار بگذارید و آتش اختلاف را فرو بنشانید تا دست لطف الهی بر سر شما باشد.

آنگاه به آن‌ها هشدار می‌دهد که در سرگذشت دردناک متمردان پیشین بیندیشید و حال خود را با آن‌ها قیاس کنید، می‌فرماید: «(در قرآن مجید) نمونه‌هایی از کیفرهای الهی و عذاب‌های کوبنده‌ او و روزهایی که مجازات وی دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد در دسترس شماست»؛ «وَإِنَّ عِنْدَكُمْ لَآمَثًا لِّمَنْ بَأْسَ اللَّهِ وَقَوَارِعِهِ، وَأَيَّامِهِ وَوَقَائِعِهِ».

تعبیرات چهارگانه «بأس» و «قوارع» و «ایام» و «وقایع» همه اشاره به مجازات‌های سخت و سنگین امت‌های تبه‌کار پیشین است؛ ولی هر یک از این تعبیرات مفهوم خاص خود را دارد: «بأس» به معنای جنگ و پیکار و عذاب

→ و مهاجرون و انصار به صورت منصوب خوانده شوند، آن‌گونه که در بعضی از نسخ نیز وارد شده است و اگر آن را «لا»ی نفی بدانیم (لای مشبّهة به لیس) باید هر چهار کلمه به صورت مرفوع خوانده شود، آن‌گونه که در نسخه موجود است.

۴. «المقارعة» به معنای زد و خورد و نبرد و کشمکش است.

۵. جمله «إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ» احتمال دارد از قبیل استثنای منقطع باشد، اشاره به این که شما هیچ یار و یآوری نخواهید داشت، جز زد و خورد با شمشیر که آن نیز نمی‌تواند با این پراکندگی‌ای که دارید سبب پیروزی شما شود، بنابراین محکوم به شکست خواهید شد. این احتمال نیز از سوی جمعی از شارحان داده شده که جمله مزبور استثنای متصل است؛ یعنی یار و یاور شما تنها شمشیرهای شماست که احتمال پیروزی و شکست، هر دو را دارد؛ ولی پیداست که این احتمال با سیاق عبارت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سازگار نیست.

است. «قوارع» اشاره به کیفرهای کوبنده است؛ مانند طوفان نوح علیه السلام و زلزله ویرانگر قوم لوط علیه السلام و صاعقه عاد و ثمود. «ایام» اشاره به مجموعه روزهایی است که این حوادث در آن اتفاق افتاد، و «وقایع» مجموعه این حوادث اعم از مقدمات و ذی‌المقدمه و آثار و نتایج آن است.

«ایام‌الله» در این جا اشاره به روزهای سخت و وحشتناک امت‌های پیشین است. در قرآن مجید درباره قوم عاد آمده است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾؛ «تندباد وحشتناک و سردی را در روزی شوم مستمر بر آنان فرستادیم». ^۱ و به دنبال آن می‌فرماید: ﴿تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ﴾؛ «که مردم را همچون تنه‌های نخل ریشه‌کن شده از جایشان برمی‌کند». ^۲ و آیات فراوان دیگری که درباره قوم فرعون و قوم نوح علیه السلام و مانند آن‌ها آمده است.

سپس امام علیه السلام به دنبال آن می‌افزاید: «بنابراین تهدیدهای الهی را به دلیل جهل درباره آن و سبک شمردن مجازات پروردگار و ایمنی از کیفر او، دور نشمرید؛ (فَلَا تَسْتَبْطِئُوا ^۳ وَ عِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَ تَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ ^۴، وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ).

اشاره به این‌که اگر چند روز یا چند ماهی مجازات عاصیان و گردنکشان به تأخیر افتد آن را دلیل بر عدم نگیری، زیرا تاریخ نشان داده این امر «گرچه دیر آید، بیاید» و اصولاً این‌گونه فاصله‌های زمانی در مقیاس عمر جهان فاصله‌ای محسوب نمی‌شود.

آنگاه امام علیه السلام به ذکر دلیل برای این موضوع (همگونی سرنوشت‌ها) پرداخته

۱. قمر، آیه ۱۹.

۲. قمر، آیه ۲۰.

۳. «تستبطئوا» از ریشه «استبطاء» به معنای گند شمردن و انتظار کشیدن است. از «بطئ» بر وزن «فعل» به معنای گندی گرفته شده است.

۴. «بطش» در اصل به معنای گرفتن چیزی با قدرت است و چون به‌هنگام مجازات مجرم، نخست او را با قدرت می‌گیرند، این واژه به معنای مجازات نیز آمده است.

و انگشت بر یکی از مهم‌ترین خطاهای آنان گذاشته، می‌فرماید: «خداوند سبحان مردم قرن‌های پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد سفیه و نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنْ الْقُرْنَ الْأَمْضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِهِمُ النَّهْيِ).

این سخن اشاره به آیات شریفه قرآن مجید است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾؛ «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن (و نفرین) شدند. این به دلیل آن بود که نافرمانی و تجاوز می‌کردند؛ آن‌ها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند، چه بد کاری انجام می‌دادند».^۲

البته در بخش آینده خطبه، به عوامل دیگر سقوط آن‌ها اشاره شده، ولی تعبیر امام علیه السلام نشان می‌دهد که مهم‌ترین خطای آن‌ها ترک امر به معروف و نهی از منکر بود، زیرا اجرای همه احکام الهی وابسته به زنده نگه داشتن این دو وظیفه الهی است و هر گاه این دو فریضه برپا داشته شود همه فرائض برپا خواهد بود و اگر رها شود فرائض دیگر نیز دستخوش فنا و نابودی خواهد شد، لذا در حدیث امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ».^۳

درباره اهمیت فوق‌العاده امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، ذیل

۱. «الحلماء» جمع «حليم» به معنای عاقل است و از ریشه «حلم» بر وزن «شتر» به معنای عقل گرفته شده است.

۲. مائده، آیات ۷۸ و ۷۹.

۳. کافی، ج ۵، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، ص ۵۶، ضمن حدیث ۱.

خطبه‌های دیگری که با صراحت از این موضوع سخن می‌گوید به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

سپس امام علیه السلام سخنش را در این فراز از خطبه با این جمله پایان می‌دهد: «به هوش باشید! شما رشته اسلام را قطع و حدود آن را تعطیل کردید و احکامش را به نابودی کشانیدید!»؛ (أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَعَظَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمَّتُّمُ أَحْكَامَهُ).

اشاره به این‌که تنها نام اسلام یا تشریفات ظاهری‌اش سبب نجات کسی نیست، بلکه باید احکامش اجرا شود، حدودش برقرار گردد و پیوند با اسلام در همه زمینه‌ها محکم باشد و شما چنین نیستید. نام اسلام را یدک می‌کشید و از افکار و رفتار جاهلی پیروی می‌کنید و باز هم انتظار دارید سربلند و عزیز و مقتدر باشید.



بخش بیستم

أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ،
فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ
فَقَدْ دَوَّخْتُ، وَأَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ فَقَدْ كُفَيْتُهُ بِصَعْقَةٍ سَمِعَتْ لَهَا وَجِبَةً
قَلْبِهِ وَرَجَّةٌ صَدْرِهِ، وَدَقِيتُ بِقِيَّةٍ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَلَكِنَّ أَذْنَ اللَّهِ فِي الْكُرَّةِ
عَلَيْهِمْ لِأَدِيلِنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدُّرًا.

ترجمه

آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در زمین امر فرموده است، با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم (و آنها را در هم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد نمودم (و ضعف و زبونی آنها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر خاک مذلت نشاندم؛ و شیطان ردهه (ذوالثدیه، رییس خوارج) با صاعقه‌ای که بر او فرود آمد به گونه‌ای که آخرین تپش‌های قلب و لرزش سینه‌اش شنیده شد، سرّ او از من دفع گردید؛ ولی گروه دیگری از ستمگران باقی مانده‌اند که اگر خداوند به من اجازه حمله دیگری به آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و دولت حق را به جای آنها قرار می‌دهم، جز افراد قلیلی از آنان که (ممکن است از دست ما بگریزند و) در اطراف بلاد پراکنده شوند.

شرح و تفسیر

من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم

امام علیؑ در این بخش از خطبه، اشاره به نبردهای معروف خود با گروه‌های

ستمگر و پیمان شکن در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان می‌کند که چگونه قدرت و توان خود را به آن‌ها نشان داد، گویی می‌خواهد با این سخن، بعضی از قبایل شورشی را که بر اثر تعصبات واهی به جان هم می‌افتادند (و بحث آن‌ها در بخش‌های پیشین آمد) بر سر جای خود بنشانند و به آن‌ها بفهماند که اگر به این حرکت نادرست خود ادامه دهند با حمله شدیدی مجازات خواهند شد، می‌فرماید:

«آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در زمین امر فرموده است، با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم (و آن‌ها را در هم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد نمودم (و ضعف و زبونی آن‌ها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر خاک مذلت نشاندم؛ (أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ^۱ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ^۲ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ^۳ فَقَدْ دَوَّخْتُ^۴).

اشاره به این که اولاً پیکار من با این سه گروه به فرمان خدا بود. این سخن ناظر به روایتی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«وَإِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ»^۵.

۱. «نکث» به معنای پیمان شکنی است و اهل نکث اشاره به طلحه و زبیر و مانند آن‌هاست که با امام علیه السلام بیعت کردند. سپس بیعت خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند و سرانجام کشته شدند و به آن‌ها ناکثین گفته می‌شود.

۲. «قاسطون» از ریشه «قسط» است که گاه به معنای ظلم و گاه به معنای عدالت می‌آید، زیرا اصل معنای آن همان سهم و نصیب است که اگر پرداخته شود عدالت و اگر باز گرفته شود ظلم است. در این جا اشاره به اصحاب معاویه است که انواع ستم‌ها را بر مردم روا می‌داشتند.

۳. «مارقة» از ریشه «مروق» بر وزن «غروب» یعنی خروج از چیزی، بخصوص هنگامی که تیر از کمان خارج شود و فراتر از هدف برود از آن تعبیر به مروق می‌کنند و خوارج نهروان را از این رو «مارقین» یا «مارقین» گفته‌اند که افرادی بسیار افراطی و خشک و متعصب بودند و به همین دلیل همه را جز خودشان کافر می‌دانستند (مانند وهابی‌ها).

۴. «دوخت» از ریشه «دوخ» بر وزن «فوق» به معنای ذلیل کردن و به تسلیم کشاندن است.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۰؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۳.

همین سخن به تعبیر دیگری در اسد الغابه آمده است، که امام علیه السلام فرمود: «عَهْدٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ».^۱

ثانیاً اشاره به این است که هر سه گروه را در هم شکستیم؛ اصحاب جمل تارومار شدند و خوارج نهروان متلاشی گشتند و اصحاب معاویه نیز در نبرد مغلوب شدند، اما با حيله‌ای که عمرو عاص پیشنهاد کرد خود را از شکست کامل نجات دادند.

در ادامه این سخن، به رییس خوارج که نامش حرقوص بن زهیر و کنیه اش ذوالثدیة بود، اشاره می‌فرماید که به طرز فجیعی در میدان جنگ نهروان جان داد، می‌فرماید: «شیطان ردهه (ذوالثدیة که جسم بی جان او بعد از جنگ نهروان در گودال آبی افتاده بود) با صاعقه‌ای که بر او فرود آمد به گونه‌ای که آخرین تپش‌های قلب و لرزش سینه اش شنیده شد، شرّ او از من دفع گردید»؛ (وَأَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ^۲ فَقَدْ كُفِيَتْهُ بِصَعْقَةٍ^۳ سَمِعَتْ لَهَا وَجِبَةٌ^۴ قَلْبِهِ وَرَجَّةٌ^۵ صَدْرِهِ).

در میان شارحان نهج البلاغه درباره این صاعقه، گفت‌وگوست؛ بعضی معتقدند که واقعاً صاعقه‌ای آسمانی رییس خوارج، ذوالثدیة را نابود ساخت و جسم بی جان او در گودال آبی افتاد («ردهه» به معنای گودال آب است) ولی جمعی دیگر عقیده دارند که این صاعقه کنایه از آن فریاد شجاعانه‌ای است که امام علیه السلام در آغاز جنگ از سینه برکشید، این فریاد گروهی را به لرزه درآورد و از جمله

۱. اسد الغابه، ج ۳، ص ۶۱۲.

۲. «ردهه» گودالی است که آب باران در آن جمع می‌شود. به اتاق‌ها یا حیاط وسیع و سالن نیز اطلاق می‌شود.

۳. «صعقة» در اصل از «صاعقه» گرفته شده که سبب هلاکت می‌شود. سپس به معنای هلاکت یا وحشتی که قلب را به لرزه در می‌آورد استعمال شده است.

۴. «وجبة» به معنای سقوط و خفقان و از کار افتادن و ساکت شدن است. واژه «وجبة» گاه به یک وعده غذا اطلاق می‌شود. شاید به این دلیل که خوردن غذا باعث سکون و سکوت آدمی می‌گردد.

۵. «رجة» از ریشه «رجح» بر وزن «حجج» به معنای به لرزه درآوردن است.

ذوالثدیه چنان ترسید که قلبش از کار افتاد و به روی زمین غلتید و در گودال آبی افتاد. آنگاه بعضی از بازماندگان مخالفین را با این جمله مورد تهدید قرار می دهد: «و گروه دیگری از ستمگران باقی مانده اند که اگر خداوند به من اجازه حمله دیگری به آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و دولت حق را به جای آنها قرار می دهد، جز افراد خیلی از آنان که (ممکن است از دست ما بگریزند و) در اطراف بلاد پراکنده شوند»؛ (وَبَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغِيِّ. وَلَيْمَنْ أَدْنَى اللَّهِ فِي الْكَرَّةِ عَلَيْهِمْ لِأَدِيلِنَا مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ^۲ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدُّرًا).

تعبیر به «أَهْلِ الْبَغِيِّ» اشاره به ستمگران شام و اصحاب معاویه است که اگر داستان حکمین در میدان صفین پیش نیامده بود تارومار می شدند. امام علیه السلام می فرماید: «اگر توفیقی نصیب من شود قدرت آنها را در هم می شکنم و حکومت حق و عدالت را در سراسر کشور اسلامی برپا می دارم».

ذکر این معنا به صورت جمله شرطیه، شاید اشاره به این است که امام علیه السلام می دانسته توفیق حمله دیگر به آنان را نخواهد یافت و پیش از آن که دست به چنین کاری زند شهید خواهد شد؛ ولی به هر حال آمادگی خود را برای مبارزه با ستمگران تا آخرین نفس، اعلام می دارد و در ضمن برنامه آینده را به یاران خود اطلاع می دهد.

نکته

ذوالثدیه کیست؟

نام اصلی وی «حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی» است که به ذوالخویصره،

۱. «ادپلن» از ریشه «دولة» که گاه به معنای جابه جایی و گاه به معنای ضعف و سستی است گرفته شده و در این جا منظور، همان معنای اول است؛ یعنی قدرت را از آنان می گیرم.

۲. «یتشدر» از «تشدر» یعنی پراکنده شدن.

ذوالثدیه و مُخَدَج معروف است. وجه نام‌گذاری وی به ذوالخویصره روشن نیست؛ ولی به سبب آن‌که گوشت زائدی همانند پستان بر بازو داشت، به «ذوالثدیه» معروف شد و به دلیل نقص در دست، به «مُخَدَج الید» نیز شناخته شده است.

در آیه ۵۸ سوره توبه آمده است: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِيَّاهُمْ يَسْخَطُونَ﴾؛ «و در میان آن‌ها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می‌گیرند، اگر سهمی از آن (غنایم) به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند؛ و اگر چیزی به آن‌ها داده نشود، خشمگین می‌شوند (هر چند حقی نداشته باشند)». و در منابع تاریخی در نقل ماجرای غزوه حنین آمده است که پس از پایان جنگ، به هنگام تقسیم غنایم، در محلی به نام «جعرانه» ابوسفیان و برخی از تازه‌مسلمانان قریش، غنایم بیشتری را از رسول خدا ﷺ طلب کردند؛ آن حضرت نیز با اذن الهی و برای تألیف قلوب، اموال فراوانی را به آنان بخشید. در گیرودار این تقسیم، ذوالثدیه نزد پیامبر ﷺ آمد و معترضان گفت: «ای رسول خدا! عدالت پیشه کن». پیامبر ﷺ فرمود: «وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم، چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟». در این هنگام یکی از حاضران (عمر بن خطاب) از پیامبر ﷺ اجازه خواست که گردن او را بزند؛ ولی پیامبر ﷺ وی را از این کار بازداشت و فرمود: «دَعُهُ، فَسَيُخْرُجُ مِنْ ضُضِّي هَذَا قَوْمٌ يَمُرُّونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمُرُّ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ،... تُحْتَقَرُ صَلَاتُكُمْ فِي جَنْبِ صَلَاتِهِمْ، وَصَوْمُكُمْ عِنْدَ صَوْمِهِمْ، يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، آيَتُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدٌ أَوْ قَالَ أَدْعَجٌ مُخَدَجٌ الْيَدِ، إِحْدَى ثُدْيَيْهِ كَأَنَّهَا تُدْيِ امْرَأَةٍ أَوْ بَضْعَةٌ تَدْرُدُرُ؛ رهایش کنید! او پیروانی خواهد یافت که از دین به در خواهند شد؛ همان‌گونه که تیر از کمان به در می‌شود. شما نماز و روزه خویش را در برابر نماز و روزه آنان ناچیز خواهید شمرد. آنان قرآن می‌خوانند؛ ولی از شانه و گلوگاهشان فراتر نخواهد رفت.

نشانه آنان وجود مردی سیاه چرده، با دست ناقص است که بر یکی از دستانش (پاره گوشتی) چون پستان زنان دارد و در میان آنان است»^۱.

مطابق این پیش‌بینی، گروهی در امت اسلامی پدید می‌آمدند که قرآن می‌خواندند و اهل تهجد و عبادت بودند، ولی در واقع از دین خارج بوده و از حقیقت آن اطلاعی نداشتند.

این حقیقت به اندازه‌ای میان مسلمانان معروف بود که حتی عایشه که کینه علی علیه السلام را داشت، پس از ماجرای نهروان و کشته شدن ذوالثدیه گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره این گروه فرمود: آنان بدترین مردم‌اند که به دست بهترین افراد کشته می‌شوند.^۲

این پیش‌بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله محقق شد و پس از ماجرای جنگ صفین و ماجرای حکمیّت، خوارج در منزل عبدالله بن وهب راسبی اجتماع کردند، ذوالثدیه در آن جمع خطبه‌ای آتشین خواند و دوستان و پیروان خود را به قیام بر ضد مسلمانان - که به زعم او گمراه شده بودند - فراخواند. رهبری آن گروه را عبدالله بن وهب راسبی به عهده داشت (هر چند رهبری فکری و عقیدتی آن‌ها به عهده ذوالثدیه بود).^۳

آن گروه گمراه، جنگ نهروان را به راه انداختند و امیرمؤمنان علیه السلام قبل از پیکار با آن‌ها فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قومی از دین خارج می‌شوند و با مسلمانان جنگ می‌کنند و علامت آنان مردی است که نقصی در دست اوست (مُخَدَجُ الْيَدِ).^۴

۱. ابن ماجرا و پیش‌بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله (با اختلاف در تعبیرات) درباره آنان در منابع معتبر اهل سنت آمده است، از جمله: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۱۱ و ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵۶-۶۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۴۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۸؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۰ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۰۷-۳۲۱ و ج ۳۱۵۸۹ و...

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۲۶۷-۲۶۸ و البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۳۷.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵ و ۵۴.

۴. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۴۰.

در اثنای جنگ و همچنین پس از پایان آن مردم به دنبال ذوالثدیه یا همان مُخدج بودند؛ ولی هر چه گشتند، او را پیدا نکردند. کم‌کم برخی از بهانه‌جویان زبان به طعن گشودند و گفتند: «پسر ابوطالب، ما را فریب داد تا با برادران خویش بجنگیم».^۱

یافتن او کار دشواری شد و همه در جست‌وجوی آن بودند، ولی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیوسته می‌فرمود: «مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ؛ نه دروغ گفته‌ام و نه به من دروغ گفته شد».

حضرت دستور داد با نی تک‌تک جنازه‌ها را علامت‌گذاری کردند، تا آن‌که داخل لجنزاری جنازه‌ای را دیدند که فقط پاهایش پیدا بود. جنازه را خارج کرده و بی‌درنگ دست‌های او را بررسی کردند و دیدند او همان مردی است که امیرمؤمنان به نقل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ویژگی‌های او را پیش‌بینی کرده بود. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند و آن حضرت سجده شکر به جای آورد.^۲

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۳۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۷.

بخش بیست و یکم

أَنَا وَصَعْتُ فِي الصَّغْرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ
 بِأَلْفَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ،
 «-é k° BE o\ e ù «Äâ / h°I q«-°I
 æé - ¼Bf / ùò Ä «-z , kv] «v - , {Aòù ù «û«
 ÑÄù ù ä i , ñ ç ù Mf °k] B½ , «-Ûª Y z°I
 T ¼ ½ a½ è ÄEB-âù¼B¼E¼k°j¼ M&I ¼çkÛP
 kÛ° / nB » a °, °Ë°ÿ i E; wB½ , çnB-°ÏÖ oç M æ
 ,BªÄ ç i E; ½ Ñf ù °i ùò , ½EoYÑ û°fBIUIÄÜES «f
 oA , nÄ oAM«wÑf ùn \B¼BkÛP / MkAC B »½E
 &I ñ wno ô ç wß I ùm½ keA S M-° / o ô
 / L°E n { E , °Bo°I e °h » nE/B-°BEBE \ ki
 B :S Üù° aÄ e °ñq »j e ¼B z°I »nS Ä-w kÛP
 / ÜBLÄ; ¼ai Ek ç ¼B z°Aan ðñBù? »°Im B½&I ñ wn
 op ° « ° , L°M° v ° »E Ä, nEB½ oU , ì-wEBâ -v U »
 /< i ä° »Ä

ترجمه

من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخ‌های بلند قبیله ربیعہ و مضر را در هم شکستم (و سران گردنکش آن‌ها را بر خاک نشاندم) و شما به خوبی موقعیت مرا نسبت به رسول خدا ﷺ از نظر خویشاوندی نزدیک و منزلت و مقام ویژه می‌دانید.

او مرا در دامان خویش در حالی که کودک (خردسالی) بودم می‌نشاند و (همانند فرزندش) مرا به سینه خود می‌فشرد و در بستر خویش در کنار خود می‌خوابانید، به گونه‌ای که بدن خود را (همچون یک پدر مهربان) به بدن من می‌چسبانید و بوی خوش خود را به مشام من می‌رساند و (چون بسیار کوچک بودم و توان جویدن غذای سخت را نداشتم) غذا را می‌جوید و در دهان من می‌گذاشت.

او هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباهی ندید. از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راه‌های فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می‌کند از او پیروی می‌کردم. هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق برجسته خود را برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. او در هر سال مدتی را در مجاورت غار حرا به سر می‌برد (و به عبادت خدا می‌پرداخت) من او را می‌دیدم و کسی دیگر او را نمی‌دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشتم و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد) در آن روز خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، تنها او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم. من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم: ای رسول خدا! این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از این که پیروی اش کنند مأیوس شده است.

(سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:) تو آنچه را که من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه را که من می‌بینم می‌بینی (و چشم و گوش تو حقایق عالم غیب را درک می‌کند) جز این که تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر منی و در مسیر خیر و سعادت قرار داری!

شرح و تفسیر

پرورش در آغوش پیامبر ﷺ

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای تقویت روحیه یاران خود در مقابل دشمنان و غوغاسالاران و فتنه‌جویان قبایل، به دو نکته مهم اشاره می‌فرماید. نخست، به وضعیت خود در جنگ‌های اسلامی در برابر شجاعان عرب و ضربات سنگینی که به آن‌ها وارد ساخت، اشاره می‌کند تا دشمنان و غوغاگران بر سر جای خود بنشینند. و دوم، رابطه نزدیک خود را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که امتیاز منحصر به فردی برای آن حضرت بود بیان می‌کند تا همه مؤمنان راستین، با علاقه و اخلاص بیشتر به فرمانش گردن نهند، بنابراین هرگز نباید تصور کرد که امام علیه السلام در این بخش از خطبه به خودستایی پرداخته است؛ چیزی که با بخش‌های پیشین خطبه در تضاد است، بلکه امام علیه السلام هدف مهمی را دنبال می‌کند که فراتر از این‌گونه پندارهاست.

در قسمت اول می‌فرماید: «من در دوران جوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخ‌های بلند قبیله ربیعه و مضر را در هم شکستم (و سران گردنکش آن‌ها را بر خاک نشاندم)»؛ (أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ).

تعبیر به «صغر» در این جمله نقطه مقابل «کبر»، اشاره به دوران جوانی حضرت است، نه کودکی، و این تعبیر متعارفی است که افرادی که سن و سالی از آن‌ها گذشته، هنگامی که می‌خواهند به دوران جوانی خود اشاره کنند، می‌گویند: «هنگامی که کوچک بودم چنین و چنان کردم».

به‌هرحال امام علیه السلام در این عبارت کوتاه خاطره پرشکوه پیروزی‌هایش را در

۱. «نواجِم» جمع «ناجِمة» از ریشه «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور است و به شاخ‌های بلند که ظهور و بروز زیادی دارد نواجِم قرون گفته می‌شود، و از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

جنگ‌های اسلامی در نظرها مجسم می‌کند؛ ضرباتی که در میدان «بدر» بر پیکر «عتبه» و «ولید» و «حنظله» وارد کرد و دفاع جانانه‌ای که در میدان «أحد» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر انبوه دشمنان انجام داد و ضربه سهمگینی که در جنگ «احزاب» بر بزرگترین شجاع عرب «عمرو بن عبدود» وارد ساخت و آوازه‌اش در همه جزیره العرب پیچید و سپس قدرت‌نمایی‌های او در فتح «مکه» و جنگ «حنین» و همچنین غزوات و سرایای دیگر که اندکی مطالعه درباره آن‌ها نشان می‌دهد که امام صلی الله علیه و آله از نظر روح و جسم تا چه حد قدرتمند بوده است. یادآوری این امور لرزه بر پیکر دشمنان او می‌افکند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تحلیل جالبی در این جا دارند، می‌گویند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سه دوران مختلف را بعد از بعثت، پشت سر گذاشت؛ نخست دوران سیزده ساله مکه بود که دست به شمشیر نبرد و تنها به مقاومت در برابر دشمنان و تعلیم و تربیت دوستان پرداخت. دوران دوم از آغاز هجرت شروع می‌شود تا جنگ احزاب که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان غالباً در برابر دشمن حالت دفاعی داشتند و دوران سوم دوران فتح مکه و جنگ حنین بود که بیشتر جنبه تهاجمی داشت، هر چند هدف، خاموش کردن آتش فتنه بود.

علی علیه السلام در همه این دوران‌ها، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله به فداکاری پرداخت. در دوران اول، «لیلة المبيت» را پشت سر گذاشت که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و جان خود را سپر بلای او ساخت. در دوران دوم، فداکاری‌های امام علیه السلام در جنگ بدر واحد و احزاب در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله فراموش ناشدنی است. در دوران سوم، یعنی فتح مکه و جنگ حنین نیز در صف اول در برابر دشمن قرار داشت.^۱ بعضی از نویسندگان از این هم فراتر رفته و گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه السلام حتی قبل

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۱-۱۵۵.

از بعثت نیز مدافع پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و در این جا اشاره به داستانی کرده‌اند که در دوران هشت سالگی آن حضرت رخ داد؛ امام عَلَيْهِ السَّلَام در آن سن و سال با کودکان مکه چنین می‌گفت: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خانه‌اش سخنی از بردگان نمی‌گوید و کنیز و غلامان (خدیجه) را به عنوان جوانان خطاب می‌کند و هرگز در برابر کارهای خلاف آن‌ها تندی نمی‌کند و حتی کلمه «أَف» را نیز به آن‌ها نمی‌گوید.^۱

تعبیر به «كَلَاكِلٌ» (جمع کلکل به معنای استخوان سینه) اشاره به افراد نیرومند و سرکردگان است و «قرون» جمع «قرن» به معنای شاخ، کنایه از افراد نیرومند است، زیرا شاخ حیوان از محکم‌ترین اعضای اوست.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام به بیان نکته دوم این بخش، یعنی رابطه بسیار نزدیک او با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرداخته و نشان می‌دهد که این رابطه از آغاز طفولیت تا پایان عمر بوده و امام عَلَيْهِ السَّلَام تربیت یافته دامان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، می‌فرماید: «شما به خوبی موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نظر خویشاوندی نزدیک، و منزلت و مقام ویژه، می‌دانید؛ (وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ).

آنگاه برای توضیح بیشتر می‌افزاید: «او مرا در دامان خویش در حالی که کودک (خردسالی) بودم می‌نشاند و (همانند فرزندش) مرا به سینه خود می‌فشرد و در بستر خویش در کنار خود می‌خوابانید، به گونه‌ای که بدن خود را (همچون یک پدر بسیار مهربان) به بدن من می‌چسبانید و بوی خوش خود را به مشام من می‌رساند و (چون بسیار کوچک بودم و توان جویدن غذای سخت را نداشتم) غذا را می‌جوید و در دهان من می‌گذاشت»؛ (وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فَرَاشِهِ، وَيُمْسِنِي جَسَدَهُ، وَيُشْمِنِي عَرْفَهُ^۲. وَكَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ).

۱. در فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۱-۱۵۵، این جمله از عبدالرحمن شرقاوی نقل شده است.

۲. «عرف» به معنای بوی خوش است.

این تعبیّرات نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ تفاوتی میان علی علیه السلام و فرزندان خود نمی‌گذاشت و از آن زمانی که آن حضرت بسیار کم سن و سال بود او را در دامان و آغوش خود پرورش می‌داد و نهایت محبت را درباره او ابراز می‌فرمود.

در ادامه می‌افزاید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباهی ندید»؛ (وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ). اشاره به این که من مدارج تربیت را در سایه او به طور کامل پیمودم، به گونه‌ای که گفتار و رفتارم کاملاً صادقانه و در مسیر حق بود و کمترین انحرافی نداشتم. آنگاه امام علیه السلام به بیان این نکته می‌پردازد که من اگر در دوران قبل از بعثت نیز از آن حضرت پیروی می‌کردم و این را افتخار و فرصت مهمی برای خود می‌شمردم، به این دلیل بود که آن حضرت از آغاز عمر تحت هدایت و عنایت پروردگار قرار داشت، می‌فرماید: «از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راه‌های فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می‌کند از او پیروی می‌کردم. هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق برجسته خود را برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا می‌کنم»؛ (وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صلی الله علیه و آله مِنْ لُدُنٍ أَنْ كَانَ فَطِيمًا ۲ أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ. وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ ۳ أَثَرُ أُمَّهٖ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهٖ).

۱. «خطلة» از ریشه «خطل» بر وزن «خطر» به معنای انحراف از مسیر صواب است.

۲. «فطیم» از «فطام» به معنای از شیر بازگرفتن است و فطیم به کسی گفته می‌شود که از شیر بازگرفته شده باشد.

۳. «فصیل» بچه شتر است بعد از آن که از شیر بازگرفته شود.

اشاره به این که سرپرستی پیامبر ﷺ بر من، تنها در جهات ظاهری و معمولی نبود، بلکه هر روز این معلم بزرگ، درس تازه‌ای از اخلاق و فضیلت به من می‌آموخت و من نیز پذیرا می‌شدم.

تعبیر به «علماً» اشاره به پرچم‌ها و نشانه‌هایی است که سابقاً در مسیر راه‌ها در بیابان‌ها می‌گذاشتند تا مسافران و رهگذران راه خود را گم نکنند و با اطمینان خاطر و گام‌های استوار به سوی سرمنزل مقصود، پیش روند. این هدایت‌کننده راه حق نیز درباره علی علیه السلام همین موقعیت را داشت.

آنگاه به یکی از فصول مهم زندگی پیامبر ﷺ قبل از بعثت، یعنی داستان عبادت‌های او در غار حرا اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «او در هر سال مدتی را در مجاورت غار حرا به سر می‌برد (و به عبادت خدا می‌پرداخت) من او را می‌دیدم و کسی دیگر او را نمی‌دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشت و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد) در آن روز خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر ﷺ نبود که او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم»؛ (وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَجْرَاءَ فَأَرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْأِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ).

این عبارت نشان می‌دهد که داستان عبادت پیامبر ﷺ در غار حرا سال‌ها تکرار می‌شد، به طوری که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هر سال آن حضرت به حرا می‌رفت» و نیز نشان می‌دهد که تنها علی علیه السلام با او بود. افزون بر این، در آغاز اسلام تا مدتی تنها سه نفر پیرو این آیین پاک بودند: پیامبر اکرم ﷺ، خدیجه علیها السلام و علی علیه السلام.

این که منظور از دیدن نور وحی و استشمام بوی نبوت چیست؟ بعضی از

شارحان نهج البلاغه آن را بر جنبه‌های معنوی حمل کرده‌اند، در حالی که بعضی دیگر می‌گویند: مانعی ندارد که حمل بر جنبه ظاهری و مادی بشود؛ یعنی به‌هنگام وحی واقعاً نوری ساطع می‌شد که تنها پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را می‌دیدند و بوی خوشی فضا را عطرآگین می‌کرد که تنها به مشام این دو بزرگوار می‌رسید و هیچ مانعی ندارد که بعضی از موجودات مادی را افرادی که احساس قوی‌تری دارند درک کنند و دیگران درک نکنند؛ مثلاً گفته می‌شود: اشعه ماورای بنفش یا مادون قرمز که برای ما انسان‌ها قابل ادراک نیست برای بعضی از پرندگان که حسن قوی‌تری دارند قابل ادراک است.

درباره برنامه‌های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غار حرا و ایمان خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به‌عنوان اولین نفر از زنان و مردان، در ذیل همین بخش در بحث نکات، سخن خواهیم گفت.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به نکته مهم دیگری درباره رابطه او با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره کرده، می‌فرماید: «من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم: ای رسول خدا! این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از این که پیرویش کنند مأیوس شده است»؛ (وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَتَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّتَّةُ؟ فَقَالَ: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ»).

آنگاه اضافه می‌کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه این سخن فرمود: «تو آنچه را که من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه را که من می‌بینم می‌بینی (چشم و گوش تو همچون چشم و گوش من حقایق عالم غیب را ادراک می‌کند) جز این که تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر (من) هستی و در طریق خیر قرار داری»؛ (إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِبَنِيٍّ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ).

۱. «رَتَّة» به معنای صدای غم‌انگیز و ناله است و گاه به فریاد شدید نیز گفته می‌شود.

ممکن است کسی بگوید: بعد از ظهور اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز هم گروه کثیری سر به فرمان شیطان نهاده‌اند، این چگونه با سخن امام علیه السلام سازگار است؟ پاسخ این است که با ظهور اسلام آن اطاعت مطلق و بی قید و شرط عصر جاهلیت در همه چیز از شیطان، که شامل بت پرستی و آلودگی‌های اخلاقی و مظالم شدید اجتماعی می‌شد در هم شکست و گروه کثیری از مؤمنان راستین در هر قرن پیدا شدند که اگر جمعیت آن‌ها از پیروان شیطان بیشتر نباشد کیفیت وجودی و مقامات آن‌ها بسیار برتر است.

به تعبیر دیگر: شیطان در روز نخست گفته بود: «وَلَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۱ «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱ این معنا با ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از میان رفت، زیرا غیر از «مخلصین» که منظور اولیای خاص خدا هستند، گروهی از مؤمنان قوی‌الایمان و صالح‌العمل نیز از پیروی شیطان سر باز زدند.

به‌رحال این گفتار، همانند روایات متعدد دیگر که بعداً به آن اشاره خواهد شد، نشان می‌دهد که موقعیت علی علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا چه اندازه والا بوده است، او در همه چیز دوش‌به‌دوش پیامبر صلی الله علیه و آله پیش می‌رفت، فقط مقام نبوت نداشت.

این همان حقیقتی است که در حدیث «منزلت» که به‌طور گسترده در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده، آمده است که در جنگ تبوک هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به جای خود در مدینه قرار داد و امام علیه السلام از جهت عدم شرکت در جهاد ناراحت بود پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث منزلت را بیان فرمود.

این حدیث طبق نقل ابن عباس که در کتب معتبر اهل سنت به‌عنوان یک حدیث صحیح شناخته شده است، چنین است: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای غزوه تبوک آماده حرکت شد و گروهی از مردم با آن حضرت بودند علی علیه السلام

عرض کرد: من هم با شما بیایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه! علی علیه السلام گریست، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ؛ آیا تو راضی نیستی که نسبت به من همچون هارون (برادر موسی) نسبت به موسی باشی جز این که بعد از من پیامبری نیست؟ (اشاره به این که تمام مزایای من جز مقام نبوت را دارا هستی)». سپس افزود: «إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي؛ سزاوار نیست من بروم جز این که تو جانشین من باشی».

این حدیث را حاکم در مستدرک^۱ ذکر کرده و گفته است: سند حدیث صحیح است و نیز ذهبی در تلخیص المستدرک آن را آورده و تصریح به صحّت آن کرده است. در کتب دیگری مانند مسند احمد، ذخائر العقبی، مناقب خوارزمی، الاصابة ابن حجر عسقلانی و کتب بسیار دیگری که نقل تمام اسناد آن بسیار به طول می انجامد، آمده است.^۲

نکته‌ها

۱. رابطه بسیار نزدیک علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله

این رابطه از زمانی آغاز شد که علی علیه السلام کودک بسیار خردسالی بود و بحران شدید اقتصادی و قحطی در مکه پیدا شد. ابوطالب فرزندان زیادی داشت و سخت به زحمت افتاد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که هنوز به مقام نبوت نرسیده بود به عباس عموی خود که مرد ثروتمندی بود، فرمود: برادرت ابوطالب، کثیرالعیال است و مشکلات موجود را می بینی، همراه من بیا نزد او برویم، یکی از

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲. مرحوم سید شرف الدین در کتاب «المراجعات» و محققان کتاب المراجعات در پاورقی های آن به مصادر مختلف این حدیث اشاره کرده اند. (المراجعات، ص ۲۰۸، مراجعه ۲۶). در کتاب احقاق الحق بیش از یکصد صفحه درباره مصادر این حدیث و اسناد آن از کتب اهل سنت بحث شده است. (احقاق الحق، ج ۵، ص ۱۳۲-۲۳۴).

فرزندانش را تو سرپرستی کن و یکی را من. عباس پذیرفت، هر دو نزد ابوطالب آمدند و مقصود خود را بازگو کردند، ابوطالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر یک از سایر فرزندانم را خواستید انتخاب کنید، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را برگزید و عباس جعفر را و از آن به بعد علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود تا زمان بعثت که در آن زمان نیز از او پیروی کرد و به او ایمان آورد و تصدیقش نمود.^۱

گویا دست تقدیر این حادثه را به وجود آورد تا بزرگترین مرد جهان بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آغاز عمر، شب و روز در کنار آن حضرت باشد و تحت تعلیم و تربیت او قرار گیرد و این شاگرد در محضر آن استاد تا آنجا پیش برود که نور وحی را ببیند و بوی وحی را استشمام کند و صدای جبرئیل را بشنود و حتی ناله شیطان را که به هنگام بعثت از حلقوم او برخاست، درک کند و در یک کلام، با جهان غیب کاملاً در ارتباط باشد و تا آنجا پیش برود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به او بفرماید: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ؛ آنچه را که من می شنوم، می شنوی و آنچه را که من می بینم می بینی جز این که پیامبر نیستی».^۲

۲. داستان غار حرا

غار حرا بر فراز کوهی قرار دارد که امروز جبل النور نامیده می شود. سابقاً این کوه در خارج مکه بود، ولی امروز به سبب گسترش شهر مکه در داخل مکه قرار دارد و پیمودن آن از پای کوه تا فراز آن حدود یک ساعت به طول می انجامد. غار مزبور غار کوچکی است که گنجایش یک نفر ایستاده و دو سه نفر نشسته

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷-۵۸.

۲. درباره این که علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نخستین کسی بود که ایمان آورد و ایمانش پذیرفته شد به طور مشروح در ج ۳ همین کتاب، ص ۵۴۳-۵۴۸ بحث شد.

را دارد؛ ولی در کنار آن محل نسبتاً وسیعی وجود دارد که جای نشستن گروهی است. جالب این‌که دو طرف غار باز است و هوای لطیفی در غار جریان دارد و در گرم‌ترین اوقات سال، انسان احساس گرما نمی‌کند و از همه این‌ها گذشته، جای خلوت و مملوّ از روحانیت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت و حتی گاه بعد از بعثت برای دور ماندن از غوغای بت پرستان جاهل و جامعه مملوّ از خرافات آن عصر، به غار حرا می‌رفت و ساعت‌ها و روزها به راز و نیاز با خدا می‌پرداخت و در اسرار آسمان و زمین می‌اندیشید. قابل توجه است که داخل غار اگر کسی رو به دهانه شمالی غار بایستد هم رو به کعبه ایستاده و هم رو به بیت المقدس.

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام گاه با آن حضرت بودند و می‌دانیم که نخستین شعاع وحی در همانجا درخشید.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: داستان مجاورت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با غار حرا مشهور است و در کتب صحاح آمده که او در هر سال یک ماه در جوار حرا بود و در آن ماه نیازمندی به سراغ آن حضرت می‌آمدند و آن‌ها را اطعام می‌کرد، هنگامی که این مدت پایان می‌پذیرفت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن‌جا باز می‌گشت به سراغ کعبه می‌آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می‌کرد. سپس به خانه خود باز می‌گشت تا سال بعثت فرارسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن سال، ماه مبارک رمضان را به اتفاق خدیجه و علی بن ابی‌طالب و خادمی که داشتند در آن‌جا بود و در این زمان بود که جبرئیل فرمان نبوت و رسالت را برای آن حضرت آورد (و این حدیث ظاهراً اشاره به نزول دفعی و یک‌پارچه قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه رمضان است و منافاتی با نزول تدریجی که آغاز آن ۲۷ رجب است، ندارد).^۱

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

۳. برنامه ویژه پیامبر ﷺ قبل از بعثت

بسیاری سؤال می‌کنند که پیامبر اکرم ﷺ قبل از بعثت چه آیینی داشته است، در حالی که هنوز آیین اسلام نازل نشده بود؟

گاه گفته می‌شود که او بر آیین شیخ الانبیاء، ابراهیم خلیل علیه السلام بود. این سخن از یک نظر صحیح است و آن این‌که حضرت، موحد و یگانه پرست بود و یگانه پرستی، از بارزترین ویژگی‌های آیین ابراهیم علیه السلام است، هر چند همه انبیا یگانه پرست بودند؛ ولی این دلیل بر آن نمی‌شود که پیامبر اکرم ﷺ در همه فروع دین، پیرو شریعت ابراهیم علیه السلام باشد.

از کتاب غنیة مرحوم ابن زهره برمی‌آید که این سؤال از آن زمان نیز مطرح بوده است، زیرا ایشان فصلی برای این مطلب که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله متعبد به شریعت انبیای پیشین بوده یا نه؟ منعقد ساخته، هر چند سخن بسیار کوتاهی در ذیل آن بیان کرده است. وی تنها به این مطلب قناعت کرده که ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از بعثت نیز به آیین خود عمل می‌کرده است؛ بی آن‌که کوچک‌ترین دلیلی برای این سخن خود ذکر کند.

در پاورقی‌های چاپ اخیر این کتاب آمده است که این مسئله از زمان سید مرتضی و شیخ طوسی نیز مطرح بوده و بعضی به‌طور سربسته گفته‌اند که آن حضرت پیرو آیین‌های قبل از خود بوده است و بعضی گفته‌اند نبوده، و بعضی توقف کرده‌اند. از شیخ طوسی نقل شده که می‌گوید: اعتقاد شیعه بر این است که او قبل از نبوت به برنامه ویژه‌ای عمل می‌کرده که از طریق وحی بر او نازل می‌شده است، بی آن‌که پیرو آیین انبیای پیشین باشد.

علامه مجلسی معتقد است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از رسالت دارای مقام نبوت بوده است. گاه فرشتگان با او سخن می‌گفتند و صدای آن‌ها را می‌شنید و گاه در رؤیای صادقانه به او الهام الهی می‌شد و بعد از چهل سال به مقام رسالت

رسید و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل گردید. او شش دلیل برای این معنا ذکر می‌کند.^۱

و چه خوب بود دانشمندان ما به خطبه قاصعه (خطبه مورد بحث) و این بخش از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه توجه کافی را مبذول می‌داشتند که می‌فرماید: «خداوند از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر بازگرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور او ساخت تا در طول شب و روز وی را به راه‌های فضیلت و محاسن اخلاق وادار کند.

این سخن به‌خوبی نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت پیرو آیین‌های پیشین نبود، بلکه برنامه‌ای مخصوص خود داشت که از طریق الهام فرشته بزرگ خدا به او اعلام می‌شد و آن حضرت مطابق این برنامه ویژه عمل می‌کرد.

چگونه ممکن است فرشته بزرگ الهی راه‌های مکارم اخلاق را به او بیاموزد، اما واجبات را به او نیاموزد؟ به این ترتیب پاسخ سؤال درباره پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله از آیین‌های پیشین یا عدم آن در زمان قبل از بعثت روشن می‌شود.^۲



۱. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۷-۲۸۱.

۲. همان‌گونه که اشاره شد مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار بحثی در این زمینه دارد و فخر رازی نیز در کتاب المحصول (ج ۳، ص ۲۶۳) بحثی در این زمینه آورده است.

بخش بیست و دوم

﴿f kÜP﴾ ½S ﴿لَمَّا أَنَّهُ أَلْمَأُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ،﴾

»i d « , TM ½ke E MÇk °B-è ÅS ÅjI kç »A
 ÑÄû U °¼A ,ñ wn L »EB-ªÅ, «BnE BTI ES »E¼A¼E
 m B° ÅkUA°B< ¼ Fv UB½ >ñBû/JAmf oeBw »EB-ªÅ
 °Å&I ¼A>ñBû, k ; M ÜBç oÄM ÄÜU T o\ z°A
 :A°B< Öd°M k z U¼ «½ T 9 °&I ÑÄû¼B,okç { Ñf
 ,oi ¼ ûU »EªÅ »A,¼ Ia UB½ nFw »B>ñBç, Ä
 BT EBñBç YJAqe II qd ; ½,K ÄÜI ùboà ; ½ ù¼A
 ,&I ñ wn »Ej -ªÄU,oi Iç °I &BM «½ US «f ¼A o\ z°I
 Öd°BMÄM m°Iù/<&I ¼BM k ; M ûÜU T ç oÄM ÄÜB
 d«] Eò Üfò ç ,k k{ j B° R]B ,Bç oÄM ÄÜ
 B« ÄMS ÜE , ùòò ½&I ñ wn k ; M ûç T ;o á°I
 ; ÅS « f , L «½ªÅB»B ôEü ÄM, &I ñ wnªÅªÅ I
 Bo-ù: AB TwI AªÅ A°B 9 ÄÜ ÜIbè»B-ü, «-
 K \ ÄF Bû » ÄNLCü, mMo¼ü,Bû » ÜL Bû » Üü
 Äü f A°Bü, &I ñ wo M T URjB ü,B j k { E ñELCA
 o ¼ü,¼Bf B-f û » Ä] oªùò «°Im o-ù: ATÅ
 ,&I ñ wnB M ½ ½ñ E »&I A A :BES ÄÜ:ü] ou
 BÜk U °BÜ&I o ¼MSªÄüB½SªÄü o\ z°I¼MCEj ½ñ E
 K \ Å,JAmf oeBw ÑM çç ÜIñBû/ Tª°]A , ULM
 /(«» «Ä)An ÑX½ A o¼E ù çk Ñ , ùò üi odv°A

ترجمه

من با آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم؛ که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد! تو ادعای بزرگی کرده‌ای؛ ادعایی که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند. ما از تو معجزه‌ای می‌خواهیم که اگر پاسخ مثبت داده و آن را پیش چشم ما انجام دهی، می‌دانیم که تو پیامبر و فرستاده‌ی خدایی و اگر انجام ندهی، خواهیم دانست که ساحر دروغگویی هستی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خواسته‌ی شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آن جا بود) برای ما صدا بزن، تا با تمام ریشه‌هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر هر چیزی تواناست. آیا اگر خداوند این کار را (به دست من) برای شما انجام دهد، ایمان می‌آورید و شهادت به حق خواهید داد؟ عرض کردند: آری، فرمود: من به زودی آنچه را که می‌خواهید به شما نشان می‌دهم، ولی می‌دانم که شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) بازمی‌گردید، و نیز می‌دانم که در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده می‌شود (اشاره به جنازه‌های ابوجهل و عتبه و شیبه و امیه‌بن خلف است که در میدان بدر به چاه افکنده شدند) و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ با مسلمین) بسیج می‌کند (اشاره به ابوسفیان است).

سپس فرمود: ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا هستم با ریشه‌ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا پیش روی من بایست!

سوگند به خدایی که او را به حق مبعوث کرد (با چشم خود دیدم) درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرنندگان (در هنگام پرواز) از آن برمی‌خاست؛ تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، در حالی که مانند

پرنندگان بال می‌زد و بعضی از شاخه‌های بالای آن، بر سر رسول خدا ﷺ سایه افکنده بود و بعضی دیگر بر دوش من، در حالی که در طرف راست پیامبر ﷺ ایستاده بودم.

هنگامی که آن قوم (لجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری جویی و تکبر گفتند: (اگر راست می‌گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد و) نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر در جای خود باقی بماند. (رسول خدا) به درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره‌ای شگفت‌آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت حرکت کرد و آن قدر پیش آمد که نزدیک بود به آن حضرت ﷺ بیچد.

(بار دیگر) آن‌ها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این نصف بازگردد و به نصف دیگر ملحق شود و به صورت نخستین درآید. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد و آن نصف به جای نخستین بازگشت.

در این هنگام من گفتم: لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده‌ام و نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم که آنچه آن درخت انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و بزرگداشت سخن و برنامه‌ات بود؛ ولی تمام آن گروه گفتند: او ساحری دروغ‌گوست، که سحر شگفت‌آور و ماهرانه‌ای دارد (سپس افزودند): آیا تو را در این کار کسی جز امثال این - منظورشان من بودم - تصدیق می‌کند؟!

شرح و تفسیر

معجزه حرکت درخت

امام علیؑ در این بخش از خطبه که یکی از مهم‌ترین بخش‌های آن محسوب می‌شود، به یکی از معجزات مهم پیامبر ﷺ که در مکه واقع شده و امام علیؑ شاهد

و ناظر آن بوده، اشاره می‌کند تا تأکیدی بر رابطه نزدیک خود با آن حضرت و ایمان پیشین خویش کند. معجزه‌ای که کمتر کسی از مسلمانان شاهد و ناظر آن بوده است. می‌فرماید: «من با آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم؛ در آن هنگام که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد! تو ادعای بزرگی کرده‌ای، ادعایی که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند. ما از تو معجزه‌ای می‌خواهیم که اگر پاسخ مثبت به آن داده، و آن را پیش چشم ما انجام دهی، می‌دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر انجام ندهی، خواهیم دانست که ساحر دروغگویی هستی»؛ (وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا آتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَارَيْتَنَاهُ، عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيُّ وَرَسُولٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ).

تعبیر به «الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ» (= سران قریش) نشان می‌دهد که این معجزه در مکه واقع شده و در زمانی بوده که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار شده بود و به گوش بسیاری رسیده بود؛ ولی هنوز مسلمانان قوت و قدرتی نداشتند و گرنه مخالفان، با چنین لحن شدید و جسورانه‌ای با آن حضرت سخن نمی‌گفتند.

به‌هرحال آن‌ها به گمان خود در مقام آزمون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برآمدند، ولی فرصت خوبی به دست رسول‌الله صلی الله علیه و آله افتاد تا حقایق خود را از طریق معجزه‌ای که آن‌ها می‌خواهند (نه آنچه خودش می‌خواهد) به اثبات رساند، لذا در ادامه این خطبه می‌خوانیم: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خواسته شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آن جا بود) برای ما صدا بزن، تا با همه ریشه‌هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد»؛ (فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَمَا تَسْأَلُونَ؟» قَالُوا: تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْفَلِعَ بِعُرْوِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ).

۱. «ملاً» در لغت به چیزی گفته می‌شود که چشم را پر می‌کند و شگفتی بیننده را بر می‌انگیزد، به همین دلیل به سران و بزرگان هر جمعیتی «ملاً» می‌گویند.

«پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: خداوند بر هر چیزی تواناست. آیا اگر خداوند این کار را (به دست من) برای شما انجام دهد، ایمان می آورید و به حق شهادت خواهید داد؟ عرض کردند: آری»؛ (فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ، أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟» قَالُوا: نَعَمْ).

شایان توجه است که حضرت می فرماید: «فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ؛ اگر خدا این کار را انجام دهد» و نمی گوید: «فَإِنْ فَعَلْتُ؛ اگر این کار را من انجام دهم»؛ اشاره به این که معجزه در حقیقت کار خداست، هر چند به دست پیامبر ﷺ ظاهر می شود. تعبیر «تُؤْمِنُونَ» و «تَشْهَدُونَ» اشاره به این است که هم در قلب ایمان بیاورید و هم در ظاهر شهادت به حق بدهید.

به هر حال آن ها هر دو را پذیرفتند و در این جا بود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من به زودی آنچه را که می خواهید به شما نشان می دهم؛ ولی می دانم که شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) باز نمی گردید. و نیز می دانم که در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده می شود و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ) بسیج می کند»؛ (قَالَ: «فَإِنِّي سَأُرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَيَّ خَيْرٍ، وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ^۱، وَمَنْ يُحَزَّبُ الْأَحْزَابِ»).

جمله «وَإِنَّ فِيكُمْ...» اشاره به ابوجهل و عتبه و شیبه و امیه بن خلف است که در میدان جنگ بدر کشته شدند و بدن بی جان آن ها را در چاهی که آن جا بود، افکندند و جمله «مَنْ يُحَزَّبُ الْأَحْزَابِ» اشاره به ابوسفیان است. در واقع پیامبر اکرم ﷺ معجزه مورد تقاضای آن ها را با سه خبر غیبی که هر یک معجزه ای محسوب می شود، تکمیل فرمود: عدم ایمان آن ها و داستان افکندن جنازه بعضی از آن ها در چاه و مسئله جنگ احزاب که سالیان درازی بعد از آن واقع شد.

۱. «قلیب» از ریشه «قلب» به معنای دگرگون ساختن گرفته شده، این واژه به معنای چاه است به دلیل این که خاک های آن را بر می گردانند.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سراغ اصل تقاضای آنها رفت و رو به درخت کرده «فرمود: ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم با ریشه‌ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا پیش روی من بایست»؛ (ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَيَّتُهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَانْقَلِعِي بَعْرُوقِكِ حَتَّى تَقْفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ»).

خطاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن درخت نشان می دهد که نباتات و جمادات نیز از نوعی شعور خداداد برخوردارند و جمله بعد از آن، نشان می دهد که آنها هم دارای ایمان به خدا و روز جزا هستند؛ اما این که این ایمان و آن هوشیاری چگونه است و آیا جنبه اختیاری دارد یا اجباری؟ مطالبی هستند که دقیقاً بر ما روشن نمی باشند. آیات متعددی در قرآن مجید نیز داریم که اشاره به نوعی هوشیاری و ایمان در همه چیز حتی جمادات می کند و می گوید: آنها نیز تسبیح و حمد خدا را می گویند، که مفسران به طور مشروح درباره آن بحث کرده اند.^۱

در این جا امیرمؤمنان علی علیه السلام رشته سخن را به دست می گیرد و می فرماید: «قسم به کسی که او را به حق مبعوث کرد (با چشم خود دیدم که) درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرندگان (در هنگام پرواز)؛ تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، در حالی که مانند پرندگان بال می زد و بعضی از شاخه های بالای آن، بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه افکنده بود و بعضی دیگر بر دوش من، که در طرف راست پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودم»؛ (فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد این آیات به تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۳۳ ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء ﴿سُبْحٌ لَّهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ مراجعه کنید.

لَا نَقْلَعَتْ بِعُرْوِقِهَا، وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِيُّ^۱ شَدِيدٌ، وَقَصْفُ^۲ كَقَصْفِ أَجْنِحَةِ الطَّيْرِ؛ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُرْفَرَفَةً^۳، وَأَلْقَتْ بِغُضْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَبِغَضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي، وَكُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ ﷺ).

از تعبیرات فوق به خوبی استفاده می شود که درخت مزبور درخت تنومندی بوده که حرکت شاخ و برگ های آن در آسمان تولید صدا و همهمه کرده و بعضی از شاخه های آن بالای سر پیامبر ﷺ و بعضی بر دوش علی علیه السلام سایه افکنده است و این معجزه بزرگی است که آن چنان درختی، با یک اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله به اذن الله از ریشه کنده شود و در برابر او قرار گیرد.

آیا این معجزه آشکار سبب بیداری و ایمان آن مشرکان متعصب شد؟ نه! بلکه همان گونه که عادت متعصبان لجوج است به بهانه جویی پرداختند که امام علیه السلام در ادامه سخن به آن اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که آن قوم (لجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری جویی و تکبر گفتند: (اگر راست می گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد و) نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر آن در جای خود باقی بماند! (رسول خدا) به درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره ای شگفت آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت حرکت کرد و آن قدر پیش آمد که نزدیک بود به آن حضرت صلی الله علیه و آله

۱. «دوی» به معنای صدا و طنین و انعکاس صوت استعمال می شود.

۲. «قصف» در اصل به معنای شکستن است، و لذا به بادهای شکننده «قاصف» گفته می شود و چون به هنگام شکستن چیزی یا وزیدن طوفانها صدای شدیدی به گوش می رسد، این واژه به معنای صدای شدید نیز آمده است.

۳. «مرفف» از ریشه «رفرف» در اصل به معنای برگ های گسترده درختان است و به پارچه های زیبا و رنگارنگ نیز «رفرف» اطلاق می شود و «مررفه» پرنده ای است که بال و پر می زند، گویی در عبارت بالا هدف امام علیه السلام این است که بگوید: هنگامی که درخت نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد شاخه هایش همچنان تکان می خورد مانند بال پرندگان.

بیچد)؛ (فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَيَّ ذَلِكَ قَالُوا - عَلُوا وَاسْتَكْبَاراً - : فَمَرَهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفَهَا وَيَنْتَقِي نِصْفَهَا، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفَهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَأَشَدِّهِ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

از این تعبیر استفاده می شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این جا دو معجزه دیگر به آن ها نشان داد: نخست امر فرمود که درخت به جای خود برگردد، سپس دستور داد نیمی از آن به اذن الله نزد او آید.

آیا با این همه آن قوم مشرک لجوج تسلیم شدند؟ متأسفانه نه! آن گونه که امام علیه السلام در ادامه سخن می فرماید: «آن ها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این نصف بازگردد و به نصف دیگر ملحق شود و به صورت نخستین درآید. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد و آن نصف به جای نخستین بازگشت. در این هنگام من گفتم: لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده ام و نخستین کسی هستم که اقرار می کنم که آنچه آن درخت انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و بزرگداشت سخن و برنامه ات بود»؛ (فَقَالُوا - كُفْرًا وَعُتُوًّا - : فَمَرُّهُ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَيَّ نِصْفِهِ كَمَا كَانَ، فَأَمَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَجَعَ، فَقُلْتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقًا بِنُبُوتِكَ، وَإِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ).

آیا بعد از مشاهده این معجزات چهارگانه و خوارق عادات شگفت انگیز که همه به پیشنهاد آن ها واقع شد، نه به خواست پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انتخاب او؛ آن گروه ایمان آوردند؟ متأسفانه نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه سخنی کفرآمیز و جسورانه و دور از منطق گفتند، آن گونه که امام علیه السلام در ادامه سخن می فرماید: «تمام آن گروه گفتند: او ساحری دروغگوست، که سحر شگفت آور و ماهرانه ای دارد (سپس افزودند): آیا تو را در این کار کسی جز امثال این - منظورشان من بودم - تصدیق

می‌کند؟»؛ (فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ: بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ، وَهَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا! - يَعْنُونَنِي -).

اشاره به این که ما در عمر خود ساحران بسیار دیده‌ایم و می‌دانیم که کار تو همانند کار آن‌ها بلکه از نوع برتر آن است و تنها امثال این کودکِ خوش‌باور تو را تصدیق می‌کنند!

عجیب این که صدر و ذیل سخنانشان کاملاً متناقض است! خودشان پیشنهاد معجزه می‌دهند و اظهار می‌دارند: در همان اولین مرحله معجزه قانع می‌شویم و ایمان می‌آوریم؛ ولی هنگامی که این معجزه چهار بار تکرار می‌شود، تازه می‌گویند: تو ساحری! سؤالی که در این جا برای هر کسی پیش می‌آید این است که اگر آن‌ها سحر و معجزه را از هم نمی‌شناختند و احتمال ساحر بودن را درباره پیامبر ﷺ می‌دادند، چرا از آغاز پیشنهاد معجزه کردند؟ می‌توانستند این نسبت دروغین را در آغاز بگویند.

آری، افراد لجوج و متعصب، نه منطقی صحیح دارند و نه وجدان و انصاف.

نکته‌ها

۱. معجزه شجره در روایات اسلامی

پیامبر اسلام ﷺ معجزات بسیاری داشت که معجزه مذکور در این خطبه یکی از بارزترین آن‌هاست و تنها در این خطبه نیست که اشاره به این مطلب شده است، بلکه این معجزه در تواریخ و روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد. در این جا کافی است به سخنی که ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه دارد، توجه شود. او چنین می‌گوید: «اما درختی که رسول خدا ﷺ آن را فراخواند

۱. «خفیف» در اصل به معنای سبک است و به حرکات سریعی که به‌هنگام تردستی با مهارت انجام می‌دهند، نیز خفیف گفته می‌شود.

(و به صورت اعجاز نزد آن حضرت آمد) احادیث وارده درباره آن بسیار است و به حدّ استفاضه رسیده و محدّثان در کتب حدیث و متکلمان در باب معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نقل کرده‌اند و اغلب روایات آن‌ها به همان صورتی است که در خطبه قاصعه (خطبه مورد بحث) آمده است، هر چند بعضی آن را به صورت مختصر ذکر کرده‌اند و چنین گفته‌اند: «أِنَّهُ دَعَا شَجَرَةً فَأَقْبَلَتْ تَخْدُّ إِلَيْهِ الْأَرْضَ خَدًّا؛ آن حضرت درخت را فراخواند و درخت زمین را شکافت و نزد او آمد». سپس می‌افزاید: «بیهقی در کتاب دلائل النبوة داستان درخت را آورده و همچنین محمد بن اسحاق بن یسار در کتاب السیره و المغازی به گونه دیگری آن را ذکر کرده است».^۱

مرحوم علامه تستری نیز در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: ابن اثیر در کتاب کامل و در اسد الغابه و بلاذری در انساب الاشراف و کراجکی در کنز الفوائد نیز حدیث درخت را به گونه مختصری آورده‌اند.^۲

البته کسانی که آشنایی با معجزات انبیا و معجزه رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند، می‌دانند که این‌گونه معجزات و برتر از آن برای اثبات حق بودن دعوت نبوت، چیز عجیبی نیست، همان‌گونه که لجاجت افراد نادان و متعصب و لجوج نیز در برابر آن‌ها مطلب تازه‌ای نیست.

۲. فرق میان سحر و معجزه

همان‌گونه که اشاره شد بی‌شک انبیا و پیامبران و همچنین امامان معصوم علیهم السلام خارق‌عاداتی که از انسان عادی امکان‌پذیر نیست داشته‌اند؛ یعنی اموری که

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۱۳.

۲. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۲، ص ۴۶۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۰۶، شماره ۱۹۵؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۶۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۷۶ و بسیاری دیگر از کتب تاریخی.

برخلاف قوانین معمول طبیعت بوده و انجام آن جز با استمداد از یک نیروی مافوق طبیعی ممکن نبوده است؛ مانند زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران غیر قابل علاج، اخبار از امور پنهانی که در قرآن مجید درباره حضرت مسیح علیه السلام آمده یا معجزه عصا و ید بیضای حضرت موسی علیه السلام و ناقه صالح علیه السلام و خاموش و سرد شدن آتش نمرود برای ابراهیم علیه السلام و معجزه شق القمر و از همه بالاتر اعجاز قرآن از جهات مختلف در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله.

واضح است که هرگز معجزه به معنای تحقق معلول بی علت نیست تا افرادی آن را انکار کنند، بلکه به معنای استمداد از علل ناشناخته فوق طبیعی است و این ادعا که ما تمام علل طبیعی و مافوق طبیعی را شناخته ایم، ادعایی است که هیچ کس آن را نمی پذیرد.

از سوی دیگر، سحر، یک واقعیت است، هر چند با خرافات زیادی آمیخته شده است. ساحران معمولاً از علل طبیعی استفاده می کنند، ولی علل و اسبابی که مردم عادی از آن اطلاعی ندارند، مثلاً درباره سحر ساحران عصر موسی علیه السلام گفته اند: آن‌ها چیزی شبیه مار ساختند و درون آن را «جیوه» ریختند. هنگامی که آفتاب بر آن تابید به علت «فرار بودن» جیوه آن مارهای ساختگی به حرکت درآمدند، بنابراین کار آن‌ها خارق عادت بود؛ اما با استفاده از اسباب ناشناخته برای توده مردم.

اکنون این سؤال پیش می آید که مردم از کجا تفاوت سحر را از معجزه بفهمند تا بتوانند پیامبران را از ساحران دروغگو بشناسند؟

فرق میان این دو واضح است، زیرا اول این که: سحر ساحران چون متکی به علوم محدود بشری است، به یقین محدود است، و لذا ساحران، خارق عادت را که خود می خواهند انجام می دهند، نه خارق عادت می کنند، زیرا کار آن‌ها متکی به تجربیات و تمرینات و ریاضت‌های قبلی است.

اما در مورد اعجاز، انبیا به سراغ اموری می رفتند که مردم پیشنهاد می کردند؛ مانند معجزه مورد بحث در این خطبه و معجزه شق القمر و معجزات مختلفی که از موسی بن عمران علیه السلام درخواست کردند، هر چند بعضی از انبیا در آغاز معجزاتی نیز با خود داشتند؛ مانند معجزه قرآن و معجزه عصا و ید بیضا.

دوم این که: معجزات انبیا توأم با ادعای نبوت بود، در حالی که خارق عادات ساحران هرگز با چنین ادعایی همراه نبوده و نیست، زیرا حکمت الهی اجازه نمی دهد که کار خارق عادت بر دست کذاب و دروغگویی حاصل شود و ادعای نبوت کند و مردم ناآگاه را به گمراهی بکشاند. حکمت الهی ایجاب می کند که این قبیل افراد رسوا شوند، لذا هر وقت ساحری به فکر چنین ادعایی افتاده، رسوا شده است.

سوم این که: از آن جا که سحر امری انحرافی است، افراد منحرف و نادرست به دنبال آن می روند؛ افرادی که رفتار و کردارشان گواه بر نادرستی آنان است. به این ترتیب هنگامی که خارق عادت از کسی دیده شود باید زندگی او را بررسی کرد، اگر زندگی او سراسر پاکی و تقوا بوده، این نشان معجزه بودن آن خارق عادت است و اگر آثار نادرستی در او نمایان بود و پرونده زندگی او تاریک یا مبهم بود، روشن می شود که آن خارق عادت سحر است، چرا که ساحران از مصداق های بارز افراد متقلّب و دروغگو هستند.

بخش بیست و سوم

وَإِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ، سِيَمَاهُمْ سِيَمَا
الْصَّادِقِينَ، وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ، عَمَّارُ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ. مُتَمَسِّكُونَ
بِحَبْلِ الْقُرْآنِ، يُخَيُّونَ سُنْنَ اللَّهِ وَسُنْنَ رَسُولِهِ؛ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
وَلَا يَعْلُونَ، وَلَا يَعْلُونَ وَلَا يُهْسِدُونَ. قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ، وَأَجْسَادُهُمْ
فِي الْعَمَلِ.

ترجمه

من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی هراس ندارند، از کسانی که
سیمایشان سیمای صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است. از کسانی که شب‌ها را
با عبادت آباد می‌کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی‌بخش روزهایند، از
کسانی که دست به ریسمان قرآن زده و سنت‌های خدا و رسولش را احیا می‌کنند،
تکبر نمی‌ورزند و برتری‌جویی ندارند، خیانت نمی‌کنند و فساد به راه
نمی‌اندازند، دل‌هایشان در بهشت و بدن‌هایشان در میدان عمل است.

شرح و تفسیر

من از این گروه‌ام!

سرانجام امام علیه السلام در بخش نهایی خطبه به معرفی خویش می‌پردازد، و آنچه را
که در سابق برای معرفی خود فرموده بود کامل می‌کند، تا از یک‌سو به آنچه در
این خطبه آمد قوت و عمق و اتقان بیشتری ببخشد، زیرا ایمان به گوینده و عمق
علم و تقوا و بینش و آگاهی او به خواننده پیام می‌دهد که سخنانش را جدی‌تر

بگیرد؛ و از سوی دیگر، نسل جوانی که در میان یاران او بودند و از سوابق امام علیه السلام آگاهی نداشتند، آگاهی پیدا کنند و از سوی سوم، همه بدانند که این بیانات نه برای دنیا بوده و نه برای تقویت پایه‌های حکومت، بلکه هدفی جز هدایت امت به صراط مستقیم در آن نبوده است. حضرت در این جا دوازده وصف برای خویشان بیان می‌کند که هر یک، فضیلت بزرگی از فضایل انسانی است.

نخست می‌فرماید: «من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنی هراس ندارند»؛ (وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ).
 گاه انجام وظیفه، مخالف افکار و خواسته‌های گروهی از افراد جامعه است، در این جا افراد سودجو و عافیت‌طلب یا ترسو از انجام وظیفه سر بازمی‌زنند، مبادا هدف تیرهای ملامت و سرزنش قرار گیرند. مرد خدا کسی است که اگر همه مردم به راه خطا بروند و او راه صواب را در برابر خود ببیند از پیمودن آن نهراسد و رضای خدا را بر رضای خلق مقدم دارد و در رأس چنین جمعیتی امیرمؤمنان علی علیه السلام - بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - قرار داشت و این ویژگی در همه اهل بیت عصمت علیهم السلام بود که یکی از نمونه‌های بارز آن امام حسین علیه السلام و قیامش در کربلاست.

قرآن مجید نیز درباره گروهی از مجاهدان راه خدا این وصف را بیان کرده، می‌فرماید: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ «آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند، این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد».^۱
 در دومین و سومین وصف می‌فرماید: «از کسانی که سیمایشان سیمای

صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است»؛ (سَيِّمَاهُمْ سَيِّمَاتِ الصِّدِّيقِينَ، وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ).

«صدیقین» همان راستگویانی هستند که در صف مقدم تصدیق کنندگان پیامبران قرار دارند و اعمالشان، گفتارشان را تصدیق می‌کند و در آیه ۶۹ سوره نساء هم ردیف پیامبران ذکر شده‌اند؛ آن‌جا که می‌فرماید: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ...﴾.

«ابرار» کسانی هستند که در سوره «هل اتی» هیجده وصف برای آن‌ها بیان شده است، اوصافی که دارنده آن را به بالاترین مقام قرب خدا می‌رساند و می‌دانیم که این اوصاف درباره پنج تن، (رسول خدا، علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم‌السلام) وارد شده است.

سپس در چهارمین و پنجمین وصف می‌فرماید: «از کسانی که شب‌ها را با عبادت آباد می‌کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی‌بخش روزهایند»؛ (عُمَارُ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ).

تعبیر به «عَمَار» جمع عامر یعنی آبادگر، به این دلیل است که شب‌زنده‌داری و عبادات شبانه روح و جان انسان را آباد می‌کند و به آن صفا و روحانیت می‌بخشد و دل‌های مرده از گناه را با آب حیات‌بخش توبه زنده می‌سازد و تعبیر به «منار» اشاره به برج‌های بلندی است که در گذشته در مسیر راه‌های بیابانی قرار می‌دادند و بر فراز آن‌ها چراغی روشن می‌کردند تا مسافران گمراه نشوند (شبیبه علائم راهنمایی امروز). آری، این قوم نیز همانند آن‌ها مردم را در راه به سوی خدا و سعادت و خوشبختی راهنمایی می‌کنند تا به بیراهه‌ها نیفتند و گرفتار غول‌های بیابان نشوند.

در بیان ششمین و هفتمین وصف می‌فرماید: «از کسانی که دست به ریسمان قرآن زده و سنت‌های خدا و رسولش را احیا می‌کنند»؛ (مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ؛ يُخَيِّوْنَ سُنْنَ اللَّهِ وَسُنْنَ رَسُولِهِ).

منظور از تمسک به «حبل قرآن» یا این است که به آن توسل جسته شود تا انسان از چاه طبیعت و هوای نفس بیرون آید و به اوج قرب خدا صعود کند، یا این که به وسیله آن، آب حیات، از درون زمین وجود انسانی بیرون کشیده شود و یا در گذرگاه‌های خطرناک دنیا با تمسک به حبل قرآن از سقوط در دره گمراهی نجات حاصل گردد.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به هنگام ایراد حدیث ثقلین، در توضیح اهمیّت قرآن فرمود: «كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ؛ کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین (که عالم ملک را با ملکوت پیوند می‌دهد و وسیله ارتقا را فراهم می‌سازد).^۱

«احیای سنت خدا و سنت پیامبر» عمل کردن به واجبات الهی که در قرآن آمده و فرایضی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرض کرده است؛ نه فقط عمل کردن، بلکه دعوت عامه مردم به سوی آن نیز لازم است.

در هشتمین و نهمین و دهمین و یازدهمین وصف می‌فرماید: «از کسانی که تکبر نمی‌ورزند و برتری‌جویی ندارند و خیانت نمی‌کنند و فساد به راه نمی‌اندازند»؛ (لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَلَا يَغْلُونَ، وَلَا يَغْلُونَ^۲ وَلَا يُفْسِدُونَ).

این چهار وصف در واقع به یکدیگر مرتبط‌اند؛ مستکبران پیوسته به سوی برتری‌جویی می‌روند و برای رسیدن به اهداف نامشروع خود دست به خیانت و فساد می‌زنند، قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا»؛ «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند، آن را به فساد و تباهی می‌کشند»^۳،

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۵، ذیل آیه ۱۰۳ سوره آل عمران: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾.

۲. «يَغْلُونَ» از ریشه «غلل» بر وزن «اجل» یا «غلول» بر وزن «غروب» به معنای خیانت گرفته شده؛ بنابراین، «لا يَغْلُونَ» یعنی آن‌ها خیانت نمی‌کنند.

۳. نمل، آیه ۳۴.

و نیز می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا»؛ «آری، این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جوویی و فساد در زمین را ندارند».^۱

با توجه به این که خیانت و فساد در این جا به صورت مطلق آمده، خیانت و فساد در عقاید و اخلاق و اموال و تمام شئون زندگی را شامل می شود. سرانجام در دوازدهمین وصف که جامعیت فوق العاده ای دارد، می فرماید: «(من از کسانی هستم که) دل هایشان در بهشت و بدن هایشان در میدان عمل است»؛ (قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَّةِ، وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ).

اشاره به این که هدف آن ها بسیار والاست و جز به رضای خدا و بهشت جاویدان او نمی اندیشند و به همین دلیل بدن هایشان پیوسته در مسیر طاعت حق و عمل به وظایف الهی و انسانی است.

قابل توجه است که خطبه با نفی تکبر و استکبار آغاز می شود و با همان پایان می یابد و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که پایان سخن با آغاز آن پیوند بخورد.

به راستی قوم و جمعیت یا افرادی که واجد این اوصاف دوازده گانه باشند، برترین انسان ها هستند؛ وجودشان در دنیا پربها و در آخرت مایه افتخار و نجات برای پیروانشان است.

بارالها! ما را در خط و مسیر آن ها قرار ده و توفیق پیروی از برنامه های آن ها را عنایت فرما و دست ما را از دامنشان در دنیا و آخرت کوتاه مفرما!

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ

رُوي أَنَّ صَاحِباً لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِداً، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَنَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ: فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

از خطبه‌های امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است

که در آن صفات و روحیات پرهیزکاران را شرح می‌دهد^۱

۱. سند خطبه:

این خطبه از خطبه‌های بسیار معروف و معتبر است که با سندهای مختلف (غیر از نهج البلاغه) نقل شده است. گروهی از راویان آن قبل از سید رضی و گروهی بعد از او می‌زیسته‌اند.

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این خطبه را نقل کرده‌اند مرحوم صدوق در امالی، ص ۵۷۰، ح ۲ و ابن شعبه (معاصر شیخ صدوق) در تحف العقول، ص ۱۵۹ و سلیم بن قیس در کتاب خود، ج ۲، ص ۸۴۹، ح ۴۳ هستند. ابن قتیبه (متوفای قرن سوم) نیز مقداری از این خطبه را در کتاب الزهد از کتاب عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۸۰ نقل کرده است.

(شأن ورود خطبه از این قرار است که) یکی از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام به نام «همّام»^۱ که مرد عابد و پرهیزکاری بود، به آن حضرت عرض کرد: ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برایم آنچنان وصف کن که گویی آنها را با چشم می‌نگرم. امام علیه السلام در پاسخ او درنگ کرد و آنگاه فرمود: ای همّام! تقوای الهی پیشه ساز و نیکی کن که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند؛ ولی همّام به این مقدار قانع نشد (و توضیح بیشتر خواست و اصرار ورزید) تا این که امام علیه السلام تصمیم گرفت صفات متقین را برای او شرح دهد، پس حمد و ثنای خدای را به جا آورد و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد. سپس فرمود:

بخش اول

صفحه ۲۴۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

→ از جمله کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را با اسناد دیگری نقل کرده‌اند و متن آن، نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است، سبط ابن جوزی در تذکرة، ص ۱۳۰ و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل، ص ۲۶۲ و کراجکی در کنزالفوائد، ج ۱، ص ۸۸ هستند که با تفاوت‌هایی آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳).

۱. «همّام» از ریشه «هم» به معنای اراده و تصمیم و گاه به معنای غم است و نامیدن افراد به این نام به این امید است که شخص صاحب اراده‌ای گردد. در این که «همّام» کیست، میان شارحان نهج البلاغه گفت‌وگوست؛ ابن ابی الحدید معتزلی گوید: همّام بن شریح است، در حالی که علامه مجلسی گوید اظهار این است که او همّام بن عباده بن خثیم باشد که پسر برادر ربیع بن خثیم محسوب می‌شود (معروف است که ربیع بن خثیم، همان خواجه ربیع است که نزدیک شهر مشهد مدفون است).

به‌هرحال، او از شیعیان خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام و از عارفان و عابدان و زاهدان بود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۳۴).

وَمَشِيئُهُمُ التَّوَاضِعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ الدَّافِعِ لَهُمْ. نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِلَتْ فِي الرِّخَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى التَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهَمُّ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهَمُّ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهَمُّ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهَمُّ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تَجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَأَسَرَّتْهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

بخش دوم

صفحة ٢٤٩

¼ qd / ١UB» ١U ¼ÜPI qA ; °B ¼kE¼ ùB ùÑ a°BE
 B ١A«fn Ö z UB ù BAO¼AB / j A ¼ M¼ o Xv v ûE M
 BAO¼AA / «ÄEK »B»EA«i , Bç { B ١A w û»S Äâ U ,BÄç
 ùBÜ { «] o ùp ¼EA«i , Mç i ¼B¼B ١AAE Eð h UB ù
 û fE IB °¼ { oTi ½ çBw E aÄ¼ »Be ù, »ICñ E
 / MB Bù ù °BÜI ¼¼ Iâ , ¼kEöAoc E , Ifn

بخش سوم

صفحة ٢٧٥

oè« bAÜPI oM h °I oMç / BÜhAM ١A ١B ùnB«°BE
 /!Aâ ° i kÜP:ñ Ü ;Ç o¼ ¼ ÜPBB½ , â o½ lv d ùoiB«°I ١A
 ¼ oXTv ,Ñ ü°I °BAE ¼¼ â o ! èÄo¼E á °B kÜP
 « ¼k e E fpAA¼ Üüz ½ °BAE ½ ,¼ ¬T½ v û» ù/o X°I
 « ½ M aÄE M , o ô j ½ v û«M aEBEñ Üù , °ñBÜ B¼öBi
 ou ôI ,¼ «è B¼Ñé ùE «ÄI ,¼ ° Ü BM »niA U a°Av û«M
 ¼¼ -Ä B½ °

بخش چهارم

صفحة ۲۸۳

ùB»BA, j ° ùBçc , j j ù ç ° oU »E ke E ½ Åj -ù
 ùBÅ z i , « Åk ç , æ ùB-Å , Å ùB oe , j Ü
 ùBçBz » ,ñ e ùBLç , k{ ùAL , çB ù - ÷ U , jBIA
 v - Ñ j a Å d °B°AñB-Å IÑ-Ä ï -ç j ÅB]od U , k
 me B ° Ame ;Beoù cL Ame S L / of m ° I - cL , o z ° I -
 a ÅS IÄ TwI ¼ / - e o ° I Ñé û ° I ½ JB EB-MBeoù , æ EI ½
 ,ñ q B- ù « Å o ç / Kd UB- ùB ° w Bâ Ä ° o UB-ù v û»
 Ñ-Ä M ÜP I , a Ä M d ° Z q - , ÜL B-ù jB p

بخش پنجم

صفحة ۲۹۵

w , æ EA q « ½ v û» ÄB , Iç BÄBi , æp æ , æ EBloç oN
 o z ° A ,ñ ½ « ½ h A è ô B ½ ½ U { T ½ « j A oe , o ½ E
 ° j of An ° A ù ¼ B j A , j of An ° A ù K T j æ BEI ù ¼ B ¼ A ¼ ½ E ½ « ½
 / j æ BEI ½ K T
 , z d ù AkÄM Ää ç j ½ Ñ , ½ e j ½ ä Ä , -æ j -Ä ûÄ
 ñp q ° A ù / o { AM ½ o i IÜ ½ ù o Ä ½ AâBe , o « ½ BLôB ° çB «
 ,ü æ j ½ a Å ò d / n { iB ° I ù , n L nB - ° I ù , n ç
 , è û d TwIB ä é , a Å k z ½ E Ñ ç Öd ° B o Ä / Kd j -ù F
 , K B ° B - z , nB ° M B , JBÜP BqMB , ofl B ½ v «
 ¼ A , T - -æ ° S - ¼ A Öd ° I ½ Zoh , Ñç BEI ù Ñi k
 ÜR m ° A & I ¼ T e oL a Å A M A , U ÑÄ ° d â
 bAE , U i v û » K Ä E / eAn ù « ¼ B « ° A / « B ù « ½ v û » / °
 j ° « ½ B j j - ½ j , qA k p « Å k Å B j - Å k Ä M v û » j ½ B « ° A
 / Äki o - M j , - è Å o L M k Å B ù ° / - e n

خطبه در یک نگاه

از یک نگاه، خطبه یک مطلب را دنبال می‌کند و آن صفات پرهیزکاران است که امام علیه السلام در حدود یک صد و ده صفت در این خطبه برای پرهیزکاران بیان فرموده است؛ ولی اگر درست در جزئیات خطبه دقت کنیم می‌بینیم که این صفات ناظر به ابعاد مختلفی از زندگی پرهیزکاران است.

بخشی از آن‌ها اخلاق فردی آن‌ها را معرفی می‌کند.

بخش دیگری، از اخلاق اجتماعی آن‌ها بحث می‌کند.

قسمتی از خطبه، ناظر به علو شأن آن‌ها در مباحث اعتقادی و معارف دین است، در حالی که در بخش دیگری به مقام پرهیزکاری آن‌ها از نظر گفتار و رفتار اشاره شده است.

در بخش دیگری از خطبه از علامت‌ها و نشانه‌های آن‌ها بحث شده که اگر بخواهیم اهل تقوا را در میان جمع بشناسیم با چه اوصافی امکان‌پذیر است.

در بخش پایانی خطبه سخن از حادثه عجیبی به میان آمده که برای هم‌امان‌همان پرسشگری که با اصرار و تأکید، بیان اوصاف متقین را خواسته بود - اتفاق افتاد که صیحه‌ای زد و مدهوش شد، سپس جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و به دنبال آن امام علیه السلام فرمود: مواعظ بالغه در کسانی که اهل آن هستند چنین اثر می‌گذارد. به دنبال آن، شخص جسوری سؤال کرد: چرا این حادثه درباره شخص شما اتفاق نمی‌افتد؟ که امام علیه السلام جواب قانع‌کننده‌ای دادند.

از بعضی از نقل‌ها استفاده می‌شود که امام علیه السلام این خطبه را به عنوان صفات شیعه ایراد فرمود.^۱

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۴.

پاسخ به یک سؤال

با توجه به آنچه در صدر این خطبه آمده، این سؤال مطرح می‌شود که چرا امام علیه السلام در آغاز از بیان و پاسخ مشروح به سؤال هم‌ام خودداری کرد و پس از اصرار، به این کار تن داد؟

درباره علت تأمل آن حضرت در جواب، و جوهی گفته شده، از جمله این‌که:

۱. امام علیه السلام می‌دانست که او مردی بسیار حساس و مواعظ‌پذیر است و بیم آن می‌رود که بر اثر حساسیت فوق‌العاده و تأثر شدید، قالب تهی کند، لذا امام علیه السلام به پاسخ اجمالی قناعت فرمود، و ذیل خطبه گواه بر آن است.

۲. در آن مجلس، افراد بیگانه و اغیاری بودند که امام علیه السلام مصلحت نمی‌دید این گوهرهای گران‌بها در اختیار آنان قرار گیرد (گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش) ذیل خطبه نیز می‌تواند گواه بر این معنا باشد، زیرا سؤال آن سائل و جواب امام علیه السلام دلیل بر وجود بعضی از نامحرمان در آن جمع است.

۳. امام علیه السلام با این تأمل و سکوت، شوق هم‌ام را برای شنیدن پاسخ سؤال بیشتر کرد تا این سخنان در عمق جاننش به‌خوبی جای گیرد.

وعده وصل چون شود نزدیک
آتش عشق شعله‌ور گردد

۴. در مقام سؤال و جواب، ادب ایجاب می‌کند که پاسخ‌دهنده عجلولانه به جواب نپردازد، بلکه با تأمل و درنگ سخن را آغاز کند تا شنونده را به اهمیت مطلب آگاه‌تر سازد. در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤال پرسشگری، مقداری سکوت و تأمل فرمود، کسی عرض کرد: آیا می‌خواستید درباره این مسئله فکر کنید؟ فرمود: نه، سکوت و تأمل من برای ارج نهادن به علم و دانش بود.^۱



۱. محاضرات الابداء، ج ۱، ص ۹۵؛ مستدرک سفینة البحار، باب التدبیر، ج ۳، ص ۲۵۵.

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا
عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ،
وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعِهِ. فَكَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَاذِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا
مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ،
وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشِيئُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ، وَوَدَّقُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أُنْمُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي
الْبَلَاءِ كَأَنِّي نُزِّلْتُ فِي الرِّجَاءِ وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ
تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا
مِنَ الْعِقَابِ عَظِيمِ الْخَالِقِ فِي أُنْمُسِهِمْ فَصَعُرَ مَادُونُهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ
وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ
فِيهَا مُعَذِّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَسُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ،
وَحَاجَاتُهُمْ حَفِيفَةٌ، وَأُنْمُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ
رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ، تِجَارَةٌ مُرَبِّحَةٌ يَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ
يُرِيدُوهَا، وَأَسْرَتْهُمْ فَغَدَّوْا أُنْمُسَهُمْ مِنْهَا.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا، خلق را آفرید در حالی که
از اطاعتشان بی نیاز و از معصیتشان ایمن بود، زیرا نه عصیان گنهکاران به او زیان
می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او
نفعی می بخشد. پس از آفرینش آنان، روزی و معیشتشان را (با روش

حکیمانه‌ای) در میان آنان تقسیم کرد و هر یک را در جایگاه دنیوی اش جای داد. (ولی) پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه‌روی و راه رفتنشان همراه با تواضع و فروتنی است. چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است، حال آنان در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر داشته، نبود، (حتی به اندازه) یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت. آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است. آن‌ها به کسانی می‌مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم‌اند و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب‌اند! قلب‌های آن‌ها اندوهگین و مردم از شرشان در امان‌اند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان عقیف و پاک است. آن‌ها برای مدتی کوتاه در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایش طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پرسود است که پروردگارشان برای آن‌ها فراهم ساخته است. دنیا (با جلوه‌گری‌هایش) به سراغ آن‌ها آمد؛ ولی آن‌ها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می‌رفت که آن‌ها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند!

شرح و تفسیر

صفات والای پرهیزکاران

پیش از آن‌که به تفسیر بخش اول خطبه پردازیم، لازم است به سراغ این نکته برویم که جواب کوتاه نخستین امام علیه السلام چگونه با سؤال هم‌ام ارتباط داشت؟ او

تقاضای بیان اوصاف متقین را کرد و امام علیه السلام به جای بیان اوصاف، امر به تقوا و احسان فرمود و سپس فایده تقوا را بیان کرد که در بدو نظر، نه امر به تقوا پاسخ همّام است و نه ذکر فواید آن.

ظاهر این است که امام علیه السلام با این سخن می خواهد به او بفهماند که مفهوم تقوا به طور اجمال روشن است، تو مرد عمل باش، مشکلی در کار نیست، و برای تشویق او به تقوا به بیان فواید آن می پردازد.

به هر حال امام علیه السلام در آغاز خطبه به بیان این نکته مهم می پردازد که خدا از همگان بی نیاز است و اگر دستورات سنگین و متعدّدی درباره تقوا در این خطبه می آید، برای افزودن به جاه و جلال خدا نیست، بلکه برای پیمودن راه تکامل انسان است، می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا، خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز بود و از معصیتشان ایمن، زیرا نه عصیان گنهکاران به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَيْبًا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مَنْ عَصَاهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ).

دلیل آن روشن است، زیرا اولاً خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت و کامل مطلق و چنین وجودی کمبود و نقصانی ندارد که بخواهد از طریق ستایش و اطاعت بندگان کمالی بپذیرد و اگر همه کائنات هم کافر شوند بر دامن کبریایی اش گردی نمی نشیند، زیرا مخلوقات، ناتوان تر از آن اند که بتوانند زبانی به ذات پاکش برسانند. ثانیاً مخلوقات هر چه دارند از اوست و از برکات فیض او، و بازگرداندن فیض او به او معنا ندارد.

همگی ریزه خوار خوان نعمت او، بلکه وابسته به وجود اویند که اگر لحظه ای رابطه آن ها با خدا قطع شود، نابود می شوند: اگر نازی کند، از هم، فرو ریزند قالب ها.

آنگاه امام علیه السلام به وضع مادی مردم در دنیا می پردازد که در واقع مقدمه‌ای است برای بیان جنبه‌های معنوی که بعد از آن ذکر شده و با دو جمله، همه چیز را در جهات زندگی مادی مردم بیان کرده است، می فرماید: «(خدا بعد از آفرینش خلق)، روزی و معیشت آنان را (با روش حکیمانه‌ای) در میان آنان تقسیم کرد و هر یک را در جایگاه دنیوی اش جای داد»؛ (فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ).

اشاره به این که خداوند تمام نیازهای مادی انسان را در اختیار او قرار داد و هر کدام را بر حسب لیاقت، جایگاهی بخشید. این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیه ۳۲ سوره زخرف آمده است، می فرماید: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»؛ «ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم و درجات بعضی را برتر از بعضی قرار دادیم».

بدیهی است که معنای تقسیم معیشت این نیست که بدون سعی و کوشش همه چیز به خانه انسان بیاید، از آن جا که به دست آوردن روزی، بدون سعی و کوشش، مایه تباهی و تبلی و بی‌اعتنایی به روزی‌هاست، خداوند مواد همه را آفریده و همگان را به سعی و عمل دعوت کرده است. مقامات ظاهری نیز که خداوند به بندگان بخشیده، بدون سعی و کوشش به دست نمی آید.

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گروهی در دنیای امروز بر اثر گرسنگی جان می دهند، نه به علت کمبودهاست، بلکه به سبب ظلم و ستم گروهی خودخواه و سودجو و انحصارطلب است. حتی در سخت‌ترین سال‌های قحطی اگر تقسیم عادلانه‌ای در ارزاق شود، کسی گرسنه نمی ماند.

نه تنها روزی انسان‌ها، بلکه روزی همه جانداران و حیوانات را به گونه شگفت‌آوری برای آن‌ها فراهم ساخته است؛ نه نطفه‌ها را در جنین به فراموشی سپرده، نه جاندار کوچکی را که درون تخم پرندگان، یا دانه گیاهان وجود دارد

محروم ساخته است. داستان تقسیم روزی در شیوه‌های بسیار مختلف آن، داستانی است بسیار شگفت‌انگیز که درباره آن کتاب‌ها می‌توان نوشت و حتی شرح کوتاه آن به درازا می‌کشد.

سپس به بیان فضایل و صفات برجسته پرهیزکاران پرداخته و سخن را با ذکر سه صفت برجسته آغاز می‌کند، می‌فرماید: «پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه‌روی و راه رفتنشان همراه با تواضع و فروتنی است»؛ (فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْاِفْتِصَادُ^۱، وَمَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُعُ).

جمله «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ» اشاره به نخستین گام در خودسازی و تربیت انسان‌هاست و آن اصلاح زبان است؛ زبانی که بیشترین گناهان کبیره با آن انجام می‌شود و بهترین عبادات به وسیله آن صورت می‌گیرد؛ اگر اصلاح شود، همه وجود انسان رو به صلاح می‌رود و اگر فاسد شود، همه وجودش رو به ویرانی می‌گذارد. واژه «صواب» در این جا مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد و هر سخن حق و مفیدی را شامل می‌شود. آری، پرهیزکاران قبل از هر کار به اصلاح گفتار خویش می‌پردازند و به همین دلیل، سالکان طریق الی الله معتقدند که اولین گام در اصلاح خویشتن، اصلاح زبان است که اصلاح آن مایه اصلاح سایر ارکان است. قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن صحیح بگویید تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامزد».^۲

۱. «اقتصاد» از ریشه «قصد» به معنای میانه‌روی است و اعتدال در هر چیزی را شامل می‌شود.

۲. احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

اصلاح اعمال و بخشش گناهان به دنبال تقوا و سخن صحیح، قرینه خوبی برای رابطه این‌ها با یکدیگر است.

تعبیر به «ملبس» در جمله «وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ» که به عنوان دومین فضیلت مهم پرهیزکاران ذکر شده است اگر در معنای حقیقی به کار رود، اشاره به همان لباس ظاهری است که باید نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه سخت‌گیری و خساست، همان‌گونه که بسیاری از شارحان نهج البلاغه فهمیده‌اند.

اما اگر به قرینه آیتی که لباس را در معنای کنایی وسیع به کار برده است؛ مانند «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ»^۱ و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا»^۲ و «هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»^۳ معنای لباس را منحصر در پوشش ظاهری ندانیم، مفهوم گسترده‌ای پیدا می‌کند که همه زندگی انسان را شامل می‌شود؛ یعنی اعتدال و میانه‌روی تمام زندگی آنان را در بر گرفته و همچون لباسی است بر قامت آنان، همان‌گونه که در جمله سوم تعبیر به «مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ» تنها اشاره به راه رفتن ظاهری نیست، زیرا راه رفتن متواضعانه هر چند کار خوبی است اما در ردیف نخستین صفات برجسته پرهیزکاران قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین، اشاره به معنای وسیع مشی است و مفهومش این می‌باشد که همه رفتارهای آن‌ها آمیخته با تواضع است.

درواقع امام علیه السلام به سه اصل اساسی در آغاز این خطبه اشاره فرموده است: درستکاری، میانه‌روی و تواضع که بر سراسر زندگی پرهیزکاران حاکم است. در روایات اسلامی نیز درباره این سه اصل، تأکیدهای فراوانی دیده می‌شود؛ در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَيَنْبَغِي

۱. اعراف، آیه ۲۶.

۲. فرقان، آیه ۴۷.

۳. بقره، آیه ۱۸۷.

لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ؛ این زبان، کلید هر خیر و شرّی است، پس سزاوار است که مؤمن مهر بر زبانش زند همان‌گونه که بر طلا و نقره‌اش مهر می‌زند (و در صندوق محفوظی نگاه می‌دارد).^۱

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «مَا عَالَ مِنْ اِقْتَصَدَ؛ آن‌کس که میانه‌روی را پیشه کند هرگز تنگدست نمی‌شود». ^۲

در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «فِي مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام: يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ اقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ در بین سخنانی که خداوند عزوجل به حضرت داود علیه السلام وحی کرد این سخن بود که ای داود! همان‌گونه که نزدیک‌ترین مردم به خداوند، افراد متواضع هستند، دورترین مردم از خداوند نیز متکبران هستند». ^۳

سپس به بیان دو وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «آن‌ها چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است»؛ «غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ».

«غَضُّوا» از ریشه «غَضَّ» در اصل به معنای کم کردن است و هنگامی که در مورد چشم به کار می‌رود، معنای فروافکندن می‌دهد؛ یعنی سر را به زیر اندازد و نگاه نکند.

«وَقَفُوا» از ریشه «وقف» در لغت به معنای متوقف ساختن است؛ ولی گاه به معنای اصطلاحی فقهی یعنی چیزی را برای چیزی وقف کردن یا از آن گسترده‌تر، چیزی را اختصاص به چیزی دادن، به کار می‌رود.

۱. تحف العقول، ص ۲۹۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب استحباب التواضع، ص ۲۱۶، ح ۲.

بنابراین، اگر در دو جمله مورد بحث، معانی حقیقی کلمه را در نظر بگیریم مفهومش این است که آن‌ها نگاه به صحنه‌های حرام نمی‌کنند و پیوسته گوش به علم نافع می‌دهند، و اگر معنای وسیع و کنایی آن‌ها را در نظر بگیریم، مفهوم دو جمله مذکور این است که آن‌ها از همه محرمات چشم‌پوشی و صرف نظر می‌کنند و گوش‌های آن‌ها وقف بر علم نافع است.

مقصود از «علم نافع» در درجه اول، علمی است که برای دین و ارزش‌های معنوی و زندگی سعادت‌بخش در جهان دیگر، سودمند است و در درجه بعد، همه علوم و دانش‌هایی که برای عزت و عظمت و استقلال و سربلندی انسان‌ها در این دنیا لازم است؛ عم از علوم مربوط به سلامت انسان یا صنایع و کشاورزی یا علوم سیاسی و مانند آن.

بی‌شک رابطه انسان با جهان خارج، (جهان امروز و گذشته به‌طور عمده) از طریق این دو موهبت الهی، یعنی چشم و گوش است، حقایق را با چشم می‌بیند، تاریخ مکتوب را با چشم می‌خواند، پیام الهی و پیشوایان دین و تجربیات بزرگان پیشین را با گوش خود می‌شنود و با این دو وسیله با همه چیز در اطراف خود رابطه برقرار می‌کند که اگر این دو موهبت از انسان گرفته شود، چیزی برای او باقی نمی‌ماند و عقل و شعورش در حد طفل غیر ممیز متوقف خواهد ماند و حتی زبان و سایر حواس، در صورت سلامت این دو فعال می‌شوند. به همین دلیل افراد کر و کور همیشه لال هستند هر چند زبانشان سالم باشد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرِ ثَلَاثٍ؛ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ عُضَّتْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ؛ تمام چشم‌ها در روز قیامت گریان است، جز سه چشم، چشمی که در راه خدا بیدار بماند و چشمی که از خوف خدا گریان شود و چشمی که از حرام پوشیده شود».^۱

۱. کافی، ج ۲، باب اجتناب المحارم، ص ۸۰، ح ۲.

در حدیث دیگری از امام حسن مجتبی علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ أْبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبُهُ وَأَسْمَعُ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّدْكِيرَ وَأَنْتَفَعُ بِهِ؛ بیناترین دیده‌ها، دیده‌ای است که نظر و دید آن در مسیر خیر باشد و شنواترین گوش‌ها گوش‌ای است که تذکرات و پندها را اخذ کند و از آن‌ها نفع ببرد».^۱

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از اوصاف پرهیزکاران که صفت رضا و تسلیم است، پرداخته، می فرماید: «حَالِ آن‌ها در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است»؛ (نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ)^۲.

در حال نعمت مست و مغرور نمی شوند و در بلا و مشکلات بی تاب‌ی و جزع نمی کنند؛ در همه حال راضی به رضای خدا و تسلیم در برابر اراده او هستند. به یقین از تلاش و کوشش برای مبارزه با مشکلات و فراهم کردن اسباب نعمت‌ها فروگذار نمی کنند، ولی آن‌جا که از تحت اراده آن‌ها بیرون است، جز تسلیم و رضا عکس‌العملی نشان نمی دهند؛ زیرا از یک سو می دانند که خداوند، حکیم است و مهربان، از هر کس، حتی از مادر مهربان‌تر است و جز آنچه مصلحت بنده باایمان اوست، مقدر نمی فرماید.

از سوی دیگر می دانند که بی تاب‌ی در برابر بلا و حوادث ناگوار نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه اجر و پاداش آن‌ها را بر باد می دهد و گاه بر مشکلات نیز می افزاید و سبب یأس و نومیدی و انفعال در برابر هر حادثه‌ای می شود.

درباره اهمیت مقام تسلیم و رضا، روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ، وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا

۱. تحف العقول، ص ۲۳۵.

۲. «رخاء» و «رخوه» در اصل به معنای سستی و نرمی است و هنگامی که درمورد زندگی به کار رود به معنای زندگی توأم با آرامش و آسایش و وسعت است.

كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛ برترین مرتبه اطاعت خداوند، صبر و رضا در همه چیزهایی است که بندگان دوست دارند، یا دوست ندارند و هیچ بنده‌ای در همه این امور از خدا راضی نمی‌شود، مگر این‌که خیر او در آن است.^۱

مرحوم کلینی بعد از نقل این روایت در کافی، دوازده روایت دیگر در اهمیّت تسلیم و رضا و مقامات مؤمنان راضی و تسلیم در برابر اراده پروردگار ذکر کرده است.

امام علیه السلام سپس به یک وصف مهم دیگر پرهیزکاران می‌پردازد که نشانه ایمان قوی و اطمینان آن‌ها به وعده‌های الهی است، می‌فرماید: «اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر داشته، نبود، (حتی به اندازه) یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت»؛ (وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ).

روح آن‌ها به کبوتری می‌ماند که در قفس گرفتار است؛ در یک سوی خود، باغی خرم و سرسبز با انواع گل‌ها و گیاهان و میوه‌ها می‌بیند و در طرف دیگر، آتشی سوزان. در درون قفس، بال و پر می‌زند و به شدت طالب آزادی است تا پرواز کند و بر شاخسار باغ قرار گیرد و در ضمن از آتش سوزانی که در یک طرف دیگر قفس بود، رهایی یابد.

پرهیزکاران راستین چنین‌اند. عشق به ثواب از یک سو و خوف از عقاب (بر اثر سوء عاقبت) از سوی دیگر، روح ناآرام آن‌ها را به جهان دیگر جذب می‌کند؛ ولی اجلی که خداوند برای آن‌ها مقرر ساخته آنان را از این امر بازمی‌دارد.

۱. کافی، ج ۲، باب الرضا بالقضاء، ص ۶۰، ح ۱.

در ضمن، این تعبیر، حاکمیت صفت خوف و رجا را بر وجود آنها روشن می‌سازد؛ از یک سو امیدوار به لطف و ثواب الهی هستند و از سوی دیگر از این بیم دارند که در دنیا پایشان بلغزد و در دام شیطان و هوای نفس، گرفتار شوند و با سوء عاقبت از دنیا بروند.

در حدیثی از لقمان حکیم می‌خوانیم که خطاب به فرزندش می‌گفت: «يَا بُنَيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا لَوْ أَتَيْتَ الْقِيَامَةَ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ خُفْتَ أَنْ يُعَذِّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَيْتَ الْقِيَامَةَ بِإِثْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يُعْفَرَ لَكَ؛ فرزندم! آن‌گونه از خدا بترس که اگر در روز قیامت در صحنه قیامت وارد شوی، در حالی که اعمال نیک انس و جن را با خود داشته باشی باز از عذاب خدا بترسی و آن قدر امیدوار به لطف او باش که اگر روز قیامت با گناه جن و انس وارد محشر شوی باز امید به عفو او داشته باشی».^۱

سپس امام علیه السلام به سراغ یکی دیگر از اوصاف بسیار برجسته پرهیزکاران می‌رود و می‌فرماید: «آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است»؛ «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ».

هر گاه کسی در کنار اقیانوس پهناور و بی‌کرانی باشد، طبیعی است که یک قطره آب در نظرش بسیار حقیر و ناچیز است و آن‌کس که چشم به آفتاب عالم تاب دوخته، پرتو یک شمع در نظرش بی‌مقدار است. آری، پرهیزکاران با آفریدگار جهان هستی، با قدرت و علم بی‌پایان او آشنا شده‌اند و به قدر استعداد خود، عظمت ذات پاک او را دریافته‌اند. بدیهی است که غیر او در نظرشان کوچک و بی‌مقدار است و یکی از دلایل تقوا و پرهیزکاری و بالاتر از آن،

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۴.

عصمت و مصونیت از گناه همین است. هر قدر معرفت انسان به خدا بیشتر شود، ما سوی الله در نظرش کوچک تر می شود و به این اشیای حقیر و ناچیز، دل نمی بندد و به خاطر آنها گناه نمی کند.

از این جا می فهمیم که اگر علی علیه السلام می فرماید: «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانش قرار دارد به من دهند برای این که خدا را در مورد مورچه ای نافرمانی کنم و پوست جوی را از دهانش برگیرم، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد»^۱ دلیلش همین است.

اگر در ادامه سخن مذکور می افزاید: «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَزَاةٍ تَقْضُمُهَا؛ به یقین دنیای شما (با همه ثروت ها و زرق و برق هایش) نزد من از برگی که در دهان ملخی است و آن را می جود پست تر است» به دلیل عرفان والای مولا علیه السلام درباره خداست. آری، هر قدر معرفت الله بیشتر شود، دنیا در نظر انسان، کوچک تر می گردد، اسباب گناه نزد او ضعیف تر می شود و آرامش بیشتری می یابد. یکی از آثار آن، حضور قلب فوق العاده در عبادت و نماز است، به گونه ای که اگر پیکان تیری از پای او برکشند متوجه نمی شود.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ وصف برجسته دیگری می رود و آن، مقام یقین شهودی پرهیزکاران و الامقام است، می فرماید: «آن ها به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم اند، و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب اند»؛ (فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ).

ایمان و یقین، مراحل دارد؛ گروهی ایمانشان برخاسته از ادله عقلی است

و دلایل کافی و شافی برای آن دارند. بزرگان اخلاق و عرفان با اقتباس از آیات قرآن از این مرحله به علم الیقین تعبیر کرده‌اند.

مرحله والاتر، مرحله شهود است. در این مرحله انسان، استدلالات عقلی را پشت سر می‌گذارد و به مقام شهود می‌رسد و با چشم دل، خدا را می‌بیند و عظمت او را مشاهده می‌کند و هرگونه شک و تردید و وسوسه که گاهی در اعماق استدلالات عقلی نیز وجود دارد از او زایل می‌شود که آن را مقام عین الیقین گویند.

مرحله سوم که مخصوص خاصان و مقربان است مرحله حق الیقین است؛ در این مرحله انسان به جایی می‌رسد که خویشتن خویش را فراموش می‌کند، آنچه می‌بیند خداست و غیر او از نظرش محو می‌شود.

در حقیقت مرحله اول، جنبه عمومی دارد و همه مؤمنان راستین را شامل می‌شود. مرحله دوم ویژه پرهیزکاران مخلص و مجاهد است و مرحله سوم ویژه گروه خاصی از اولیای الهی، همچون معصومان علیهم‌السلام است و هر یک از این‌ها آثاری دارد.

یکی از آثار مرحله شهود که در این خطبه درباره پرهیزکاران به آن اشاره شده این است که خود را دائم در برابر حق می‌بینند و پیوسته سر به فرمان او نهاده هستند و قداست زندگی آن‌ها گواه بر ایمان شهودی آن‌هاست.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: یک روز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی افتاد که بسیار خواب‌آلود بود و اندامش نحیف و لاغر به نظر می‌رسید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را با نام صدا زد و فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟؛ چگونه صبح کردی؟ (و حالت چگونه است؟)». عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا؛ صبح کردم ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حالی که به مقام یقین رسیدم». رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این پاسخ صریح او در شگفتی فرو رفت و به او

فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» هر یقینی نشانه روشنی دارد، نشانه روشن یقین تو چیست؟» عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه آن این است که مرا در اندوهی عمیق فرو برده و به شب زنده داری و روزه گرفتن روزها واداشته است و روح من به دنیا و آنچه در آن است بی اعتناست... .

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَسْتَعَارِفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِبُونَ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُضْطَرِحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي؛ گویی من اهل بهشت را می بینم که در آغوش بهشت متنعم اند و با هم در گفت و گوی دوستانه اند و بر تخت ها تکیه زده اند و گویی اهل دوزخ را می بینم که در آن، عذاب می شوند و فریاد می کشند و گویی الآن، صدای شعله های آتش در گوش من می پیچد». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این بنده ای است که خداوند قلب او را با نور ایمان روشن ساخته است». سپس فرمود: این حالت را حفظ کن، جوان عرضه داشت: دعایی در حق من کنید که خداوند شهادت را در رکاب شما برای من فراهم سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او دعا کرد، طولی نکشید که در یکی از غزوات، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد و در آن غزوه ده نفر شهید شدند که دهمین آن ها این جوان بود.^۱

داستان های فراوانی شبیه این داستان، از پرهیزکارانی که در طول تاریخ به مقام شهود رسیده اند نقل شده که گفتار مولا علی علیه السلام را تأیید می کند.

در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران پرداخته، می فرماید: «قلب های آن ها اندوهگین و مردم از شرشان در امان اند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان عقیف و پاک است»؛ (قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَقِيفَةٌ).

۱. این حدیث را مرحوم کلینی در کافی، ج ۲، باب حقیقه الايمان و اليقين، ص ۵۳، ح ۲ آورده است. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۴ از کتاب محاسن، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۲۶۵ این حدیث را نقل کرده است.

این صفات مجموعه‌ای از صفات پرهیزکاران است، زیرا حزن و اندوه آن‌ها که در نخستین وصف آمده، اشاره به خوف از خدا و کوتاهی در انجام مسئولیت‌هاست. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ» و در ادامه این سخن می‌فرماید: «وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَغَاثُوا؛ اگر ساعتی حزن از دل‌های اهل معرفت پوشیده گردد به درگاه خدا استغاثه می‌کنند و آن را از او می‌خواهند».^۱

آری، آن‌ها پیوسته دربارهٔ مسئولیت‌هایشان نگران‌اند و از این نظر بر دل آن‌ها اندوهی سایه افکنده، مبادا در گرفتن حق مظلومی کوتاهی کرده باشند یا اندک ظلمی از آن‌ها سر زده باشد یا به غیر خدا اندیشیده باشند. افزون بر این، غم عشق و اندوه دوری از قرب پروردگار نیز که طالب آن‌اند از آن‌ها جدا نمی‌شود؛ ولی در هر حال آن‌ها غم دنیا را ندارند، چون عاشق دنیا نیستند، بنابراین اگر قرآن مجید می‌گوید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند»^۲ منافاتی با آنچه در این خطبه آمده ندارد، زیرا این آیه مربوط به خوف از غیر خدا و غم دنیای مادی است.

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو داغی طلبیم^۳
در وصف دوم که می‌فرماید: «مردم از شرّ آن‌ها در امان‌اند»؛ به این نکته اشاره می‌کند که وجود آن‌ها برای همه خیر و برکت است، نه موجب درد و عذاب. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ شَرَّهُ؛ بدترین مردم در پیشگاه خدا در روز قیامت کسی است که مردم از شرّ او ترسان باشند».^۴

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۷۰، ح ۱.

۲. یونس، آیه ۶۲.

۳. دیوان حافظ، ص ۳۱۸، غزل ۳۶۸.

۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۷۶۱۳.

در وصف سوم می فرماید: جسم آنها نحیف است. البته نحیف نه به آن معنا که امروز در فارسی می فهمیم، بلکه به معنای لاغر است که از یک سو نشانه زهد و پارسایی و روزه گرفتن است و از سوی دیگر، دلالت بر چابکی و آمادگی برای انجام وظایف الهی دارد.

در هر حال این وصف مانند بعضی از اوصاف دیگر همواره استثنایی دارد که بعضی از افرادی که بر حسب ساختمان جسمانی لاغر نیستند، در صف پرهیزکاران هستند.

در وصف چهارم اشاره به نیازهای محدود آنها شده است؛ نه همچون دنیاپرستان زراندوز که مانند جهنم هر چه بیابند باز هم «هل من مزید» می گویند. به یقین روح قناعت و حاجات خفیف، انسان را از بسیاری از گناهان در امان می دارد و فکر او را برای پیمودن راه حق راحت تر می کند و همان گونه که امام علیه السلام در یکی از گفتارهای کوتاه و پرمعنای خود فرموده، سبک بار می شوند و ملحق به حق می گردند.^۱

در حدیث دیگری می خوانیم: امام صادق علیه السلام وارد حمام شد. صاحب حمام به آن حضرت عرض کرد: اجازه می دهید برای شما حمام را قُرُق کنیم. فرمود: «لَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ خَفِيفُ الْمُؤْنَةِ؛ نه، مؤمن خفیف، المؤمنة است (و زندگی ساده و بی تکلفی دارد)».^۲

در پنجمین وصف اشاره به مقام عفت آنها می کند و روح آنها را عفیف می شمارد، همان عفتی که انسان را وادار به چشم پوشی از هوا و هوس و گناه می کند و به تعبیر دیگر، هواپرستی و گناه در نظر آنها بی رنگ می شود، به گونه ای که از مشاهده صحنه های زشت و آلوده متنفر می شوند.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، باب جواز إخلاء الحمام لواحد علی کراهیه، ص ۳۸۱، ج ۳.

در کلمات قصار نهج البلاغه می فرماید: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ عَفْفٌ؛ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ پاداش کسانی که در راه خدا جهاد کنند و شهید شوند، بیشتر از کسی که قادر (بر گناه و حرام و اعمال ناشایست) شود و عفت و پاک دامنی پیشه کند، نیست؛ نزدیک است که فرد پاک دامن و عفیف، فرشته‌ای از فرشتگان الهی شود».

چرا چنین نباشد در حالی که در میدان جهاد اکبر بر دشمن خطرناکی همچون هوای نفس و شیطان غالب شده است.

سپس در وصف مهم دیگر پرهیزکاران می فرماید: «آن‌ها برای مدتی کوتاه در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پرسود است که پروردگارشان برای آن‌ها فراهم ساخته است»؛ (صَبِرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ يَسَّرَهَا اللَّهُ لَهُمْ رَبُّهُمْ).

صبر و شکیبایی خواه در مسیر طاعت باشد یا در برابر وسوسه‌های گناه و یا در مقابل مصیبت، از صفات برجسته پرهیزکاران است.

هیچ کس به هیچ هدف مهمی، خواه مادی باشد یا معنوی، بدون صبر و استقامت نمی‌رسد و اگر انسان این صفت را از دست دهد دین و ایمان و شرف و آبروی او به خطر خواهد افتاد و به همین دلیل مولانا رحمته علیه در عبارت دیگری جایگاه و ارزش صبر را برای ایمان، همچون جایگاه و ارزش سر برای بدن شمرده است: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۱.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر رحمته علیه نقل می‌کند، می‌خوانیم: «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَجَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطِيَ نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ؛ بهشت در لابه‌لای ناملايمات و شکیبایی پیچیده شده، پس آن‌کس که در دنیا در

برابر نامالایمات شکیبایی کند (و از وسوسه‌های گناه و شهوات صرف نظر نماید) داخل بهشت می‌شود، و جهنم در لابه‌لای لذات و شهوات گناه‌آلود پیچیده شده، پس هر کس نفس خود را در برابر این‌گونه لذات و شهوات آزاد بگذارد، داخل آتش می‌شود»^۱.

امام علیه السلام در جمله‌های این خطبه این کار، یعنی صبر و شکیبایی کوتاه‌مدت در برابر نیل به سعادت درازمدت را تجارتی پرسود می‌شمرد که با لطف الهی برای پرهیزکاران فراهم شده است.

قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»؛ «به یقین کسانی که کتاب الهی را تلاوت می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، تجارتی (پرسود و) بی‌زیان و خالی از کساد را امید دارند»^۲.

نیز می‌فرماید: «هنگامی که مؤمنان صالح و صابر می‌خواهند وارد بهشت شوند، در آستان بهشت، فرشتگان به آن‌ها سلام و درود می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»؛ «(به آنان می‌گویند:) سلام بر شما به سبب صبر و استقامتتان»^۳.

آنگاه در بیان دو وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران می‌فرماید: «دنیا (با جلوه‌گری‌هایش) به سراغ آن‌ها آمد؛ ولی آن‌ها فریض را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می‌رفت که آن‌ها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند»؛ (أَرَادَتْهُمْ أَلْدُنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا).

۱. کافی، ج ۲، باب الصبر، ص ۸۹، ح ۷.

۲. فاطر، آیه ۲۹.

۳. رعد، آیه ۲۴.

اشاره به این که دنیا با زرق و برق‌هایی که دارد به سراغ همه می‌رود و خود را چنان می‌آراید که نفوس انسانی را به سوی خود جلب کند. آن‌ها که ناآگاه یا هوس‌بازند، در دام دنیا گرفتار می‌شوند؛ ولی پرهیزکاران که سراب بودن متاع دنیا را می‌دانند، هرگز فریب آن را نمی‌خورند. همچنین دنیا از طریق مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات گوناگون انسان‌های بسیاری را در دام خود اسیر می‌سازد و راه آزادی و نجات را بر آن‌ها می‌بندد؛ ولی پرهیزکاران در همان گام‌های نخستین به این معنا پی می‌برند و به بهای جان، خود را از این اسارت رهایی می‌بخشند.

به راستی ما بسیاری را می‌بینیم که چنان اسیر مقام‌اند که برای حفظ آن به هر گناه و جنایت و ذلتی تن در می‌دهند، و بعضی چنان اسیر مال و شهوت‌اند که برای حفظ آن، همه کرامت انسانی خود را بر باد می‌دهند؛ ولی پرهیزکاران که در خط معصومان علیهم‌السلام گام بر می‌دارند، حتی از جان خویش می‌گذرند و فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ» سرمی‌دهند.

نکته

محورهای این بخش از خطبه

این بخش از خطبه که در آن قریب بیست صفت از صفات پرهیزکاران آمده، عمدتاً بر چند محور دور می‌زند؛ ایمان فوق‌العاده پرهیزکاران، ایمانی که در سرحد شهود و مشاهده عالم ماورای طبیعت است. مسئله بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا و عدم اسارت در چنگال هوا و هوس‌ها و شهوات، جویای علم و دانش بودن، پرهیز از هرگونه گناه، به‌خصوص آلودگی‌های زبان، تواضع و فروتنی و عدم آزار خلق.

اگر در برنامه پرهیزکاران جز همین فراز نبود برای این که از این‌ها انسان

کاملی بسازد، کافی بود تا چه رسد به این که بخش‌های بعدی خطبه نیز به آن ضمیمه گردد.

صفات مزبور، صفاتی جدا و بیگانه از یکدیگر نیستند، بلکه همه با هم پیوسته هستند و برنامه‌ای جامع برای سالکان الی الله و کسانی‌اند که طالب قرب به خدا هستند.

آن کسی که ایمان او به حدی رسیده که گویی آینده‌های دور را می‌بیند و از پشت پرده ضخیم طبیعت، بهشت و جهنم را مشاهده می‌کند، طبیعی است که ماسوی الله در چشم او کوچک شود، فریب زرق و برق دنیا را نخورد، و در برابر خلق متواضع باشد و آزارش به کسی نرسد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که این ایمان شهودی چگونه تحصیل می‌شود و این همای سعادت بر سر چه کسی خواهد نشست؟

پاسخ این سؤال با تشبیهات روشن می‌شود؛ آینه قلب تا زنگار هوا و هوس دارد، چهره حقیقت در آن منعکس نمی‌شود و تا انسان در سیاه‌چال طبیعت زندانی است به آسمان حقیقت پرواز نمی‌کند و تا گردوغبار، فضای اطراف او را پر کرده، جمال دل‌آرای یار را هر چند به او نزدیک باشد، نمی‌بیند و چه زیبا می‌گوید حافظ:

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد^۱

بخش دوم

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً
يُحَزِّنُونَ بِهِ أَدْمُ سُهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا
تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نُهُ وَسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا
دُصِبَ أَعْيُنُهُمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَضَعَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ،
وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى
أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِّشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْفُهُمْ وَرُكْبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ،
يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

ترجمه

اما شب هنگام بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده شمرده و با تدبیر می خوانند، به وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می طلبند. هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن، تشویق است (تشویق به پاداش های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می شود، گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می بینند و هنگامی که به آیه ای می رسند که بیم و انذار در آن است (انذار در برابر گناهان) گوش های دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند، گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است! آن ها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دست ها و سر زانو ها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند.

شرح و تفسیر

برنامه شبانه پرهیزکاران

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به ذکر برنامه شبانه پرهیزکاران می‌پردازد و انگشت بر جزئیات آن می‌نهد و راه را به منظور پیمودن، برای همگان هموار می‌سازد و می‌فرماید: «اما در شب بر پای خود (به نماز) می‌ایستند و آیات قرآن را شمرده شمرده و با تدبّر تلاوت می‌کنند. به وسیله آن، جان خویش را محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌طلبند؛ (أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَفْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلاً. يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَتِيرُونَ^۱ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ).

این جمله ممکن است اشاره به تلاوت قرآن در نماز شب باشد، زیرا قرآن را در حال قیام و بعد از سوره حمد نماز می‌خوانند و نیز ممکن است این دو از هم جدا باشند؛ یعنی هنگام شب، هم به نماز برمی‌خیزند و هم قرآن تلاوت می‌کنند. شایان ذکر است که امام علیه السلام روش قرآن خواندن پرهیزکاران را در عبارت کوتاه و پرمعنایی بیان کرده است؛ اولاً قرآن را به صورت «ترتیل» می‌خوانند و معنای ترتیل، شمرده خواندن و تأمل در مفاهیم آیات است. افزون بر این می‌فرماید: آن‌ها خود را کاملاً مخاطب قرآن می‌دانند، از بشارات قرآن، شاد و از اندازهای قرآن در اندوه فرو می‌روند و داروی همه دردهای اخلاقی و معنوی خود را در جای جای آیات قرآن جست‌وجو می‌کنند که هم طیب است و هم داروساز.

سپس در تشریح این معنا می‌فرماید: «هنگامی که به آیه‌ای می‌رسند که در آن

۱. «یستتیرون» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» و «ثوران» بر وزن «فوران» در اصل به معنای به هیجان آمدن و «استثارة» به معنای به هیجان درآوردن است و در جمله بالا به معنای جست‌وجوگری در آیات قرآن برای یافتن داروی بیماری‌های اخلاقی و معنوی است.

تشویق است (تشویق به پادشاهای بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می‌کنند و چشم جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می‌شود، گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می‌بینند؛ «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَسْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ^۱ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُسَبُّ أَعْيُنِهِمْ». آری! آن‌ها قرآن را سرسری نمی‌خوانند، بلکه - همان‌گونه که گفته شد - خود را مخاطب واقعی آن می‌دانند؛ بشارت‌های الهی، آتش شوق را در دل‌های آن‌ها شعله‌ور می‌سازد و آنچه را که در آخرت است در این دنیا با چشم دل می‌بینند و همین امر انگیزه آن‌ها در برنامه «سیر الی الله» است.

«و نیز هنگامی که به آیه‌ای می‌رسند که بیم و انداز در آن است (انذار در برابر گناهان) گوش‌های دل خویش را برای شنیدن آن باز می‌کنند، گویی فریادها و ناله‌های زبانه‌های آتش دوزخ در درون گوششان طنین‌انداز است؛ «وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا^۲ فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ».

آری، ایمان آن‌ها به مرحله شهود رسیده و حقایق عالم غیب و جهان آخرت را با چشم می‌بینند و با همه وجودشان لمس می‌کنند و هر گاه خواندن آیات قرآن بدین‌گونه باشد بهترین وسیله تربیت انسان‌هاست.

در یکی از سخنان مولانا رحمته‌الله علیه آمده است: «أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ آگاه باشید! تلاوتی که در آن تدبّر نیست منشأ خیر و برکتی نیست و عبادتی که در آن فهم و آگاهی نباشد، خیری ندارد».^۳

۱. «تطلعت» از طلوع گرفته شده و «تطلع» به معنای سرکشیدن برای یافتن چیزی است.

۲. «زفیر» و «شهیق»: «زفیر» در اصل به معنای بازدم (بیرون فرستادن نفس) و «شهیق» به معنای دم (فرو بردن نفس) است؛ ولی بعضی گفته‌اند: «زفیر» بیرون فرستادن نفس توأم با فریاد کشیدن و «شهیق» فرو بردن نفس توأم با ناله است.

۳. معانی الأخبار، ج ۲۶، ح ۱.

در حدیث دیگری از امام سجاد علیه السلام آمده است: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا؛ آیات قرآن گنجینه‌های الهی است هر گاه گنجینه‌ای گشوده شود، سزاوار است با دقت در آن نظر افکنی (و از گوهرهای گران‌بهایش بهره‌گیری)».^۱

از آن جا که امام علیه السلام در جمله‌های قبل، کیفیت نماز پرهیزکاران را در حال قیام، بیان فرمود که با تلاوت آیات قرآن و توأم با خضوع و خشوع و تدبیر و حضور قلب همراه است، در جمله‌های بعد به بیان دو رکن دیگر، یعنی رکوع و سجود می‌پردازد، می‌فرماید: «آن‌ها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می‌کنند (و به رکوع می‌روند) و پیشانی و کف دست‌ها و سر زانو‌ها و نوک انگشتان پا را (به‌هنگام سجده) بر زمین می‌گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می‌کنند»؛ (فَهُمْ حَانُونَ^۲ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ^۳، مُقْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ^۴ وَأَكْفِهِمْ^۵ وَرُكْبِهِمْ، وَأَطْرَافِ^۶ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ^۶ رِقَابِهِمْ).

تعبیراتی که امام علیه السلام درباره رکوع و سجود بیان فرموده، تعبیرات زیبا و جالبی است که انسان را با عمق این عبادات آشناتر می‌سازد؛ خم شدن در پیشگاه خدا و فرش کردن پیشانی و دست و پاها بر زمین در برابر عظمت او با توجه و حضور قلب، دنیایی از معنویت را به همراه دارد و جالب این‌که هدف نهایی آن را

۱. کافی، ج ۲، باب فی قرائته، کتاب فضل القرآن، ص ۶۰۹، ح ۲.

۲. «حانون» از ریشه «حنو» به معنای بیچیدن و دو لاکردن چیزی است، بنابراین «حانون» جمع «حانی» به معنای کسی است که کمر خود را خم می‌کند. انحنای همین ریشه گرفته شده است.

۳. «اوساط» جمع «وسط» در این جا به معنای کمر است.

۴. «جباه» جمع «جبهه» یعنی پیشانی.

۵. «اطراف» جمع «طرف» کرانه و نوک هر چیزی را می‌گویند و در این جا، یعنی نوک انگشتان که در موقع سجده بر زمین می‌گذارند.

۶. «فکاک» و «فک» به معنای رهاکردن و آزاد ساختن و جداکردن است.

آزادسازی گردن‌ها از زنجیر اسارت بیان فرموده است؛ آیا تنها آزاد ساختن از اسارت در چنگال آتش دوزخ است یا آزادسازی از هر گونه اسارت در چنگال هوای نفس و شیطان و انسان‌های شیطان‌صفت؟ تعبیر امام علیه السلام، مطلق است و همه را شامل می‌شود، هر چند در دعاها یا روایات، به‌طور مرتب دیده شده که بعد از «فِکَاکَ رَقَبَةٍ» واژه «مِنَ النَّارِ» ذکر می‌شود.

آری! آزادی انسان فقط در بندگی خداست، هم در دنیا و هم در آخرت و ناپرهیزکاران، اسیر چنگال هوا و هوس و شیطان و مال و ثروت و مقام و شهوت‌اند.

آنچه امام علیه السلام در این فراز دربارهٔ پرهیزکاران بیان فرموده در واقع برگرفته از صفاتی است که قرآن مجید در بخش آخر سورهٔ فرقان دربارهٔ «عباد الرحمن» بیان کرده است. آن‌جا که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا»؛ «کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند و کسانی که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است».^۱

نکته

حضور قلب و تلاوت قرآن

امام علیه السلام بعد از اوصاف ویژه‌ای که برای پرهیزکاران در ابتدای این خطبه بیان کرده، به برنامهٔ شبانهٔ آن‌ها اشاره می‌کند، برنامه‌ای که مملو از درس‌های سعادت است.

نخست، برنامهٔ شبانهٔ آن‌ها را شرح می‌دهد که به‌طور کامل در جهت خودسازی و قرب به خدا پیش می‌روند.

۱. فرقان، آیات ۶۴ و ۶۵.

اساس این برنامه را در دو چیز ذکر می‌کند: ۱. نماز با حضور قلب کامل، نمازی که معراج مؤمن و نردبان ترقی و «قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» و سبب قرب پرهیزکاران در دادگاه خدا و نهی‌کننده از فحشا و منکر است.

۲. تلاوت قرآن در نماز و خارج نماز در دل شب، در سکوت مطلق و شرایطی که هیچ چیز مانع از حضور در محضر قرآن نیست، همراه با تدبّر در جای جای قرآن، به گونه‌ای که خود را مخاطب آیات ثواب و عقاب بداند، سرنوشت بهشتیان و دوزخیان را در لابه‌لای آیاتش با چشم خود ببیند، از معارفش درس بیاموزد، از مواعظش پند بگیرد و از احکامش برنامه زندگی بسازد.

به یقین چنین نماز و تلاوت قرآنی در دل شب آن‌ها را آن‌گونه تربیت می‌کند که به‌هنگام روز بتوانند برنامه‌های سازنده و درخشان خود را به نحو احسن اجرا کنند.

سپس به برنامه روزانه آن‌ها می‌پردازد که در بخش بعد خواهد آمد.



بخش سوم

وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ، أَنْبَرَارُ أَتْقِيَاءَ قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرِي الْقِدَاحِ
يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرَضِي، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضِي؛ وَيَقُولُ:
لَقَدْ حَوْلُوا!.

وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرِضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا
يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا
رُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي،
وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي
أَوْضَلَ مِمَّا يَنْظُنُونَ، وَأَعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!

ترجمه

پرهیزکاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی باتقوا هستند، ترس و خوف (در برابر مسئولیت‌های الهی) بدن‌های آن‌ها را همچون چوبه‌های تیر، تراشیده و لاغر ساخته است، آن‌گونه که بینندگان (ناآگاه) آن‌ها را بیمار می‌پندارند، در حالی که هیچ بیماری‌ای در وجودشان نیست و گوینده (بی‌خبر و غافل) می‌گوید: افکارشان به هم ریخته و بیمار دل‌اند، در حالی که اندیشه‌ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است. از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می‌سازند، و از اعمال خود نگران‌اند. هر گاه یکی از آن‌ها را مدح و ستایش کنند، از آنچه درباره او گفته شده به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران به خود آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه‌تر است. بارالها! مرا برای نیکی‌هایی

که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن ها گمان می کنند قرار ده و گناہانی را که من دارم و آن ها نمی دانند ببخش!

شرح و تفسیر

برنامه روزانه پرهیزکاران

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به برنامه روزانه پرهیزکاران می پردازد (در برابر بخش گذشته که برنامه شبانه آن ها را تشریح فرمود) و در آغاز به پنج وصف از اوصاف آن ها اشاره می کند، می فرماید:

«پرهیزکاران به هنگام روز، دانشمندی بردبار و نیکوکارانی باتقوا هستند. ترس و خوف (در برابر مسئولیت های الهی) بدن های آن ها را همچون چوبه های تیر، تراشیده و لاغر ساخته، آن گونه که بینندگان (ناآگاه) آن ها را بیمار می پندارند در حالی که هیچ بیماری ای در وجودشان نیست و گوینده (ی بی خبر و غافل) می گوید: آن ها افکارشان به هم ریخته و بیمار دل اند، در حالی که اندیشه ای بس بزر با فکر آنان آمیخته است (اندیشه مسئولیت در برابر فرمان های الهی)؛
 (وَأَمَّا النَّهَارَ فَعُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ، قَدْ بَرَّاهُمْ^۱ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ^۲ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ
 النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا!^۳، وَلَقَدْ
 خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ!).»

اوصاف پنج گانه ای که امام علیه السلام در برنامه روزانه پرهیزکاران بیان فرمود، نشانه روشنی بر این حقیقت است که پرهیزکاری مورد نظر، هرگز پرهیزکاری منفی

۱. «برا» از ریشه «بری» بر وزن «سعی» به معنای تراشیدن قلم یا تیر و یا هر چوبی است و در محل کلام به معنای لاغر ساختن است.

۲. «قداح» جمع «قدح» بر وزن «قشر» به معنای چوبه تیر است. پیش از آن که آن را بتراشند و به پیکان نهند.

۳. «خولطوا» از ریشه «خلط» به معنای مخلوط کردن گرفته شده و در این جا به معنای درهم ریخته شدن فکر است که در تعبیرات عوامانه می گویند: فلان کس قاطی کرده است.

و جدای از جامعه نیست، بلکه پرهیزکاری توأم با علم و دانش، مدیریت و مسئولیت‌پذیری و نیکوکاری و زندگی در دل جامعه است.

«حلماء» از ریشه «حلم» به گفتهٔ راغب در اصل به معنای خویشتن‌داری به‌هنگام غضب است و از آن‌جا که این حالت از عقل و خرد سرچشمه می‌گیرد، این واژه (حلم) گاه به معنای عقل و خرد نیز به کار می‌رود، لذا «حلیم»، هم به افراد بردبار و خویشتن‌دار می‌گویند و هم به افراد عالم و دانشمند.

علمای اخلاق گفته‌اند که صفت «حلم» حد وسط در میان دو صفت رذیله است؛ یکی تن به ذلت دادن و دیگری افراط در غضب.

به‌هر حال این صفت در برخورد با جاهلان و بی‌خردان غالباً ظاهر می‌شود، شخص حلیم تا آن‌جا که سبب سوء استفاده نشود در برابر آنان ملایمت و مدارا به خرج می‌دهد، شاید به راه آیند و دست از خیره‌سری بردارند.

تعبیر به «علماء» منحصر به عالمانی نیست که علوم رسمی را خوانده‌اند، بلکه شامل افراد آگاهی می‌شود که دارای معرفت بالا و قدرت درک حقایق‌اند.

تعبیر به «قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ» تنها مقصودش این نیست که پرهیزکاران از خوف مسئولیت‌ها لاغراندام‌اند، بلکه آن‌ها بر اثر این خوف، فعالیت قوی‌تر و قاطع‌تری در راه انجام وظیفه دارند، زیرا وقتی چوبهٔ تیر را می‌تراشند برای خوردن به هدف، پرواز بهتر، و نوک تیزتری دارد.

تعبیر «ناظران، آن‌ها را بیمار می‌پندارند» اشاره به این است که همواره عالمان بردبار و پرهیزکاران نیکوکار، در چشم افراد ساده‌لوح، انسان‌های غیر قاطع با مدیریت ضعیف محسوب می‌شوند، به همین دلیل می‌بینیم که غالب پیامبران از سوی امت‌های نادان به جهل و جنون متهم شدند به‌خصوص این‌که آن‌ها هم‌رنگ جماعت نیستند و آن‌کس که هم‌رنگ جماعت نباشد از نظر جاهلان، سند رسوایی خود را امضا کرده و چنین کسی که نان به نرخ روز نمی‌خورد، عاقل نیست.

قرآن مجید درباره پیشگامان در خیرات می‌گوید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛ «و کسانی که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال از این که سرانجام به سوی پروردگارشان باز می‌گردند دل‌هایشان ترسان است».^۱

در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید در ذیل این آیه شریفه، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که سؤال کردند: آیا منظور از آیه کسانی هستند که معصیت می‌کنند و از گناه خود می‌ترسند؟ فرمود: نه! «بَلِ الرَّجُلُ يَصُومُ وَيَتَصَدَّقُ وَيَخَافُ أَنْ لَا يَقْبَلَ مِنْهُ؛ منظور کسی است که روزه می‌گیرد و در راه خدا انفاق می‌کند و در عین حال از این بیم دارد که از او پذیرفته نشود».^۲

سپس امام علیه السلام به ذکر همت عالی پرهیزکاران می‌پردازد، می‌فرماید: «از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند، و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می‌سازند (هر چند عبادات و طاعات و کارهای مهم اجتماعی فراوانی کرده باشند و به همین دلیل) از اعمال خود نگران‌اند (مبادا حق خدا و خلق را ادا نکرده باشند)»؛ «لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ».^۳

علو همت آن‌ها و معرفت بالایشان به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که به اعمال کم راضی شوند و یا اعمال فراوان را بسیار ببینند، برخلاف کوه‌فکران مغرور که به اندک عملی چنان از خود راضی می‌شوند که گویی برترین خلق خدایند.

۱. مؤمنون، آیه ۶۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۳. «مشفقون» از ریشه «اشفاق» به معنای علاقه آمیخته با ترس است؛ یعنی کسی به دیگری علاقه دارد و از بروز حوادثی برای او بیمناک است.

گذشته از این، آن‌ها دارای صفت برجسته انتقاد از خویشانند که غالب افراد از آن گریزان‌اند، که نه انتقاد دیگران را می‌پذیرند و نه به طریق اولی، از خود انتقاد می‌کنند و در واقع کاری را که سبب تکامل و پیشرفت انسان است رها می‌سازند.

آن‌ها پیوسته از این بیم دارند که حق نعمت خدا را ادا نکرده باشند و راه و رسم عبودیت پروردگار را ترک گفته و در برابر خلق خدا مسئول باشند. بعضی از شارحان نهج البلاغه، «اعمال» را در این جا تنها به عبادات تفسیر کرده‌اند و روایات مربوط به عبادات فراوان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام و امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام را در این جا آورده‌اند. درست است که عبادت یکی از وظایف مهم بندگان است، ولی هیچ دلیلی نداریم که واژه «اعمال» در جمله امام عَلَيْهِ السَّلَام منحصر به عبادت باشد و مسئولیت‌های اجتماعی را شامل نشود.

پیشوایان بزرگ ما با اعمال فوق‌العاده وسیع و گسترده و پاکی که داشتند، باز در برابر پروردگار اظهار انفعال می‌کردند. امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در دعای ابو حمزه عرض می‌کند: «وَمَا قَدَرُوا أَعْمَالِنَا فِي جَنبِ نِعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْتِرُ أَعْمَالًا نُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ؛ اعمال ما در برابر نعمت‌های عظیم تو چه ارزشی دارد و چگونه در برابر کرم تو اعمال خود را زیاد بشمریم؟!»

در کتاب الغارات از بعضی یاران امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که به او عرض کردند: چقدر در راه خدا صدقه می‌دهید و انفاق می‌کنید؟! آیا دست‌نگه نمی‌دارید؟ فرمود: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَبِلَ مِنِّي فَرَضًا وَاحِدًا لَأَمْسَكْتُ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ مَا أَذْرِي أَقْبَلَ اللَّهُ مِنِّي شَيْئًا أَمْ لَا؟؛ اگر می‌دانستم خداوند یکی از این‌ها را از من قبول کرده دست‌نگه می‌داشتیم؛ ولی به خدا سوگند! نمی‌دانم آیا چیزی را از من قبول کرده یا نه؟»^۱

۱. الغارات، ج ۱، ص ۹۰.

این درواقع درسی است برای عموم مردم که به اعمال خویش مغرور نشوند، هر چند زیاد باشد، زیرا مسئله اخلاص بسیار مشکل و پیچیده است. در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ثَلَاثُ قَاصِمَاتُ الظَّهْرِ؛ رَجُلٌ اسْتَكْتَرَّ عَمَلَهُ وَنَسِيَ ذُنُوبَهُ وَأَعْجَبَ بِرَأْيِهِ؛ سه چیز پشت انسان را می شکند: کسی که اعمال خود را بسیار ببیند و گناهان خود را به فراموشی بسپارد و فکر خود را بسیار بپسندد (و افکار دیگران را هیچ انگارد)»^۱.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه همان مسئله انتقاد از خویشان، به نکته زیبای دیگری اشاره می کند، می فرماید: «هر گاه یکی از آن ها را مدح و ستایش کنند، از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید: من از دیگران به خود آگاه ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه تر است. بارالها! مرا به سبب نیکی هایی که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن ها گمان می کنند قرار ده و گناهایی را که من دارم و آن ها نمی دانند ببخش»؛ (إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَأَجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَأَغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!).

می دانیم که یکی از موانع راه پیشرفت در درگاه خدا و در جامعه بشری، مدح مداحان و تملق متملقان است که بسیاری از سران جهان را به خطا افکنده و گمراه ساخته است. پرهیزکاران پیوسته از ستایش ستایشگران بیمناک اند، نکند سبب غرور و عجب آن ها گردد و مورد مؤاخذه پروردگار واقع شوند. در عین حال از خدا می خواهند که برتر از ستایش آن ها باشند و اگر خطا و گناه مخفیانه ای دارند، خدا آن ها را ببخشد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، باب استحباب الاعتراف بالتقصیر فی العبادة، ص ۷۳، ح ۶.

نکته

آن‌ها نقّادان عمل خویش‌اند

در حالی که برنامه شبانه پرهیزکاران، خودسازی در سایه نیایش و عبادت و راز و نیاز با خداست، روزانه برنامه‌ای کاملاً مردمی و اجتماعی دارند؛ تکیه بر علم و حلم و نیکوکاری و خوف در برابر انجام مسئولیت‌ها، دلیل روشنی بر این معناست.

عالم‌اند و با علم خود جامعه را هدایت می‌کنند.

حلیم‌اند و در مقابل تعصّب و لجاجت و ندانم‌کاری‌های افراد جاهل صبر می‌کنند.

نیکوکارند و به اندازه توان خود به نیازمندان خدمت می‌کنند.

خائف‌اند و در انجام مسئولیت‌ها سخت‌گیر؛ خوف آن‌ها خوفی است مثبت که انگیزه کار بهتر و بیشتر است؛ نه خوف منفی که سبب گوشه‌گیری و ترک فعالیت است، لذا می‌فرماید: خوف، آن‌ها را ضعیف نکرده، بلکه کارآمدتر ساخته است، همچون چوبه تیری که آن را می‌تراشند و برای هدف‌گیری آماده می‌کنند.

از ویژگی‌های آن‌ها این است که مانند دنیاپرستان نان را به نرخ روز نمی‌خورند و همچون فرصت‌طلبان برای رسیدن به اهداف مادی با هر کس در هر شرایطی سازش نمی‌کنند و به همین دلیل از دیدگاه این گروه، افراد کم‌عقل محسوب می‌شوند، بالاخره آن‌ها نقّادان اعمال خویش‌اند و پیش از آن‌که مردم اعمال آن‌ها را زیر ذره‌بین نقد بگذارند خودشان در این راه پیشگام‌اند.

به یقین چنین افرادی هستند که می‌توانند جامعه بشری را از ظلم و ستم نجات دهند و حق را به حق‌دار برسانند.

بخش چهارم

فَمِنْ عِلْمَةٍ أَحَدِهِمْ أَنْكَ نَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ، وَحَزْمًا فِي لَيْنِ،
وَإِيمَانًا فِي يَقِينِ، وَحِرْصًا فِي عِلْمِ، وَعِلْمًا فِي حِلْمِ، وَقَضَائِي غِنَى،
وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَطَلَبًا فِي
حِلَالِ، وَدَشَاطًا فِي هُنَى، وَتَحَرُّجًا عَنِ طَمَعِ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ
وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ يُمَسِي وَهَمَّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمَّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِرًا
وَيُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حَذَرَ مِنَ الْعَفْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ
وَالرَّحْمَةِ. إِنْ أَسَتْ صَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا
تُحِبُّ. قَرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَةٌ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْرُجُ الْحِلْمَ
بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

ترجمه

از نشانه‌های هر یک از آن‌ها این است که او را در دین خود قوی می‌بینی و در
عین محکم‌کاری و قاطعیت، نرم‌خو، و دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در
کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه‌روی در حال غنا و ثروت،
و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شداید، و طلب
روزی حلال، و نشاط در راه هدایت و دوری از طمع. پیوسته عمل صالح انجام
می‌دهد و با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود). روز را به پایان می‌برد
در حالی که هم او سپاسگزاری و شکر (خداوند) است، و صبح می‌کند در حالی
که همه همش یاد خداست. شب را سپری می‌کند در حالی که ترسان است،

و صبح برمی خیزد در حالی که شادمان است؛ ترسان از غفلت‌هایی که از آن برحذر داشته شده و شادمان برای فضل و رحمتی که به او رسیده است (زیرا روز دیگری را از خدا عمر گرفته و خداوند درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است). هرگاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد. چشم روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی‌اعتنایی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می‌آمیزد و گفتار را با کردار!

شرح و تفسیر

چندین وصف دیگر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه نخست به دوازده وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزکاران، در عباراتی کوتاه و پرمعنا اشاره کرده، از قوت آن‌ها در دین آغاز می‌کند و به دوری آنان از طمع ختم می‌سازد، می‌فرماید: «از نشانه‌های هر یک از آن‌ها این است که او را در دین خود نیرومند می‌بینی و در عین محکم‌کاری و قاطعیت، نرم‌خو، و دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه‌روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در سختی‌ها، و طلب روزی حلال و نشاط در راه هدایت، و دوری از طمع»؛ (فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْمًا فِي لَيْنٍ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَحِزْصًا فِي عِلْمٍ، وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ،

۱. «حزم» به معنای محکم کردن و متقن ساختن است و ریشه اصلی آن «حزام» به معنای تنگ حیوان است (نوار محکمی که زین یا پالان را به وسیله آن زیر شکم حیوان، محکم می‌بندند و به معنای هرگونه کمربند نیز آمده است).

وَقَصْدًا فِي غَنَىٰ، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَطَلْبًا فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ).

تعبیر به «قوت در دین»، اشاره به این است که وسوسه گران و شبهه افکنان و منافقان نمی توانند در آنها نفوذ کنند و طوفانها و حوادث سخت زندگی، ایمان آنها را متزلزل نمی سازد.

و «حزم در لین» اشاره به این است که آنها در عین دوراندیشی که لازمه آن غالباً سخت گیری است - برخلاف «روزمرگی» که کارها را آسان می کند - نرم خویی را فراموش نمی کنند و با کسانی که در انجام یک هدف اجتماعی با آنها همراه هستند رفتاری با رفق و محبت دارند و مطابق ضرب المثل معروف عرب رفتار می کنند که می گویند: «لَا تَكُنْ حُلُومًا فَتَسْتَرِطُ وَلَا مَرْمَرًا فَتَلْفُظُ؛ نه آن قدر شیرین باش که تو را بلعند و نه آن قدر تلخ که تو را دور افکنند».

تعبیر به «ایمان در یقین» اشاره به این است که ایمان مراتبی دارد و اعلی درجه آن، علم الیقین و حق الیقین است که گاه از طریق استدلالهای قوی و محکم، حاصل می شود و گاه از آن برتر، یعنی از راه شهود به دست می آید.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ؛ ایمان، از اسلام برتر است (زیرا اسلام، اقرار در ظاهر است و ایمان، تصدیق با قلب) و یقین، افضل از ایمان است (زیرا درجه عالی ایمان است) و هیچ چیز کمیاب تر از یقین نیست». ^۴ آری، پرهیزکاران واقعی به این گوهر گران بهای کمیاب دست یافته اند.

۱. «تَجَمُّلٌ» از ریشه «جمال» گرفته شده و به معنای اظهار زیبایی و جمال است و «تَجَمُّلٌ» در حال فقر به این معناست که شخص فقیر ظاهراً خود را بی نیاز نشان دهد.

۲. «نشاط» فعالیت همراه با سرحالی و سرزندگی است و «نشاطات علمی» به معنای فعالیت های علمی است.

۳. «تَحَرُّجٌ» از ریشه «حرج» به معنای مشقت گرفته شده است. این واژه هنگامی که با «عن» متعدی شود به معنای دوری کردن و خود را گرفتار ساختن است.

۴. کافی، ج ۲، باب فضل الایمان علی الاسلام، ص ۵۱، ح ۱.

تعبیر به «حِرْصًا فِي عِلْمٍ» با این که واژه حرص معمولاً بار منفی دارد، اشاره به این است که آن‌ها شدیداً به دنبال فراگیری علم‌اند و روزی بر آن‌ها نمی‌گذرد که دانش تازه‌ای کسب نکنند. دنیاپرستان، حریص در جمع اموال‌اند، در حالی که پرهیزکاران حریص در جمع علم‌اند، زیرا پرهیزکاری بدون علم، عمق و ریشه‌ای ندارد.

منظور از آمیختن علم با حلم، این است که عالم در برابر جهل جاهلان نباید خشمگین شود و تندخویی کند، بلکه با بردباری و به صورت تدریجی در آن‌ها نفوذ کرده و جهلشان را بزداید.

در حدیث مفصلی که مرحوم علامه مجلسی نقل می‌کند، می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام در گفت‌وگو با «عنوان بصری» که برای درک علم به محضر آن حضرت آمده بود فرمود: حلم و بردباری تو باید به قدری باشد که اگر کسی به تو بگوید: اگر سخن نسنجیده‌ای درباره من بگویی ده برابر آن را به تو می‌گویم، تو در جواب بگویی: اگر تو ده سخن ناسنجیده بگویی من یکی نیز نخواهم گفت: «فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً» و در مورد علم به او می‌فرماید: آنچه را نمی‌دانی از علما بپرس و از این که برای بهانه‌جویی و آزار یا آزمودن افراد از آن‌ها سؤال کنی پرهیز و از عمل به آرای شخصی و ظنی دوری کن: «فَأَسْأَلُ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْنُتًا وَتَجْرِبَةً وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا».^۱

تعبیر به «فَقْصِدْ فِي غِنَى» اشاره به این است که آن‌ها اگر غنی و ثروتمند شوند اعتدال و میانه‌روی را فراموش نمی‌کنند و از اسراف و تبذیر، پرهیز دارند و اضافه اموال خویش را در اختیار نیازمندان می‌گذارند.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۶، ضمن حدیث ۱۷.

جمله «وْخُشُوعاً فِي عِبَادَةِ» اشاره به این است که عبادت آن‌ها سرسری و بی‌روح نیست، بلکه حالت خضوع و خشوع و حضور قلب که روح عبادت است در اعمال عبادی آن‌ها موج می‌زند و هر نماز آن‌ها نردبانی است برای صعود به اوج قرب خدا؛ و به همین دلیل قرآن مجید در وصف مؤمنان رستگار می‌فرماید: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۱.

جمله «تَجَمُّلاً فِي فَاقَةِ» در واقع نقطه مقابل «قَصْداً فِي غِنَى» است. اشاره به این که پرهیزکاران نه به‌هنگام غنا و ثروت، تبتذیر و اسراف و طغیان می‌کنند و نه به‌هنگام فقر زبان به شکوه و شکایت می‌گشایند.

تعبیر به «تَجَمُّلاً» مفهومش این است که آن‌ها هر چند فقیر و نادار باشند، ظاهر خود را حفظ می‌کنند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»^۲.

این گروه از فقیران آن‌چنان خویشتن‌دار زندگی می‌کنند که افراد نادان، آن‌ها را اغنیا می‌پندارند.

جمله «صَبْرًا فِي شِدَّةٍ» اشاره به استقامت و شکیبایی آن‌ها در برابر سختی‌های روزگار و حوادث ناگوار است که به مصداق «إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳ خود را از آن خدا می‌دانند و جایگاه امن و امان و روح و ریحان را سرای آخرت می‌شمرند، نه این دنیا را. در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ»^۴ و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ؛ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ؛ إِيْمَانٌ دُو نِصْفِ

۱. مؤمنون، آیه ۲.

۲. بقره، آیه ۲۷۳.

۳. بقره، آیه ۱۵۶.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۱۹ و بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۷، ح ۲۲.

است؛ نیمی از آن صبر است و نیمی از آن شکر (صبر در برابر مشکلات و نامالیقات و شکر در برابر نعمت‌ها).^۱

جمله «طَلَبًا فِي حَلَالٍ» نشان می‌دهد که پرهیزکاران افرادی گوشه‌گیر و بیگانه از فعالیت‌های زندگی نیستند، بلکه تلاش و کوشش برای معاش و پیشرفت جامعه اسلامی جزء برنامه‌های اصلی آن‌هاست. با این قید که دنیاپرستان در فکر حلال و حرام نیستند، ولی آن‌ها پیوسته طالب حلال‌اند و اگر کاری بسیار پردرآمد باشد ولی بوی حرام دهد از آن می‌گریزند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ؛ عبادت هفتاد جزء دارد که از همه برتر، به دنبال روزی حلال بودن است».^۲

قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید».^۳ این تعبیر ممکن است نشان آن باشد که عمل صالح زاییده غذای حلال و طیب است.

تعبیر به «نَشَاطًا فِي هُدًى» ناظر به این است که پیمودن راه هدایت برای آن‌ها برخلاف افراد کوتاه‌فکر و کم‌معرفت، مایه نشاط و شادی است؛ هرگز از پیمودن این راه خسته نمی‌شوند و سلوک سبیل الهی، هر دم بر نشاط آن‌ها می‌افزاید.

منظور از جمله «وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ» این است که پرهیزکاران به کلی از طمع دورند، زیرا طمع نتیجه وابستگی شدید به دنیاست و سبب توجه به غیر خدا و موجب مفسد زیادی می‌گردد. و یکی از عوامل ذلت و کینه و عداوت و حقد و حسد است؛ طمعکاران هرگز از مال دنیا سیر نمی‌شوند و پیوسته برای به دست آوردن آن از هر راهی که باشد تلاش می‌کنند و درواقع گرفتار اسارت دائم‌اند،

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۱، ح ۹۹.

۲. کافی، ج ۵، باب البحث علی الطلب و التعرض للرزق، ص ۷۸، ح ۶.

۳. مؤمنون، آیه ۵۱.

همان‌گونه که امام علیه السلام در کلمات قصارش فرموده است: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع سبب بردگی جاویدان است».^۱

به علاوه، طمع، فکر و عقل را از کار می‌اندازد و انسان را گرفتار لغزش‌های بزر می‌کند، همان‌گونه که مولا علیه السلام در یکی دیگر از کلمات قصارش فرموده است: «أَكْثَرُ مَضَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بیشترین زمین خوردن عقل‌ها، زیر برق‌های طمع است».^۲

سپس امام علیه السلام به بیان سه وصف دیگر از اوصاف برجسته شخص پرهیزکار پرداخته، می‌فرماید: «پیوسته عمل صالح انجام می‌دهد، با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود). روز را به پایان می‌برد در حالی که هم او سپاسگزاری (برای نعمت‌های الهی) است و صبح می‌کند در حالی که تمام همش یاد خداست» (يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَيَّ وَجَلٌ^۳. يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذُّكْرُ).

آری! اولیای الهی اگر تمام اعمال صالح را انجام داده باشند باز از این بیم دارند که حق عبودیت پروردگار را ادا نکرده و در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده باشند، همان‌گونه که در حدیث آمده است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چه چیز مهمی در وصیت لقمان بود؟ فرمود: «امور مهم و شگفت‌آور، و از همه شگفت‌آورتر این که به فرزندش گفت: آن‌گونه از خدا بترس که اگر تمام اعمال نیک انس و جن را انجام داده باشی باز از این بترسی که کوتاهی کرده‌ای و خداوند مجازات می‌کند و آن‌قدر به رحمت خدا امیدوار باش که اگر تمام گناهان انس و جن را انجام داده‌ای، باز امید به رحمت او داشته باشی».^۴

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۰.

۲. همان، حکمت ۲۱۹.

۳. «وَجَلٌ» به معنای خوف و ترس است و «وَجَلٌ» بر وزن «خَجَلٌ» به معنای شخص ترسان است.

۴. کافی، ج ۲، باب الخوف والرجاء، ص ۶۷، ح ۱.

قرآن مجید در این زمینه تعبیر گویایی دارد؛ در بیان اوصاف پیشگامان در اعمال خیر می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛ «و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال از این‌که سرانجام به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند دل‌هایشان ترسان است».^۱

تعبیر به «یُمسی...» اشاره به این است که آن‌ها در آغاز روز که تلاش و کوشش را شروع می‌کنند، با نام خدا آغاز می‌کنند و در پایان روز که از مواهب الهی بهره‌ کافی گرفتند، به شکر خدا می‌پردازند. درست همچون نشستن بر سر سفره‌ غذا که با نام خدا شروع می‌شود و با شکر پروردگار پایان می‌پذیرد، هر چند بعضی از شارحان نهج‌البلاغه^۲ در تفسیر این دو جمله گفته‌اند که این اختلاف در تعبیر از باب تنوع در عبارت است و منظور این است که صبح و شام و در جمیع حالات، هم ذاکرند و هم شاکر؛ ولی آنچه گفته شد، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

درباره اهمیت ذکر الله، در آیات و روایات، تعبیرات بسیار پرمعنایی وارد شده است؛ از جمله در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ: الذَّاكِرُونَ لِلَّهِ، وَالْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَالْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ؛ سه گروه‌اند که از شیطان و لشکریانش در امان‌اند: آن‌ها که پیوسته یاد خدا می‌کنند، و آن‌ها که از ترس (کیفر خداوند) اشک می‌ریزند (و احساس مسئولیت می‌کنند)، و آن‌ها که در سحرگاهان استغفار می‌نمایند».^۳

درباره اهمیت شکر نیز در آیات و روایات، تأکیدات فراوانی دیده می‌شود؛

۱. مؤمنون، آیه ۶۰.

۲. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۶، ح ۱۳۷۴۵.

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده است، می خوانیم: «شُكْرُ النِّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النِّقْمَةِ؛ شکر نعمت سبب ایمن ماندن انسان از بلاها و حوادث ناگوار است»^۱.

آنگاه اشاره به دو وصف مهم دیگر از اوصاف این پاک مردان می کند، می فرماید: «شب را سپری می کند، در حالی که ترسان است و صبح برمی خیزد، در حالی که شادمان است. ترسان از غفلت هایی که از آن برحذر داشته شده، و شادمان برای فضل و رحمتی که به او رسیده است (زیرا روز دیگری را از خدا عمر گرفته و خداوند درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است)»؛ «بَيِّتٌ حَذِرًا وَيُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ».

مفهوم این سخن آن نیست که برای مسئله خوف و رجا تقسیم زمانی بیان می کند؛ خوف و رجا در هر زمان و در هر حال در دل پرهیزکاران است، بلکه از آن جا که پرهیزکاران بعد از پایان کار روزانه به محاسبه خویش می پردازند و از این نگران اند که در برنامه روزی که گذشت خطاها و لغزش هایی باشد، سخن از خوف آن ها به میان آمده و لذا به ما دستور داده شده که شب هنگام قبل از آن که به بستر استراحت رویم، استغفار کنیم. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ حِينَ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ مِائَةً مَرَّةً تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُ كَمَا يَسْقُطُ وَرَقُ الشَّجَرِ؛ کسی که شب هنگام وقتی به بستر استراحت می رود یک صد مرتبه استغفار کند، گناهان او فرو می ریزد آن گونه که بر درختان (هنگام پاییز) فرو می ریزد»^۲.

و از آن جا که روز، آغاز فعالیتی تازه و اعمال صالح جدیدی است فعالیتتی که باید با امید آغاز گردد، تجلی گاه صفت رجا و شادمانی است.

۱. غررالحکم، ح ۶۱۹۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، باب استحباب الدعاء بالمأثور عند النوم، ص ۱۰۲۸، ح ۷.

در این‌که میان فضل و رحمت چه تفاوتی است؟ مفسران قرآن در ذیل آیه **﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ﴾**^۱ گفت‌وگویی بسیار کرده‌اند؛ بعضی فضل الهی را اشاره به نعمت‌های ظاهری و مادی و رحمت را اشاره به نعمت‌های باطنی و معنوی دانسته‌اند و بعضی دیگر فضل را آغاز نعمت، و رحمت را دوام نعمت دانسته‌اند. این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به همه انسان‌ها و رحمت اشاره به نعمت ویژه مؤمنان است.

البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم عبارت مورد بحث، گنج‌انیده شوند.

آنگاه امام علیه السلام به بیان یکی دیگر از اوصاف برجسته انسان پرهیزکار که درباره تہذیب نفس و خودسازی است، پرداخته، می‌فرماید: «هر گاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد»؛ **(إِنَّ أَسْتَضْعَبْتُ^۲ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ)**.

این درواقع یکی از مراحل سلوک راهیان الی الله است که آن را مرحله «معاقبه» می‌نامند که بعد از مراحل «مشارطه» و «مراقبه» و «محاسبه» قرار دارد؛ یعنی صبحگاهان که برنامه تازه‌ای را در زندگی خود شروع می‌کنند، با نفس خویش شرط می‌کنند که از هرگونه گناه بپرهیزد. سپس در طول روز مراقب آن هستند و شبانگاه قبل از آن‌که به بستر استراحت بروند به محاسبه اعمال روزانه می‌پردازند و اگر خلاقی از آن‌ها سرزده بود نفس خود را مجازات می‌کنند. به این صورت که او را از آنچه به آن تمایل دارد موقتاً باز می‌دارند؛ مثلاً از غذای خوب، بستر نرم، خواب کافی و مانند آن محروم می‌سازند تا نفس سرکش رام گردد

۱. یونس، آیه ۵۸.

۲. «استضعب» از ریشه «صعوبت» گرفته شده و «استضعاب» به معنای مشکل شدن و زیر بار نرفتن است.

و برای روزهای آینده در مسیر اطاعت خداوند قرار گیرد. این برنامه برای تهذیب نفس، بسیار مؤثر و کارساز است و به یقین هرگاه انسان مدتی بر آن مداومت کند، آثار و برکات عجیب آن را در جان و روح خویش می بیند.

در ادامه این سخن به چهار وصف مهم دیگر اشاره کرده، می فرماید: «چشم روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی اعتنایی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می آمیزد و گفتار را با کردار»؛ (قُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَةٌ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالسَّعْيِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ).

تعبیر به «قُرَّة عینه» با توجه به این که «قره» در اصل از ریشه «قر» (بر وزن حر) به معنای سردی گرفته شده و عرب معتقد بوده که اشک شوق همواره سرد و خنک و اشک غم داغ و سوزان است، در جایی گفته می شود که مایه شادی و خوشحالی است و معادل آن در فارسی «چشم روشنی» است. به این ترتیب مفهوم جمله این است که چشم پرهیزکاران به جهان آخرت روشن است، زیرا جهانی است پایدار و برقرار، همان گونه که قرآن مجید درباره بهشتیان می گوید: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ و نیز می فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةٍ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ «هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمی که مایه روشنی چشم هاست برای آن ها نهفته شده، به پاداش کارهایی که انجام می دادند».^۲ و با توجه به این که طبق آنچه در بخش های قبل این خطبه گذشت، آن ها در همین دنیا گویی بهشت و نعمت های بهشتی را با چشم خود می بینند، این حالت شادمانی و قره العین در برابر بهشت، در همین جا برای آن ها حاصل است. به عکس، چون دنیای ناپایدار را آن گونه که هست

۱. هود، آیه ۱۰۷.

۲. سجده، آیه ۱۷.

دریافته‌اند، هرگز دل به آن نمی‌بندند. آمیختن حلم با علم و بردباری با دانش و همچنین گفتار با کردار، از برجسته‌ترین نقاط قوت آن‌هاست، زیرا اگر عالم در برابر جهل جاهلان بردبار نباشد نجات دادن آن‌ها برای او غیر ممکن است و اگر گفتار آن‌ها با عمل همراه نگردد تأثیری در سخن آن‌ها نخواهد بود. همان‌گونه که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ هرگاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و اندرز او از دل‌ها فرو می‌ریزد، آن‌گونه که دانه‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد»^۱.

۱. کافی، ج ۱، باب استعمال العلم، ص ۴۴، ح ۳.

بخش پنجم

تَرَاهُ قَرِيْباً أَمَلُهُ، قَلِيْلًا زَلَلُهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنُورًا أَكْلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيْرًا دِيْنُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا غَيْظُهُ، الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْعَافِيْنَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِيْنَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِيْنَ لَمْ يُكْتَبَ مِنَ الْعَافِيْنَ.

يَعْتُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيدًا فُحْشُهُ، لَيِّبًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صُبُورٌ، وَفِي الرِّحَاءِ سُكُورٌ. لَا يَحِيْفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُّ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضِيْعُ مَا اسْتَحْفِظَ، وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ، وَلَا يَنْابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَسْمَتُ بِالْمِصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَعْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءِ وَالنَّاسِ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ أَنْعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ بُعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَتَرَاهُ، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٌ وَرَحْمَةٌ لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظْمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيْعَةٍ.

ترجمه

او (پرهیزکار) را می بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده و خشمش فرو خورده شده است. (مردم) به خیر او امیدوار و از شرش در امان اند.

اگر در میان غافلان باشد جزء ذاکران محسوب می‌شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی‌شود. کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می‌بخشد و به آن‌کس که محرومش ساخته عطا می‌کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می‌پیوندد. سخن زشت و خشونت‌آمیز از او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر و آشکار است. نیکی‌اش روی آورده و شرش پشت کرده است. در برابر حوادث سخت، استوار و در حوادث ناگوار، شکیبنا و به‌هنگام فزونی نعمت شکرگزار است. به کسی که با او دشمنی دارد ستم نمی‌کند و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی‌شود و پیش از آن‌که شاهدی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می‌کند. آنچه حفظش را به او سپرده‌اند تباه نمی‌سازد و آنچه را به او تذکر داده‌اند فراموش نمی‌کند. مردم را با نام‌های زشت نمی‌خواند و به همسایگان زیان نمی‌رساند. مصیبت‌زده را شماتت نمی‌کند. در امور باطل وارد نمی‌شود و از دایره حق بیرون نمی‌رود. هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی‌سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می‌کند تا خدا انتقامش را بگیرد. نفس خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم از دست او راحت‌اند. خویشش را برای آخرت به تعب می‌اندازد و مردم را از ناحیه خود آسوده می‌سازد. دوری‌اش از کسانی که از آن‌ها دوری می‌کند، به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی‌اش به کسانی که به آن‌ها نزدیک می‌شود، مهربانی و رحمت است؛ نه این‌که دوری‌اش از روی تکبر و خودبزر بینی و نزدیکی‌اش برای مکر و خدعه (و بهره‌گیری مادی) باشد.

شرح و تفسیر

اوصاف مهم دیگر

امام علیه السلام در این بخش خطبه، نخست به بیان نُه وصف دیگر از اوصاف

برجسته پرهیزکاران می پردازد، می فرماید: «او را می بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده، و خشمش فرو خورده شده است»؛ (تَرَاهُ قَرِيباً اَمَلَهُ، قَلِيلاً زَلَلَهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُوراً اَكَلَهُ، سَهْلاً اَمْرُهُ، حَرِيْزاً دِيْنَهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غِيْظُهُ).

در این عبارت، امام علیه السلام نخست از کوتاهی آرزوهای سخن می گوید، زیرا آرزوهای دور و دراز - همان گونه که در روایات وارد شده - سبب فراموشی آخرت می گردد و نسیان آخرت، بلای بزرگی است که سرچشمه انواع گناهان و خطاهاست.

درست است که وجود امید و آرزو در انسان، انگیزه حرکت و فعالیت است، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است: «الْاَمَلُ رَحْمَةٌ لِاُمَّتِيْ وَ لَوْلَا الْاَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید و آرزو مایه رحمت است برای امت من و اگر نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی نشاند».^۴ ولی هرگاه از حد بگذرد و به صورت آرزوهای دور و دراز درآید تمام نیروها و افکار انسان را مجذوب دنیا می کند و همه چیز به فراموشی سپرده می شود و حتی انسان با چنین حالتی از دنیای خود نیز بهره نمی برد.

کم بودن لغزش های پرهیزکاران به این دلیل است که خود را از صحنه های گناه دور می دارند و پیوسته به یاد خدا هستند.

۱. «منزور» از ریشه «نزر» بر وزن «نذر» به معنای کم و اندک است.

۲. «حریز» از ریشه «حز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «حریز» به چیزی می گویند که محفوظ است.

۳. «مکظوم» از ریشه «کظم» بر وزن «هضم» به معنای گلوگاه است و «مکظوم» به کسی گفته می شود که بسیار خشمگین یا غمناک باشد و در عین حال خویشتن داری می کند، گویی گلویش دارد فشرده می شود.

۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۱ و نزهة الناظر (حلوانی)، ص ۲۱، ح ۵۱.

و خشوع قلب آنان نتیجه معرفت آنها درباره خداست، چون هر قدر انسان عظمت معبود را بیشتر درک کند در برابر او خاضع تر می شود.

قانع بودن پرهیزکاران نتیجه بینش آنها به مواهب مادی و زرق و برق دنیاست، و چون آن را ناپایدار و فانی می بینند خود را برای وصول به آن به خطر نمی افکنند و به مقدار لازم قناعت می کنند.

اندک بودن خوراک آنها بدین علت است که می دانند پرخوری، علاوه بر این که سبب انواع بیماری هاست، حال عبادت و راز و نیاز با خدا را از بین می برد. افزون بر این، آنها را از یاد مستمندان غافل می سازد. در حدیثی در غررالحکم از کلمات مولا علیه السلام می خوانیم: «مَنْ اقْتَصَدَ فِي أَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَصَلَحَتْ فِكْرَتُهُ؛ کسی که میانه روی در خوردن را پیشه کند، سلامتی او افزون و فکرش به صلاح و درستی می گراید».

جمله «سَهْلًا أَمْرُهُ» اشاره به این است که هم در مورد کارهای شخصی خود آسان می گیرد و هم در برابر مردم سهل المؤمنه است. کسانی را می بینیم که برای یک مسافرت و یا حتی یک مهمانی چه تکلفاتی قائل می شوند و عذاب الیم برای خود فراهم می سازند و یا در برابر مردم برای اندک حقی ماه ها و سال ها به کشمکش ادامه می دهند، در حالی که آسان گیران، هم در زندگی شخصی راحت اند و هم در روابطشان با سایر مردم.

تعبیر به «حَرِيْزًا دِيْنَهُ» اشاره به این است که او بیش از هر چیز به حفظ ایمان و عقیده و اصول مکتب خود اهمیت می دهد و آن را در برابر مال و مقام و شهوت، قربانی نمی کند. جمله «مِيْنَةً شَهْوَتُهُ» به این معنا نیست که آنها خالی از هرگونه شهوت هستند، بلکه شهوت آنها در کنترل عقل و ایمانشان است، همان تعبیر جالبی که قرآن درباره یوسف علیه السلام دارد: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۱.

۱. یوسف، آیه ۲۴.

و اما جمله «مَكْظُومًا غَيْظُهُ» بعد از صفات گذشته، اشاره به این است که حفظ دین و انجام مسئولیت‌ها، گاه سبب عکس‌العمل‌های ناروایی از سوی جاهلان می‌شود که آتش خشم را در دل پرهیزکاران برمی‌افروزد؛ ولی آن‌ها بر نفس خویش مسلط‌اند و خشم خود را فرو می‌برند.

سپس امام علیه السلام در ادامه سخن به چهار وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزکاران اشاره کرده، می‌فرماید: «(مردم) به خیر او امیدوار و از شرش در امان‌اند، اگر در میان غافلان باشد جزء ذاکران محسوب می‌شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی‌شود»؛ (الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنَّ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «أَلَا أُنبئُكُمْ لِمَ سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا؟ لِإِيْمَانِهِ النَّاسَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ، أَلَا أُنبئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ؟ آيا به شما خبر دهم چرا مؤمن، مؤمن نامیده شده است؟ به سبب این‌که جان و مال مردم را ایمنی بخشیده است. آيا به شما خبر دهم چه کسی مسلمان است؟ کسی که مردم از دست و زبانش در سلامت باشند»^۱.

اگر مؤمنان و مسلمانان عادی باید چنین باشند، پرهیزکاران که نخبگان مؤمنان و مسلمانان‌اند به‌طور مسلم چنین خواهند بود؛ آن‌ها منبع خیرات و برکات و همه مردم از شر آنان در امان‌اند.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحَبْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ شَاوَرْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ جَالَسْتَهُ نَفَعَكَ وَكُلُّ شَأْنِهِ مَنَافِعٌ وَكَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنِهَا مَنَافِعٌ؛ مؤمن همچون زنبور عسل است (سرتا پا مفید است) اگر با او رفیق بشوی به تو سود می‌رساند و اگر مشورت کنی به تو منفعت می‌بخشد

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۶۰، ح ۳.

و اگر با او هم‌نشین گردی برای تو سودمند است و همه کار او منفعت است، همان‌گونه که زنبور عسل همه چیزش منفعت دارد»^۱.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: تشبیه مؤمن به زنبور عسل می‌تواند به دلیل هوشیاری فوق‌العاده، و منافع گسترده، سعی و کوشش فراوان، پرهیز از مناطق آلوده، استفاده از غذای پاک و بهره گرفتن از دسترنج خود باشد.^۲ اضافه بر این، زنبور عسل، هم شهدی که تولید می‌کند بسیار پرفایده است، هم انباری که از موم می‌سازد کارآیی بسیار دارد و هم با گردش روی گل‌ها سبب گرده‌افشانی و باروری انواع گیاهان می‌شود و حتی نیش او نیز که وسیله‌ای دفاعی در برابر دشمن است برای درمان بعضی از بیماری‌ها مفید است.

واژه‌های خیر و شر مفهوم بسیار گسترده‌ای دارند که همه نیکی‌های مادی و معنوی و همه شرور مادی و معنوی را شامل می‌شوند.

جمله «إِنَّ كَانَ فِي الْأَعْفَالِينَ...» اشاره به این است که او در میان افراد غافل و بی‌خبر، هم‌رنگ جماعت نمی‌شود و همچنان به یاد خدا و روز قیامت مشغول است و در میان ذاکران از جمع آن‌ها عقب نمی‌ماند و غفلت دامن او را نخواهد گرفت. سپس امام علیه السلام به سه وصف مهم دیگر که از کرامات پرهیزکاران است اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می‌بخشد و به آن‌کس که محروم‌ش ساخته عطا می‌کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می‌پیوندد»؛ (يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ).

گاه انسان در برابر بدی‌های دیگران مقابله به مثل می‌کند که اغلب زائیده خوی انتقام‌جویی است؛ ولی گاه مقابله به ضد می‌کند که این روش اولیای الهی و پرهیزکاران است؛ از ظلم ظالمان می‌گذرد در حالی که قدرت انتقام‌جویی دارد و این نوعی

۱. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۲۳۸.

۲. همان.

شجاعت است و چون از موضع قدرت انجام می شود تسلیم در برابر ظلم نیست و در برابر کسانی که او را زمانی محروم ساخته اند عکس العملش بخشش به هنگام نیاز آنهاست که این دلیل بر سخاوت است. با آنهایی که از وی قهر کرده اند آشتی می کند و آنها را مشمول کمک های خود می سازد، این هم شجاعت است و هم سخاوت. در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «روز قیامت که می شود ندا دهنده ای ندا می دهد: اهل فضل کجایند، جماعتی از مردم برمی خیزند (که ما هستیم). فرشتگان رو به آنها می کنند و می گویند: فضل شما در چه بود؟ می گویند: «كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا وَنُعْطِي مَنْ حَرَمَنَا وَنَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا؛ ما با کسانی که از ما قطع رابطه کرده بودند پیوند برقرار می ساختیم و به کسانی که ما را محروم ساخته بودند عطا می کردیم و از کسانی که به ما ستم کرده بودند، گذشت می کردیم». در این هنگام به آنها گفته می شود: «صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ؛ راست گفتید (شما اهل فضیلتید) همگی داخل بهشت شوید».^۱

قرآن مجید نیز این دستور را به طور عام و گسترده به ما داده است؛ خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»؛ «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)».^۲

آنگاه امام علیه السلام شش وصف برجسته دیگر پرهیزکاران را در عبارتی بسیار کوتاه و پرمعنا بیان کرده، می فرماید: «سخن زشت و خشونت آمیز از او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر و آشکار است، نیکی اش روی آورده و شرش پشت کرده است»؛ «بَعِيداً فُحْشُهُ»^۳، «لَيْنًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ».

۱. کافی، ج ۲، باب العفو، ص ۱۰۷، ح ۴.

۲. مؤمنون، آیه ۹۶.

۳. «فحشه»: فحش به هر کاری گفته می شود که از حد اعتدال خارج شود و به اصطلاح در حد فاحش قرار

این اوصاف شش‌گانه که دو به دو در مقابل هم قرار گرفته‌اند و یکدیگر را تفسیر می‌کنند، اشاره به برخوردهای اجتماعی پرهیزکاران است. دو جمله «بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْتِنَا قَوْلُهُ» اشاره به این است که برخورد آنان با همه مردم با زبان خوب و تعبیرات محبت‌آمیز است، و سخنان زشت و خشونت در گفتار از آن‌ها دور است. نه تنها چنین سخنانی نمی‌گویند، بلکه با آن‌ها فاصله زیادی دارند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال که حدِّ حسن خلق چیست؟ آمده است: «تُلبِنُ جَنَاحَكَ، وَ تُطِيبُ كَلَامَكَ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنِ؛ حدِّ حسن خلق این است که نرم‌خو باشی و سخنت را پاک و پاکیزه سازی و برادرت را با چهره گشاده ملاقات کنی».^۱

«غایب بودن منکر» اشاره به معدوم بودن آن است؛ یعنی منکری از آن‌ها سر نمی‌زند که در برابر مردم خود را نشان دهد. این احتمال نیز وجود دارد که اگر لغزشی از آنان سرزند، حداقل لغزش آشکاری نیست تا جامعه را آلوده سازد.

«معروف» اشاره به همه خوبی‌هاست که عقل و وجدان و شرع آن‌ها را می‌شناسند و با آن‌ها بیگانه نیستند (معروف از ریشه عرفان به معنای شناخت است).

منظور از «اقبال خیر و ادبار شر» آن است که آن‌ها در انجام نیکی‌ها پیوسته رو به جلو می‌روند و اگر بدی‌هایی در گذشته داشته‌اند، همواره از آن فاصله می‌گیرند.

سپس امام علیه السلام سه وصف دیگر از اوصاف حمیده آن‌ها را بیان می‌کند،

→ گیرد. بدین علت سخنان زشت و اعمال قبیح و منکر را که قبح و زشتی آن‌ها آشکار است فحش می‌گویند. کلمه فاحشه و فحشا نیز از همین معنا گرفته شده است.

۱. کافی، ج ۲، باب حسن البشر، ص ۱۰۳، ح ۴.

می‌فرماید: «در برابر حوادث سخت، استوار، و در حوادث ناگوار، شکیبیا و به‌هنگام فراوانی نعمت شکرگزار است»؛ (فِي الزَّلَازِلِ^۱ وَ قُورٍ^۲، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَ فِي الرَّخَاءِ شُكُورٌ).

«زلزله» در اصل به معنای زلزله‌هاست؛ ولی در این جا رویدادهای سخت و فتنه‌های بزرگی مراد است که دل‌ها را تکان می‌دهد. پرهیزکاران در برابر این‌گونه حوادث، روحیه خود را از دست نمی‌دهند و به مضمون «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ»^۳ مانند کوه در برابر این طوفان‌ها ایستادگی به خرج می‌دهند و این نشان می‌دهد که پرهیزکاری به معنای کناره‌گیری از اجتماع و عافیت‌طلبی نیست، بلکه پرهیزکاران واقعی کسانی هستند که در مقابل حوادث سخت، سینه سپر می‌کنند و با شجاعت برای نجات خود و جامعه در حل مشکلات می‌کوشند.

«صبر در مکاره»، یکی از شاخه‌های صبر است که شامل هر گونه مصیبت و حادثه ناگوار می‌شود. پرهیزکاران در این میدان هم سربلند و پراستقامت‌اند، زیرا بی‌تابی در برابر مصایب و مشکلات از یک‌سو انسان را به گناه و سخنان نادرست می‌کشاند و از سوی دیگر مسیر پیدا کردن راه حل مشکل را به‌روی انسان می‌بندد.

شکرگزاری آن‌ها به‌هنگام فزونی نعمت، ناشی از تواضع آنان در برابر خدا و خلق است؛ نه همچون مغروران متکبر که وقتی به مال و مقام و ثروتی می‌رسند همه چیز را فراموش کرده، سرکشی را در برابر خالق و مخلوق آغاز می‌کنند.

۱. «زلزل» جمع «زلزله» و «زلزال» به معنای حرکت سخت و شدید است. به حوادث تکان دهنده و مشقت بار اجتماعی «زلزل» گفته می‌شود.

۲. «قور» از ریشه «قر» بر وزن «قفر» در اصل به معنای سنگینی است و به اشخاص متین و سنگین وقور گفته می‌شود.

۳. کافی، ج ۲، باب المؤمن و علاماته، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

سپس امام علیه السلام به سه وصف دیگر از این اوصاف فضیلت اشاره کرده، می‌فرماید: «به کسی که او با وی دشمنی دارد ستم نمی‌کند، و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی‌شود، و پیش از آن‌که شاهدی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می‌کند»؛ (لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُغْضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ).

این سه وصف، همه ناشی از روح حق‌طلبی و عدالت‌خواهی پرهیزکاران است. عادل کسی است که نه حق دشمنش را از او دریغ دارد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ «دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند، عدالت پیشه کنید».^۱ و نه به دوستانش بیش از حقشان بدهد و سبب تزییع حق دیگران شود، همان‌گونه که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ»؛ «هنگامی که سخنی می‌گویید (و داوری می‌کنید) عدالت را رعایت کنید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) باشد».^۲

اعتراف آن‌ها به حق قبل از اقامه شهود نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد، زیرا کسانی در مقابل شهود تسلیم می‌شوند که تسلیم حق نیستند و اقامه شهود، آن‌ها را مجبور به تسلیم می‌کند؛ اما کسی که خواهان حق و عدالت است شخصاً به دنبال صاحب حق می‌رود تا او را بیابد و حق او را ادا کند و پشت خود را از بار مظلومه دیگران سبک سازد. در این میدان، بدهکاران به دنبال طلبکاران می‌روند و افراد امانت‌دار در جست‌وجوی صاحبان امانت‌اند، به عکس آنچه در جوامع بی‌تقوا دیده می‌شود.

۱. «یحیف» از ریشه «حیف» در اصل به معنای جور و ستم است، بنابراین «لا یحیف» به این معناست که ستم نمی‌کند.

۲. مائده، آیه ۸.

۳. انعام، آیه ۱۵۲.

آری، پرهیزکاران واقعی آن‌هایی هستند که نه دوستی‌ها و نه دشمنی‌ها هیچ یک آن‌ها را از مرز حق و عدالت دور نمی‌کند و برای ادای حقوق نیاز به دادگاه و دادستانی ندارند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی می‌فرماید: «أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ؛ باتقواترین مردم کسی است که حق را بگوید چه به نفع او باشد یا به زیان او».^۱ در ادامه این سخن، امام عَلَيْهِ السَّلَام به هفت وصف برجسته دیگر از صفات پارسایان در عباراتی هماهنگ اشاره کرده، می‌فرماید: «آنچه حفظش را به او سپرده‌اند تباہ نمی‌سازد و آنچه را به او تذکر داده‌اند، فراموش نمی‌کند. مردم را با نام‌های زشت نمی‌خواند و به همسایگان زیان نمی‌رساند. مصیبت‌زده را شماتت نمی‌کند. در امور باطل وارد نمی‌شود و از دایره حق بیرون نمی‌رود»؛ (لَا يُضِيعُ مَا أُسْتُحْفِظُ، وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ^۲ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَشْمَتُ^۳ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ).

جمله «لَا يُضِيعُ مَا أُسْتُحْفِظُ» مفهوم وسیعی دارد که همه امانت‌های الهی و مردمی را شامل می‌شود، از جمله نماز که قرآن درباره آن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»؛ «و آن‌ها که بر نمازهایشان مواظبت می‌کنند».^۴ همچنین امانت‌های دیگری، مانند قرآن مجید و احکام اسلام، فرزندان که خدا به آن‌ها داده و امانت‌های مختلفی که مردم به آن‌ها می‌سپارند، برای حفظ آن‌ها سخت می‌کوشند و هرگز به سبب سهل‌انگاری و غفلت و کوتاهی، آن‌ها را تباہ نمی‌کنند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۲، ضمن حدیث ۲.

۲. «ینابز» از ریشه «نیز» بر وزن «نِیض» به معنای لقب بد نهادن بر کسی است و «تنابز باللقاب» این است که دو یا چند نفر یکدیگر را با لقب‌های زشت یاد کنند.

۳. «یشمت» از «شماتت» گرفته شده که به معنای سرزنش کردن و در غم دیگری شادی نمودن است.

۴. مؤمنون، آیه ۹.

جمله «لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ» اشاره به همه تذکرات و یادآوری‌های مفیدی است که از سوی خداوند و اولیای الهی و معلمان راستین و دوستان بیدار به آن‌ها رسیده است؛ آری، آن‌ها افراد فراموشکاری نیستند که درس‌های هدایت را نادیده بگیرند و به آن پایبند نباشند و هرگاه وسوسه‌های شیطان به سراغ آن‌ها بیاید بی‌فاصله به یاد خدا و اندرزهای اندرزگویان باایمان می‌افتند و به راه بازمی‌گردند. قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند».^۱

جمله «وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده، می‌فرماید: «وَلَا تُنَابِزُوا بِالْأَلْقَابِ»؛ «و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید».^۲ زیرا ذکر این‌گونه القاب، آتش کینه و عداوت را در دل‌ها برمی‌انگیزد و طرف مقابل را به عکس‌العمل وامی‌دارد و فضای جامعه را مسموم می‌کند و شخصیت افراد را در هم می‌شکند.

آزار نرساندن به همسایگان و شماتت نکردن مصیبت‌زدگان که به دنبال مسئله «تنابز به القاب» آمده، اشاره به رعایت حقوق اجتماعی و احترام انسان‌ها در همه جوانب است. قرآن مجید و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام بارها سفارش رعایت حقوق همسایگان را کرده‌اند تا آن‌جا که در سخن دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُمْ سَيُورُّهُمْ»؛ خدا را خدا را در مورد همسایگان

۱. اعراف، آیه ۲۰۱.

۲. حجرات، آیه ۱۱.

فراموش نکنید، زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیوسته سفارش آن‌ها را می‌کرد تا آن‌جا که ما گمان بردیم آن‌ها را در زمره وارثان قرار خواهد داد.^۱

از سوی دیگر می‌دانیم که مصیبت زده، همچون انسان مجروحی است که نیاز مبرم به تسلیت دارد و شماتت، مانند نمک پاشیدن بر زخم اوست و هیچ انسان باوجدانی چنین اجازه‌ای را به خود نمی‌دهد که بر زخم کسی نمک بپاشد. در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «مَنْ شَمِتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَنَ؛ کسی که برادر مسلمانش را در برابر مصیبتی که به او وارد شده شماتت کند از دنیا بیرون نمی‌رود مگر این‌که خود به همان مصیبت گرفتار می‌شود».^۲

آخرین اوصاف در جمله‌های مورد بحث، عدم ورود پرهیزکاران در باطل و عدم خروج از دایره حق است که مفهوم وسیعی دارد و به مقتضای آن، پرهیزکار، در افکار باطل، رفتار باطل و گفتار باطل وارد نمی‌شود و در همه چیز و همه جا و درباره هر کس و هر کار، تابع حق است و مطلقاً از حق عدول نخواهد کرد.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه همین اوصاف به سه وصف دیگر در عبارتی هماهنگ اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی‌سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود، و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می‌کند تا خدا انتقامش را بگیرد»؛ «إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ».

پرهیزکاران از سکوت خود غمگین نمی‌شوند، با این‌که سکوت در بسیاری از مواقع سبب پزردگی و اندوه است، زیرا سکوت مایه نجات از بسیاری از

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. کافی، ج ۲، باب الشماتة، ص ۳۵۹، ح ۱.

آفات لسان است، به علاوه سبب تفکر در امور دین و دنیا است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «طُوبَى لِمَنْ... أَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ قَوْلِهِ؛ خوشا به حال کسی که فزونی مالش را انفاق کرده است و زیاده گویی را از سخنش فرو گرفته است».^۱

پرهیزکاران با صدای بلند نمی خندند، زیرا قهقهه های بلند، راه و رسم ثروتمندان مغرور و افراد بی خیال است. در حدیثی از آن حضرت که در غررالحکم آمده است، می خوانیم: «خَيْرُ الضُّحِكِ التَّبَسُّمُ؛ بهترین خنده تبسم است».

جمله «وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ...» اشاره به این است که گاهی دوستان و بستگان و حتی برادران ممکن است ستمی به انسان روا دارند که اگر بخواهد به انتقام جویی برخیزد، درگیری ها ادامه می یابد و چه بسا به جای خطرناک و غیر قابل جبران برسد. هر گاه در این گونه موارد انسان راه شکیبایی و تحمل پیش گیرد و طرف مقابل را به خدا واگذارد، هم خودش از وسوسه های خطرناک شیطان رهایی می یابد و هم آرامش جامعه را حفظ می کند؛ ولی بدیهی است که این سخن ناظر به دشمنان لجوج و بی رحم نیست که در برابر آنها صبر و سکوت، سبب طغیان و ظلم بیشتر است (اشک کباب مایه طغیان آتش است).

سپس امام علیه السلام به چهار وصف برجسته دیگر از اوصاف پارسایان اشاره می کند که هر یک مکمل دیگری است، می فرماید: «نفس خود را به زحمت می افکند، ولی مردم از دست او راحت اند، خویشتن را برای آخرت به رنج می اندازد و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد»؛ «نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ».

۱. کافی، ج ۲، باب الإنصاف و العدل، ص ۱۴۴، ح ۱.

اشاره به این است که مشکلات را برای راحتی دیگران پذیرا می شود؛ مثلاً هر گاه مشکلی در جامعه پیدا شود او برای حل آن خویشتن را به زحمت می افکند تا دیگران راحت باشند و درواقع این نوعی ایثار و فداکاری است که انسان برای راحتی بندگان خدا، مشکلات اجتماعی را تحمل کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله های سوم و چهارم (أَتَعَبَ نَفْسَهُ...) را به منزله دلیل برای دو جمله قبل دانسته اند؛ یعنی اگر نفس او از ناحیه خودش در زحمت است به سبب این است که پیوسته برای آماده کردن سرای آخرت می کوشد و اگر مردم از دست او راحت اند به این دلیل است که او برای این کار تصمیم گرفته است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله، ناظر به مسئله دیگری باشد؛ دو جمله قبل، اشاره به امور مادی و این دو جمله اشاره به امور معنوی باشد. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «مَنْ عَمَرَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَهُوَ الْعَاقِلُ؛ عاقل کسی است که خانه اقامت خود را آباد سازد».^۱

قرآن مجید با صراحت می گوید: «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»؛ «و فقط آخرت سرای پایدار است».^۲

حضرت سرانجام با ذکر چهار فضیلت برجسته دیگر صفات پرهیزکاران را پایان می بخشد (پایانی که اگر حادثه مربوط به همام پیش نمی آمد شاید نقطه پایان نبود و امام علیه السلام مطالب برجسته دیگری در این باره بیان می کرد) می فرماید: «دوری اش از کسانی که از آن ها دوری می کند به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که به آن ها نزدیک می شود مهربانی و رحمت است، نه این که دوری اش از روی تکبر و خودبزر بینی باشد و نزدیکی اش برای مکر

۱. غررالحکم، ح ۲۶۱۹.

۲. غافر، آیه ۳۹.

و خدعه (و بهره گیری مادی)؛ «(أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَا حَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ؛ وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكَبْرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ).

امام علیه السلام در ذکر این اوصاف به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که: پارسایان در پیوندهای اجتماعی، دوستی ها و دشمنی ها، برقرار ساختن رابطه ها یا قطع کردن ارتباط که در تعامل افراد جامعه با یکدیگر اجتناب ناپذیر است، اهداف مقدسی را دنبال می کنند؛ اگر از کسی دور می شوند به دلیل آلودگی او یا برای آن است که نزدیک شدن به او که گرفتار زرق و برق دنیاست آن ها را نیز گرفتار می کند. نزدیک شدن آنان به افراد برای این است که ارشاد جاهلی کنند یا تنبیه غافل و یا کمک به ضعیف و دردمندی، به عکس دنیاپرستان که دوری آن ها از افراد به سبب خودبزر بینی است و نزدیک شدن برای گرفتن بهره های مادی و فریب دادن و نیرنگ است.

سرنوشت همام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده

در ذیل این خطبه در نهج البلاغه آمده است که راوی این خطبه می گوید: «(هنگامی که سخن امیرمؤمنان علیه السلام به این جا رسید) همام فریادی کشید و مدهوش شد و جان داد)؛ (قَالَ: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا).

«در این هنگام امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من از این پیشامد برای او می ترسیدم. سپس فرمود: این گونه اندرزهای رسا به آن ها که اهل موعظه اند، اثر می گذارد)؛ (فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا).

۱. در نسخه بالا همزه استفهام بر سر «هكذا» آمده؛ ولی در بسیاری از نسخ قدیم و شروح نهج البلاغه همزه استفهام ذکر نشده است و مناسب معنا نیز همین است.

«در این جا کسی به امام علیه السلام عرض کرد: پس چرا این مواعظ با شما چنین نمی‌کند؟» (فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بَالُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!).

«امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: وای بر تو! هر اجل و سرآمدی وقت معینی دارد که از آن نمی‌گذرد و سبب خاصی دارد که از آن تجاوز نمی‌کند.» (فَقَالَ علیه السلام: وَيُحَكِّ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَسَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ).

سپس افزود: «آرام باش! دیگر چنین سخنی مگو! این سخنی بود که شیطان بر زبان تو جاری ساخت.» (فَمَهْلًا! لَا تُعَدُّ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!).

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا هم‌ام به چنین سرنوشتی دچار شد و چرا برای امام علیه السلام که گوینده این سخنان است، چنین حادثه‌ای رخ نداد؟

در پاسخ سؤال اول باید به این نکته توجه داشت که هم‌ام، گرچه مرد عابد و زاهدی بود (همان‌گونه که در آغاز خطبه آمده است: «كَانَ رَجُلًا غَابِدًا»)^۱ و گرچه قلبش مملو از حکمت و روحش سرشار از زیرکی و ذکاوت بود (همان‌گونه که از سؤالش پیداست)؛ ولی هر قدر روح او وسیع باشد در برابر روح امیرمؤمنان علی علیه السلام که چون اقیانوس ناپیدا کرانه‌ای است، قابل مقایسه نیست. به همین دلیل قلب هم‌ام تاب تحمل فشار آن همه معلومات را نداشت، زیرا اقیانوس را نمی‌توان در استخر کوچکی ریخت، بنابراین جای تعجب نیست که هم‌ام صیحه‌ای زند و از هوش برود، آن هم از هوش رفتنی که جان خود را با آن از دست بدهد.

در قرآن مجید در داستان موسی علیه السلام و بنی اسرائیل و تجلی نور الهی بر کوه چنین می‌خوانیم: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾؛ «هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی کرد آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد».^۱

۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

نه تنها موسی علیه السلام نتوانست مقاومت کند، کوه با آن عظمت نیز درهم کوبیده شد.

آری! مواعظی که از دل برخیزد این‌گونه بر دل می‌نشیند و مهم آن است که انسان، اهل «مواعظ بالغه» باشد وگرنه انسان‌های سنگدل و آلوده‌ای که در دام شیطان گرفتارند، نه گوش شنوایی برای اندرزها دارند و نه قلب آرامی برای پذیرش. به تعبیر دیگر: هم‌ام گرچه پارسایی و الامقام بود، ولی صفاتی را که امام علیه السلام در این خطبه بیان فرمود به‌طور تمام و کمال در خود ندید. آتش حسرت در عمق جان او افتاد و بی‌قرار شد و از شدت تأسف جان داد.

در طول تاریخ اسلام نیز نمونه‌هایی از این قبیل دیده شده است که گاهی گنهکاران بیدار شده و پارسایان بی‌قرار، سخنان کوبنده‌ای را شنیدند و طاقت نیاورده و جان دادند.^۱

احتمال سومی نیز در این جا وجود دارد و آن این‌که هنگامی که هم‌ام بشارت‌های ضمنی امیرمؤمنان علی علیه السلام را به پرهیزکاران شنید روحش از شوق معبود و محبوبش پرواز کرد و به عالم جنان رهسپار شد:

بلی رسم و ره عشاق این است طریق جان‌فشانی‌شان چنین است^۲
در حدیثی آمده است که «ربیع بن خُثَیم» در آن جلسه حاضر بود. هنگامی که روح هم‌ام از بدنش پرواز کرد اشک از چشمان او جاری شد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چقدر زود موعظه‌تو در فرزند برادرم اثر گذاشت. ای کاش من جای او بودم! امام علیه السلام فرمود: آری موعظه‌های رسا این‌گونه در اهلش اثر می‌گذارد!^۳

۱. مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغة)، ج ۱۰، ص ۴۵۹ نمونه‌هایی از آن را آورده است.

۲. برگرفته از اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)، ج ۲، ص ۵۹۶، (از اشعار مرحوم الهی).

۳. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۱۲، ص ۴۶۲.

پاسخ سؤال دوم همان است که امام علیه السلام بیان فرمود که هر کسی اجلی دارد، تا اجلس فرانسد از دنیا نمی رود، ولی به هنگام فرارسیدن اجل، عامل نهایی ممکن است امور مختلفی باشد. در این جا عامل نهایی، سخنان پرمایه امیرمؤمنان علیه السلام بود. به علاوه نمی توان روح امام علیه السلام را با روح همّام مقایسه کرد، روح او اقیانوسی است که این گونه امواج را در خود پذیرا می شود؛ نه همچون استخری که تلاطم شدید آب وضع آن را به کلی در هم بریزد.

از آنچه گفته شد، پاسخ سؤال سوم نیز روشن می شود که چگونه امیرمؤمنان علیه السلام درخواست همّام را پذیرفت و آن اندرزه های شافی و کافی و بلند و بالا را برای او بیان کرد، در حالی که خودش می گوید: من بیم این داشتم که همّام به چنین سرنوشتی دچار شود؟ زیرا هنگامی که اجل فرارسیده باشد عامل نهایی می تواند یک دگرگونی در دستگاه های مختلف بدن باشد یا امواج خروشان معنوی در درون جان.

اما این که امام علیه السلام به شخص اعتراض کننده می فرماید: دیگر از این قبیل سخنان مگوی! و شیطان آن را بر زبان تو جاری ساخت؛ به سبب آن است که او سؤال خود را به عنوان تحقیق برای فهم مطلبی مطرح نکرد، بلکه هدفش این بود که سخنان امام علیه السلام را نقض، یا به تعبیر دیگر، به پندار خود، ابطال کند و به یقین چنین سؤالی با چنین هدفی سؤال شیطانی است.

نکته

نگاه دیگری به خطبه همّام

این خطبه در واقع دوره ای کامل از اخلاق اسلامی است که به کلیه زوایای زندگی فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی انسان نظر می افکند و برای کسانی که می خواهند مراحل سیر و سلوک را بیمایند، نسخه کاملی است. در این خطبه

اوصاف پارسایان به سبک بدیعی در یک صد و ده صفت بیان شده (گویى عدد را به نام مبارک خودش انتخاب کرده است) از اصلاح زبان شروع می شود و به آیین مردم داری و احترام به حقوق انسان ها پایان می یابد. کسانی هستند که بر اثر ضعف ایمان و اراده در همان گام اول فرو می مانند؛ ولی افرادی همچون همام با پیمودن این یک صد و ده گام به دیدار معبود می رسند.

از مزایای این خطبه این است که تقوا را از صورت منفی آن که در اذهان بعضی است بیرون برده و به صورت مثبتش که در آیات و روایات اسلامی است، معرفی می کند. این خطبه نمی گوید: برای این که پاک بمانی از همه چیز دوری گزین، مبادا آلوده شوی؛ بلکه می گوید: در دل جامعه و در میان امواج خروشان زندگی دنیاپرستان آن چنان باش که گردی بر دامان تو ننشیند، همچون انسان قوی البنیهای که در جمع بیماران، سالم می ماند و همه میکروب های بیماری زا را خنثی می سازد.

مرحوم علامه شهید مطهری در کتاب ده گفتار خود از عهده بیان این سخن به خوبی برآمده و ضمن این که تقوا را به دو نوع تقسیم می کند: تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوت است، در بیان نوع اول می گوید: «تقوای ضعف این است که انسان برای این که خود را از آلودگی های معاصی حفظ کند از موجبات آنها فرار کند و نوع دوم آن است که در روح خود چنان حالت و قوتی به وجود آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی ببخشد».

سپس می افزاید: «در ادبیات منظوم و مثنوی ما، تعلیماتی دیده می شود که کم و بیش تقوا را به صورت اول که ضعف است نشان می دهد، آن گونه که در اشعار سعدی می خوانیم:

بدیدم عابدی در کوهساری	قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی	که باری بند از دل برگشایی

بگفت آن جا پری رویان نغزند چو گل بسیار شد پیلان بلغزند^۱
 آنگاه به شرح تقوای قوت می پردازد و می گوید: «در آثار دینی به خصوص
 نهج البلاغه همه جا تقوا به معنای آن ملکه مقدّس است که به روح، قوت
 و قدرت و نیرو می دهد و نفس امّاره و احساسات سرکش را رام و مطیع
 می سازد».^۲

آری، به غاری پناه بردن و از گناه مصون ماندن افتخار نیست. افتخار از آن
 یوسف علیه السلام است که در برابر شدیدترین امواج تمایلات جنسی قرار می گیرد
 و «برهان ربّ» که همان تقوای سطح بالاست او را حفظ می کند.
 البتّه انکار نمی کنیم که کسانی که به این مرحله از تقوا نرسیده اند، چه بسا ناچار
 باشند راه اوّل را برای خود برگزینند.



۱. کلیات سعدی، گلستان، باب پنجم در عشق و جوانی، ص ۲۱۳.

۲. رجوع شود به کتاب ده گفتار (تقوا)، ص ۲۳-۳۰.

۱۹۳

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُنَافِقِينَ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن منافقان را توصیف می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحه ۳۲۱

« $\text{K}^{\circ} \text{Fv}$ » , $\text{Ä}^{\circ} \text{Ij } \frac{1}{2}$ « ÄjA , $\text{ÄB}^{\circ} \text{Ij } \frac{1}{2}$ °Öù B $\frac{1}{2}$ °Ä k-d»
 $\frac{1}{4} \text{Ä}^{\circ} \text{n } \text{B}^{\circ} \text{C} \text{B} \text{i}$, ° wn kIÄAk d $\frac{1}{2} \frac{1}{4} \text{E} \text{k} \text{z}$ » / B $\frac{1}{2}$ BÄI °d M, B $\frac{1}{2}$ B
° ÄK $\text{F} \text{U}$, $\frac{1}{4}$ » j I ° $\frac{1}{4}$ °Uk ç / ô Ñf ù î o \ U , o-ô Ñf & I

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه برای اثبات این‌که خطبه مورد بحث را غیر از مرحوم سید رضی نیز نقل کرده‌اند، به دو مدرک اشاره می‌کند؛ نخست به چیزی که میریحیی علوی در کتاب الطراز، ج ۲، ص ۱۶۰ آورده که بخش‌هایی از این خطبه را با تفاوت‌هایی ذکر کرده و نشان می‌دهد از جای دیگری آن را گرفته است. دیگر این‌که آمدی در کتاب غررالحکم بخش‌های مختلفی از خطبه را با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۸)

الْأَقْصُونَ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونَ رَوَاجِلِهَا،
حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا، مِنْ أْبَعَدِ الدَّارِ، وَأَسْحَقِ الْمَزَارِ.

صفحة ٣٢٧

بخش دوم

¼ °B°A »Bù,ÿBù «°Ñ E fme E ,&I ÜTM&I jBLÅ E
» k-Ä ,B»BùA¼ «Tü ,B»AE¼ » °T,¼ q-°I¼ °q°A,¼ æ -°I
¼ z - / Ü» eBù , j M°c jB o½Ñ M » k o jB-ÄÑ M
/ B°AkAA äù , üB ° c , j û / oA°A¼ M , üB °A
A ,i o Ö oç Ñ M °/ jB°I á«Ü½ , L°I kf ½ , iB°I kv e
¼A qA °I¼ IçAT , «K°A â nBT Æ ½ \ { Ñ ° ,i û { K æ Ñ f
/AùowEA - e ¼A ,Aûz f A mÅ¼A ,Aûd EA Fw

صفحة ٣٣٥

بخش سوم

JB MÑ ° , UB e Ñ ° , ¼B çBÑ ° , çBMÖe Ñ °AkÅEkç
MA-Ü °t F°BM-á°A B¼ a T /BeB ½Ñ °Ñ ° ,BeB½
k ç¼ -ù¼ û ,¼ Iz ù¼ ° Ü , ç ÅE MAÜ« , çAwE
° B :¼A«°A-e ,¼B z°I -° ù,Ö é -°IAÄä E ,Ö oá°IA»
/¼ owB °A ¼B z°IJ qe ¼A E¼B z°IJ qe

خطبه در یک نگاه

این خطبه همان‌گونه که از عنوانش پیداست درباره منافقان و اوصاف آنها سخن می‌گوید و در مجموع از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اول، از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز می‌شود و در ذیل همین بخش، مشکلات طاقت‌فرسای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و توطئه‌های خطرناکی که از سوی منافقان و دشمنان، بر ضد آن حضرت شد، مورد توجه قرار می‌گیرد.

از آن‌جا که خط نفاق بعد از آن حضرت و در عصر امام عَلَيْهِ السَّلَام نیز با شدت ادامه داشت، امام عَلَيْهِ السَّلَام در بخش دوم این خطبه، درباره خطر منافقان هشدار می‌دهد و صفات آنها را یکی پس از دیگری با بیانی روشن برای جامعه اسلامی ذکر می‌کند و در بخش سوم نیز از برنامه‌ریزی منافقان سخن می‌گوید تا همه مسلمانان راستین، آنها را بشناسند و توطئه‌های آنها را خنثی کرده و در نطفه خفه کنند.



بخش اول

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَدَسَّأَهُ لِمَنْتِهِ تَمَامًا، وَبِحَبْلِهِ أَعْتَصَمْنَا وَدَشَّهْدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلِّ عُمْرَةٍ، وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ عُصَّةٍ، وَقَدْ تَلَاوَنَ لَهُ الْأَذْدُونُ، وَتَلَّابَ عَلَيْهِ الْأَفْصُونُ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْتَنَهَا، وَضَرَبَتْ لِي مَحَارِبَتَهُ بَطُونَ رَوَاجِلِهَا، حَتَّى أَنْزَلْتُ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا، مِنْ أْبَعْدِ الدَّارِ، وَأَسْحَقِ الْمَزَارِ.

ترجمه

خداوند را به دلیل توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش کرده، سپاس می‌گوییم و از او می‌خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل کند و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند و گواهی می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد و جام هر مصیبتی را جرعه‌جرعه نوشید. نزدیکانش ناپایدار، و بیگانگان، در دشمنی‌اش مصمم بودند. عرب برای نبرد با او زمام مرکب‌ها را رها ساخت و با شتاب به سوی او راند تا این‌که از دورترین نقطه و دورافتاده‌ترین خانه، عداوت خویش را در برابر او ظاهر ساخت.

شرح و تفسیر

مشکلات عظیم رسالت

امام علیه السلام این خطبه را، مانند بسیاری از خطبه‌های دیگر، با حمد و ثنای الهی

و شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌کند و در این جا حمد و ثنا را با تقاضا و دعا می‌آمیزد و می‌فرماید: «خداوند را سپاس می‌گوییم و ستایش می‌کنیم برای توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش کرده، و از او می‌خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَيَّ مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَا عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَنَسَأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَامًا، وَبِحَبْلِهِ اِعْتِصَامًا).

از آن جا که برترین افتخار انسان توفیق اطاعت و ترک معصیت است، امام علیه السلام در این کلام بر این دو تکیه می‌کند و منظور از توفیق در این جا فراهم کردن اسباب اطاعت و ترک معصیت است، زیرا خداوند به ما عقل و هوش داده و وجدان بیدار مرحمت کرده و پیامبران الهی را فرستاده و کتب آسمانی را نازل کرده که تمام این‌ها ما را به طاعتش نزدیک و از معصیتش دور می‌گرداند و اگر این اسباب وجود نداشت در گرداب گناه و ترک طاعت غوطه‌ور می‌شدیم، بنابراین سزاوار است همواره خدا را برای این نعمت‌های بزرگ سپاس‌گوییم.

اما دعایی که امام علیه السلام در دو جمله، در ذیل این حمد و ثنا آورده، یکی مربوط به تقاضای تکمیل نعمت‌ها و دیگری توفیق اعتصام به حبل الله است که منظور از آن یا دین و آیین الهی است، آن‌گونه که از آیه **﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾**^۲ استفاده می‌شود، و یا قرآن مجید است، آن‌گونه که از حدیث ثقلین برمی‌آید که می‌فرماید: **«كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»**^۳ و یا منظور، هر دو است، زیرا در واقع تفاوتی با هم ندارند.

۱. «ذاد» از ریشه «ذود» بر وزن «ذوق» به معنای راندن و طرد کردن است.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۵، ذیل آیه ۱۰۳ سوره آل عمران، این حدیث را از ابوسعید خدری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

به یقین اگر این توفیق الهی شامل حال ما گردد، که نعمت‌های او در حق ما کامل و چنگ زدن ما به حبل الله، قوی شود، خوشبخت‌ترین انسان‌ها خواهیم بود.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه در این جا اشکالی مطرح کرده‌اند، که چگونه امام علیه السلام تقاضای اتمام نعمت می‌کند، در حالی که قرآن می‌گوید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»^۱ اشاره به این که نعمت‌های الهی قابل شمارش نیست و حد و مرز ندارد؟

ولی باید توجه داشت که تکمیل نعمت درجات و مراحل دارد؛ اگر به مرحله‌ی نهایی آن هیچ کس نمی‌رسد، مراحل دیگرش قابل وصول است و امام علیه السلام آن را از خدا تقاضا می‌کند. سپس حضرت شهادت به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را با ذکر اوصاف برجسته آن حضرت مطرح می‌کند، می‌فرماید: «و گواهی می‌دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد، و جام هر مصیبتی را جرعه‌جرعه نوشید»؛ «وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، خَاضَ إِلَيَّ رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ^۲، وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ^۳».

این دو وصفی که امام علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده، جامع همه اوصاف خیر است؛ ایستادن در برابر مشکلات و تحمل در برابر مصایب. تا آن مقاومت و تحمل نباشد هیچ کار مهمی به سامان نمی‌رسد.

جمله «تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ» نشان می‌دهد که حوادث گلوگیر در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله یکی دو تا نبود، بلکه او جرعه‌جرعه از جام مصایب می‌نوشید و تحمل

۱. ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. «غمره» در اصل از «غمر» بر وزن «خمر» به معنای از بین بردن اثر چیزی است. سپس به آب زیادی که همه چهره چیزی را می‌پوشاند و مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود «غمره» و «غامر» گفته می‌شود.

۳. «غصه» در اصل به معنای غذا، آب و یا شیء دیگری است که در گلو گیر می‌کند. انسان چون هنگام غم و اندوه، احساس می‌کند چیزی در گلویش گیر کرده است از آن تعبیر به غصه می‌شود.

می‌کرد؛ جمعی از بهترین یارانش را از او گرفتند، صبر کرد، انواع مشکلات و موانع را بر سر راه او ایجاد کردند، ولی از همه آن‌ها عبور فرمود و این در واقع درسی است برای همه کسانی که می‌خواهند با طاغوت‌ها مبارزه کنند و به اصلاح جامعه خویش بپردازند.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بخشی از مشکلات عظیم پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در دوران رسالتش در چند جمله کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «بستگان و نزدیکانش ناپایدار، و بیگانگان، در دشمنی‌اش مصمم بودند، عرب برای نبرد با او زمام مرکب‌ها را رها ساخت و با شتاب، به سوی او راند تا این‌که از دورترین نقطه و پرفاصله‌ترین خانه عداوت خویش را در برابر وی ظاهر ساخت»؛ (وَقَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ^۱، وَتَأَلَّبَ^۲ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْتَتَهَا^۳، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونَ رَوَاحِلَهَا^۴، حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا، مِنْ أْبْعَدِ الدَّارِ، وَأَسْحَقِ^۵ الْمَزَارِ).

جمله «تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ» اشاره به این است که جمعی از بستگان نزدیک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانند عباس که تمایل به حمایت از او داشتند، در کار خود ثابت قدم نبودند.

جمله «تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ» اشاره به شاخه‌های دورتر قبیله قریش است که دست به دست هم دادند و قبایل دیگر را نیز تحریک کردند تا در برابر پیامبر

۱. «ادنون» جمع «أدنی» به معنای نزدیک است، بنابراین «ادنون» یعنی نزدیکان و در مقابل «أقصون» به معنای افراد دور است.

۲. «تألَّب» از ریشه «ألَّب» بر وزن «امر» به معنای جمع شدن و از هر سو گرد آمدن است و به معنای شورانیدن و بسیج کردن بر ضد شخص یا گروهی نیز به کار می‌رود.

۳. «أعنته» جمع «عان» یعنی زمام و لجام.

۴. «رواحل» جمع «راحله» به معنای مرکب و در بسیاری از مواقع به معنای شتر باربر است.

۵. «أسحق» از ریشه «سحق» بر وزن «قفل» یعنی دور شدن و اسحق به معنای دورترین نقطه است.

اسلام ﷺ بایستند. در چنین شرایطی که نه نزدیکان جرأت حمایت شجاعانه‌ای داشته باشند و نه دوران (دشمنان)، در عداوت و دشمنی کوتاهی کنند مشکلات عظیمی پیدا می‌شود که ایستادگی در برابر آن بسیار سخت است.

جمله «خَلَعْتُ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أُعْتَبَتْهَا، وَضَرَبْتُ إِلَيْهِ مُحَارَبَتَهُ بُطُونٌ رَوَّاحِلَهَا» اشاره به سرعت و شتاب شدید مخالفان در عداوت و دشمنی با آن حضرت است، زیرا هنگامی که بخواهند مرکب به سرعت پیش برود، افسار آن را سست می‌کنند و با شلاق بر پهلوها و شکم آن می‌زنند. تاریخ اسلام نیز در همه فصول خود به این حقیقت گواهی می‌دهد که دشمنان از هیچ کاری که فکر می‌کردند به شکست اسلام و پیامبر ﷺ بینجامد خودداری نکردند؛ ولی خدای خواست این نور الهی خاموش نشود و روزبه‌روز درخشش بیشتری پیدا کند، لذا نقشه‌های آن‌ها را نقش بر آب کرد و آتش‌هایی را که افروخته بودند، با باران لطف و عنایتش خاموش ساخت و پیامبر اکرم ﷺ از این معرکه‌های خطرناک پیروز و سربلند بیرون آمد و اسلام، شرق و غرب جهان را تسخیر کرد.

ولی از آن‌جا که منافقان داخلی - همان کسانی که اظهار اسلام کردند و ظاهراً به مسلمانان پیوستند، ولی دل‌های آن‌ها بوی کفر می‌داد و مملو از عداوت بود - نیز در این میان نقش مهمی داشتند و خط آن‌ها همچنان در میان مسلمانان و حتی در عصر امام علیؑ ادامه داشت، امام علیؑ در ادامه این سخن، هشدار اکیدی به مسلمانان درباره خط نفاق می‌دهد و در بخش بعد - چنانکه خواهد آمد - اوصاف و خطرات منافقان را شرح می‌دهد. ابن ابی‌الحدید در این جا نگاهی کوتاه و گذرا به مشکلات و دشواری‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ در دوران رسالت خود پشت سر گذاشت، افکنده، چنین می‌گوید:

«کسی که کتب تاریخ و سیره را مطالعه می‌کند، می‌داند که رسول الله ﷺ در راه خدا چه دشواری‌هایی را تحمل کرد؛ از استهزای قریش در آغاز دعوت گرفته تا

سنگسار کردن، تا آن جا که از پشت پای او خون فرو می ریخت و کودکان را به مخالفت و آزار او وادار می کردند. شکمبه شتر بر سر او می ریختند. لباس آن حضرت را بر گردنش پیچیده و می فشردند. او را چند سال در شعب بنی هاشم (ابوطالب) محاصره کردند. خرید و فروش با او و مسلمانان اندک آن زمان را تحریم کردند و از ازدواج با آنان و سخن گفتن خودداری نمودند تا آن جا که نزدیک بود مسلمانان از گرسنگی هلاک شوند، و اگر بعضی از ارحام و علاقه مندان پیامبر صلی الله علیه و آله مخفیانه کمی آرد و خرما در تاریکی شب به آنها نمی رساندند، از گرسنگی هلاک شده بودند. اصحاب و یارانش را می گرفتند و می زدند و در برابر آفتاب به بند می کشیدند و از خانه خود دور می ساختند تا آن جا که گروهی مجبور شدند به حبشه مهاجرت کنند و خود پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی به قبیله ثقیف و گاهی به بنی عامر و گاه به ربیع و غیر آنها پناه برد (ولی هیچ یک فایده ای نداشت). سپس همگی تصمیم گرفتند که آن حضرت را شبانه به قتل برسانند و پیامبر صلی الله علیه و آله ناچار شد از چنگال آنها فرار کند و به مدینه رود و به طایفه اوس و خزرج پیوندد، در حالی که همسر و فرزندان خود و تمام وسایل زندگی اش را در مکه رها کرده بود و با زحمت شدید توانست خود را به مدینه برساند. در آن جا نیز آن حضرت را آسوده نگذاشتند، جنگ ها پشت سر یکدیگر روی داد و لشکرها پشت سر یکدیگر به سوی او حرکت کردند، به گونه ای که همیشه در زحمت بود و جنگ ها یکی پس از دیگری مسلمانان را در فشار قرار می داد؛ ولی سرانجام خدا او را یاری کرد و آیینش جهانگیر شد و کسی که با تاریخ اسلام آشنا باشد شرح این مشکلات را می داند^۱ (این ها همان چیزی است که امام علیه السلام در جمله های کوتاه و پرمعنای این خطبه به آن اشاره کرده است).

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

بخش دوم

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ
الضَّالُّونَ أَلْمَ ضِلُّونَ، وَالزَّالُّونَ أَلْمَزُّونَ، يَتَلَوُّونَ أَلْوَانَ، وَيَقْتُنُونَ أَفْتِنَانًا،
وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَيَرِضُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ. قَاوِبُهُمْ دَوِيَّةٌ،
وَصِفَا حُهُمْ نَقِيَّةٌ. يَمُشُونَ الْخَفَاءَ، وَيَدْبُونَ الضَّرَاءَ وَصَفُهُمْ دَوَاءٌ،
وَقَوْلُهُمْ شِفَاءٌ، وَفَعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ حَسَدَةُ الرَّخَاءِ، وَمَوْكِدُوا أَلْبَلَاءِ،
وَمَقْنَطُوا أَلرَّجَاءِ لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيحٌ، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَلِكُلِّ
شَجْوٍ دُمُوعٌ. يَتَقَارَ ضُونَ الشَّنَاءِ، وَيَتَرَاقِبُونَ أَلْجَزَاءَ: إِنْ سَأَلُوا أَلْحَفْوَا،
وَإِنْ عَدَلُوا كَشَفُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از منافقان بر حذر می‌دارم، زیرا آن‌ها گمراه‌اند و گمراه‌کننده، خطا کارند و به خطا انداز، هر زمان به رنگی درمی‌آیند و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌کنند. از هر وسیله‌ای برای فریفتن شما استفاده کرده، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند، دل‌هایشان آلوده و بیمار است، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می‌دارند، در پنهانی گام برمی‌دارند، و همچون خزنده‌ای که در میان بوته‌های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می‌روند. بیانشان (در ظاهر) درمان، گفتارشان (به ظاهر) شفابخش، ولی کردارشان درد بی‌درمان است. آنان بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی بر دل‌ها می‌پاشند. آن‌ها در هر راهی کشته‌ای را به خاک افکنده‌اند و به هر دلی راهی

دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند، پیوسته مدح و ثنا به هم وام می‌دهند، و انتظار پاداش و جزا می‌کشند، هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می‌ورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده‌داری می‌کنند، و اگر مقامی به آن‌ها سپرده شود راه اسراف پیش می‌گیرند.

شرح و تفسیر

خطر منافقان!

همان‌گونه که در پایان بخش قبل گفتیم، امام علیه السلام در این بخش، اشاره به صفات منافقان می‌کند و مسلمان‌ها را از خطرات آن‌ها آگاه می‌سازد و به همگان هشدار می‌دهد و چنان وصف دقیقی درباره آن‌ها ذکر می‌کند که هیچ‌کس با این دقت اوصاف اهل نفاق را بیان نکرده است.

در آغاز، شش وصف آن‌ها را به این صورت بیان می‌کند: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم، و از منافقان بر حذر می‌دارم، زیرا آن‌ها گمراه‌اند و گمراه‌کننده، خطا‌کارند و به خطا‌انداز، هر زمان به رنگی درمی‌آیند و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌کنند»؛ (أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَحْذَرُوا أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَالزَّالُّونَ الْمَزِلُّونَ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَانًا، وَيَفْتَنُونَ^۲ اِفْتِنَانًا).

نخستین صفتی که امام علیه السلام در این جا برای اهل نفاق می‌شمرد گمراهی آنان است؛ نه تنها گمراه‌اند، که اصرار بر گمراه ساختن دیگران نیز دارند، اضافه بر این خطا‌کارند؛ نه تنها خطا‌کار که دیگران را نیز به خطا می‌افکنند.

۱. «الزَّالُّونَ الْمَزِلُّونَ» از ریشه «زلت» به معنای لغزش و خطاست.

۲. «یفتنون» از «افتنان» از ریشه «فَن» به معنای زینت بخشیدن گرفته شده، بنابراین «یفتنون اِفْتِنَانًا» به این معناست که آن‌ها اعمال خود را به اشکال مختلف تزئین می‌کنند تا دیگران را بفریبند.

در ضمن، تفاوت بین «ضالون» و «زالون» روشن شد؛ اولی اشاره به کسانی است که آگاهانه در گمراهی گام می‌نهند و دومی اشاره به کسانی است که اشتباه و خطای فراوان دارند. آری! چون از نور علم و ایمان بی‌بهره‌اند اشتباهات آن‌ها نیز فراوان است.

افزون بر این صفات چهارگانه آن‌ها افراد متلونی هستند که هر روز به رنگی و هر زمان به شکلی درمی‌آیند تا منافع نامشروع خود را از این طریق تأمین کنند؛ در جمع نمازگزاران به نماز می‌ایستند و در میان شراب‌خواران به شرب خمر می‌نشینند و مطابق توصیف قرآن ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^۱ هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم؛ ولی هنگامی که با شیطان‌ها (وهم‌کیشان) خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما مییم ما فقط (آن‌ها را) استهزا می‌کنیم.

تفاوت «یتلونون» و «یفتنون» ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به جهات ظاهری آن‌ها می‌کند که هر روز به رنگی درمی‌آیند و دومی اشاره به نقشه‌های پنهانی آن‌ها که هر روز به سراغ نقشه مرموز تازه‌ای می‌روند و طبیعت نفاق، در هر صورت، دوگانگی در گفتار، رفتار و برنامه‌هاست.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به شش وصف دیگر از اوصاف خطرناک آن‌ها در عبارتی کوتاه و پرمعنا اشاره می‌کند، می‌فرماید: «از هر وسیله‌ای برای فریفتن شما استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند. دل‌هایشان آلوده و بیمار است، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک‌نگه می‌دارند، در پنهانی گام برمی‌دارند، و همچون خزنده‌ای که در لابه‌لای بوته‌های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می‌روند، بیان آن‌ها (در ظاهر) درمان، گفتارشان (به ظاهر) شفاف‌بخش، ولی کردارشان درد بی‌درمان است!»؛

(وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَيَزُصِدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ. قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ^۳، وَصَفَاحُهُمْ^۴ نَقِيَّةٌ. يَمْشُونَ الْخَفَاءَ، وَيَدْبُونَ^۵ الضَّرَاءَ^۶، وَصَفُّهُمْ دَوَاءٌ، وَقَوْلُهُمْ شِفَاءٌ، وَفِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ^۷).

جمله «وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ» اشاره به این است که آن‌ها برای درهم شکستن شما از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند؛ شایعه‌افکنی، ایجاد تردید و تزلزل در صفوف مؤمنان، پاشیدن تخم بدبینی و فساد و

جمله «وَيَزُصِدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ» اشاره به این است که آن‌ها از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به شما غافل نمی‌مانند. پیوسته در کمین هستند تا فرصتی بیابند و زهر خود را در کام شما بریزند.

جمله‌های بعد از آن، همگی حکایت از دوگانگی شخصیت آن‌ها و تفاوت ظاهر و باطن آنان می‌کند: دل‌هایشان بیمار و ظاهرشان سالم، گفتارشان به ظاهر

۱. «یعمدونکم» از ریشه «عمد» به معنای ستون زدن گرفته شده و منظور در این جا این است که آن‌ها از هر وسیله‌ای بر ضد شما استفاده می‌کنند.

۲. «یرصدونکم» از ریشه «رصد» بر وزن «صدف» در اصل به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است و به معنای کمین کردن آمده است.

۳. «دویة» از ریشه «دوی» از «دوآ» به معنای بیماری گرفته شده و دوی (صفت مشبیه بر وزن فعلیل) به معنای آلوده و بیمار و مؤنث آن دویه است؛ ولی «دواء» بر وزن «دمار» از همین ریشه گرفته شده و به معنای دارو و درمان و چیزی است که درد را زایل می‌کند.

۴. «صفاح» جمع «صفتح» به معنای پهنه صورت یا کاغذ و امثال آن است و در این جا اشاره به این است که ظاهر منافقان پاک و درونشان آلوده است.

۵. «یدبون» از ریشه «دیب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است و از نظر مفهوم لغوی هر جنبنده‌ای را شامل می‌شود؛ خواه سریع راه برود یا آهسته.

۶. «ضراء» یعنی بیشه و زمین گسترده‌ای که درختان به هم پیچیده‌ای در آن وجود دارد و حیوانات بیابان برای مخفی کردن خود به آن پناه می‌برند.

۷. «عیاء» از ریشه «عی» به معنای عجز و ناتوانی گرفته شده و «داء عیاء» به معنای بیماری غیر قابل علاجی است که اطباق از درمان آن عاجزند (عیاء در این جا مصدری است که معنای وصفی دارد).

شفابخش، اما رفتارشان درد بی درمان است و تمام کارهایشان آمیخته با توطئه‌های مخفیانه و نقشه‌های پنهانی شیطانی است.

سپس در ادامه سخن به بیان سه وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی و یأس بر دل‌ها می‌پاشند»؛ (حَسَدَةٌ الرَّخَاءِ، وَمُؤَكَّدُو الْبَلَاءِ، وَمُقْنِطُو الرَّجَاءِ).

قرآن مجید می‌گوید: «إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا»؛ «اگر نیکی به شما برسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند، و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می‌شوند»^۲ و این طبیعت منافقان در هر عصر و در هر زمان است.

ایجاد یأس و بدبینی برای تضعیف اراده‌ها و در هم شکستن قدرت جهاد و مقاومت، یکی دیگر از حیل‌های خطرناک منافقان است که اگر کارگر شود آثار بسیار زیان‌باری دارد. این موضوع در دنیای امروز که فعالیت رسانه‌های جمعی بر همه جا سایه افکنده از گذشته خطرناک‌تر است. منافقانی که در بیرون و درون کشورهای اسلامی هستند با استفاده از این وسایل برای مایوس کردن مسلمانان از برنامه‌های اصلاحی و از هرگونه پیشرفت و موفقیت، تلاش می‌کنند تا موجبات شکست آن‌ها را فراهم سازند. باید در برابر این شیطان‌صفتان با تمام قدرت ایستاد و پیوسته مردم را به الطاف خفیه و جلیه الهی و پیشرفت و پیروزی امیدوار ساخت و شعارهای «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۳ «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴ را همه جا سرداد.

در ادامه به سه وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها در هر راهی کشته‌ای

۱. «حسده» جمع «حاسد» مانند «قتله» جمع «قاتل» به معنای کسی است که حسد می‌ورزد.

۲. آل عمران، آیه ۱۲۰.

۳. محمد، آیه ۷.

۴. آل عمران، آیه ۱۳۹.

را به خاک افکنده‌اند، و به هر دلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند؛ (لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ^۱، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَلِكُلِّ شَجْوٍ^۲ دُمُوعٌ).

جمله اول، کنایه از کثرت افرادی است که به دست آن‌ها و با توطئه‌های آن‌ها کشته می‌شوند یا شدیداً آزار می‌بینند.

جمله دوم، اشاره به این است که منافقان با انواع حيله‌ها و تملق‌ها تلاش می‌کنند در تمام دل‌ها نفوذ کرده و خود را دوست همه کس قلمداد کنند، حتی کسانی که با هم اختلاف دارند و در دو قطب مختلف‌اند، تا از این طریق به فتنه‌انگیزی ادامه دهند.

جمله سوم، اشاره به همدردی‌های دروغین آن‌ها و اشک تمساح ریختن در مصایب مؤمنان است، تا کینه‌ها و عداوت‌های درونی خود را از این طریق بپوشانند و مردم را بفریبند و به دنبال خود به پرتگاه بکشانند و آن‌ها را بیچاره کنند.

به بیان دیگر، جمله اول، اشاره به کثرت کسانی است که از آن‌ها ضربه خورده و از کار افتاده‌اند و یا هلاک شده‌اند. اشاره به این‌که قربانیان آن‌ها محدود نیستند که به آسانی بتوان از کنار آن‌ها گذشت؛ به قدری گسترده‌اند که گویی در هر کوچه و برزنی کشته‌ای بر اثر توطئه‌های آن‌ها افتاده است. به این ترتیب اگر مسلمانان به موقع نقشه‌های آن‌ها را نقش بر آب نکنند، هیچ کس از ضربه‌های آنان در امان نخواهد بود. جمله دوم، از نیرنگ‌های آن‌ها برای نفوذ در دل‌ها خبر می‌دهد؛ آن‌ها همواره شریک دزد و رفیق قافله‌اند و نشانه‌های قافله را در اختیار سارقان می‌گذارند و با آن‌ها همکاری تنگاتنگ دارند و به همین دلیل سعی می‌کنند به هر کسی وانمود کنند که دوست صمیمی او هستند.

۱. «صریع» از ریشه «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به خاک افکندن گرفته شده و معنای مفعولی دارد یعنی به

خاک افتاده، و به معنای کشته‌ای که به خاک افتاده به کار می‌رود.

۲. «شجو» به معنای غم و غصه است.

و سومین جمله نیز تکمیل‌کننده و تأکیدی است برای آنچه در جمله قبل آمد. آن‌ها سعی دارند خود را شریک غم مردم نشان دهند و بر مصایب آنان اشک تمساح بریزند، هر چند در دل می‌خندند و خوشحال‌اند آری، این است راه و رسم نفاق. آنگاه امام علیه السلام در ادامه سخن به دو صفت زشت و شوم دیگر آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «آن‌ها پیوسته مدح و ثنا به هم وام می‌دهند، و انتظار پاداش و جزا می‌کشند»؛ (يَتَفَارَضُونَ الثَّنَاءَ، وَيَتَرَأَقِبُونَ الْجَزَاءَ).

آری، هر کدام از آن‌ها در مجلسی به مداحی و ثناخوانی دیگری می‌پردازد و صفاتی را که هرگز در او وجود ندارد برمی‌شمرد، به این قصد که او هم در مجلس دیگری همین‌گونه درباره او مدح و ثنای دروغین بگوید. هرگز مدح و ثنای آن‌ها به نیت حق‌گویی و تقدیر از پاکان و نیکان نیست، بلکه هدف آن است که شبیه آن دروغ‌ها را درباره خود بشنود.

جمله «يَتَرَأَقِبُونَ الْجَزَاءَ» نیز تأکیدی بر این مطلب و یا چهره دیگری از این خلق و خوی زشت است؛ یعنی هرگز خدمت بی‌ریایی به کسی نمی‌کنند، بلکه دائماً در برابر خدمت انتظار خدمت دارند؛ نه فقط در ثناخوانی بلکه در همه جا و در هر کاری.

سرانجام امام علیه السلام این بخش را با بیان سه قسمت دیگر از رذایل اخلاقی منافقان پایان می‌بخشد و می‌فرماید: «هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می‌ورزند، و اگر کسی را ملامت کنند پرده‌داری می‌کنند، و اگر مقامی به آن‌ها سپرده شود راه اسراف پیش می‌گیرند»؛ (إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَا، وَإِنْ عَدَلُوا كَشَفُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا).

نیاز انسان‌ها به یکدیگر قابل انکار نیست و گاه این نیاز سبب می‌شود که انسان چیزی یا حلّ مشکلی را از دیگری بخواهد؛ ولی اصرار کردن، کار زشتی

۱. «الحفوا» از ریشه «الحاف» به معنای اصرار و الحاح برای طلب چیزی است.

۲. «عدلوا» از ریشه «عدل» بر وزن «هزل» به معنای ملامت کردن است.

است، زیرا ممکن است طرف نخواهد یا نتواند آن کار را انجام دهد و با آن خواسته موافقت کند و از اصرار، شرمنده و ناراحت شود. قرآن مجید در اوصاف مؤمنان نیازمند و تهی دست می‌فرماید: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾؛ «آن‌ها هرگز با اصرار چیزی از مردم تقاضا نمی‌کنند»^۱؛ ولی منافقان می‌خواهند به مقصود خود برسند، هر چند دیگری را مأخوذ به حیا کنند و مجبور سازند که برخلاف میلش عمل کند.

همچنین اگر به اصطلاح بخواهند کسی را نصیحت و امر به معروف کنند کاری می‌کنند که در میان جمع آبرویش بریزد، در حالی که اسلام دستور می‌دهد این کار با ظرافت و دقت انجام شود؛ نه آبروی مسلمانی بریزد و نه در دل ناراحت و غمگین شود.

جمله «وَإِنْ حَكَمُوا أُسْرِفُوا» اشاره به این است که منافقان هر گاه به مقامی برسند نه تنها حق آن مقام را ادا نمی‌کنند، بلکه راه اسراف را در پیش می‌گیرند؛ هم خدا را ناراضی می‌کنند و هم مردم را و سعی دارند برای منافع نامشروع خود، کیسه بدوزند. قرآن مجید درباره بعضی از منافقان می‌گوید: ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ﴾؛ «(نشانه آن‌ها، این است که) هنگامی که روی برمی‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می‌کنند و زراعت‌ها و چهارپایان و انسان‌ها را نابود می‌سازند؛ (با این‌که می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد»^۲.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «إِنْ حَكَمُوا» این باشد که اگر آن‌ها را در کاری به داوری بطلبند هرگز داوری عادلانه‌ای نخواهند داشت و از مرز عدالت و دادگری تجاوز خواهند کرد. و مانعی ندارد که هر دو تفسیر در مفهوم جمله جمع باشد.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. بقره، آیه ۲۰۵. البته تفسیر بالا یکی از تفاسیر آیه است.

بخش سوم

قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقِّ بَاطِلٍ، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَلِكُلِّ
بَابٍ مِفْتَاحًا، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا. يَدَّوْصَلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ
أَسْوَاقَهُمْ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ، يَقُولُونَ فِي سُبُهُونٍ، وَيَصِفُونَ فِيهِمْ وَهُونَ.
قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَأَضَلُّوا أَلَمَ ضَيْقٍ، فَهُمْ لِمَةِ الشَّيْطَانِ، وَحِمَّةُ
◦A «¼A:¼B °E ¼B z°IJ qe ¼A E¼B z°IJ qe ◦A ¼B ow¼A».

ترجمه

(منافقان) در برابر هر حقی، باطلی آماده ساخته‌اند، و در برابر هر دلیل
محکمی شبهه‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر
شبی چراغی (تا به مقاصد شوم خود نایل شوند). آن‌ها با اظهار یأس (از دنیا)
و بی‌رغبتی (به دنیا) تلاش می‌کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم
کنند و کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند.
آنان سخنانی می‌گویند که مردم را به اشتباه می‌افکند، و توصیفاتی بیان
می‌کنند که دیگران را می‌فریبد. راه ورود به خواسته‌های خود را آسان، و طریق
خروج از آن را تنگ و پریچ‌وخم می‌سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار کنند)
آن‌ها دارودسته شیطان‌اند و شراره‌های آتش دوزخ. (همان‌گونه که خدا
می‌فرماید:) آن‌ها حزب شیطان‌اند و بدانید حزب شیطان زیان‌کاران‌اند.

شرح و تفسیر

برنامه ریزی دقیق منافقان!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه که بخش پایانی است، اشاره مهمی می‌کند به

این که منافقان با برنامه ریزی کامل به سوی اهداف خود پیش می روند و برای حل هر مشکلی از مشکلات خود چاره‌ای اندیشیده و برای نابود کردن مخالفان برنامه ریزی کرده‌اند، می فرماید: «آن‌ها در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته‌اند، و در برابر هر دلیل محکمی شبهه‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی»؛ (قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَلِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا).

در این پنج جمله با توجه به واژه «أَعَدُّوا» (= آماده کرده‌اند) امام علیه السلام از این حقیقت پرده برمی دارد که منافقان، همه مسائل مثبت جامعه را زیر نظر می گیرند و برای تخریب آن برنامه ریزی می کنند و برای بن بست‌هایی که بر سر راه دارند راه حل‌هایی در نظر می گیرند تا بتوانند درهای بسته را بگشایند و موانع را از سر راه بردارند، حتی در شب تاریک با چراغ آیند تا گزیده تر برند کالا!

در طول تاریخ به خصوص قرن‌های نخستین اسلام، شواهد زنده‌ای برای کلام پر معنای امام علیه السلام دیده می شود؛ از بهانه برای کنار زدن امام علیه السلام از صحنه خلافت (جوان بودن و یا شوخ طبع بودن) گرفته تا آتش زدن در بیت وحی، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به بهانه مخالفت با اجماع مسلمین (اجماعی که وجود خارجی نداشت) و سپس خونخواهی عثمان، آن هم از سوی کسانی که دستشان به خون عثمان آلوده بود و بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها در زمانی که در آستانه شکست بودند و مانند آن. جالب این است که گاه به اموری متوسل می شدند که هر انسان آگاهی را به شدت در تعجب فرو می برد؛ مثلاً هنگامی که به لشکریان معاویه گفتند: شما «فئه باغیه» (گروه ستمگر) هستید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از سی سال قبل، در حدیث معروف، خطاب به عمار گفت: «تو را فئه باغیه خواهند کشت». آن‌ها در برابر این استدلال محکم و روشن گفتند: «قاتل عمار علی است، زیرا او عمار را به همراه خود آورد! اگر نیاورده بود ما او را نمی کشتیم».^۱

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۵ و صفین، ص ۳۲۶ و بسیاری از کتب دیگر شیعه و اهل سنت.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از نیرنگ‌های آن‌ها برای نفوذ در دل‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها با اظهار یأس (از دنیا) و بی‌رغبتی (به دنیا) تلاش می‌کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم کرده، کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند»؛ (يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِئَيِّمُوا بِهِ أَسْوَأَهُمْ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاهُمْ^۱).

آن‌ها سوداگران مرموزی هستند که سرمایه آنان کفر و نفاق و ضلالت، و مشتریانشان افراد ساده‌اندیش، و بهای این معامله از دست دادن دین و ایمان است. همان‌گونه که گاه بعضی از تجار برای گرم کردن بازار خویش، درباره فروش جنس به مشتریان بی‌اعتنایی نشان می‌دهند تا به مقتضای «الانسان حريص على ما مبيع» آتش شوق را در دل آن‌ها بی‌فروزند و بازار خود را گرم کنند و متاع کاسد و فاسد خود را به اعلی‌القیم (بالاترین قیمت) بفروشند.

آنگاه می‌افزاید: «انان سخنانی می‌گویند که مردم را به اشتباه می‌افکند، و توصیفات بی‌انصافی بیان می‌کنند که مردم را می‌فریبند»؛ (يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ، وَيَصِفُونَ فَيَمُوهُونَ^۲).

آری! آن‌ها پیوسته کفر و نفاق و گمراهی را در لباس حق جلوه می‌دهند تا توده‌های مردم که به‌طور فطری و طبیعی خواهان حقیقت‌اند، باطل آن‌ها را بپذیرند و در طریق گمراهی گام بردارند.

در وصف دیگر می‌افزاید: «آن‌ها راه ورود به خواسته‌های خود را آسان، و طریق خروج از آن را تنگ و پر پیچ‌وخم می‌کنند (تا مردم را در دام خود گرفتار سازند)»؛ (قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَأَضْلَعُوا^۳ الْمَضِيقَ).

۱. «اعلاق» جمع «علق» بر وزن «حزب» به معنای اشیای مورد علاقه است.

۲. «یموهون» از ریشه «تمویه» به معنای تزئین کردن برای گمراه ساختن و آمیختن حق به باطل است.

۳. «اضلعوا» در اصل از ریشه «ضلع» به معنای دنده گرفته شده و چون دنده‌ها معمولاً کج است «اضلاع» به معنای کج و معوج ساختن آمده است.

این روش را امروز هم در منافقان عصر خویش می‌بینیم که با شرایط سهلی افراد را وارد گروه خویش می‌سازند، آنگاه چنان دست و پای آنان را با انواع تعهدات و بدهکاری‌ها می‌بندند که خروج از جرگه آنان بسیار سخت است. جهانخواران عصر ما برای گرفتار ساختن ملت‌ها و کشورها، نخست با شرایط ساده‌ای وام‌های سخاوتمندانه به آنها می‌دهند. هنگامی که آنها را گرفتار ساختند فشارها را پی‌درپی بر آنها وارد می‌سازند و خواسته‌های خود را بر آنان تحمیل می‌کنند، در حالی که چنان دست و پای آنها بسته شده است که راه خروج و بازگشت ندارند.

سرانجام امام علیه السلام در پایان این خطبه، هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «آنها دارودسته شیطان‌اند و شراره‌های آتش دوزخ (همان‌گونه که خدا می‌فرماید): آنها حزب شیطان‌اند، و بدانید حزب شیطان زیان‌کاران‌اند»؛ (فَهُمْ لَمَّةٌ ۱ الشَّيْطَانِ، وَحُمَةٌ ۲ النَّيْرَانِ: «أَوْلِيكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» ۳).

نکته

نفاق و منافقان در طول تاریخ

هیچ کس نمی‌تواند تاریخچه‌ای برای نفاق و منافقان تعیین کند. در جوامعی که افراد فاسد و مفسدی وجود داشته‌اند، تا زمانی که قدرت بر مبارزه آشکار در خود می‌دیدند؛ به مبارزه ادامه می‌دادند؛ ولی هنگامی که شکست می‌خورند،

۱. «لمة» جمعیتی است از مردان و زنان و بعضی تعداد آن را سه تا ده ذکر کرده‌اند و ممکن است در اینجا اشاره به این باشد که نفرات آنها کم و خطراتشان زیاد است.

۲. «حمة» به معنای سم و زهر است و به هر چیز گزنده‌ای «حمة» اطلاق می‌شود، مانند سوزش و حرارت آفتاب.

۳. مجادله، آیه ۱۹.

لباس نفاق می پوشیدند و به صورت جمعیت‌های زیرزمینی درمی آمدند و اهداف شوم خود را از این طریق ادامه می دادند. در ظاهر تسلیم شده و اعلام وفاداری و پیوستن به توده‌های مردم می کردند، ولی در باطن اهداف شوم خود را با برنامه‌ریزی دقیق دنبال می کردند.

ویژگی اصلی منافقان، داشتن شخصیت دوگانه است. دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و رفتار، جلسات خصوصی و عمومی و دوگانگی در همه چیز، که شرح آن را امام امیر مؤمنان علیه السلام در این خطبه به صورتی بسیار دقیق بیان فرموده است. آن‌ها خود را اصلاح طلب می خوانند، در حالی که مفسدان واقعی هستند. خود را عاقل و هوشیار و دیگران را ابله و نادان می دانند، در حالی که واقعاً ابلهانی شیطان صفت‌اند.

آن‌ها شریک دزد و دوست قافله، رفیق مردم و عامل بیگانه، غمخوار کشور و عامل استعمارند.

آن‌ها به هنگام بروز طوفان‌ها و رسیدن وقت فداکاری به بهانه‌های واهی و گفتن «**إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ**»^۱ میدان را خالی می کنند و معمولاً در این هنگام است که پرده نفاق بر اثر طوفان از چهره‌های آن‌ها کنار می رود و شناخته می شوند.

برخلاف آنچه گروهی از ساده‌اندیشان اهل سنت فکر می کنند که هر کس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کرد و در خدمت او بود و سخنان او را شنید و چشمش بر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد، در هاله‌ی قداستی به نام «صحابی» قرار می گیرد و صدق و عدالت او مسلم می شود. برخلاف این پندار، در میان معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله، منافقان خطرناکی بودند که در سوره «منافقین» و از آن آشکارتر و گسترده‌تر در سوره «احزاب» و «توبه» و بعضی سوره‌های دیگر قرآن با صراحت به آن‌ها اشاره شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل آن‌ها موضع‌گیری سختی کرده است.

کسی که این سوره‌ها را با دقت بررسی کند می‌داند که موج نفاق و منافق‌گری، حتی در سال‌های آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله، شدید بوده، اما نفوذ و قدرت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروزی آشکار مؤمنان راستین، ابتکار عمل را از دست آن‌ها گرفته بود. آن‌ها بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جنب‌وجوش درآمدند و با نقشه‌های بسیار مرموز، آن‌قدر تلاش کردند، تا در عصر بنی‌امیه بر جای پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله تکیه زدند و کسی که در اواخر عمر آن حضرت اسلام را پذیرفته بود و فرزند دشمن شماره یک اسلام، یعنی ابوسفیان به شمار می‌رفت بر جای رسول الله صلی الله علیه و آله نشست و «خال المؤمنین» شد. این داستان سر دراز دارد که فعلاً از آن می‌گذریم.

در دنیای امروز، نفاق بیش از هر زمان دیگری دیده می‌شود. منافقان با برنامه‌ریزی بسیار حساب‌شده و ابزار و سرمایه فراوان و عمال وسیع در همه جای دنیا و حتی با بهره‌گیری از وسایل مدرن به شیطنت‌های گسترده خود مشغول‌اند.

دولت‌های استعماری که حیات آن‌ها به مکیدن خون دیگران وابسته است، در پناه عناوینی مانند حقوق بشر و آزادی و دموکراسی، بدترین جنایات را انجام می‌دهند. اگر در کشوری که مورد پسند آن‌ها نیست، کمترین خشونت با یک زندانی شود فریاد می‌کشند، ولی در زندان‌هایی همچون زندان «ابوغریب» عراق و «گوانتانامو» جنایاتی انجام می‌دهند که در تاریخ بی‌سابقه بوده و اخبار تکان‌دهنده آن‌ها در عصر و زمان ما همه جا منتشر شده است.

در پناه لفظ آزادی، آزادی عمل و عقیده را از همه مخالفان خود می‌گیرند و سعی می‌کنند همه جا حکومت‌های وابسته به خود به‌وجود آورند و گاه با صراحت می‌گویند: بهترین گزینه برای ما حکومت‌هایی هستند که حافظ منافع ما باشند.

آن‌ها دم از حکومت‌های مردمی می‌زنند، ولی در هر نقطه‌ای از جهان، اگر مردم حکومتی بر پا کرده باشند که حافظ منافع آن‌ها نباشد با تمام قوا سعی می‌کنند آن را ساقط کنند.

گاه از طریق کمک‌های مردم و وام‌های باعوض و بلاعوض وارد می‌شوند، ولی هدف اصلی آن‌ها وابسته کردن ملت‌ها و دولت‌هاست؛ زیرا هنگامی که وابسته شدند، به حکم اجبار، آنچه را که به آن‌ها دیکته کنند باید بپذیرند و این، داستان بسیار مفصل‌تری دارد که شرح آن را در یک کتاب و چند کتاب نمی‌توان نوشت.

تنها راه‌هایی از چنگال این منافقان دژخیم و خطرناک و چندین چهره، اتحاد ملت‌های مظلوم و در بند است که نخست پرده از چهره آن‌ها برگیرند و آن‌ها را معرفی کنند و سپس به گونه‌ای هماهنگ با آن‌ها بستیزند و به یقین چون منافقان، تنها دنبال اهداف مادی هستند هرگز روح فداکاری ندارند، سرانجام شکست می‌خورند و عقب‌نشینی می‌کنند.

نَعْمِهِ عَلَيْكُمْ، وَأَخْصَى إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْتَفْتِحُوهُ، وَاسْتَنْجِحُوهُ، وَأَطْلُبُوا إِلَيْهِ وَاسْتَمْنِحُوهُ، فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُورَهُ بَابٌ، وَإِنَّهُ لِبِكْلٍ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ، وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍّ؛ لَا يَثْلِمُهُ أَلْعَطَاءُ، وَلَا يَنْقُضُهُ الْحَبَاءُ، وَلَا يَسْتَنْفِذُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَسْتَفْصِيهِ نَائِلٌ، وَلَا يَلْوِيهِ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ، وَلَا يُلْهِمِيهِ صَوْتٌ عَنْ صَوْتٍ، وَلَا تَحْجِزُهُ هَبَّةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَلَا تُؤَلِّمُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَلَا يُجِنُّهُ أَلْبُطُونٌ عَنِ الظُّهُورِ، وَلَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ أَلْبُطُونٍ. قَرِيبَ فَنَائِي، وَعَلَا فِدَائِي، وَظَهَرَ فَبَطْنِ، وَبَطْنٌ فَعَلَنَ، وَدَانَ وَلَمْ يُدَنَّ. لَمْ يَذَرِءَ الْخَلْقَ بِأَحْتِيَالٍ، وَلَا اسْتَعَانَ بِهِمْ لِكَلَالٍ.

بخش سوم

صفحة ٣٤١

,BÜ YBMA v -Tü ,AÜPI ;Bq° B»Bü ,&I ÜM&I jBIÄ, E
 ÑçÄ ½ , Äv°I¼Bç E Äk°A4BFE B M UBÜ ÜBMA- TÄI
 ÑÄ ÄU ,nB ç I ° e U ,«nB M I ù} h z Uç » ,qÄ°ñpB½ pod °A
 , \ °Ñ f LU , \ ½Ñf Ö qTü ,n °A ùgû« /nB Ä°Lç o ù
 Bk Ä½ ,BöçnBMA Bk^a o ù ,gwAo°A °A ,g½A°A z°AñmU
 / ùkUnmÄ½ ,i û« -e ,i ûz i û{ ù ,BÜ-w BÄB

خطبه در یک نگاه

بحث‌هایی را که امام علیه السلام در این خطبه بیان فرموده است می‌توان در سه بخش خلاصه کرد: نخست، حمد و ثنای پروردگار با ذکر آثاری از آن ذات مقدّس، از عجایب جهان هستی و سپس شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اشاره به اوصاف دیگری از صفات بارز آن حضرت.

در بخش دوم، اشاره به هدف آفرینش انسان می‌کند و مراقبت الهی را از او با عبارات بسیار زیبایی شرح می‌دهد.

در بخش سوم، اندرزهایی دربارهٔ تقوا و آماده شدن برای سفر آخرت و حضور در دادگاه عدل الهی آمده است.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَجَلَالَ كِبْرِيَاءِهِ، مَا حَيْرَ مُقَلِّ
الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَرَدَعَ حَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ
كُنْهِ صِفَتِهِ.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَةَ إِيْمَانٍ وَإِيقَانٍ، وَإِخْلَاصٍ وَإِذْعَانٍ. وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ وَأَعْلَمَ الْهَدْيِ دَارَ سَهْ، وَمَنَاهَجِ الدِّيْنِ
ﷺ

ترجمه

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال
کبریایی اش آن قدر آشکار ساخته که دیده عقول را از شگفتی های قدرتش در
حیرت فرو برده، و اندیشه های بلند انسان ها را از شناخت کنه صفاتش بازداشته
است، و گواهی می دهد که معبودی جز خداوند یکتا نیست؛ گواهی برگرفته از
ایمان و یقین و اخلاص و اذعان، و گواهی می دهد که محمد ﷺ بنده و فرستاده
اوست. هنگامی او را فرستاد که نشانه های هدایت، کهنه و فرسوده و جاده های
دین محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم دلسوزی و خیرخواهی
کرد و آنان را به سوی کمال، هدایت نمود و به عدل و داد، امر فرمود. رحمت
و سلام خدا بر او و خاندانش باد.

شرح و تفسیر

قیام پیامبر ﷺ در شرایط بسیار سخت

همان گونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام علی (ع) این خطبه را - مانند بسیاری از

خطبه‌های دیگر - با حمد و ثنای الهی شروع می‌کند؛ ولی با تغییراتی تازه و تشبیهاتی نو و روح پرور.

می‌فرماید: «حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال کبریایی اش آن قدر آشکار ساخته که دیده عقول را از شگفتی‌های قدرتش در حیرت فرو برده، و اندیشه‌های بلند انسان‌ها را از شناخت کنه صفاتش بازداشته است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَجَلَالَ كِبَرِيَّائِهِ، مَا حَيَّرَ مُقِلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَرَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمٍ^۲ النَّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ).

به راستی اگر کسی در جهان آفرینش از ذرات اتم گرفته تا منظومه‌های آسمانی و کهکشان‌ها، و از انواع گیاهان و گل‌ها و میوه‌ها گرفته تا اقسام شگفت‌انگیز حیوانات، پرنده‌ها و درنده‌ها و ماهیان دریاها و وحوش بیابان‌ها و انواع عجیب حشرات و جانداران ذره‌بینی، دقت کند، هر روز عجایب تازه و شگفتی‌های جدیدی در آن‌ها می‌بیند و پیشرفت علم و دانش بشری نیز هر روز پرده جدیدی از روی این شگفتی‌ها بر می‌دارد، به گونه‌ای که انسان در قدرت آفریدگار حیران می‌شود و روزبه‌روز این حقیقت آشکارتر می‌گردد که او بالاتر از خیال و قیاس و وهم ماست و بالاتر است از آنچه دیده‌ایم و خوانده‌ایم و نوشته‌ایم.

سپس امام علیه السلام به سراغ اقرار به شهادتین می‌رود، ولی هر یک از آن دو را با تعبیراتی تازه بیان می‌کند، می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند

۱. «مقل» جمع «مقله» بر وزن «غرفه» به معنای قسمت دوری چشم اعم از سیاهی و سفیدی است و در این جا امام علیه السلام عقل را تشبیه به انسانی کرده که دارای چشمی است که به اشیای شگفت‌انگیزی خیره شده و در آن حیران شده است.

۲. «هماهم» جمع «همهمه» به معنای صدای آهسته یا صدایی است که به گوش می‌خورد اما معنا و مفهوم آن درک نمی‌شود.

یکتا نیست، گواهی برگرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان؛ (وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَةُ إِيْمَانٍ وَإِيْقَانٍ، وَإِخْلَاصٍ وَإِذْعَانٍ^۱).

این چهار تعبیر (ایمان و ایقان و اخلاص و اذعان) اشاره به چهار مرحله از باورهای دینی است؛ ایمان، مرحله اول است که انسان چیزی را می پذیرد و باور می کند، هر چند ممکن است در اطراف آن، شکوک و شبهات جزئی وجود داشته باشد؛ ولی مرحله ایقان مرحله ای است که گرد و غبار آن شبهات و شکها زدوده می شود و باورهای قلبی، شفاف و درخشنده می گردد.

مرحله اخلاص مرحله نفی ماسوی الله است که همه چیز را غیر خدا کنار می زند، تنها او را می بیند و به او عشق می ورزد و با او سخن می گوید و از او طلب می کند و سرانجام مرحله اذعان فرامی رسد که به گفته اهل لغت به معنای اقرار آمیخته با خضوع است؛ یعنی ایمان او در جای جای اعمال و گفتار و رفتار او آشکار می شود و همه زندگی او به رنگ الهی درمی آید و مصداق «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۲ می شود.

بدیهی است که هر گاه ایمان و یقین و اخلاص در وجود انسان ریشه دار شود ثمره نهایی آن همان اعمال انسان است.

آنگاه امام علیه السلام بعد از شهادت به یکتایی پروردگار، به شهادت نبوت با ذکر صفات برجسته ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اشاراتی به اهداف نبوت، می پردازد و می فرماید: «و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، هنگامی او را فرستاد که نشانه های هدایت، کهنه و فرسوده، و جاده های دین محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم دلسوزی و خیرخواهی کرد و به سوی کمال

۱. «اذعان» از ریشه «ذعن» بر وزن «وطن» به معنای خضوع و فرمانبرداری و اطاعت است، لذا در عبارت بالا امام علیه السلام آن را در چهارمین مرحله قرار داده است. نخست ایمان و بعد یقین و بعد مرحله اخلاص فرا می رسد و نتیجه آن اطاعت و فرمانبرداری حق است.

۲. بقره، آیه ۱۳۸.

هدایت نمود، و به عدل و داد امر فرمود. رحمت و سلام خدا بر او و خاندانش باد؛ (وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ وَأَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةٌ^۱، وَمَنْهَاجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ^۲، فَصَدَعُ^۳ بِالْحَقِّ؛ وَنَصَحَ لِالْخَلْقِ، وَهَدَى إِلَى الرُّشْدِ، وَأَمَرَ بِالْقَصْدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

«اعلام هدی» به معنای نشانه‌هایی است که در مسیر راه مسافران قرار می‌دهند تا جاده را گم نکنند (مانند علائم راهنمایی امروز که بر سر راه‌ها می‌گذرانند تا هر کس مقصد خویش را بشناسد و در پیش گیرد) و در این جا اشاره به تعلیمات پیشوایان دین و آموزه‌های کتب آسمانی است.

جمله «وَمَنْهَاجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ» اشاره به قوانین آسمانی است که در عصر جاهلیت به فراموشی سپرده شده بود.

آری، در چنین شرایط و چنین محیطی که ظلمت کفر، همه جا را فرا گرفته بود، پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیام کرد و چهار برنامه را اجرا فرمود: نخست، حق را در معارف دینی آشکارا بیان کرد. سپس به خیرخواهی مردم برخاست و با اندرزها و نصایح خود آن‌ها را به ترک گناه و فساد و زشتی‌ها و نامردی‌ها فراخواند. در مرحله سوم، آن‌ها را به سوی آنچه مایه تکامل انسان بود هدایت کرد، و در

۱. «دارسه» از ریشه «دراست» در اصل به معنای تکرار چیزی است و از آن جا که به هنگام فراگرفتن چیزی، استاد مطالب را تکرار می‌کند به آن درس می‌گویند و چون حوادث بی‌دری، و باد و باران سبب فرسودگی و کهنگی بناها می‌شود این تعبیر به معنای فرسودگی نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا اشاره به همین معناست.

۲. «طامسه» از «طمس» بر وزن «شمس» به معنای محو شدن و از بین رفتن آثار چیزی است و به معنای محو کردن نیز آمده است.

۳. «صدع» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای مطلق شکافتن یا شکافتن اجسام محکم است و چون با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود این واژه به معنای آشکار کردن نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا همین معنا اراده شده است.

چهارمین مرحله، دعوت به عدل و داد و میانه‌روی و اعتدال در همه چیز فرمود
(درود و سلام پروردگار بر او و آتش باد).

امام علیه السلام در این عبارات کوتاه، هم ترسیم واضحی از وضع عصر جاهلیت
کرده و هم ارکان دعوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را بیان فرموده است.

بخش دوم

وَأَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا، عَلِيمٌ مَبْلَغَ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ، وَأَخْصَىٰ إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْتَفْتَحُوهُ، وَاسْتَنْجَحُوهُ، وَاطْلُبُوا إِلَيْهِ وَاسْتَمْنَحُوهُ، فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ، وَإِنَّهُ لِبِكْلِ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ، وَمَعَ كُلِّ إِنْسِي وَجَانٍ؛ لَا يَتْلَمَهُ الْإِعْطَاءُ، وَلَا يَذُقُّهُ الْإِحْبَاءُ، وَلَا يَسْتَنْفِذُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَسْتَقْصِيهِ نَائِلٌ، وَلَا يَلْوِيهِ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ، وَلَا يُلْهِبِهِ صَوْتٌ عَنْ صَوْتٍ، وَلَا تَخْجِزُهُ هِبَةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَلَا تُؤْلِيهِ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَلَا يُجْنُهُ الْبَطُونُ عَنِ الظُّهُورِ، وَلَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ الْبَطُونِ. قُرْبٌ فَنَائِي، وَعَلَا فِدَانًا، وَظَهَرَ فَبَطْنًا، وَبَطْنًا فَعَلَنًا، وَكَانَ وَلَمْ يُدْنِ. لَمْ يَذَرَّ الْخَلْقَ بِإِحْتِيَالٍ، وَلَا اسْتَعَانَ بِهِمْ لِكَلَالٍ.

ترجمه

بدانید ای بندگان خدا! خداوند شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها نساخته است. خدا از مقدار و اندازه نعمت‌هایش بر شما آگاه است و مراتب احسان و نیکی خود را بر شما، شماره فرموده است (و همه کارهایش از روی حکمت است). حال که چنین است از او درخواست گشایش و پیروزی (و گشودن درهای سعادت) کنید. دست نیاز به سوی او دراز کرده، عطا و بخشش را از او بخواهید، زیرا میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است. او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جن همراه است. نه بخشش، از دارایی‌اش می‌کاهد و نه عطایا آسیبی به خزائن او می‌رساند. نه

درخواست کنندگان، نعمتش را تمام می‌کنند و نه بهره‌مندان از عطایش، به مواهب او پایان می‌دهند. توجه او به کسی وی را از دیگری غافل نمی‌سازد و شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگری باز نمی‌دارد. عطا و بخشش او به کسی، مانع از سلب نعمت (در آن جا که مصلحت باشد) نمی‌گردد و غضبش او را از رحمت باز نمی‌دارد و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به هنگام لزوم) غافل نمی‌سازد. نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می‌دارد و نه آنچه آشکار است او را از آنچه پنهان است جدا می‌سازد. او نزدیک است و در عین حال دور؛ بلندمرتبه است و در همان حال، نزدیک؛ آشکار است و پنهان؛ پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می‌دهد و کسی به او جزایی نخواهد داد. در آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته و به دلیل خستگی از کسی کمک نخواسته است.

شرح و تفسیر

خوان نعمت بی دریغش همه جا گسترده است

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به سه نکته اساسی اشاره می‌فرماید: نخست، مسئله هدف آفرینش، سپس نعمت‌های فراوان الهی که شامل حال همه بندگان می‌شود و سرانجام، بر مراقبت دائمی خداوند و حضور او در همه جا و همه حال، تأکید می‌کند.

در قسمت اول می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا! خدا شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها نساخته است»؛ (وَأَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَمْ يُزْسِلْكُمْ هَمَلًا^۱).

۱. «همل» از ریشه «همل» بر وزن «حمل» در اصل به معنای رها ساختن شتران بدون ساربان است. سپس به هر شخص یا هر کار بدون سرپرست اطلاق شده است.

این سخن در واقع برگرفته از کلام خداست که می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛ «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»^۱

به یقین، خداوند حکیم و دانا هرگز کاری عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد، گرچه منافع و سودهای افعال خدا به خدا باز نمی‌گردد، چون او بی‌نیاز مطلق است، ولی به یقین افعال او آثار و برکاتی دارد که به بندگانش باز می‌گردد.

چون داشتن هادی و راهنما، نخستین شرط برای وصول به هدف است، به دنبال جمله «لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا» جمله «لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا» آمده است، زیرا ارسال در این‌گونه موارد به معنای رها ساختن و «همل» در اصل به گله بی‌چوپان گفته می‌شود. بدین ترتیب، با این اشاره مسئولیت انسان در برابر اهداف آفرینش و هدایت رهبران، روشن می‌گردد.

در قسمت دوم می‌فرماید: «خدا از مقدار و اندازه نعمت‌هایش بر شما، آگاه است و مراتب احسان و نیکی خود را بر شما، شماره فرموده است (و همه کارهایش از روی حکمت است)»؛ «عَلِمَ مَبْلَغَ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ، وَأَخْصَىٰ إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ».

نعمت و احسان، شامل تمام نعمت‌های مادی و معنوی و حتی استعدادهای گوناگون درونی می‌شود و این بدان معناست که مردم از نعمت‌های او بهره‌گیرند و طریق ناسپاسی پیش نگیرند و نعمت‌های الهی را به هدر ندهند و از سستی و تنبلی در بهره‌گیری از آن بپرهیزند و بدانند که برای رسیدن به هدف آفرینش و کمال مطلوب، همه اسباب و وسایل آماده است.

آنگاه سومین مطلب را عنوان می‌کند، می‌فرماید: «حال که چنین است (و همه وسایل سعادت آماده شده) از او درخواست گشایش و پیروزی کنید، دست نیاز

۱. مؤمنون، آیه ۱۱۵.

را به سوی او دراز کرده و عطا و بخشش را از او بخواهید، چراکه میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است؛ «فَأَسْتَفْتِحُوهُ^۱، وَأَسْتَنْجِحُوهُ^۲، وَأَطْلُبُوا إِلَيْهِ وَأَسْتَمْنِحُوهُ^۳، فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ».

اشاره به این که فیض از مبدأ فیاض آماده شده، اکنون نوبت شماست که دست طلب به دامان لطفش بزنید و درهای رحمتش را بگشایید و رستگاری را از او بطلبید و می دانیم هنگامی که فاعلیت فاعل با قابلیت قابل بیامیزد نتیجه قطعی و حتمی است.

حضرت برخلاف پندار بت پرستان و مشرکان، و پیروان آن‌ها در عصر و زمان ما، که گمان می کنند مستقیماً نباید به درگاه خدا رفت، بلکه باید غیر او را پرستید تا او راه را بگشاید، می فرماید: هیچ رادع و مانعی بر سر راه نیست و همه بندگان می توانند به درگاه خدا بروند و اگر گاهی، از آبروی شفیعان بهره می گیرند آن هم تأکید دیگری است بر ارتباط مستقیم با ذات پاک خدا و عمل به دستور او.

آنگاه در توضیح این سخن اشاره به سه نکته دیگر می کند و تفاوت عطا و بخشش الهی را با دیگران در این سه نکته روشن می سازد، می فرماید: «او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جن همراه است. نه بخشش، از دارایی اش می کاهد و نه عطایا آسیبی به خزائن او می رساند. نه درخواست کنندگان، نعمتش را تمام می کنند و نه بهره مندان از عطایش، به مواهب او پایان می دهند»؛ «وَإِنَّهُ لِكُلِّ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَّانٍ، وَمَعَ كُلِّ أَنْسٍ

۱. «استفتحوا» از ریشه «فتح» در اصل به معنای گشودن است، بنابراین استفتاح به معنای طلب گشایش و فتح و یاری است.

۲. «استنجحوا» از «نجاح» در اصل به معنای سهل و آسان شدن و به مقصود رسیدن است.

۳. «استمنحوا» از ریشه «منح» بر وزن «منع» در اصل به معنای واگذار کردن شیر حیوان به خود حیوان است. سپس به هر گونه عطیه و بخشش اطلاق شده، بنابراین استمنح به معنای طلب عطایاست.

وَجَانٌّ لَا يَثْلُمُهُ الْعَطَاءُ، وَلَا يَنْقُصُهُ الْحَبَاءُ^۱، وَلَا يَسْتَنْفِذُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَسْتَقْصِيهِ نَائِلٌ).

به این ترتیب، خداوند، بخشنده‌ای است که در همه جا حضور دارد و دست همه نیازمندان، به دامن کبریایی اش می‌رسد، بلکه در همه جا با هر کسی همراه است و از سوی دیگر، عطایای او حد و مرز و نهایتی ندارد و بیم این نمی‌رود که اگر به افرادی ببخشد دیگران در مضیقه قرار گیرند:

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی‌پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصود^۳

زیرا او وجودی است از هر نظر نامتناهی، به همین دلیل کرمش نامتناهی است و نعمت و عطایش نیز نامتناهی، بلکه مطابق آنچه در دعای افتتاح آمده است: «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَكِرْماً؛ فزونی بخشش، جز بر جود و کرم او نمی‌افزاید»، اشاره به این‌که هر قدر بیشتر ببخشد مردم بیشتر به جود و کرمش امیدوار می‌شوند.

آنگاه به نکته سوم پرداخته، می‌فرماید: «(او همانند مخلوقاتش نیست) توجه به کسی وی را از دیگری غافل نمی‌سازد و شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگر باز نمی‌دارد. عطا و بخشش او به کسی، مانع از سلب نعمت (در آن‌جا که

۱. «یثلم» از ریشه «ثلم» بر وزن «صبر» و «ثلمه» بر وزن «ضربه» در اصل به معنای شکستن لبه چیزی است. سپس به هر کاری که صدمه‌ای بر کسی یا چیزی وارد کند اطلاق شده است.

۲. «حباء» از ریشه «حبو» بر وزن «ختم» در اصل به معنای بخشش چیزی بدون انتظار پاداش است و در جمله بالا نیز به همین معناست.

۳. کلیات سعدی، غزلیات، غزل ۲۸۰، ص ۶۷۷.

مصلحت باشد) نمی‌گردد، غضبش او را از رحمت باز نمی‌دارد، و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به‌هنگام لزوم) غافل نمی‌سازد، نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می‌دارد، و نه آنچه آشکار است او را از آنچه پنهان است جدا می‌سازد؛ (وَلَا يَلْوِيهِ اِشْخُصُّ عَنْ شَخِصٍ، وَلَا يُلْهِيه صَوْتُ عَنْ صَوْتٍ، وَلَا تَحْجُزُهُ هَيْبَةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَلَا تُؤْلَهُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَلَا يُجْنُهُ اَلْبَطُونُ عَنِ الظُّهُورِ، وَلَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ اَلْبَطُونِ).

این جمله‌های هفت‌گانه، از یک‌سو تشویقی است برای بندگان که هر چه می‌خواهند از او بخواهند و بدانند اگر همه مخلوقات که در پهنه جهان آفرینش وجود دارند، دست به دعا بردارند و همزمان خواسته‌هایی را مطرح کنند، او از همه خواسته‌های همه آن‌ها آگاه و باخبر است، چیزی که در غیر خداوند مطلقاً دیده نمی‌شود، حتی گاه سؤال یک نفر، شخص را از سؤال نفر دوم غافل می‌کند. از سوی دیگر، هشدار است به همه بندگان، که مراقب حضور ذات پروردگار در همه حال باشند و بدانند همان‌گونه که نعمت و عطایش بی‌پایان است و هیچ خواننده‌ای از در او بی‌مقصد باز نمی‌گردد، رحمتش نیز مانع غضب، و نعمتش مانع کیفر بدکاران و ظالمان نیست و آنچه در خلوت و جلوت و آشکار و پنهان انجام می‌دهند برای او نمایان است. اساساً آشکار و پنهان، و دور و نزدیک درباره آن ذات نامتناهی، مفهوم ندارد. این مخلوقات اند که محدودند و دور و نزدیک و آشکار و پنهان دارند.

۱. «یلوی» از ریشه «لوی» بر وزن «حی» به معنای اعراض کردن و سر برگرداندن و منحرف ساختن است.
۲. «توله» از ریشه «وله» بر وزن «فرح» به معنای حیرت و سرگردانی از شدت غم و اندوه است و لذا به شخص عاشق غمگین «واله» گفته می‌شود.
۳. «یجن» از ریشه «جن» بر وزن «فن» به معنای مستور ساختن و پوشاندن است، لذا به کسی که عقلش پوشیده شده، مجنون گفته می‌شود و بر طایفه جن به دلیل مستور بودن، این لفظ اطلاق شده است و به بچه‌ای که در رحم مادر است جنین گفته می‌شود و باغ‌هایی را که زمینش پوشیده از درختان است «جنت» می‌گویند.

آنگاه امام علیه السلام با ذکر هفت جمله دیگر مربوط به اوصاف خداوند متعال، آنچه را که در جمله‌های قبل آمد تشریح کرده و بر آن تأکید می‌نهد، می‌فرماید: «او نزدیک است و در عین حال دور، بلندمرتبه است و در همان حال، نزدیک، آشکار است و پنهان، پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می‌دهد و کسی به او جزا نخواهد داد. در آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته، و به دلیل خستگی از کسی کمک نخواسته است»؛ (قُرْبَ فَنَأْتِي، وَعَلَا فَدَنَا، وَظَهَرَ فَبَطْنَ، وَبَطْنَ فَعَلَنَ، وَدَانَ^۱ وَلَمْ يُدَنَّ. لَمْ يَذْرَأْ^۲ الْخَلْقَ بِاخْتِيَالٍ، وَلَا أَسْتَعَانَ بِهِمْ لِكَلَالٍ^۳).

همه این اوصاف هفتگانه، در واقع از یک نقطه سرچشمه می‌گیرد و آن این که او وجودی است نامتناهی از هر نظر و به همین دلیل همه جا حضور دارد و در عین حال، کنه ذات بی‌انتهایش از دسترس افکار دور است. ظاهر و باطن، دور و نزدیک، برای او یکسان است و با توجه به علم بی‌پایانش نیازی به فکر و اندیشه به هنگام آفرینش ندارد و نیز به همین دلیل خستگی و کلال در ذات او راه نمی‌یابد، زیرا این از اوصاف مخلوقات است که قدرت و توان محدودی دارند به هنگامی که قدرتشان پایان گیرد خسته و ناتوان و وامانده می‌شوند. امام علیه السلام نهایت فصاحت و بلاغت را در این جمله‌ها به کار گرفته که حقیقت واحدی را در چهره‌های گوناگونی و با عباراتی زیبا و متنوع منعکس ساخته است.



۱. «دان» از ریشه «دین» بر وزن «غیر» گاه به معنای وام دادن و گاه به معنای جزا دادن آمده و در این جا منظور معنای دوم است.

۲. «لم يذْرَأْ» از «ذْرَأَ» بر وزن «زرع»؛ یعنی آفریدن.

۳. «کلال» معنای مصدری و اسم مصدری دارد و مفهوم آن خسته شدن و خستگی است.

بخش سوم

أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقَوَامُ، فَتَمَسَّكُوا
بِوُثَائِقِهَا، وَأَعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا، نُوَلِّ بِكُمْ إِلَيَّ أَكْنَانِ الدَّعَةِ وَأَوْطَانِ

،nB M I ù} h z Uç ,qÄ °İnpB½ pod °ÑçB½ , Äv°I
,n °A ùgû« /nB Ä°Lç o ùÑà ÄU ,nB ç I ° ç U
°A ,g ½Az°A z°AñmU , \ °Ñf İU , \ ½Ñf Ö qTu
i û{ ù ,BÜ-w BÄBk Ä½ ,Böçn BMA Bk^a o ù ,gwAo°A
/i ûkU nmÄ½ ,i û« -e ,i ûz

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می‌کنم که زمام و مهار انسان، و قوام
زندگی اوست، پس به وسیله‌های مطمئن تقوا تمسک جوید و به حقایق آن چنگ
زنید تا شما را به سرمنزل آرامش و جایگاه‌های پروسعت و قلعه‌های محکم
و سراهای عزت بازگرداند. در آن روز که چشم‌ها در آن خیره می‌شود و از حرکت
بازمی‌ایستد و همهٔ اقطار جهان تیره‌وتار می‌گردد و گله‌های شتران (نفیس‌ترین
ثروت‌های عرب) بی‌صاحب می‌ماند (و به فراموشی سپرده خواهد شد) در آن
هنگام در صور دمیده می‌شود، قلب‌ها از کار می‌افتند، زبان‌ها بند می‌آید، کوه‌های بلند
فرو می‌ریزند و سنگ‌های محکم در هم می‌شکنند و آن سنگ‌های سخت چنان
متلاشی و صاف می‌شوند که همچون سرابی لرزان و متلائی به نظر می‌آیند و جای
آنها، صاف و هموار می‌گردد، چنان که گویی هرگز کوهی در آن جا وجود نداشته
است (در آن روز) نه شفيعی وجود دارد که شفاعت کند و نه دوستی که سودی
بخشد و نه عذر موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد.

شرح و تفسیر

دورنمای هول‌انگیز قیامت

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، همه انسان‌ها را به تقوای الهی سفارش می‌کند و آثار مهم تقوا را برمی‌شمرد، می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می‌کنم که زمام و مهار انسان، و قوام زندگی اوست»؛ (أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقَوَامُ).

تعبیر به «زمام» که در اصل به معنای افسار است، اشاره به نیروی بازدارندگی تقواست که انسان را در برابر گناهان مهار می‌کند و از سقوط در پرتگاه‌های فساد و گناه و گرفتار شدن در دام شیطان و هوای نفس بازمی‌دارد. «قوام» اشاره به این است که پایه‌های زندگی پاک و آمیخته با سعادت، بر آن استوار است و به تعبیر دیگر: تقوا از یک سو جنبه بازدارندگی دارد و از سوی دیگر جنبه سازندگی، و هر گاه این دو، دست به دست هم بدهند سعادت و نجات انسان کامل می‌شود و در یک کلام، با وجود تقوا، سعادت انسان از نظر مادی و معنوی کامل است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه^۱، «زمام» و «قوام» را مربوط به عبادات دانسته‌اند، در حالی که جمله از قبیل حذف متعلق است، که عمومیت به مفهوم آن می‌بخشد. و آیات قرآن نیز گواه بر این است که تقوا، هم سبب نجات در آخرت و هم مایه برکت در زندگی مادی دنیاست. از یک سو می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^۲ و از سوی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۳.

در ادامه سخن به عنوان توضیح و تأکید می‌افزاید: «به وسیله‌های مطمئن تقوا

۱. اختیار مصباح السالکین، ص ۳۶۸.

۲. مریم، آیه ۶۳.

۳. اعراف، آیه ۹۶.

تمسک جوید و به حقایق آن چنگ زنید تا شما را به سرمنزل آرامش و جایگاه‌های پروسعت و قلعه‌های محکم و سراهای عزت بازگرداند؛ (فَتَمَسَّكُوا بِوَثَائِقِهَا^۱، وَأَعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا^۲، تَوَلُّوا بِكُمْ إِلَيَّ^۳ أَكْنَانًا^۴ الدَّعَةَ^۵ وَأَوْطَانِ السَّعَةِ، وَمَعَاقِلِ^۶ الْحِزْرِ وَمَنَازِلِ الْعِزِّ).

تعبیر به «وثنایق» جمع وثیقه به معنای دستگیره محکم، اشاره به جنبه‌های ظاهری تقواست و تعبیر به «حقائِق» جمع حقیقت، اشاره به جنبه‌های واقعی آن است.

جمله‌های چهارگانه‌ای که در عبارت مذکور به عنوان نتیجه (و جزای شرط مقدر) ذکر شده، نشان می‌دهد که تمسک به تقوا هم سبب آرامش است، هم گشایش، هم محفوظ ماندن از خطرات و هم برخورداری از عزت. آری! هنگامی که تقوا به معنای احساس مسئولیت الهی، بر جامعه حاکم شود، کمتر کسی به حقوق دیگری تجاوز می‌کند و دست به ظلم و ستم می‌آید که نتیجه آن آرامش است و هنگامی که تقوا به معنای وظیفه‌شناسی حاکم شود، اعتماد، روزبه‌روز در جامعه گسترش پیدا می‌کند که سبب گشایش در امور می‌شود و هنگامی که تقوا به معنای حالت بازدارندگی در مقابل دشمن، حاکم

۱. «وثنایق» جمع «وثیقه» چیزی است که بر آن تکیه و اعتماد می‌کنند.

۲. «حقائِق» جمع «حقیقت»، معنای آن معروف و مشهور است؛ ولی ابن ابی‌الحدید، در شرحش، ج ۱۰، ص ۱۷۵ آن را به معنای رایت (پرچم) گرفته که در هیچ یک از منابع لغت پیدا نشده است.

۳. «تَوَلُّوا» (که در اصل «تَوَلُّوا» بوده و به دلیل جزای شرط مقدر واقع شدن، مجزوم شده و به صورت تَوَلُّوا درآمد) از ریشه «اول» بر وزن «قول» به معنای بازگشت، گرفته شده است، بنابراین جمله «تَوَلُّوا بِكُمْ» مفهومی است که شما را باز می‌گرداند.

۴. «اکنان» جمع «کن» بر وزن «جن» به معنای ستر و پرده و نیز پناهگاه است.

۵. «دعة» به معنای استراحت و آرامش است.

۶. «معاقل» جمع «معتل» بر وزن «مسجد» به معنای ملجأ و پناهگاه و گاه به معنای کوه‌های بلند آمده که می‌تواند انسان را از خطر سیلاب و مانند آن نجات دهد.

گردد، جامعه از شرّ آنان مصون خواهد ماند و مجموعه این امور مایه عزّت و آبرو و سربلندی است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: این آثار چهارگانه به‌طور کامل در آخرت تحقق می‌یابد، نه به این معنا که این آثار، در زندگی دنیا هم نباشد، بلکه هدف اصلی و نهایی، آن‌جاست، می‌فرماید: «در آن روز که چشم‌ها در آن خیره شود و از حرکت بازایستد و همه افطار جهان تیره‌وتار گردد و گله‌های شتران (نفیس‌ترین ثروت‌های عرب) بی‌صاحب ماند؛» **﴿يَوْمَ تَشْخُصُّ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾**، **﴿وَتُظَلِّمُ لَهُ الْأَقْطَارُ﴾**، **﴿وَتُعْطَلُ فِيهِ صُرُومٌ ۲ الْعِشَارِ ۳﴾**.

این اوصاف سه‌گانه مربوط به صیحه نخستین و زلزله پایان جهان است، زیرا به‌قدری وحشتناک و دهشت‌آفرین است که همه کس همه چیز را جز خود فراموش می‌کند؛ همان‌گونه که قرآن مجید در ترسیمی گویا می‌فرماید: **﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾**؛ «روزی که آن را می‌بینید (آن چنان وحشت سراپای همه را فرامی‌گیرد که) هر مادر شیردهی، از شیرخوارش (به کلی) غافل می‌شود و هر بارداری جنین خود را سقط می‌کند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند ولی عذاب خدا شدید است».^۴

در ادامه این سخن، امام علیه السلام گوشه‌های دیگری از آغاز رستاخیز را شرح

۱. «تشخص» از ریشه «شخص» به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است، به‌طوری که از حرکت باز ایستد. این تعبیر معمولاً کنایه از رعب و وحشت است.

۲. «صروم» جمع «صرم» بر وزن «فعل» در اصل به معنای گله شتران است سپس به مجموعه‌های دیگر انسانی و غیر انسانی اطلاق شده است.

۳. «عشار» جمع «عشراء» بر وزن «وکلا» در اصل به معنای شتر باردار ده ماهه است و از آن‌جا که جنین شتری هم به‌دلیل خودش و هم به‌دلیل بچه‌کاملی که در شکم دارد پر ارزش است، این واژه، کنایه از اموال نفیس است.

۴. حج، آیه ۲.

می دهد که دل ها را می لرزاند و افکار را حیران می سازد، می فرماید: «در آن هنگام در صور دمیده می شود، قلب ها از کار می افتد، زبان ها بند می آید، کوه های بلند فرو می ریزند و سنگ های محکم درهم می شکنند و آن سنگ های سخت چنان متلاشی و صاف می شوند که همچون سرابی لرزان و متلائی به نظر می آیند و جای آن ها، صاف و هموار می گردد به طوری که گویی هرگز کوهی در آن جا وجود نداشته است»؛ (وَيُنْفِخُ فِي الصُّورِ، فَتَرْهَقُ^۱ كُلُّ مُهْجَةٍ^۲، وَتَبْكُمُ^۳ كُلُّ لَهْجَةٍ، وَتَذِلُّ الشُّمُ^۴ الشَّوَامِخُ^۵، وَالصُّمُ^۶ الرَّوَايِخُ^۷، فَيَصِيرُ صَلْدَهَا^۸ سَرَاباً رَقْرَقاً^۹، وَمَعْهَدَهَا^{۱۰} قَاعاً^{۱۱} سَمَلَقاً^{۱۲}).

۱. «ترهق» از ریشه «زهوق» بر وزن «غروب» به معنای هلاکت و نابودی است.
۲. «مهجه» در اصل به معنای خونی است که در درون قلب وجود دارد و حیات آدمی به آن بسته است. سپس به خود قلب اطلاق شده است.
۳. «تبکم» از ریشه «بکم» بر وزن «قلم» به معنای لال شدن و از کار افتادن زبان گرفته شده و «بکم» بر وزن «قفل» جمع «ابکم» یعنی شخص گنگ و لال.
۴. «شم» جمع «أشم» به معنای مرتفع است.
۵. «شوامخ» جمع «شامخ» به معنای بلند است، بنابراین «الشوم الشوامخ» به عنوان تأکید برای کوه های بلند ذکر شده است.
۶. «صم» جمع «أصم» گاه به معنای ناشنوا و گاه به معنای سنگ های سخت می آید و در جمله بالا در معنای دوم استعمال شده است.
۷. «روایخ» جمع «راسخ» به معنای محکم و پابرجاست.
۸. «صلد» در اصل سنگ صاف و سختی را گویند که چیزی بر آن نمی روید. سپس به معنای بخیل و انعطاف ناپذیر نیز استعمال شده و در این جا همان معنای اول مراد است.
۹. «رقرق» به معنای اشک خفیفی است که در چشم حلقه می زند و می درخشد و از آن خارج نمی شود. سپس به هر چیز کم و خفیفی اطلاق شده و نیز به معنای برق زدن و تلالؤ نیز بکار رفته است و در جمله بالا منظور، همین معنای اخیر است.
۱۰. «معهد» جایگاهی است که به سوی آن باز می گردند و در تعبیرات امروز به آموزشگاه نیز اطلاق می شود و «معهدها» در این خطبه به معنای جایگاه کوههاست.
۱۱. «قاع» یعنی زمین صاف و مستوی.
۱۲. «سملق» زمین صافی است که هیچ جای آن بلندتر از جای دیگر نباشد.

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که دو نوع تحوّل شدید و تکان دهنده در پایان جهان و آستانه رستاخیز رخ می دهد که از آن ها تعبیر به نفخ صور (دمیدن در شیپور) شده است، زیرا در گذشته هنگامی که می خواستند لشکر را به حرکت در آورند یا اعلام جنگ کنند یا از خواب بیدار سازند، شیپور بیداری یا شیپور حرکت یا جنگ می نواختند و با آهنگ های مختلفی که صدای شیپور داشت، مطلب به گوش می رسید، بنابراین نفخ صور به معنای آغاز تحوّل عظیم است.

از آیات قرآن استفاده می شود که همراه نفخ صور اوّل، زلزله عظیمی در سراسر جهان رخ می دهد و همه موجودات زنده بر اثر شدت آن، قالب تهی می کنند، که این شیپور مر است. آیه شریفه **﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْنَهَا...﴾**^۱ همچنین آیه **﴿وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾**^۲ اشاره به همین نفخ صور هستند.

در نفخ صور دوم که همان شیپور تجدید حیات و زندگی است، تحوّل تازه ای رخ می دهد و بر ویرانه های جهان پیشین جهانی نو پدیدار می شود و مردگان از قبرها برمی خیزند و آماده حساب می شوند. در سوره «زلزال» اشاره به نفخه دوم شده است، می فرماید: **﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾**. همچنین در ادامه آیه ۶۸ سوره زمر که در بالا آمد، می فرماید: **﴿ثُمَّ نُفِّخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾**؛ «سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند». آنچه امام علیه السلام در این بخش از خطبه بیان فرمود، اشاره به همان نفخ صور اوّل است که سبب ویرانی جهان، درهم شکستن کوه ها و محو شدن آثار آن و تحوّل عجیب انسان ها و سپس مر آنان می شود.

۱. حج، آیات ۱ و ۲.

۲. زمر، آیه ۶۸.

آنچه در ذیل این خطبه آمده اشاره به حوادث بعد از نفع دوم است که می‌فرماید: «(در آن روز) نه شفیع است که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد»؛ (فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ، وَلَا حَمِيمٌ يَنْفَعُ، وَلَا مَعْدِرَةٌ تَدْفَعُ).

این سخن نیز برگرفته از آیات قرآن مجید است که می‌فرماید: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾؛ «برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود».^۱ نیز می‌فرماید: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْدِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾؛ «آن روز عذرخواهی ستمکاران سودی به حالشان ندارد و آن‌ها توانایی بر جلب رضایت پروردگار نمی‌یابند (توبه آنان پذیرفته نمی‌شود)».^۲

بدیهی است که عدم پذیرش معذرت همان‌گونه که از آیات مذکور برمی‌آید، مخصوص کسانی است که با اعمال خود، پل‌های ارتباطی شفاعت را پشت سر خود ویران کرده‌اند؛ ولی آنان که راه شفاعت را بازگذاشته‌اند، مشمول شفاعت خواهند شد. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾؛ «و آن‌ها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند».^۳

۱. غافر، آیه ۱۸.

۲. روم، آیه ۵۷.

۳. انبیاء، آیه ۲۸.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است^۱

بخش اول

صفحه ۳۷۳

$\frac{1}{2}$, çBw nB $\frac{1}{2}$, çB^a ; e X̄M
 , h { nAB»Bù , B *°A f nme E ,&I ÜM&IjBLÁ , E
 « û v°A/4A ½B^a EM - U; MB«çBc , j ÁB B«fBv , } AU d ½
 a Á]B «°I «½ , ÖM°ÿ oÆI «-ù , nB L°I \ ° ù ò AÄ°Bû Ü
 B« ½ÿ o ô Bù , B°A E aÁ a-d U , B°BMBBo°Aqûd UZA½ I¼ à M
 ! a ½ B̄B«½B »B½ , nkTv -M̄ ã

۱. سند خطبه:

این خطبه را - علاوه بر مرحوم سید رضی - در بعضی منابع دیگر می‌توان یافت؛ از جمله آمدی بخشی از این خطبه را (در غرر الحکم، ص ۱۲۷، ح ۲۱۶۲) آورده است و نیز بخش‌هایی از خطبه ۱۹۲ را همراه بخش‌هایی از خطبه مورد بحث و بخش‌هایی از خطبه مورد بحث را همراه خطبه ۱۹۱ آورده است و این نشان می‌دهد که هر دو خطبه یکی بوده است (و آمدی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۳).

بخش دوم

صفحه ۳۷۷

, d d ¼AMI , Üa ¼ v ° I , 'A-ABù¼ A&I jBL Å
 ,R û °lyB nÑLç ,ü o ÅñB - °I ,c v ùK Ük-°I , *° éBÅ I
 / ½kç Aoè TU , ° q» ÅAÜñù/R -°ñ e

۱. قابل توجه این که اکثر نسخه های نهج البلاغه «الآنَ فَاَعْمَلُوا» نوشته اند (به جای فاعلموا) و قراین، شهادت بر صحت این نسخه ها می دهد. انسجام مطالب و تناسب اندرزاها نیز حکایت از لزوم عمل دارد. خطبه ۲۳۷ نیز گواه بر آن است.

خطبه در یک نگاه

طرز چینش این خطبه نشان می‌دهد که بخشی از خطبه مفصل‌تری بوده و مرحوم سید رضی طبق روش گلچینی مخصوص خود، این بخش را از بخش‌های دیگر برگزیده و به آن استقلال بخشیده است. به‌هرحال این خطبه به دو بخش تقسیم شده است:

در بخش نخست امام علیه السلام پس از اشاره‌های کوتاه و پرمعنایی به دوران قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و خدمات بزرگ او به جهان بشری به‌ویژه جامعه عرب، مخاطبان خویش را به تقوا توصیه کرده و آنان را از فریفته شدن در برابر زرق و برق دنیا بر حذر می‌دارد و با عباراتی زیبا و پرمعنا و تشبیهاتی جالب، ناپایداری و بی‌اعتباری دنیا را روشن می‌سازد.

در بخش دوم، راه نجات را به همگان نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که تا توان دارید از فرصت بهره‌گیرید و پیش از آن‌که مرگ دامن شما را بگیرد شما دامن سعادت را بگیرید.



بخش اول

بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٍ، وَلَا مَنَارَ سَاطِعٍ، وَلَا مَنَهْجَ وَاضِحٍ.
أَوْصِيَكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَحْذَرُوا الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا دَارُ سُخُوفٍ،
وَمَحَلَّةٌ تُنْغِيصُ، سَاكِنَهَا ظَاعِنٌ، وَقَاطِنَهَا بَائِنٌ، تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مَيَدَانَ
السَّفِينَةِ ذَمَّهَا الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، فَمِنْهُمْ الْعَرَقُ الْوَبِقُ، وَمِنْهُمْ
الذَّاجِي عَلَى بُطُونِ الْأَمْوَاجِ، تَحْفِزُهُ الرِّيَّاحُ بِأَذْيَالِهَا، وَتَحْمِلُهُ عَلَى
أَهْوَالِهَا، فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ، وَمَا نَجَا مِنْهَا فَالَيْ مَهْلِكٍ!

ترجمه

خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نه نشانه‌ای (از دین و ایمان) برپا بود، نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار.
ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و از دنیای فریبنده برحذر می‌دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و جایگاه سختی و مشقت است، ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر از جدایی از آن هستند. ساکنان دنیا همچون سرنشینان یک کشتی‌اند که در دل اقیانوس عمیقی گرفتار امواج کوبنده و سنگینی شده و پیوسته طوفان‌ها و امواج، آن‌ها را مضطرب می‌سازد. (و سرانجام آن کشتی در هم می‌شکند) گروهی از سرنشینانش غرق و هلاک می‌گردند و بعضی که نجات می‌یابند (و به قطعاتی از چوب‌های کشتی می‌چسبند) بادها آن‌ها را به این سو و آن سو می‌برند و بر فراز امواج هولناک می‌کشند (و چندین بار می‌میرند و زنده می‌شوند تا به ساحل برسند) آن‌ها که غرق شده‌اند باز یافتنشان ممکن نیست و آن‌ها که نجات یافته‌اند نیز در شرف هلاکت‌اند.

شرح و تفسیر

دریای هولناک دنیا

امام علیه السلام در قسمت اول این خطبه هنگامی که می‌خواهد دورانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مبعوث شد، یعنی عصر جاهلیت را، توضیح دهد، در سه جمله کوتاه چنین می‌فرماید: «خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نه نشانه‌ای (از دین و ایمان) برپا بود، نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار»؛ (بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ، وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ^۱، وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ).

در زمان‌های گذشته جاده‌های بیابانی و کوهستانی، مانند امروز روشن نبود. البته شاهراه‌ها به علت عبور و مرور زیاد مشخص بود؛ ولی راه‌های فرعی نامشخص بود و برای این‌که مسافران راه‌ها را گم نکنند روزها نشانه‌هایی به صورت ستون و مانند آن در جای جای جاده از ابتدا تا مقصد قرار می‌دادند که آن را «علم» می‌نامیدند و شب‌ها چراغی بالای آن روشن می‌کردند و به این دلیل نام «منار» به خود گرفت، بنابراین اگر نشانه روزانه و چراغ شبانه و شاهراه واضح نبود، احتمال گمراهی رهروان راه بسیار زیاد بود.

امام علیه السلام مسیر زندگی مردم را در عصر جاهلیت، به کوره‌راهی تشبیه می‌کند که نه نشانه‌ای در آن برپاست و نه چراغ روشنی‌بخشی، و نتیجه آن همان ضلال مبین است که قرآن درباره آن‌ها فرموده است: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲؛ «و به یقین (مردم عصر جاهلیت قبل از قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) در گمراهی آشکار بودند». سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، همه انسان‌ها را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، و از دنیای فریبنده بر حذر می‌دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و جایگاه سختی

۱. «ساطع» از ریشه «سطوع» به معنای بالا آمدن و گسترده شدن است و نور ساطع آن است که اطراف خود را

روشن می‌سازد.

۲. جمعه، آیه ۲.

و مشقت است. ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر از جدایی از آن هستند؛ (أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأُحْذِرُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا دَارُ شُحُوصٍ،^۱ وَمَحَلَّةٌ تَنْغِيصُ، سَاكِنَهَا ظَاعِنٌ، وَقَاطِنَهَا بَائِنٌ). این تعبيرات چهارگانه همگی اشاره به ناپایداری دنیا و بی‌قرار بودن آن است، آن هم آمیخته با رنج و درد، و شگفت آن‌که با آشکار بودن نشانه‌های ناپایداری و درد و رنج‌ها از همه جای آن، باز هم گروهی عملاً جاویدانش می‌دانند و برای آن سر و دست می‌شکنند.

آنگاه امام علیه السلام مثال بسیار گویا و تکان‌دهنده‌ای برای این دنیای فریبنده بیان می‌کند که از آن بهتر تصوّر نمی‌شود، می‌فرماید: «ساکنان دنیا همچون سرنشینان یک کشتی هستند که در دل اقیانوسی عمیق گرفتار امواج کوبنده و سنگینی شده که پیوسته طوفان‌ها و امواج، آن‌ها را مضطرب می‌سازد. (و سرانجام آن کشتی در هم می‌شکند)، گروهی از سرنشینانش غرق شده و هلاک می‌گردند و بعضی که نجات می‌یابند (و به قطعاتی از چوب‌های درهم شکسته کشتی می‌چسبند) بادها آن‌ها را به این سو و آن سو می‌برند و بر فراز امواج هولناک به هر طرف می‌کشاند (و چندین بار می‌میرند و زنده می‌شوند تا به ساحل برسند) آن‌ها که غرق شده‌اند باز یافتنشان ممکن نیست و آن‌ها که نجات یافته‌اند نیز در شرف هلاکت‌اند؛ (تَمِيدٌ بِأَهْلِهَا مَيْدَانَ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا^۲ الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجٍ^۳ الْبِحَارِ، فَمِنْهُمْ الْغَرِقُ الْوَبِقُ^۴، وَمِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى بَطُونِ الْأَمْوَاجِ، تَحْفِزُهُ^۵ الرِّيَّاحُ بِأَذْيَالِهَا، وَتَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا، فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ، وَمَا نَجَا مِنْهَا فَإِلَى مَهْلِكٍ!).

۱. «شخص» به معنای برآمدن و طلوع کردن و یا از محلی به محل دیگر رفتن است و در این جا همین معنای اخیر، مراد است.

۲. «تقصیفها» از ریشه «قصف» بر وزن «حذف» به معنای شکستن آمده است.

۳. «لجج» جمع «لجه» دریای عمیق و پهناور را گویند.

۴. «وبق» از ریشه «وبق» بر وزن «فقر» به معنای هلاکت گرفته شده و صیغه «وبق» بر وزن «خشن» معنای وصفی دارد و به معنای هلاک شده است.

۵. «تحفزه» از ریشه «حفر» بر وزن «لفظ» به معنای حرکت دادن و به پیش راندن گرفته شده است.

تشبیه دنیا به دریا و تشبیه ساکنانش به سرنشینان کشتی، آن هم به هنگام طوفان سخت که نتیجه آن غرق شدن گروهی است پیش از این خطبه مولا امیرمؤمنان علیه السلام، در کلمات لقمان حکیم آمده است، هر چند تعبیرات وی هرگز به این زیبایی نیست. لقمان مطابق آنچه امام موسی بن جعفر علیه السلام در حدیث پرمحتوای خود از او نقل می‌فرماید، می‌گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَحَشْوُهَا الْإِيْمَانَ وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ وَقِيْمُهَا الْعَقْلَ وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ؛ فرزندم! دنیا دریای عمیقی است که انسان‌های بسیاری در آن غرق شده‌اند. کشتی خود را در این دنیا تقوا و ذخایر آن را ایمان و بادبان آن را توکل و ناخدای آن را عقل و راهنمای آن را علم و سگان^۱ آن را صبر قرار ده»^۲.

امام علیه السلام در ادامه همین خطبه، راه نجات از این دریای مخوف را نشان داده است.

به هر حال، آنچه امام علیه السلام در این تشبیه گویا و زیبا بیان فرموده حال مردم دنیا را ترسیم می‌کند که چگونه در لابه‌لای انواع مصایب و ناراحتی‌ها و بلاها قرار دارند، پیوسته امنیت به ناامنی، سلامت به بیماری، غنی به فقر، و جمعیت به پراکندگی تبدیل می‌شود و هر زمان در حوادث گوناگون گروهی را در کام امواج خود می‌بلعد. با این حال عجیب است که کسانی به آن دل می‌بندند و به وفاداری آن امیدوارند.



۱. «سگان» چیزی شبیه فرمان اتومبیل است که کشتی را به واسطه آن به چپ و راست هدایت می‌کنند.

۲. کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۶، ضمن حدیث ۱۲.

بخش دوم

, d d ¼AM I , Üpā ¼ v ° I , 'A - aAB ¼ A&I jBlA
,R û °ÿB nñC ,ü oñB -°I ,c v ùK Ü -°I , *° éBÀ I
/ ½k ç Aoè TU , ° q» aAA ÜÜ ù /R -°ñ e

ترجمه

ای بندگان خدا! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح انجام دهید، در حالی که زبان‌ها آزاد، بدن‌ها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل وسیع، و فرصت باقی است. (آری) پیش از آن‌که این فرصت از دست برود و مر فرارسد (از آن بهره‌گیرید)؛ نزول مر را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دور دست) نباشید.

شرح و تفسیر

تا فرصت باقی است کاری کنید

امام علیه السلام در شرح این بخش از خطبه - همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم - راه نجات از حوادث خطرناکی را که در بخش قبل به آن اشاره فرمود، به وضوح نشان می‌دهد، که هر گاه این دستورات به کار گرفته شود نجات از امواج خطرناک دنیای پر زرق و برق و فریبنده حتمی است، می‌فرماید: «ای بندگان

۱. قابل توجه این‌که اکثر نسخه‌های نهج‌البلاغه «الآنَ فاعْمَلُوا» نوشته‌اند (به جای فاعلموا) و قراین، شهادت بر صحت این نسخه‌ها می‌دهد. انسجام مطالب و تناسب اندرزا نیز حکایت از لزوم عمل دارد. خطبه ۲۳۷ نیز گواه بر آن است.

خدا! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح انجام دهید، در حالی که زبان‌ها آزاد، بدن‌ها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل وسیع و فرصت باقی است. پیش از آن‌که این فرصت از دست برود و مرگ فرارسد (از آن بهره‌گیرید)؛ نزول مرگ را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دوردست) نباشید؛ (عِبَادَ اللَّهِ، الْآنَ فَاعْلَمُوا، وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَالْأَعْضَاءُ لَدَنَةٌ^۱، وَالْمُنْقَلَبُ^۲ فَسِيحٌ^۳، وَالْمَجَالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ إِزْهَاقِ^۴ الْفُوتِ، وَحُلُولِ الْمَوْتِ. فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ نَزْوَهُ، وَلَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ).

امام علیه السلام در این عبارات پرمعنا به همگان، به خصوص جوانان، هشدار می‌دهد: پیش از آن‌که دوران پیری و فرسودگی فرارسد، زبان‌ها گند، بدن‌ها بیمار، اعضا خشک، میدان تنگ و مجال کوتاه شود؛ پیش از این‌که این امور رخ دهد، در فرصت خوبی که در اختیار دارید عمل کنید؛ که بهترین ذخیره و وسیله نجات، اعمال صالحه است.

همچنین تأکید می‌کند که در هر سن و سالی که هستید، مرگ را دوردست نبینید. حتی در جوانی و شادابی و سلامت مانند غافلانی نباشید که وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: گناه بس است به درگاه خدا روی آورید، می‌گویند: هنوز فرصت باقی است، زمان توبه و عمل صالح بعداً فرامی‌رسد. چه کسی می‌داند فردا چه خواهد شد و چه کسی تضمین می‌کند که تا یک ساعت دیگر چه پیش می‌آید

۱. «لَدَنَةٌ» از ریشه «لدانه» بر وزن «شبانه» به معنای نرمی گرفته شده، یعنی پیش از آن‌که انسان به پیری برسد و اعضای او خشک و کم تحرک شود.

۲. «منقلب» به معنای محلّ بازگشت، در این جا اشاره به میدان عمل است.

۳. «فسیح» از ریشه «فسح» بر وزن «مسح» به معنای گستردن و فسیح به معنای گسترده و وسیع است.

۴. «ارهاق» از ریشه «رهق» بر وزن «شقیق» به معنای کسی را تحت فشار قرار دادن و نیز به معنای نزدیک شدن آمده است؛ بنابراین «ارهاق الفوت» ممکن است اشاره به تحت فشار قرار گرفتن از ناحیه مرگ باشد و یا نزدیک شدن به مرگ.

و کدامین نفر از ما زنده است و کدامین نفر زنده نیست؟ شبیه همین معنا در آغاز خطبه ۲۳۷ نیز آمده است، می فرماید: «فَاعْلَمُوا وَانْتُمْ فِي نَفْسِ الْبِقَاءِ وَالصُّحُفِ مَنشُورَةٌ وَالتَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ؛ اکنون که در متن زندگی و حیات هستید و پرونده‌ها باز و بساط توبه گسترده است عمل کنید».

۱۹۷

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُنَبِّهُ فِيهِ عَلَى فَضِيلَتِهِ لِقَبُولِ قَوْلِهِ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ

از سخنان امام عليه السلام است

که در آن فضایل خویش و لزوم پذیرش سخنان و امر و نهی

را یادآور می‌شود^۱

صفحه ۳۸۵

بخش اول

&I a ÅjnE ° «E k-d ½Bd E½¼ è ûd Tv -°I aÅkÛ
B ù} « U TPAçA -°I ù v û«MTwAkÛ /à ç ÅB ° wn aÅ
/BM&I «½fE k\ »،Åç IB ù oi FIU ,ñBa MI

۱. سند خطبه:

این خطبه را مرحوم شیخ مفید پیش از مرحوم سید رضی در کتاب مجالس (امالی)، ص ۲۳۳، ح ۵ با تفاوت مختصری آورده است؛ همچنین «آمدی» در حرف «واو» غرر الحکم، ص ۱۲۰، ح ۲۱۰۳ قسمت عمده این خطبه را ذکر کرده است. روایت «آمدی» اضافاتی دارد که نشان می‌دهد خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۴ و ۶۵).

بخش دوم

صفحه ۳۹۱

ù v û»S °B kÛP / nk ä° wñ ¼A سَلَّمَ &I ñ wnü Lc kÛP
 S \ é ù, »AÅE -°I سَلَّمَ v ô S ° kÛP /] äBto¼ñ, úf
 / « ½ -« Ä-w S çnBùB½ ,ZoÄ ½ ,à L ½/ «ù AnA°I
 ?BT½ B e « ½ MÖ e EA j -ù/ d oâ ù «BA T ä¼ a
 A A m°Iù/ f kÅjB] ù UBÿk T° , fo BM äAmû»B
 ,¼ Ä-v UB¼ñ çEÑçBL°I ç ½ äÄ° »A ,Öd°IjB] ä° »A
 ! ° °&I ouÄwE

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع از دو بخش تشکیل می‌شود:

در بخش نخست، امام علیه السلام اشاره به اطاعت خالصانه خود و دفاع بی‌قید و شرط از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌کند و می‌فرماید: اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و آله همگی شاهد و ناظر این صحنه‌ها بودند و به‌خوبی از آن آگاه‌اند.

در بخش دوم، اشاره به حوادث مهمی از لحظه جان دادن پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان غسل و نماز بر او و دفن آن حضرت، می‌کند و نشان می‌دهد که امام علیه السلام به آن حضرت از همه نزدیک‌تر بوده است.

پس از آن، در یک نتیجه‌گیری روشن، اطاعت فرمانش را به‌دلیل آن همه سوابق و فضایل و افتخارات بر همه واجب می‌شمرد و از مخاطبان دعوت می‌کند که در حفظ آیین اسلام و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله با او همراه باشند و فرمان او را درباره جهاد با دشمن (لشکر معاویه و شام)، اجرا کنند و هیچ تردیدی به خود راه ندهند که آن‌ها بر حق‌اند و دشمنانشان بر باطل.

بخش اول

أَيُّ لَمْ أُرَدَّ عَلَى اللَّهِ
T°A çA -°I ù v û«MTwAkÜP /a ç ÅB ° wn aÅ
/BM&I «\ofE k\» ,ç, Å Ç IB ù oi FTU ,ñBā M IB ù } «U

ترجمه

اصحاب و یاران رازدار محمد ﷺ به خوبی می دانند که من هرگز به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و پیامبرش برنخاستم (بلکه پیوسته چشم به امر و گوش به فرمان بودم) من در صحنه های نبردی که شجاعان فرار می کردند و گام هایشان به عقب برمی گشت با جان خود او را یاری کردم. این شجاعتی است که خداوند مرا با آن اکرام فرمود.

شرح و تفسیر

پیوسته گوش به فرمان بودم!

امام علیؑ در آغاز این خطبه اشاره به دو نکته مهم می کند: نخست این که همیشه و در همه جا و بدون هیچ قید و شرط، مطیع فرمان خدا و پیامبر ﷺ بوده است، در حالی که گاه و بی گاه بعضی از افراد عادی یا سرشناس یاران پیامبر ﷺ بر آن حضرت خرده می گرفتند، می فرماید: «اصحاب و یاران رازدار محمد ﷺ به خوبی می دانند که من هرگز به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و پیامبرش برنخاستم (بلکه پیوسته چشم به امر و گوش به فرمان بودم)»؛ «وَلَقَدْ

۱. در این خطبه پنج بار تعبیر «و لقد» آمده است که هر کدام برای تأکید بر مطلب تازه ای است. بعضی از

عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِّي لَمْ أُرِدَّ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ).

«مستحفظون» (به صورت صیغه اسم مفعول) اشاره به آن گروهی است که اسرار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تاریخ صحیح اسلام به آن‌ها سپرده شده بود و این به خوبی نشان می‌دهد که تنها گروهی از یاران آن حضرت بودند که با دقت و خالی از هر گونه غرض و سوء نیت، حافظ اسرار اسلام و حوادث تاریخی بودند و مردم آن‌ها را به امانت و دقت می‌شناختند. در برابر گروهی در دوران معاویه که دین خود را به دنیا فروختند و احادیثی جعل کردند و با فضایل علی علیه السلام به مبارزه برخاستند و حتی نقایصی را به کذب و دروغ به آن حضرت نسبت دادند، تا دنیای خود را با این گناهان آباد کنند.

این جمله در عین حال اشاره به کسانی دارد که گاهی زبان اعتراض می‌گشودند، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «وَمِنْهُمْ مَن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؛ «و در میان آن‌ها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می‌گیرند. اگر سهمی از آن (غنایم) به آن‌ها داده شود راضی می‌شوند و اگر چیزی به آن‌ها داده نشود خشمگین می‌شوند (هر چند حقی نداشته باشند)».^۱

→ شارحان نهج البلاغه معتقدند که واو در این جا واو قسم است؛ ولی بعضی از اساتید فن ادب عربی «واو» را مستأنفه دانسته و لام را لام جواب قسم گرفته‌اند و معتقدند که قسم، محذوف آن است. در تقدیر «و أقسم بالله لقد...» بوده است. در کتاب مغنی اللیبب آمده است: مشهور این است که در این‌گونه موارد لام، لام قسم است؛ ولی از ابوحنیفان نقل می‌کند که در آیه «و لقد علمتم...» لام را لام ابتدا دانسته که برای تأکید است و ممکن است قبل از آن قسم محذوفی باشد. (مغنی اللیبب، ج ۱، ص ۲۲۹، حرف «لام»). این احتمال نیز وجود دارد که اساساً این جا قسمی در کار نباشد، بلکه «لام» و «قد» هر دو برای تأکید است و لذا غالب مترجمان در ترجمه‌های خود معنای قسم را نیاورده‌اند.

نیز اشاره به افراد سرشناسی مانند عمر است که در روایات اهل سنت نیز آمده که در روز حدیبیه - طبق نقل مصنف عبدالرزاق صنعانی، عالم معروف اهل سنت - به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراض کرد و گفت: آیا تو رسول بر حق خدا نیستی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری! عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری! گفت: چرا ما در دین خود تسلیم پستی شویم (و با دشمن صلحی کنیم که شبیه تسلیم است)؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من رسول خدا هستم و گوش به فرمان او، و او مرا یاری خواهد کرد. عمر اعتراض خود را ادامه داد و عرض کرد: مگر نفمودی که ما به زیارت خانه خدا مشرف می شویم؟ فرمود: آیا من گفتم امسال مشرف می شوید؟ عرض کرد: نه! فرمود: الآن هم می گویم که به زودی مشرف خواهید شد.^۱

از روایت استفاده می شود، تنها خلیفه دوم نبود که زبان به اعتراض گشود، گروه های دیگری نیز با وی همراهی کردند.

ولی در هیچ تاریخی نمی خوانیم که در جایی علی علیه السلام به یکی از کارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراض کرده باشد، بلکه همه جا تابع آن حضرت و سر به فرمانش بود.

امام علیه السلام در ادامه سخن، به شرح فداکاری های خود در راه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته، می فرماید: «من در صحنه های نبردی که شجاعان فرار می کردند و گام هایشان به عقب برمی گشت با جان خود او را یاری کردم؛ این شجاعتی است که خداوند مرا با آن اکرام فرمود»؛ **«وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ^۲ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي**

۱. مصنف عبدالرزاق صنعانی، ج ۵، ص ۳۳۹. همین حدیث را سیوطی در الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۷ ذیل

آیه ۲۶ سوره فتح و طبری در تاریخ معروف خود در ج ۲، ص ۲۸۰ در حوادث سنه شش هجری آورده اند.

۲. «واسیت» و «آسیت» هر دو از یک ریشه و به یک معنا هستند هر دو از ریشه «أسی» بر وزن «سعی» گرفته

تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ، وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ، نَجْدَةٌ^۲ أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا).

این جمله‌های کوتاه اشاره به فداکاری‌های آن حضرت در غزوات مهم اسلامی، همچون احد و خیبر و احزاب و حنین دارد.

می‌دانیم که در احد، طبق تصریح مورّخین هنگامی که دشمن خبر دروغین کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را منتشر کرد و عده زیادی از مسلمانان شهید شدند باقی‌مانده لشکر عقب‌نشینی کردند. تنها کسی که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماند و همچون پروانه گرد شمع وجود او می‌گشت و دفاع می‌کرد علی علیه السلام بود.^۳

همچنین در جنگ احزاب همه در برابر «عمرو بن عبدود» به اصطلاح، سپر انداختند و هیچ کس جز امیرمؤمنان علی علیه السلام آماده مبارزه با او نشد.^۴

در جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز پرچم جنگ را به دست یکی از مدعیان می‌داد؛ ولی کاری از پیش نمی‌بردند تا این‌که در آخرین روز پرچم را به دست علی علیه السلام سپرد و قلعه‌های خیبر به دست مبارک او یکی پس از دیگری فتح شد.^۵ در جنگ حنین هنگامی که لشکر اسلام مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار گرفت، بسیاری، از ترس و وحشت فرار کردند. یکی از کسانی که محکم ایستاد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع کرد، علی علیه السلام بود.^۶

→ شده و به معنای شرکت دادن دیگری در چیزی است و «مواسات» به معنای شریک ساختن دیگران در مال و امکانات زندگی است.

۱. «تَنْكُصُ» از ریشه «نكص» بر وزن «عكس» یعنی به عقب بازگشتن و در میدان جنگ به عقب نشینی لشکر اطلاق می‌شود.

۲. «نجدة» به معنای شجاعت و ایستادگی در برابر دشمن یا حادثه است.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۷ (حوادث سال سوم).

۴. همان، ص ۲۳۹ (حوادث سال پنجم).

۵. همان، ص ۳۰۰ (حوادث سال هفتم).

۶. همان، ص ۳۴۷ (حوادث سال هشتم).

به یقین فداکاری‌های علی علیه السلام منحصر به میدان نبرد نبود، بلکه در موارد دیگری که کمتر کسی جرأت می‌کرد در آن گام نهد، علی علیه السلام بود که شجاعانه وارد می‌شد؛ مانند داستان «لیلة المبيت» (شبی که علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و سبب نجات آن حضرت از چنگال دشمنان خونخوار شد).

بخش دوم

وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَلَقَدْ سَأَلْتُ

ا v ô S ° kÛP /] ʔĀBtūo½Īū, ûf ù v û»

S çnBù B½, ZoÄ ½, à L ½/ «ù AnA°IS \ é ù, »AÄE

A j -ù/ d o â ù «BnA Tē aÄ¼ a / «½ -» Ä-w

ù UB»ÿk T° , fo BM aÄAmî»B?BT½ Be «½ MÖe E

aÄ° »A, Öd°IjB] aÄ° »A A A m°Iù/ f kÄjB]

! ° °&I ou½ĀwE, ¼ Ä-v UB/ñ çEÑçBL°I q½

ترجمه

رسول خدا ﷺ در حالی که سرش بر سینه‌ام قرار داشت، قبض روح شد، نفس او در دستم روان گشت. سپس آن را به چهره کشیدم. من عهده‌دار غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می‌کردند. (گویی) در و دیوار و صحن خانه، به ضجّه درآمدند. گروهی (از فرشتگان) به زمین می‌آمدند و گروهی به آسمان می‌رفتند و گوش من از صدای آنان که آهسته بر آن حضرت نماز می‌خواندند، خالی نمی‌شد! تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم. چه کسی به (خلافت) آن حضرت در حیات و مرگش از من سزاوارتر است؟ بنابراین با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات سازید؛ زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست قسم یاد می‌کنم که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل اند من سخنانم را آشکارا می‌گویم و همگی می‌شنوید (و با همه شما اتمام حجّت می‌کنم) و برای خود و شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم.

شرح و تفسیر

چه کسی از من سزاوارتر است؟

بعد از بیان رابطه نزدیک و خالصانه و مخلصانه امام علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات او، امام علیه السلام روابط نزدیک خود را با آن حضرت پس از وفات او، یادآور می‌شود و نشان می‌دهد که احدی از مسلمانان چنین ارتباطی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشت، می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سرش بر سینه‌ام قرار داشت قبض روح شد و نفس او در دستم روان گشت، سپس آن را به چهره کشیدم»؛ (وَلَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي. وَلَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَتْهَا عَلَيَّ وَجْهِي).

تعبیر «إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي» ممکن است اشاره به این باشد که امیرمؤمنان علی علیه السلام سر پیامبر صلی الله علیه و آله را از زمین بلند کرد و در آن لحظه به سینه چسبانید که هم مایه آرامش پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هم سبب آرامش علی علیه السلام و در این حال، نفس کشیدن هم آسان‌تر است. این احتمال نیز داده شده که سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر دامان علی علیه السلام بود و علی علیه السلام خم شد و سینه آن حضرت با سر پیامبر صلی الله علیه و آله تماس داشت؛ ولی این احتمال با تعبیر «علی صدری» سازگار نیست. در این‌که منظور از «نفس» در جمله «سَأَلْتُ نَفْسَهُ» چیست؟ در میان شارحان و مترجمان نهج البلاغه گفت‌وگوی بسیاری است و این گفت‌وگوها بر محور دو تفسیر دور می‌زند:

نخست این‌که منظور از نفس، خون است که در بسیاری از عبارات فقها و ادبا به این معنا آمده؛ از جمله «نفس سائله» در کتب فقهی به معنای خون جهنده است و در اشعار عرب نیز به این معنا استعمال شده است و گفته‌اند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین ساعت عمر، مقداری خون از حلق مبارکش بیرون آمد و از دهان بیرون

ریخت و طبق این خطبه آن خون در کف دست مبارک علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت به عنوان تبرک بر صورت خود مالید.^۱

تفسیر دیگر این که نفس، همان روح مقدس انسانی است که در قرآن مجید بارها به آن اشاره شده است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»؛ «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند».^۲ بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که روح مقدس و پاک پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام جدا شدن از بدن بر دست علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت آن را به صورت خود کشید.^۳

ولی در این جا جمله‌ای که برای بسیاری از شارحان یا مترجمان مبهم مانده تعبیر «أَمْرَزْتُهَا عَلَيَّ وَجْهِي» است؛ می‌گویند: مگر روح چیزی است که بتوان آن را بر صورت مالید؟!

برای حل این اشکال می‌توان گفت که «كَفَّ» مؤنث است، زیرا اعضای جفت بدن جنبه تانیث دارد و اعضایی که یکی بیشتر نیست مذکر شمرده می‌شود. شاعر عرب نیز می‌گوید: «وَكَفَّ خَضِيبٌ زَيْنَتُ بِنَانِي»، بنابراین معنای جمله این می‌شود که دست من با روح مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله تماس گرفت، سپس دست را به عنوان تبرک به صورت کشیدم. به این ترتیب مشکل تفسیر جمله مذکور حل می‌شود.

سپس امام علیه السلام به سایر مراسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی غسل و دفن پرداخته، می‌فرماید: «من متصدی غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می‌کردند. (گویی) در و دیوار و صحن خانه به ضجه درآمده بودند، گروهی (از فرشتگان) به زمین می‌آمدند و گروهی به آسمان می‌رفتند و گوش من از صدای آنان که

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۴۱ و ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۸۲، فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۹.

۲. زمر، آیه ۴۲.

۳. منهاج البراعة (خوئی)، ج ۱۲، ص ۲۴۱ و بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۴، ص ۱۰۴.

آهسته بر آن حضرت نماز می خواندند، خالی نمی شد تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم؛ (وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَّةُ^۱. مَلَأَ يَهْبِطُ، وَمَلَأَ يَعْزُجُ، وَمَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً^۲ مِنْهُمْ. يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ^۳ فِي ضَرِيحِهِ).

جمله «وُلِّيتُ غُسْلَهُ» ممکن است اشاره به این باشد که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا مسئول و متولی این کار ساخته بود و یاری فرشتگان به منظور احترام و تعظیم و تکریم پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. «ضَجَّه و فریاد در و دیوار خانه» ممکن است به معنای حقیقی آن باشد، همان گونه که در مورد تسبیح جمادات در تفسیر آیات تسبیح در قرآن مجید ذکر کرده اند و ممکن است به معنای مجازی باشد و اشاره باشد به غم و اندوه عظیمی که بر فضای خانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سایه افکنده بود. این احتمال نیز داده شده که در این جا واژه ملائکه محذوف شده که جمله قرینه بر آن است، بنابراین، معنای جمله «فَضَجَّتِ...» این می شود: فرشتگانی که در خانه حضور داشتند فریاد و ضججه برآوردند؛ ولی این احتمال بعید به نظر می رسد. احتمال چهارمی نیز وجود دارد و آن این که مردمی که در اطراف خانه حضور داشتند فریاد می کشیدند.

تعبیر به هبوط و عروج فرشتگان اشاره به این است که گروه گروه می آمدند و بر آن حضرت نماز می گزاردند و می رفتند و در این میان گوش مبارک علی علیه السلام بود که صدای آن ها را به هنگام نماز و درود فرستادن بر آن حضرت درک می کرد و این نماز و درود فرشتگان تا هنگام دفن ادامه داشت.

۱. «افنیه» جمع «فناء» بر وزن «غناء» به معنای صحن خانه و جوانب آن است.

۲. «هینمه» به معنای صدای آهسته است.

۳. «وارینا» از ریشه «موارات» و از ریشه «وری» بر وزن «نقی» به معنای پوشاندن و پنهان ساختن گرفته شده و در این جا به معنای دفن کردن است.

تعبیر به «ضریح» اشاره به شکافی است که در زمین برای دفن آن حضرت ایجاد کردند؛ زیرا «ضریح» در لغت به همین معناست، هر چند امروز به آن چیزی که روی قبر می‌گذارند، اطلاق می‌شود.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز آمده است: تنها متوالی غسل و دفن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی عَلِيٌّ بود. از جمله مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب الوصیه «شیخ عیسیٰ ضریح» از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل می‌کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ! أَضْمَنْتَ دَيْنِي تَقْضِيهِ عَنِّي! قَالَ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ. ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ تَغْسُلُنِي وَلَا يُغْسَلُنِي غَيْرُكَ فَيَعْمَى بَصْرُهُ... قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام فَكَيْفَ أَقْوَى عَلَيْكَ وَخُدِي؟ قَالَ يُعِينُكَ جِبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ...؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی! آیا تو ضمانت کردی که بدهی‌های مرا بپردازی؟ عرض کرد: آری! فرمود: خدایا گواه باش! سپس فرمود: ای علی! مرا غسل بده و غیر تو نباید مرا غسل دهد که نابینا خواهد شد... علی عَلِيٌّ عرض کرد: چگونه من به تنهایی قادر بر این کار خواهم شد؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و... تو را یاری خواهند کرد».^۱

آنگاه امام عَلَيْهِ السَّلَام به نتیجه‌گیری از مجموع بحث‌های گذشته پرداخته و قرب خود را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال حیات و وفات دلیل روشنی بر سزاوارتر بودن به امر خلافت می‌شمرد و به دنبال آن، همگان را برای جهاد با دشمن بسیج می‌کند، می‌فرماید: «(با توجه به آنچه گفتم) چه کسی به (خلافت) آن حضرت در حیات و مرگش از من سزاوارتر است؟»؛ «(فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَمَيِّتًا؟)».

ممکن است سؤال شود که این امور چه ارتباطی به مسئله خلافت دارد؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ مقصود علی عَلَيْهِ السَّلَام این است که اگر خلافت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به فرض - منصوص نباشد باید به شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین افراد سپرده شود.

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲، ح ۳۸؛ المواهب اللدنیة قسطلانی، ج ۳، ص ۵۷۷.

آیا کسی که همیشه تسلیم فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در همه غزوات اسلامی ایثار و فداکاری اش فزون تر بود و کسی که زمزمه های غیب را می شنید و هبوط و عروج فرشتگان را با چشم می دید و مراسم خاص غسل و کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را طبق وصیت آن حضرت بر عهده داشت، از همه شایسته تر نیست؟ علم و آگاهی از یک سو، فداکاری بی نظیر از سوی دیگر، قرب به رسول الله صلی الله علیه و آله از سوی سوم و وصیت به غسل و کفن و دفن از سوی چهارم، همه این ها امتیازاتی است که هر گاه در کفه ترازو گذاشته شود، بر همه چیز ترجیح پیدا می کند.

سپس حضرت نتیجه گیری دیگری کرده، می فرماید: «بنابراین، با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات سازید، زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که من در جاده حق قرار دارم و آن ها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل اند»؛ (فَأَنْفُذُوا عَلَيَّ بِصَائِرِكُمْ، وَلْتَصُدُقْ نِيَّتَكُمْ فِي جِهَادٍ عَدُوِّكُمْ. فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةَ الْحَقِّ، وَإِنَّهُمْ لَعَلِّي مَزَلَّةٌ الْبَاطِلِ).

امام علیه السلام در واقع منطق منظمی را که به صورت علت و معلول های زنجیره ای است در این خطبه دنبال کرده است؛ نخست، قرب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و فداکاری اش را برای آن حضرت در حال حیات او، و نزدیکی خود را به آن حضرت بعد از وفاتش، ثابت کرده و به دنبال آن شایستگی خویش را برای احراز مقام خلافت، از همه بیشتر می شمرد. سپس به نتیجه گیری نهایی پرداخته، همه را دعوت به جهاد با دشمن می کند که منظور در این جا مبارزه با معاویه و لشکریان اوست و به آن ها اطمینان خاطر می دهد که راه حق همین است.^۲

۱. «مزله» که از ریشه «زلل» بر وزن «ضرر» به معنای لغزش گرفته شده، اسم مکان و به معنای لغزشگاه خطرناک است.

۲. مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغة)، ج ۴، ص ۸۸ می نویسد: این خطبه از خطبه هایی است که مطابق نقل نصر بن مزاحم در کتاب صفین، امیرمؤمنان علی علیه السلام آن را در صفین ایراد کرد.

تعبیر به «جَادَةَ الْحَقِّ وَمَزَلَّةِ الْبَاطِلِ» تعبیر جالب و حساب شده‌ای است، زیرا حق همچون جاده مستقیم و روشنی است که انسان را به مقصد می‌رساند؛ ولی باطل، جاده نیست، بلکه لغزشگاه و پرتگاه است.

سرانجام امام علیه السلام خطبه را با دو جمله دیگر پایان می‌دهد، می‌فرماید: «من سخنانم را آشکارا می‌گویم و همگی می‌شنوید (و با همه شما اتمام حجّت می‌کنم) و برای خود و شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم؛ (أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِي وَلَكُمْ!).»

امام علیه السلام با این جمله با مردم اتمام حجّت می‌کند و بر عمل کردن به دستوراتش تأکید می‌ورزد و برای حسن ختام از خداوند برای همه طلب آمرزش می‌کند تا اگر یارانش مرتکب خطاهایی شده باشند مشمول عنایت الهی شوند.

نکته

حوادث دردناک هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن

امام علیه السلام در این خطبه اشاره به حادثه ناگوار رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ضجّه فرشتگان می‌کند که حاکی از عظمت این مصیبت عظاماست.

این حادثه هنگامی دردناک‌تر می‌شود که حوادث ناگوار دیگری را که مقارن و همراه آن یا بعد از آن واقع شد، مورد بررسی قرار دهیم که عمق فاجعه را بیشتر می‌کند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا به ذکر بخشی از این حوادث پرداخته‌اند؛ ولی ما بهتر آن دیدیم که عنان قلم را به دست «شهرستانی» دانشمند معروف و متعصب اهل سنت، از علمای قرن ششم، در کتاب ملل و نحل بسپاریم.

او اشاره به ده اختلاف مهم می‌کند که هر کدام برای جهان مصائبی به بار آورد،

هر چند می‌کوشد آن را با اجتهاد اصحاب توجیه کند؛ ولی بدیهی است که اعمالِ خلافِ انجام‌شده به قدری آشکار است که توجیه آن با مسئله اجتهاد یا اشتباه غیر قابل قبول است.

نخستین اختلاف را نزاعی می‌داند که در بیماری آخر عمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شد. او از صحیح بخاری از «ابن عباس» نقل می‌کند: هنگامی که بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آن بدرود حیات گفت، شدید شد، فرمود: «اَيْتُونِي بِدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ اُكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي؛ دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم و با عمل کردن به آن بعد از من گمراه نشوید».

عمر گفت: «بیماری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله غلبه کرده (و آنچه می‌گویند از هوش و حواس کافی سرچشمه نمی‌گیرد)، کتاب خدا ما را کافی است».

در این هنگام سر و صدای زیادی در میان اصحاب بلند شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قَوْمُوا عَنِّي لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ؛ از نزد من برخیزید و بروید، نزاع نزد من سزاوار نیست».

ابن عباس بعد از نقل این حدیث افزود: «الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ؛ مصیبت بزرگ این بود که میان ما و نامه پیامبر صلی الله علیه و آله جدایی افکندند».^۱

سپس به اختلاف دوم در همان بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند که فرمود: «جَهْرُوا جَيْشَ اُسَامَةَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ؛ لشکر اسامه را آماده کنید و همراه آن بروید، لعنت خدا بر کسی که از آن تخلف کند».

در این هنگام جمعی گفتند: امثال امر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ما واجب است و اسامه در خارج مدینه آماده حرکت (به سوی شام برای مبارزه با فتنه شامیان) است. عده

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۸ و ج ۷، ص ۹ و ج ۸، ص ۱۶۱.

دیگری گفتند: بیماری پیغمبر ﷺ شدید است، قلوب ما اجازه جدایی از او را نمی‌دهد، باید صبر کنیم بینیم کار به کجا می‌کشد.

اختلاف سوم نیز هنگام رحلت پیغمبر ﷺ اتفاق افتاد. عمر بن خطاب گفت: «مَنْ قَالَ أَنْ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ قَتَلْتُهُ بِسَيْفِي هَذَا وَإِنَّمَا رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ هر کس بگوید: محمد از دنیا رفته، من او را با این شمشیر به قتل می‌رسانم، خدا او را به آسمان برد، همان‌گونه که عیسی علیه السلام را برد».

ابوبکر (گفتار او را شکست و) گفت: هر کس محمد ﷺ را پرستش می‌کرد، محمد ﷺ از دنیا دیده فرو بست و هر کس خدای محمد را پرستش می‌کند او نمرده و نخواهد مرد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ...»؛ «محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته (به دوران جاهلیت) باز می‌گردید؟...»^۱

در این هنگام مردم گفتار او را پذیرفتند، و عمر گفت: گویا تاکنون آیه‌ای را که ابوبکر تلاوت کرد، نشنیده بودم.^۲

اختلاف چهارم در مورد محل دفن پیامبر ﷺ بود، مهاجران مکه می‌خواستند جسد حضرت را به مکه ببرند، چون زادگاه او بود و انصار مدینه می‌خواستند در مدینه دفن شود، چون دارالهجرت بود. گروهی علاقه داشتند حضرت را به

۱. آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. از تاریخ طبری استفاده می‌شود که هنگام وفات رسول خدا ﷺ ابوبکر در «سخ» یکی از آبادی‌های اطراف مدینه بود، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از دنیا رفت عمر برخاست و گفت: گروهی از منافقان گمان می‌کنند پیامبر ﷺ مرده است به خدا سوگند او نمرده و به سوی پروردگارش رفته است، همان‌گونه که موسی بن عمران چهل شب رفت و سپس بازگشت (پیامبر ﷺ هم باز می‌گردد) ابوبکر با خبر شد و به خانه پیامبر اکرم ﷺ رفت و از رحلت او آگاه شد و به مسجد بازگشت، عمر همچنان برای مردم سخن می‌گفت او رشته سخن را به دست گرفت و گفتاری را که در بالا ذکر کردیم بیان کرد (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲).

بعضی معتقدند که هدف عمر از این گفت و گوها این بود که مردم را مشغول کند تا ابوبکر خود را در میان جمع حاضر کند و مسئله خلافت را سامان دهد.

بیت المقدس ببرند که محل دفن انبیاست. سپس همگی اتفاق بر این کردند که در مدینه دفن شود چون روایتی از آن حضرت بود که «الْأَنْبِيَاءُ يُدْفَنُونَ حَيْثُ يَمُوتُونَ؛ پیامبران باید در همانجا که از دنیا می‌روند دفن شوند».^۱

پنجمین اختلاف در مسئله امامت بروز کرد که به گفته همین دانشمند، مهم‌ترین اختلاف بین امت، اختلاف در امامت و خلافت بود: «إِذْ مَا سَلَّ سَيْفٌ فِي الْأِسْلَامِ عَلَى قَاعِدَةٍ دِينِيَّةٍ مِثْلَ مَا سَلَّ عَلَى الْإِمَامَةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ؛ زیرا در هیچ برنامه دینی شمشیری همچون شمشیری که در امامت و خلافت در هر زمان کشیده شد، کشیده نشد».

سپس داستان سقیفه بنی ساعده و اختلافاتی را که در آن روی داد و سرانجام با ابوبکر بیعت کردند، نقل می‌کند.

ششمین اختلاف را به امر فدک اختصاص می‌دهد و اشاره به سخن فاطمه زهرا علیها السلام می‌کند که آن را به عنوان هبه پیامبر صلی الله علیه و آله و یا لاقبل ارث پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبه می‌فرمود؛ ولی ابوبکر با روایت (مجعول)^۲: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ؛ ما پیامبران چیزی را به ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه در راه خداست»، با وی مخالفت می‌ورزید.

آنگاه به هفتمین اختلاف درباره مانعان زکات که بعضی آن‌ها را کافر می‌دانستند و بعضی غیر کافر اشاره می‌کند و سپس اختلاف هشتم را بیان می‌کند که تصریح ابوبکر به خلافت عمر در وقت وفاتش بود، که گروهی از مردم به او

۱. در منابع حدیث اهل بیت آمده است که علی علیه السلام فرمود: شریف‌ترین موضع همان موضعی است که خداوند پیامبرش را در آن جاقبض روح کرده، و به همین دلیل آن حضرت در همان خانه خودش دفن شد. (کامل بهایی، ج ۱، ص ۲۹۶، تألیف عماد الدین طبری).

۲. برای توضیح بیشتر درباره این حدیث جعلی به رساله شیخ مفید به نام حدیث نحن معاشر الانبياء و احقاق الحق، ج ۳۳، ص ۳۵۰-۳۷۰ مراجعه فرمایید.

گفتند: «وَلَّيْتِ عَلَيْنَا فِظًّا غَلِيظًا؛ شخص خشنی را بر ما گماشتی»؛ ولی گروهی او را پذیرا شدند.

نهمین اختلاف در امر شورای شش نفره عمر بود که برای تعیین خلیفه بعد از خودش ترتیب داده بود و دهمین اختلاف در زمان امیرمؤمنان علی علیه السلام رخ داد که بعد از اتفاق عموم مسلمین بر خلافت و بیعت با آن حضرت روی داد، طلحه و زبیر و عایشه شعله جنگ جمل را برافروختند، معاویه شعله جنگ صفین و خوارج شعله جنگ نهروان را.^۱

۱. ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۸-۳۶ (با تلخیص).

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُنَبِّهُ عَلَى إِحَاطَةِ عِلْمِ اللَّهِ بِالْجَزْئِيَّاتِ، ثُمَّ يَحْتُ عَلَى التَّقْوَى،
وَيُبَيِّنُ فَضْلَ الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ

از خطبه‌های امام علی (ع) است

که در آن دربارهٔ احاطهٔ علم خداوند به همهٔ جزئیات سخن می‌گوید و سپس تشویق به تقوا می‌کند و به دنبال آن بر تری اسلام و قرآن را بیان می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحهٔ ۴۰۹

,RA h °I ù jBÄ °I Ä ½ ,RA ü °I ù x e °I \ Ä aÄ
/RBü Ä °lbBo °BM -B°I ç U ,RA ½ Ä °lnÄ L °I ù ¼ B « °b TI
/ Fe nñ wn , e o ûw , &I K \ » Akd ½ / Ek { E

۱. سند خطبه:

نویسندهٔ کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: آنچه مرحوم سید رضی در این جا آورده با آنچه در خطبهٔ ۱۰۴ (طبق این کتاب، خطبهٔ ۱۰۶) آمده یک خطبه است که با دقت در عبارات، این مطلب روشن می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۱)؛ ولی مدرک و منبع دیگری غیر از نهج البلاغه برای آن ذکر نکرده است. اما مضمون و محتوای خطبه به قدری بلند است که ممکن نیست از غیر امام علی (ع) صادر شود و این خود دلیلی بر قوت سند آن است.

بخش دوم

صفحة ٤١٣

¼ **A** , Ü^ai **KTMIm**°&I ÜTM E **Bù,kÄMBE**
 , ^aLwk ç d » , **T**lôn **T**½ **A** , **T**ç bB » M, fjBÄ½
 , **U** ùE -Åo M, M^ç jA **A**&I ÜÜ/**B** / Äqû½ ½^a½ **A**
 , v û »Eu j n ç , fn k jBv ùb , fjBv | Eç o½ üB
 A^ÄB ù/ T^ai jA w **B** , { H î qù; ½E , fnB **MB** Ä]
 , Ä â E; **M**üâ ° , fn~~Ä~~ ¼ j i j , fn~~Y~~ ¼ j ~~Ä~~ &I ÄB
 «] , **T**ç nk °BÄü { , fj n ; d ° «½ , fn ½Ej ùA ½E
 Bwü » , Tz e ñ á °B« w , fn **I**c ¼ à L°c **M**B½ , Äqû ç °
 , Äc T½ö **B**½ , û«T ½ö °~~T~~¼ ½^{po}e &I ÄB ½/**B** / «çA ½J o °
 ,B j kÄM k^A°I « ÄS **M**Ä ÜT^Mi E; -ù/ kç ½½⁴A »nAE
 ,B-fA UkÄMZA ½ I « ÄS] oü»I ,BüA½kÄM ½ I °S ° eI
 ,Bç d ç kÄM ½A °I ^aÄS ä ,BMB~~B~~kÄMBÄ °I °S ^awE
 ,BMé »kÄMÄ«°I ^aÄRo\ ù U ,Bn ù »kÄM-e o°I ^aÄS **M**d U
 /BIAn~~B~~kÄMfoL°I ^aÄS **M**

^aÄj T½I, **T**BwM è Ä , **T**Ä -M Äü» m°I&I AÜÜB
 / **T**ÄB Öe ; ½ **A**] oil , **U**BLÄ° v û»EAKIÄü / T-ÄM

بخش سوم

صفحة ٤٢٥

, « Ä ^aÄ Ää I , v û° üB I m°I&I ; j ç wB **I**An ¼A Y
 ì â , **U**ÄM~~4~~B **I**nle/ **T**d ½ ^aÄ - ÄB çBE , Üi o i üB E
 ¼BfnEçk , o « M jBd ½^ñmi , T^oAM kÄE¼BE , ÄioM^ña-°I
 Y d UAMçB d°ÿ **E**E , âB e ; ½y á Ä; ½ Üw / «foM° é°I
 ñAp , wB wçA »I , Tüð ° ù , UoÄ°çB ù »I ^aÄ

لِدَعَائِمِهِ، وَلَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ، وَلَا جَدُّ
لِقُرُوعِهِ، وَلَا ضَنْكَ لِطُرُقِهِ، وَلَا وُغُوَّةَ لِسُهُولَتِهِ، وَلَا سَوَادَ لِوَضْحِهِ، وَلَا
عَوَجَ لِانْتِصَابِهِ، وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ، وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ، وَلَا انْقِطَاعَ
لِمَصَابِيحِهِ، وَلَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ. فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخٍ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخَهَا، وَذَبَّتْ
لَهَا أَسَاسَهَا، وَيَنَابِيعُ عَزْرَتْ عُيُونُهَا، وَمَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا؛ وَمَنَارٌ أَفْتَدَى بِهَا
سُقَاتُهَا، وَأَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَمَنَاهِلٌ رُوِيَ بِهَا وَرَادَهَا. جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ
مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ، وَذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَسَنَامَ طَاعَتِهِ؛ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَزْكَانِ،
رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النَّيِّرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْأَمْنَانِ،
مُعَوِّذُ الْمَنَارِ. فَسَرِّفُوهُ وَأَتَّبِعُوهُ، وَأَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ.

بخش چهارم

صفحة ٤٣٧

»IBá Ü« IBk°Ij ½Bj ; e Öd°B Akd ½WÄM»B lw &I ¼A Y
aÁBª HMS ½B ,yAo{ BkÄMBT MS -ñ E ,î ç I oi Ij ½ÑICE
j ½JAoTCI ,BU¼ ½Ba ÜI ù jB ç B«¼ø pE jB ½B«¼ z i ,yBw
ûBÁ ,Bllw j ½nB TI ,BTÜe j ½B û»I ,Bª E j ½o U ,BçAo{ E
/B° ç j ½ø ç ,BUAÁj ½ø z U ,B½ ÅEj ½
Äün , »B/p Ñ BÄM , T/2 ½Af , TBo°Bò M&I Äj
/nB » Bù{ , »AÁ

بخش پنجم

صفحة ٤٤٣

, kç U lh B φAw , d MB½üa U A »JBT°I AñqE Y
, â e BÄB{ , \ »Ñé B|B« ½ , oÄç nk Ad M
, ½ÜwE z h U ûB{ , »ñEj k U B»EU , »BoM-h B«Bù
, T Id M¼B β I¼KÄ½ ù / »AÄñmh U Bè nB »Eçq U AÁ
, »Bk Mç wβ I ùBÏE , »Ak ô ñkÄ°ÇB n , n d M a°li MB

وَأُوذِيَةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ. وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَعَيْوُنٌ لَا يُنْضِبُهَا
 الْمَاتِحُونَ وَمَنَاهِلٌ لَا يُغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ، وَمَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمَسَافِرُونَ،
 وَأَعْلَامٌ لَا يَغْمِيْ عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَأَكَاْمٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.
 جَعَلَهُ اللهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِيْعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَمَحَاجًّا لَطُرُقِ
 الصُّلَحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلًا وَثِيْقًا عُرْوَتُهُ،
 وَمَعْقِلًا مَبِيْعًا ذُرْوَتُهُ، وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهُدًى لِمَنْ أَتَتْهُ
 بِهِ، وَعُدْرًا لِمَنْ أَتَتْحَلَّهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَفَلْجًا
 لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَأَيَّةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَجَنَّةً
 لِمَنْ اسْتَأْلَمَ. وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از چند بخش تشکیل شده است: در بخش نخست، امام علیه السلام با تعبیرات زیبایی از علم بی پایان خداوند سخن می گوید و به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی می دهد که در واقع، شهادتین را با تعبیر جدیدی تکمیل می کند.

در بخش دوم، سفارش به تقوا و پرهیزکاری می فرماید و آن را داروی همه دردها و شفای تمام بیماری ها و وسیله اصلاح همه مفاسد و پاکیزگی روح و روشنی چشم می شمرد. در این بخش نکاتی درباره تقوا بیان شده که در خطبه های دیگر کمتر آمده است.

در بخش سوم، با تعبیراتی شوق انگیز که دل ها را به سوی خود جذب می کند، از اهمیت دین اسلام و مزایای آن سخن می گوید.

در بخش چهارم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خدمات برجسته او در آن دوران تاریک جاهلیت و رهبری انقلاب اسلام سخن گفته شده است.

در بخش پنجم که بخش پایانی خطبه است، سخن از قرآن کریم به میان آورده و با ذکر چهل وصف از اوصاف و ویژگی های قرآن، که می توان گفت جامع ترین تمجید درباره قرآن مجید است، خطبه را به پایان برده است. درود و رحمت بی انتهای الهی بر روان پاکش باد.

بخش اول

يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَاوَاتِ، وَمَعَايِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ،
وَإِخْتِلَافَ النَّيْنَانِ فِي الْبِحَارِ الْعَامِرَاتِ، وَتَلَاطِمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ.
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبُ اللَّهِ، وَسَفِيرُ وَحْيِهِ، وَرَسُولُ رَحْمَتِهِ.

ترجمه

(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابان‌ها، و گناهان بندگان را در خلوتگاه‌ها، و رفت و آمد ماهیان را در دریا‌های ژرف، و تلاطم امواج آب را بر اثر وزش تندبادهای، می‌داند (و از تمام این جزئیات آگاه و باخبر است) و گواهی می‌دهم که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی و رسول رحمت اوست.

شرح و تفسیر

احاطه علمی پروردگار

چون این خطبه، عمدتاً درباره اسلام و قرآن و تقوا سخن می‌گوید، امام علیه السلام در آغاز، از ایمان به مبدأ و معاد شروع می‌کند؛ ایمانی که انگیزه همه خیرات و وسیله همه برکات است.

هنگامی که می‌خواهد سخن از معرفه الله بگوید روی علم بی پایان خدا که از مهم ترین اوصاف حق است، تکیه می‌کند و می‌فرماید: «(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابان‌ها، و گناهان بندگان را در خلوتگاه‌ها، و رفت و آمد ماهیان را در دریا‌های ژرف، و تلاطم امواج آب را بر اثر وزش تندبادهای می‌داند

(و از تمام این جزئیات آگاه و باخبر است)؛ «يَعْلَمُ عَجِيجًا^۱ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ^۲، وَمَعَاصِي الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَأَخْتِلَافِ النَّيْنَانِ^۳ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ^۴، وَتَلَاطُمِ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ^۵».

امام علیه السلام در این قسمت از خطبه روی چهار پدیده از پدیده‌های جهان که بسیار متنوع است و در عین حال چندان مورد توجه نیست، انگشت گذاشته و علم خداوند را به آن‌ها، بیان می‌کند:

نخست این‌که می‌دانیم در بیابان‌های سرتاسر دنیا، حیوانات وحشی فراوانی وجود دارند که نعره‌ها و ضجه‌های آن‌ها به گوش ما شهرنشینان نمی‌رسد؛ ولی خداوند از آن باخبر است و می‌داند کدام حیوان در کدام مکان و کدام زمان نعره‌ای کشید و کمیت و کیفیت آن چگونه بود؟

دیگر این‌که گناهان زیادی در خلوتگاه و دور از چشم توده‌های مردم انجام می‌شود که همه ما از آن بی‌خبریم؛ ولی خدا می‌داند که کدام انسان در چه زمانی و در کدام مکان، چه گناهی را مرتکب شده است.

نیز می‌داند که در اعماق دریاها دور از چشم انسان‌ها کدام یک از ماهیان در چه زمانی و چه مکانی رفت و آمد می‌کند.

۱. «عجیج» از ریشه «عجج» بر وزن «حجج» به معنای فریاد کشیدن و نعره زدن است و معمولاً درباره حیوانات به کار می‌رود.

۲. «فلوات» جمع «فلات» به معنای زمین گسترده بی‌آب و علف است و گاه به مطلق دشت‌ها و بیابان‌ها گفته می‌شود.

۳. «نینان» جمع «نون» به معنای ماهی بزرگ است و گاه به «نهنگ» اطلاق می‌شود.

۴. «غامرات» از ریشه «غمر» بر وزن «عمد» به معنای از بین بردن اثر چیزی است. سپس به آب‌های زیادی که تمام چهره زمین یا موجودات درون آن را می‌پوشاند، اطلاق شده است و دریای «غامر» همان دریای عمیق است.

۵. «عاصفات» جمع «عاصفه» از ریشه «عصف» بر وزن «حذف» به معنای کاه است و «عاصف» به تندبادی گفته می‌شود که برگ‌های خشکیده و کاه مانند را به هر طرف پراکنده می‌کند و با اشیاء را همچون کاه از هم متلاشی می‌سازد.

همچنین می‌داند امواجی که در صفحه اقیانوس‌ها، هر شب و روز به حرکت درمی‌آیند و ما انسان‌ها جزء بسیار کوچکی از آن را می‌بینیم در چه زمانی و چه مکانی حرکت می‌کند و کی آرام می‌گیرد.

اگر بر همه این‌ها این نکته را بیفزاییم که علم خداوند درباره این امور، منحصر به امروز و دیروز نیست، بلکه در طول میلیون‌ها سال که این حوادث شب و روز واقع شده (به استثنای گناه انسان‌ها که زمان محدودتری دارد) خدا می‌داند که کدام یک از این پدیده‌ها در کجا و به چه صورت تحقق یافته است. نیز اگر بر این‌ها بیفزاییم که تنها کره زمین نیست که مرکز حوادث گوناگون است، بلکه میلیاردها ستاره تنها در کهکشان ماست که مرکز حوادث گوناگون دائمی است به اضافه کهکشان‌های دیگر که سر به میلیاردها می‌گذارد.

آری! مجموعه این‌ها در علم خدا جمع است و این جاست که باور می‌کنیم آنچه قرآن مجید در آیه ۲۷ سوره لقمان فرموده است: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (این‌ها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌پذیرد، خداوند، توانا و حکیم است». عین واقعیت است و نه تنها این آیه اغراق نیست، بلکه نسبت به دایره گسترده علم خداوند چیز مهمی محسوب نمی‌شود.

در ادامه این سخن و بعد از بیان علم و دانایی مبدأ جهان آفرینش، بر نبوت پیامبر اکرم ﷺ گواهی می‌دهد و با سه وصف مهم او را می‌ستاید، می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی او و رسول رحمت اوست»؛ (وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبٌ أَلَّهُ، وَسَفِيرٌ وَحِيَّةٌ، وَرَسُولٌ رَحْمَتِهِ).

۱. «نجیب» از نجابت گرفته شده و به معنای هر موجود با ارزش و نفیس برگزیده است، هر چند در فارسی امروز، به کسانی گفته می‌شود که در امور جنسی پاک و پاکدامن هستند.

آری! او انسانی والامقام و فوق العاده برجسته بود که خداوند او را برای مقام ختم نبوت برگزید و وحی خود را بر او نازل کرد و او را کانون رحمت خویش ساخت.

این رحمت در چهره‌های مختلف تجلی کرد؛ گاه از طریق بیان معارف والای دینی و گاه شرح قوانین حیات‌بخش و گاه طلب رحمت از سوی خدا برای امت و سرانجام این رحمت در شکل شفاعت در قیامت ظاهر خواهد شد و امید داریم که ما هم مشمول رحمت واسعه او شویم.

در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه **﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾**^۱ که مظهري از رحمت عامه اوست نازل شد، به جبرئیل فرمود: آیا چیزی از این رحمت نصیب تو هم شده است؟ عرض کرد: آری! من از پایان کار خود بیمناک بودم، هنگامی که آیه **﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴾**^۲ (در باره من) بر تو نازل شد و خداوند مرا به این وسیله ستود، من آرامش یافتم.^۳

۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. تکویر، آیه ۲۰.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۷، ذیل آیه ۱۰۷ سوره انبیاء.

بخش دوم

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ، وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ، وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَنَحْوَهُ قَضْدُ سَبِيلِكُمْ، وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْرَعِكُمْ. فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصْرُ عَمَى أَفْنِدَتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَطَهُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنٌ فَرَجَ جَأَشِكُمْ، وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ. فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ سِعَاراً دُونَ دِنَارِكُمْ، وَدَخِيلاً دُونَ سِعَارِكُمْ، وَكَلِيفاً بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ، وَأَمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ، وَمَنْهَلاً لِحِينِ وُرُودِكُمْ، وَشَفِيعاً لِدَرْكِ طَلِبَتِكُمْ، وَجَنَّةً لِيَوْمِ فِرْعَوْنِكُمْ، وَمَصَابِيحَ لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ، وَسَكناً لِطُولِ وَحْشَتِكُمْ، وَدَفْناً لِكَرْبِ مَوَاطِنِكُمْ. فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حِرْزٌ مِنْ مَتَالِفِ مُكْتَنَفَةٍ، وَمَخَافُوفِ مُتَوَقِّعَةٍ، وَأَوَارِ نِيرَانِ مُوقَدَةٍ. فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوبِهَا، وَأَحْلَوْلَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَانْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاقُمِهَا، وَأَسْهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ إِذْصَابِهَا، وَهَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكِرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا، وَتَحَدَّبَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا، وَتَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النِّعَمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا، وَوَبَلَّتْ عَلَيْهِ الْبَرَكَاتُ بَعْدَ إِزْدَادِهَا.

فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَوَعَظَكُمْ بِرِسَالَتِهِ، وَآمَنَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ. فَعَبَّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَأَخْرَجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ

ترجمه

اما بعد، من شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم، همان خداوندی که آفرینش

شما را آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویتان است. راه راست شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها اوست. (تقوا پیشه کنید که) تقوای الهی داروی بیماری های دل های شماست و سبب بینایی قلب ها و شفای امراض جسمانی و موجب اصلاح فساد جان ها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نایبایی چشم ها و سبب امنیت در برابر اضطراب ها و روشنایی تیرگی های شماست. حال که چنین است اطاعت خدا را جامه زیرین قرار دهید، نه رویین، بلکه آن را درون وجود خود جای دهید، نه جامه زیرین، (و از آن بالاتر) آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به آن بسپارید و آن را راهی قرار دهید برای ورود به آنگاه (زندگی) و شفیع برای نیل به خواسته ها و سپری برای روز اضطراب و چراغ پرفروغی برای درون قبرها و مایه آرامشی در برابر وحشت های طولانی و راه گشایشی برای لحظات سخت زندگی؛ زیرا اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فراگرفته و وحشت هایی که (هر لحظه) انتظار آن می رود و حفظ از حرارت آتش های برافروخته (ی جهان دیگر) است. هر کس دست به دامن تقوازند، سختی ها پس از نزدیکی از وی دور می گردد، تلخی های حوادث ناراحت کننده به شیرینی مبدل می شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی در پی و خسته کننده آسان می گردد، و مجد و عظمت از دست رفته، همچون باران های پر پشت بر او فرو می بارد و رحمت قطع شده الهی او را در بر می گیرد. نعمت هایی که فرو نشسته بود به جوشش درمی آید و برکت های کم شده به فراوانی بر او ریزش می کند. حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار سرچشمه این همه برکات است) تقوای الهی پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و با رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت نهاده

است، بنابراین خود را برای پرستش او آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را به جا آورید.

شرح و تفسیر

تقوای الهی، سرچشمه تمام خوشبختی‌ها

امام علیه السلام بعد از اشاره به علم بی پایان خداوند و شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخش گذشته، که در واقع جنبه مقدمه داشت، در این بخش وارد ذی‌المقدمه می‌شود که در درجه اول، توصیه به تقوای الهی است و آن را با اوصافی از پروردگار همراه می‌کند تا شعله عشق به تقوا را در دل‌ها برافروزد، می‌فرماید: «اما بعد، من شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم، همان خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویتان است. راه راست شما به او ختم می‌شود و به‌هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها اوست»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي أَبْتَدَأَ خَلْقَكُمْ، وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ، وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَنَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ، وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْزَعِكُمْ)¹.

قرآن مجید نیز می‌گوید: ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾؛ «و اگر خداوند (برای امتحان و مانند آن)، زبانی به تو رساند هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند»². و نیز می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوَرُونَ﴾؛ «و هنگامی که ناراحتی به شما رسد فقط او را می‌خوانید»³.

۱. «مفزع» از ریشه «فزع» به معنای ترس و وحشت گرفته شده و این واژه (مفزع) به معنای پناهگاه به کار می‌رود، زیرا انسان به‌هنگام ترس و وحشت به آن‌جا پناه می‌برد.

۲. یونس، آیه ۱۰۷.

۳. نحل، آیه ۵۳.

سپس امام علیه السلام به دنبال توصیه به تقوا، به ذکر آثار تقوا در هشت جمله کوتاه و پرمعنا می‌پردازد، می‌فرماید: «(تقوا پیشه کنید که) تقوای الهی داروی بیماری‌های دل‌های شماسست و سبب بینایی قلب‌ها و شفای امراض جسمانی و موجب اصلاح فساد جان‌ها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نابینایی چشم‌ها و سبب امنیت در برابر اضطراب‌ها و روشنایی تیرگی‌های شماسست»؛

(فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرٌ عَمَى أَفْتَدَتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَطُهُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجَلَاءٌ عَشَا^۱ أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنٌ فَرَزِعِ جَأَشِكُمْ^۲، وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ).

جمله اول اشاره به بیماری‌های فکری و روحانی، همچون گمراهی و ضلالت است و جمله دوم اشاره به برطرف شدن موانع و حجاب‌های شناخت در پرتو تقواست.

جمله سوم اشاره به کم‌خوری و رعایت اعتدال در مصرف غذاها در سایه تقواست، زیرا می‌دانیم همان‌گونه که در روایت معروف نبوی آمده است که «الْمِعْدَةُ بَيْتٌ كُلُّ دَاءٍ وَالْحُمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ؛ معده خانه تمام بیماری‌ها و کم خوردن سرآغاز تمام درمان‌هاست»^۳ و پزشکان امروز عموماً آن را تأیید می‌کنند، قسمت مهمی از بیماری‌ها بر اثر پرخوری است و سلامت و طول عمر، از آن کسانی است که کمتر غذا می‌خورند. جمله‌های چهارم و پنجم هر دو اشاره به پاک‌سازی درون از رذایل اخلاقی، همچون کبر و حسد و کینه و مانند آن هستند منتها جمله چهارم ناظر به آن جایی است که این صفات زشت آن‌چنان در جان

۱. «عشا» از «عشو» بر وزن «نشر» به معنای ضعیف شدن چشم یا جست‌وجو کردن با چشمان ضعیف است و «عشا» که اسم مصدر است به معنای ضعف دیده به کار می‌رود.

۲. «جأش» به معنای اضطراب ناشی از اندوه یا ترس است و از آن جا که قلب انسان (روح انسان) مرکز این امور است گاهی به خود قلب نیز جأش گفته می‌شود و در جمله بالا هر دو معنا ممکن است.

۳. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

آدمی رسوخ کرده که آن را به فساد کشانده است، در حالی که جمله پنجم اشاره به آلودگی‌های سطحی و کم‌عمق‌تر است که با آب تقوا شست‌وشو می‌شود. جمله ششم، اشاره به این است که تقوا بینش درونی انسان را عمیق‌تر و چشم بصیرت را روشن‌تر می‌سازد و تفاوت آن با جمله «وَبَصَّرْ عَمَى أَفْتِدَتْكُمْ» ظاهراً این است که در آن جمله سخن از نابینایی مطلق بود که تقوا آن را درمان می‌کند و در این جا اشاره به کمی نور بصیرت است که در سایه تقوا فرونی می‌یابد.

جمله هفتم، اشاره به اضطراب‌هایی است که انسان بر اثر آلودگی به گناه پیدا می‌کند؛ ترس از عذاب‌های الهی در دنیا و آخرت و ناراحتی وجدان که در طبیعت گناه وجود دارد. تقوا همه این‌ها را برطرف می‌سازد.

قرآن مجید می‌گوید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِمَّنْ فَزَعِ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؛ «کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از وحشت آن روز در امان‌اند».^۱

آخرین جمله، اشاره به تأثیر تقوا در برطرف ساختن ظلمت جهالت‌ها و بی‌عدالتی‌هاست. به این ترتیب تقوا، همه خیر و سعادت‌های دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر تقوا و آثار مهم آن در زندگی معنوی و مادی انسان‌ها، درباره اطاعت پروردگار که از آثار پربار تقواست سخن می‌گوید و در ده جمله کوتاه و پرمعنا موضع طاعت خدا را در زندگی افراد باایمان روشن می‌سازد، می‌فرماید: «حال که چنین است، اطاعت خدا را جامه زیرین قرار دهید، نه رویین، بلکه آن را درون وجود خود جای دهید، نه جامه زیرین، بلکه آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به آن بسپارید و آن را راهی

قرار دهید برای ورود به آنگاه (زندگی) و شفיעی برای نیل به خواسته‌ها، و سپری برای روز اضطراب، و چراغ پرفروغی برای درون قبرها، و مایه آرامشی در برابر وحشت‌های طولانی، و راه گشایشی برای لحظات سخت زندگی؛ (فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِتَارِكُمْ، وَدَخِيلاً دُونَ شِعَارِكُمْ، وَلَطِيفاً بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ، وَأَمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ، وَمَنْهَلاً لِجَيْنِ وُزُودِكُمْ^۲، وَشَفِيعاً لِدَرْكِ^۳ طَلَبَتِكُمْ، وَجَنَّةً لِيَوْمِ فِرَاعِكُمْ، وَمَصَابِيحَ لِبَطُونِ قُبُورِكُمْ، وَسَكَنًا لِلطُّولِ وَخَشْتِكُمْ، وَنَفْسًا لِكَرْبِ مَوَاطِنِكُمْ).

امام علیه السلام در سه جمله نخست، جایگاه اطاعت خدا را در وجود انسان مشخص می‌کند؛ ابتدا آن را لباس زیرین، نه لباس رویین که تنها جنبه خودنمایی و ظاهرسازی و ریاکاری داشته باشد، معرفی می‌کند، آنگاه از آن فراتر رفته و آن را به درون جسم می‌کشاند که از لباس زیرین هم پایین تر است و باز از آن فراتر می‌رود و جایگاه آن را قلب انسان معرفی می‌کند.

توجه داشته باشید که «بین اضلاع» مفهوم دقیقش «میان دنده‌ها» است و از آن جا که قلب در درون سینه قرار دارد و دنده‌ها از هر طرف آن را احاطه کرده، اشاره لطیفی به قلب است.

البته باید توجه داشت که قلب، مرکز ادراکات نیست؛ ولی رابطه نزدیکی با مغز و روح انسان دارد و هر پدیده‌ای که در روح ظاهر می‌شود، نخستین اثرش در قلب نمایان می‌گردد.

۱. «منهل» به معنای محلی است که از آن جا در کنار آب قرار می‌گیرند و در فارسی به آن آبشخور گفته می‌شود و از ریشه «نهل» بر وزن «محل» به معنای ابتدای نوشیدن آب است.

۲. «ورود» در اصل به معنای رفتن در کنار آب است. سپس معنای وسیعی پیدا کرده و به داخل شدن در هر چیزی اطلاق می‌شود.

۳. «درک» بر وزن «نمک» به معنای رسیدن و دریافتن است و «تدارک» به جبران کردن چیزی اطلاق می‌شود.

جمله «أَمِيرًا فَوْقَ أُمُورِكُمْ» اشاره به این است که حاکمیت فرمان خدا باید در تمام مسائل زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی جاری باشد. جمله‌های «وَمَنْهَلًا لِّحَبِينٍ وُزُودِكُمْ...» اشاره به آثار مثبت و برکات فراوان اطاعت خدا در زندگی مادی و معنوی انسان‌هاست که روح را سیراب می‌کند و انسان‌ها را به اهداف والای خود می‌رساند، در مقابل مشکلات از او دفاع می‌کند و در عالم برزخ و قبر و روز قیامت مایه آرامش است. سپس حضرت در ادامه به ذکر علت لزوم اطاعت پروردگار پرداخته، می‌فرماید: «زیرا اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فراگرفته و وحشت‌هایی که (هر لحظه) انتظار آن می‌رود، و (نیز) حفظ از حرارت آتش‌های برافروخته (ی جهان دیگر) است»؛ (فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حِزْبٌ مِنْ مَتَالِفٍ مُكْتَنِفَةٍ، وَمَخَاوِفٍ مُتَوَقَّعَةٍ، وَأَوَارٍ نِيرَانٍ مُوقَدَةٍ).

در واقع جمله اول و دوم اشاره به برکات اطاعت خداوند در دنیا و جمله سوم اشاره به آثار آن در آخرت است؛ در دنیا انسان را از خطرات موجود و خطرات آینده حفظ می‌کند و در آخرت از آتش سوزان دوزخ.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این خطرات را اشاره به مفاسد اخلاقی و درونی دانسته‌اند که هلاکت‌های ناشی از آن همان دور ماندن از هدایت‌های الهی است در حالی که این خطرات می‌تواند شامل خطرات مادی هم بشود، زیرا اطاعت الهی، جامعه بشری را در امنیت فرو می‌برد، برکات آسمان و زمین را شامل حال آن‌ها می‌کند و مر و میرها را تقلیل می‌دهد، همان‌گونه که در آیات سوره نوح به آن اشاره شده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ

۱. «أوار» بر وزن «غبار» به معنای حرارت آتش و آفتاب است و گاهی به تشنگی حاصل از آن نیز اطلاق می‌شود.

السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبْنِيَنَّ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا^۱.

آنگاه بار دیگر امام علیه السلام به مسئله تقوا و پرهیزکاری و آثار آن باز می‌گردد، زیرا طاعت پروردگار و تقوا لازم و ملزوم یکدیگرند؛ تقوای درونی سبب طاعت می‌شود، همان‌گونه که طاعت عامل پرورش تقوا در درون می‌گردد. امام علیه السلام در این جا به هشت اثر از آثار تقوا، ضمن جمله‌هایی کوتاه و پرمعنا اشاره می‌کند، می‌فرماید: «هر کس دست به دامن تقوا زند، شاداید و سختی‌ها پس از نزدیکی، از وی دور می‌گردد، تلخی‌های حوادث ناراحت‌کننده به شیرینی مبدل می‌شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی‌درپی و خسته‌کننده آسان می‌گردد و مجد و عظمت از دست رفته، همچون باران‌های پرپشت بر او فرو می‌بارد و رحمت قطع شده الهی او را دربر می‌گیرد. نعمت‌هایی که فرو نشسته بود به جوشش درمی‌آید و برکت‌های کم شده به فراوانی بر او ریزش می‌کند»؛ (فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَىٰ عَزَبَتْ^۲ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوهَا، وَأَحْلَوْلَتْ^۳ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَأَنْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَالُ بَعْدَ تَرَكُمِهَا، وَأَسْهَلَتْ لَهُ الصَّعَابَ بَعْدَ أَنْصَابِهَا^۴، وَهَطَلَتْ^۵ عَلَيْهِ الْكِرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا^۶،

۱. نوح، آیات ۱۰-۱۲.

۲. «عزبت» از ریشه «عزوب» بر وزن «غروب» در اصل به معنای دور شدن از خانواده به‌منظور یافتن مرتع برای چهارپایان است. سپس به هر نوع دور شدن و پنهان‌گشتن اطلاق شده است. به مردان و زنانی که از همسران خود دور مانده، یا اصلاً همسری انتخاب نکرده‌اند «عزب» بر وزن «عزب» گفته می‌شود.

۳. «احلولت» در اصل از «حلو» بر وزن «حکم» به معنای شیرینی است و «احلولت» که از باب مزید فیه است، معنای کثرت و فزونی را پیدا کرده است، بنابراین «احلول» یعنی بسیار شیرین شد؛ مانند «اعشوشب» که به معنای پرگیاه شدن است.

۴. «انصاب» مصدر باب افعال به معنای خسته کردن است و از ریشه «نصب» بر وزن «نَسَب» به معنای خسته شدن گرفته شده است.

۵. «هطل» یعنی ریزش پی‌درپی باران.

۶. «قحوط» به معنای قحطی است.

وَتَحَدَّثْتُ^۱ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ بَعْدَ نُفُورِهَا، وَتَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النَّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا^۲، وَوَبَلَّتْ^۳ عَلَيْهِ الْبَرَكَتُ بَعْدَ إِرْذَاذِهَا^۴.

از مجموعه این آثار هشت‌گانه‌ای که امام علیه السلام برای تقوا بیان فرمود، به خوبی ارزش تقوا در صحنه زندگی مادی و معنوی بشر آشکار می‌شود. آری! در سایه تقوا بلاها برطرف می‌گردد و فیض و رحمت الهی بر پرهیزکاران و جوامع پرهیزکار می‌بارد، فساد و تباهی رخت برمی‌بندد، و آرامش و امنیت و نعمت و برکت، شامل حال آن‌ها می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم».^۵ و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ «و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».^۶

رابطه تقوا با این امور، تنها رابطه‌ای معنوی نیست، از نظر تحلیل‌های عقلی نیز همین‌گونه است.

جوامعی را می‌شناسیم که بر اثر رعایت تقوا و اعتماد به یکدیگر توانستند با

۱. «تحدیت» از ریشه «حذب» بر وزن «ادب» در اصل به معنای بلندی‌هایی است که میان پستی‌ها قرار گیرد و به برآمدگی پشت انسان نیز «حذب» گفته می‌شود و هنگامی که چیزی احاطه بر چیز دیگر کند این واژه در آن‌جا نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا به همین معناست.

۲. «نضوب» در اصل به معنای فروکش کردن آب در زمین است. سپس به‌از بین رفتن هر چیزی اطلاق شده است.

۳. «وبلت» از ریشه «ویل» بر وزن «جبل» به معنای باران شدید و دانه درشت گرفته شده است و در این‌جا به معنای ریزش فراوان برکات الهی است.

۴. «ارذاذ» به معنای باریدن خفیف باران است (نم نم باریدن).

۵. اعراف، آیه ۹۶.

۶. طلاق، آیات ۲ و ۳.

همکاری یکدیگر مشکلات عظیم را حل کنند، و اختلافات و منازعات و پرونده‌های جزایی و کیفری در آن‌ها به حداقل رسیده است.

جالب است که در ماه مبارک رمضان که روزه‌داران به مقتضای **﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾**^۱ از تقوای بیشتری برخوردار می‌شوند، آمار جرائم و جنایات به شدت کاهش می‌یابد و هنگامی که مردم به سفرهای معنوی، همچون زیارت خانه خدا می‌روند مشکلات اجتماعی ناشی از مشکلات اخلاقی به سرعت فروکش می‌کند، زیرا تقوا عامل بازدارنده‌ای در برابر تمام این مشکلات است.

در یک جامعه با تقوا بدهکاران به دنبال طلبکاران می‌گردند و اغنیا به سراغ نیازمندان می‌روند؛ افرادی که سنگینی حقوق دیگران را بر دوش خود احساس می‌کنند راه نجات از آن را جست‌وجو می‌کنند و به این ترتیب رابطه تقوا و فرونشستن مشکلات و فزونی برکات، هم تفسیر معنوی دارد و هم تفسیر مادی.

سپس امام علیه السلام در پایان این بخش از خطبه بار دیگر به مسئله تقوا باز می‌گردد و بر آن چیزی که این بخش با آن آغاز شده بود بار دیگر تأکید می‌ورزد، می‌فرماید: «حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار این همه برکات بی‌مانند و گسترده دارد) تقوای الهی پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و به وسیله رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت نهاده است»؛ **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَوَعَّظَكُمْ، بِرِسَالَتِهِ، وَأَمَّنَّ عَلَيْكُمْ بِبِعْمَتِهِ﴾**.

این اوصاف سه‌گانه‌ای که امام علیه السلام برای خداوند ذکر کرده، همگی انگیزه‌هایی هستند برای پیمودن طریق تقوا، زیرا شامل تمام نعمت‌های مادی و معنوی می‌شود. مواظظ الهی، آن هم مواظظی که از طریق رسالت انبیا به خصوص پیامبر

اسلام ﷺ به صورت گسترده در اختیار تمام اهل ایمان گذاشته، و انواع نعمت‌های مادی و معنوی دیگر که به انسان‌ها بخشیده و در سایه آن می‌توان به اوج قلّه عبودیت و تقوا و کمال معنوی و مادی رسید، سبب می‌شود که حسّ شکرگزاری در برابر بخشنده این نعمت‌ها در انسان تحریک گردد و او را به سوی تقوا و اطاعت پروردگار ببرد.

در آخرین جمله می‌فرماید: «اکنون که چنین است خود را برای پرستش او آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را به‌جا آورید»؛ (فَعْبُدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَأَخِرْجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ).

«عبدوا» گرچه از ریشه «عبادت» اخذ شده، ولی در این‌گونه موارد به معنای مهیا ساختن و تسلیم کردن است و همان‌گونه که گفته می‌شود، «عبدالطریق» یعنی جاده را آماده ساخت.

روشن است که آماده ساختن خویشتن برای بندگی خدا مقدمه‌ای است برای ادای حق اطاعت و این آمادگی از طریق ایمان و معارف الهی و خودسازی و تهذیب نفس و آگاهی بر اسرار عبادات میسر خواهد شد.



بخش سوم

ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي أَضْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَأَضْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ، وَأَضْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ، وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَوَضَعَ الْأَمَلَّ بِرُفْعِهِ، وَأَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكِرَامَتِهِ، وَخَذَلَ مُخَادِيهِ بِنُضْرِهِ، وَهَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ. وَسَقَى مَنْ عَطَشَ مِنْ حَيَاضِهِ، وَأَتَّقَى الْحَيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ ثُمَّ جَعَلَهُ لَا أَذْفَ صَامَ لِعُرْوَتِهِ، وَلَا فَكَّ لِحَاقَتِهِ، وَلَا أَنْهَدَامَ لِأَسَاسِهِ، وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ، وَلَا أَنْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَلَا أَنْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ، وَلَا جَذَّ لِفُرُوعِهِ، وَلَا ضَنْكَ لِطُرُقِهِ، وَلَا وَعُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ، وَلَا سَوَادَ لِوَضِحِهِ، وَلَا عَوْجَ لِأَنِّصَابِهِ، وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ، وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ، وَلَا أَنْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَلَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ فَهُوَ دَعَائِمٌ أَسَاحٌ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخُهَا، وَتَبَّتْ لَهَا أَسَاسُهَا، وَيَنَابِيعُ عَزْرَتْ عِيُونُهَا، وَمَصَابِيحُ سَبَّتْ نِيرَانُهَا؛ وَمَنَارٌ أَفْتَدَى بِهَا سَفَارَهَا، وَأَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَمَنَاهِلٌ رُوِيَ بِهَا وَرَادُهَا. جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ، وَذُرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَسَنَامَ طَاعَتِهِ؛ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النَّيِّرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعْوِذُ الْمَتَارِ. فَشَرَّفُوهُ وَاتَّبِعُوهُ، وَأَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ.

ترجمہ

(آگاہ باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق العاده اهمیّت داده است) بهترین

خلق خود (محمد صلی الله علیه و آله) را برای تبلیغ آن برگزید و پایه‌های آن را بر محبت خویش بنا نهاد. ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار کرد. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را درمانده ساخت و با تقویت آن ارکان ضلالت را در هم کوبید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد و آبگاهش را پرآب ساخت. سپس اسلام را چنان قرار داد که هرگز دستگیره‌اش شکسته نشود و حلقه‌هایش از هم باز نگردد. اساسش ویرانی نپذیرد و ستون‌هایش فرو نریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار کهنگی نشیند و شاخه‌هایش قطع نگردد، راه‌هایش خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از دشواری و روشنایی‌اش خالی از تیرگی است. در طریق مستقیمش کژی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده‌های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغ‌هایش هرگز خاموش نشود و شیرینی‌اش هیچ‌گاه تلخی ندارد.

اسلام دارای ستون‌هایی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده است. چشمه‌سارهایش پرآب و چراغ‌هایش پرفروغ است. نشانه‌های هدایتی دارد که مسافران راه حق را رهنمون می‌شود و پرچم‌هایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و آبگاه‌هایی که وارد شوندگان به آن، سیراب می‌شوند. خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قلّه رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است، لذا اسلام نزد خدا دارای پایه‌های محکم، بنای رفیع، دلیل روشن، شعله‌ای نورافشان، قدرتی غیر قابل شکست و نشانه‌هایی آشکار است و ستیز و مبارزه با آن امکان‌پذیر نیست، بنابراین آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته‌اش قرار دهید.

شرح و تفسیر

ارزش والای اسلام

امام علیه السلام در این قسمت از خطبه، به بیان اهمّیت اسلام و عظمت این آیین مقدّس می‌پردازد و در واقع با این بخش آنچه را که درباره اطاعت و تقوا در بخش گذشته آمده بود، تکمیل می‌کند، زیرا اطاعت و تقوا، با پیروی از آیین اسلام حاصل می‌شود. در قسمت نخست این بخش، یازده صفت از اوصاف عظمت اسلام را بیان می‌کند، می‌فرماید: «سپس (آگاه باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق‌العاده اهمّیت داده است). بهترین خلق خود (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) را برای تبلیغ آن برگزید و پایه‌های آن را بر محبّت خویش قرار داد؛ (ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَأَصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ، وَأَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ، وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ).

در این چهار وصف نخستین، در حقیقت ارکان اصلی این دین مقدّس تبیین شده که تشریح آن به دست خداست و با نهایت دقّت صورت گرفته، و ابلاغ‌کننده آن بهترین خلق خدا، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و پایه‌های اصلی آن بر محبّت خدا قرار گرفته است.

جمله «أَصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ» اشاره به این است که راه رسیدن به قرب خداوند، تنها آیین اسلام است: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ «و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد». ۲ جمله «وَأَصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ» در مورد اموری گفته می‌شود که شخص به‌هنگام انجام شدن آن حاضر و ناظر باشد؛ به عبارت دیگر، در برابر

۱. «اصطنع» از ریشه «اصطناع» از باب افتعال است که به معنای ساخته و پرداخته کردن و برگزیدن و پرورش

دادن چیزی است.

۲. آل عمران، آیه ۸۵.

چشمان او انجام شود. و در مورد خداوند، کنایه از نهایت عنایت و مراقبت الهی درباره آن است. قرآن مجید درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَلِتُصْنَعَ عَلٰی عَيْنِيَّ»؛ «تا تحت مراقبت من پرورش یابی».^۱

جمله «أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلٰی مَحَبَّتِهِ» (با توجه به این که ضمیر محبته به خدا باز می گردد) اشاره به این است که اساس اسلام را محبت تشکیل می دهد و این یکی از افتخارات ماست که آیینمان بر پایه محبت است و لذا در روایت آمده است: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ﴾؛ آیا دین چیزی غیر از محبت است؟ خداوند عزوجل می گوید: بگو (ای پیامبر صلی الله علیه و آله) اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد».^۲

بنابراین، پایه دین، محبت بندگان به خدا از یک سو و محبت خدا به بندگان از سوی دیگر است.

در ادامه این سخن هفت وصف دیگر را بیان کرده، می فرماید: «خداوند ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت بخشیدن به اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد، و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار کرد. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را درمانده ساخت و با تقویت آن، ارکان ضلالت را در هم کوید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب فرمود، و آبگاهش را پرآب کرد»؛

﴿أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَوَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَأَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكِرَامَتِهِ، وَخَذَلَ مُحَادِّئِهِ﴾^۳

۱. طه، آیه ۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۷، ح ۵. ضمناً آیه ای که آمده، آیه ۳۱ سوره آل عمران است.

۳. «محادی» از ریشه «محاده» به معنای دشمنی کردن و ستیزه نمودن، گرفته شده و ریشه اصلی آن «حد» است که به معنای طرف و نهایت چیزی است و چون دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد، «محاده» به معنای دشمنی کردن آمده است (توجه داشته باشید که «محادی» در اصل «محادین» اسم فاعل صیغه جمع بوده که نون آن به هنگام اضافه، افتاده است).

بِنَصْرِهِ، وَهَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ. وَسَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حَيَاضِهِ، وَأَتَقَى الْوَيْحَ بِمَوَاتِحِهِ^(۲).

جمله‌های «أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَوَضَعَ الْمَلَلَ بِرَفْعِهِ...» با توجه به این که ضمیر در آن‌ها به اسلام برمی‌گردد، اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ «او کسی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان ناخشنود باشند».^۳

در آیه قبل از آن می‌خوانیم: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می‌کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

پیروزی اسلام بر ادیان دیگر در دو جبهه بود؛ یکی جبهه ظاهری از نظر سیاسی و نظامی و دیگری جبهه باطنی از نظر منطق و استدلال و برهان، زیرا قرآن مجید قوی‌ترین دلایل را برای اثبات معارف دینی اقامه کرده که هر فرد منصفی را وادار به پذیرش می‌کند و همان‌گونه که مولا علیه السلام در جمله‌های مورد بحث فرمود، تشنگان را از چشمه‌های جوشان خود سیراب و آبگاه‌های علم و معرفت را با دلایل خویش پر می‌سازد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان امتیازات مهم دیگری از امتیازات اسلام می‌پردازد و نخست جاودانگی این آیین مقدس را بیان می‌دارد و با هشت جمله پرمعنا این جاودانگی را به زیباترین وجه ترسیم می‌کند، می‌فرماید: «خداوند، اسلام را چنان قرار داده که هرگز دستگیره‌اش شکسته نشود

۱. «أتاق» از ریشه «تأق» به معنای پر شدن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای پر کردن است.

۲. «مواتح» جمع «ماتح» به معنای کسی است که آب از چاه می‌کشد.

۳. صف، آیه ۹.

و حلقه‌هایش از هم بازنگردد، اساسش ویرانی نپذیرد و ستون‌هایش فرو نریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار کهنگی ننشیند و شاخه‌هایش قطع نگردد؛ (ثُمَّ جَعَلَهُ لَا أَنْفَصَامَ لِعُزَّتِهِ، وَلَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ، وَلَا أَنْهَادَامَ لِأَسَاسِهِ، وَلَا زَوَالَ لِذَعَائِمِهِ، وَلَا أَنْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَلَا أَنْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ، وَلَا جَذَّ لِفُرُوعِهِ).

این همان چیزی است که قرآن مجید درباره پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...﴾؛ «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است...»^۲.

اصول و ارکان اسلام چنان از سوی خداوند تنظیم شده که با گذشت زمان متزلزل نمی‌شود و نیازهای هر زمان و هر مکان در احکام ثابت و متغیرش (با تغییر موضوعات) پیش‌بینی شده و همین جامعیت، آن را جاودانه ساخته است. امام علیه السلام بعد از جاودانگی اسلام به بیان اوصاف دیگری، از قبیل سهل و آسان بودن و صاف و مستقیم و روشن بودن قوانین اسلام می‌پردازد و در ضمن هشت جمله می‌فرماید: «راه‌های خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از دشواری و روشنایی‌اش خالی از تیرگی است. در طریق مستقیمش کژی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده‌های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغ‌های هرگز خاموش نشود و شیرینی‌اش هیچ‌گاه تلخی ندارد»؛ (وَلَا ضَنْكٌ^۳ لِطُرُقِهِ، وَلَا وُعُوثَةٌ^۴

۱. «عفاء» به معنای کهنه و مندرس شدن و در اصل از عفو به معنای صرف نظر کردن است و چون صرف نظر کردن از چیزی سبب پوسیدگی و اندراس می‌شود این واژه در معنای بالا به کار رفته است.

۲. احزاب، آیه ۴۰.

۳. «ضنک» به معنای ضیق و سختی است و این واژه همیشه به صورت مفرد به کار می‌رود.

۴. «وعوثة» به معنای مشقت و سختی است.

لِسُهُولَتِهِ، وَلَا سَوَادَ لَوْضِحِهِ^۱، وَلَا عَوَجَ لِانْتِصَابِهِ^۲، وَلَا عَصَلَ فِي عُوْدِهِ، وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ^۴، وَلَا أَنْطَفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَلَا مَرَارَةَ لِخَلَاوَتِهِ).

جمله اول (وَلَا ضَنْكَ لِطَرْقِهِ) اشاره به همان چیزی است که در روایت نبوی آمده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنْفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ؛ مَنْ بِهِ شَرِيْعَتٌ سَهْلٌ وَ آسَانٌ مَبْعُوْثٌ شَدِيْعٌ»^۵. شریعتی که پیمودن آن برای سالکان الی الله سختی ندارد و قوانینش سهل و آسان است.

از آن جا که گاهی افراط در سهولت سبب سستی می‌گردد، در جمله بعد (وَلَا وُعُوْثَةَ لِسُهُولَتِهِ) می‌فرماید: این آسانی و سهله و سمحه بودن شریعت، هرگز به افراط نمی‌گراید، بلکه در سرحد اعتدال است. در جمله سوم اشاره به این حقیقت می‌کند که روشنایی جاده اسلام همیشگی است و چنان نیست که گاهی تاریکی بر آن غلبه یابد. فرق میان جمله چهارم و پنجم که هر دو اشاره به صاف و مستقیم بودن آیین اسلام و عدم کژی در آن است، ممکن است از این نظر باشد که در جمله چهارم به صاف بودن مسیر اشاره می‌کند و در جمله پنجم به صاف بودن ستون‌های این بنای پرشکوه.

در جمله ششم (وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ) اشاره به این می‌کند که سطح این جاده محکم است و پیمودن آن برای رهروان آسان، نه همچون جاده‌های پر خاک و شن که پای در آن فرو می‌رود و پیمودنش بر رهروان مشکل است.

۱. «وضوح» از ریشه «وضوح» به معنای ظهور و آشکار شدن است.

۲. «انتصاب» از ریشه «نصب» یعنی برخاستن و ایستادن.

۳. «عصل» به معنای اعوجاج و خمیدگی است.

۴. «فج» در اصل به معنای دره؛ یعنی فاصله میان دو کوه است. سپس به جاده‌های وسیع اطلاق شده است.

۵. این حدیث و مضمون آن در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است از جمله در المحصول فخر رازی، ج ۵، ص ۱۷۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۴ و کافی، ج ۵، باب کراهیه الرهبانیه و ترک

الباه، ص ۴۹۴، ج ۱.

جمعی از شارحان نهج البلاغه جمله هفتم (وَلَا أَنْظِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ) را اشاره به وجود علما در هر عصر و زمان دانسته‌اند که به لطف پروردگار، این چراغ‌های روشن در هر زمانی بوده و هستند و راه‌ها را به همگان نشان می‌دهند. بعضی نیز آن را اشاره به امامان معصوم علیهم السلام دانسته‌اند که زمین از وجود آنان خالی نمی‌شود. همچنین ممکن است مفهوم عامی داشته باشد که شامل دلایل روشن و نشانه‌های حقایق و آثار عظمت در هر عصر و زمان می‌شود.

آخرین جمله (وَلَا مَرَاةَ لِحَلَاوَتِهِ) اشاره به این است که بسیاری از شیرینی‌های دنیاست که تلخی‌های فراوانی با آن آمیخته و یا در پایان، تلخی‌های فراوانی دارد، همچون مال و ثروت و مقام و بهره‌گیری از لذات که غالباً توأم با ناراحتی‌ها و نگرانی‌هاست؛ ولی شیرینی اسلام هیچ‌گاه آمیخته با تلخی نخواهد بود.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه سخن و بعد از بیان جاودانگی اسلام و سهولت احکام، اشاره به قوت و قدرت و اقتدار اسلام کرده و ضمن هفت جمله، حق مطلب را ادا نموده، می‌فرماید: «بنابراین اسلام دارای ستون‌هایی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده است. چشمه‌سارهایش پرآب و چراغ‌هایش پرفروغ است. نشانه‌های هدایتی دارد که مسافران راه حق را رهنمون می‌شود و پرچم‌هایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و آبگاه‌هایی که وارد شوندگان به آن، سیراب می‌شوند»؛ (فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخٍ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخَهَا^۲، وَثَبَّتَ لَهَا آسَاسَهَا^۳، وَيَنَابِيغُ غَزْرَتِ^۴ عِيُونُهَا، وَمَصَابِيغُ شَبَّتْ

۱. «اساخ» از ریشه «سوخ» بر وزن «صوت» به معنای فرو رفتن در چیزی است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای فرو بردن می‌آید.

۲. «اسناخ» جمع «سنخ» بر وزن «صبر» به معنای اصل و پایه هر چیزی است.

۳. «آساس» جمع «اساس» به معنای شالوده و ریشه ساختمان است.

۴. «غزرت» از ریشه «غزرت» به معنای کثرت و فروانی گرفته شده است.

نَيْرَانَهَا؛ وَمَنَارٌ أَقْتَدَىٰ بِهَا سَفَارَهَا^۱، وَأَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَمَنَاهِلٌ رُويَ بِهَا
وُزَادُهَا).

در این جملات، اسلام به کاخ عظیمی تشبیه شده که دارای شالوده‌های محکم و ستون‌های قوی است و در کنار آن باغستان و چشمه‌های پرآبی قرار دارد و برای رسیدن به آن، در مسیر راه، چراغ‌هایی در شب تاریک و نشانه‌هایی در روز قرار داده شده، به گونه‌ای که پویندگان این راه نه شب‌ها گمراه می‌شوند و نه روزها، و در مسیر راه آبگاه‌هایی است که مسافران تشنه را سیراب می‌کند.

این ستون‌ها و پایه‌ها می‌تواند اشاره به همان چیزی باشد که در این حدیث معروف آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَىٰ خَمْسٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ؛ إِسْلَامٌ بِرِجْلِهَا بِنَا شَدَّهَا، بِرِجْلِهَا نَمَازٌ، زَكَاةٌ، رُزْءٌ، حَجٌّ وَوَلَايَةٌ وَحَاكِمِيَّةٌ إِمَامَانِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ (در اسلام) به چیزی همچون ولایت، دعوت نشده است (زیرا پایه همه واجبات است)»^۲.

اما چشمه‌هایی که در سومین جمله به آن اشاره شده، می‌تواند ناظر به آیات قرآن مجید و سنت پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام باشد. چراغ‌ها و نشانه‌های راه، اشاره به معجزات و کراماتی است که از آن بزرگواران صادر شده و آبگاه‌های سیراب کننده، اشاره به علوم معصومین علیهم السلام است که همه را سیراب می‌کند.

سپس امام علیؑ در ادامه این سخن به سه ویژگی دیگر از ویژگی‌های اسلام اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قلّه رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است»؛ (جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَىٰ رِضْوَانِهِ، وَذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَسَنَامَ طَاعَتِهِ).

۱. «سَفَارٌ» جمع «سافر» به معنای مسافر است.

۲. کافی، ج ۲، باب دعائم الاسلام، ص ۱۸، ح ۱.

جمله اول در واقع اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده که می‌فرماید: «وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱.

جمله دوم می‌تواند اشاره به آیه شریفه «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ «و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد»^۲ باشد.

و جمله سوم مطابق بعضی از روایات اشاره به جهاد است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَصْلِ الْإِسْلَامِ وَفَرْعِهِ وَذُرْوَةِ سَنَامِهِ؛ آیا تو را از اصل و فرع اسلام و قله رفیع آن باخبر نسازم؟» راوی عرض می‌کند: آری! فدایت شوم. آن حضرت می‌فرماید: «أَمَّا أَصْلُهُ فَالصَّلَاةُ وَفَرْعُهُ الزَّكَاةُ وَذُرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ؛ اصلش نماز و فرعش زکات و قله رفیع آن جهاد است»^۳.

سرانجام امام علیه السلام در پایان این بخش به هفت وصف دیگر از اوصاف اسلام در عباراتی کوتاه و پرمعنا اشاره کرده، می‌فرماید: «بنابراین، اسلام نزد خدا دارای پایه‌های محکم، بنای رفیع، دلیلی روشن، شعله‌ای نورافشان، قدرتی غیر قابل شکست و نشانه‌هایی آشکار است، و ستیز و مبارزه با آن امکان‌پذیر نیست»؛ (فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النَّيِّرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعْوِذُ الْمَثَارِ)^۴.

جمله اول (فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ...) اشاره به این است که اسلام بر پایه‌های محکمی از دلایل عقلی و منطقی و معجزات روشن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار دارد.

۱. مائده، آیه ۳.

۲. آل عمران، آیه ۸۵.

۳. منهاج البراعه (خوئی)، ج ۱۲، ص ۲۹۴.

۴. «معوز» از ریشه «اعوزاز» به معنای کمبود و نایاب شدن گرفته شده است.

و جمله «رَفِيعُ الْبُنْيَانِ» اشاره به گستردگی و عظمت برنامه‌های اسلام است که شامل همه اصول و فروع زندگی مادی و معنوی انسان‌ها می‌شود.

جمله سوم: «مُنِيرُ الْبُرْهَانِ» اشاره به دلایل روشنی است که می‌توان بر حقانیت اسلام اقامه کرد.

جمله چهارم «مُضِيءُ النَّيِّرَانِ» ناظر به علوم و دانش‌های روشنی‌بخشی است که از اسلام سرچشمه می‌گیرد. همان‌گونه که تاریخ می‌گوید، اسلام در قرون تاریک وسطی، چنان حرکتی در پیشرفت تمام رشته‌های علوم انسانی و تجربی ایجاد کرد که فرآورده‌های علمی مسلمانان به همه جهان آن روز صادر شد و به گفته بعضی از دانشمندان غرب به منزله مهتابی بود که فضای ظلمانی شب‌های قرون وسطای اروپا را روشن ساخت.

جمله پنجم «عَزِيزُ السُّلْطَانِ» می‌تواند اشاره به شکست‌ناپذیری حاکمیت اسلام باشد یا اشاره به شکست‌ناپذیری دلایل و براهین متقن و قوی آن.

جمله ششم «مُشْرِفُ الْمَنَارِ» - با توجه به این که «منار» ستون‌های بلندی بود که بر فراز آن چراغ روشن می‌کردند تا مسافران در بیابان‌ها راه و مقصد را گم نکنند و هر قدر این منار بلندتر بود و اشراف بیشتری داشت دور افتادگان را بهتر هدایت می‌کرد - اشاره به این است که هدایت‌های قرآن و اسلام آن قدر قوی است که دورافتادگان را از همه جا به سوی خود دعوت می‌کند.

هفتمین جمله: «مُعَوِّذُ الْمَثَارِ» - با توجه به این که «مثار» مصدر میمی است و به معنای حرکت دادن و برانگیختن و بیرون راندن است - اشاره به این است که هیچ کس قدرت ستیز با اسلام راستین را ندارد.

به دنبال این اوصاف، چهار دستور که در واقع لازمه اوصاف سابق است، صادر می‌فرماید، می‌گوید: «اکنون که چنین است آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته‌اش قرار دهید!» (فَشْرَفُوهُ وَآتَبِعُوهُ، وَأَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ).

بدیهی است، چیزی که دارای این اوصاف با عظمت باشد هر عاقلی باید آن را گرامی بدارد و آیینی که این‌گونه دلایل قوی و روشن دارد، باید از آن پیروی شود و حقش ادا گردد و ادای حق آن، گوش به امر و چشم به فرمان آن بودن و آن را در جایگاه خویش قرار دادن است همچنین باید سرمشق زندگی در همه امور قرار گیرد و اجازه ورود کمترین تحریف در آن داده نشود.

بخش چهارم

بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا
Akđ ½WÄM»B Iw &I ¼A Y
,ÿAo { AkÄMBT M\$ -Ā E,î ç I oi I; ½ÑLCE ,îBâ Ü» I
ù ,jB ç B« ½ö pE ,jB ½B« ¼q z i ,ÿB w aÂB a H\$ ½B
çB û »I ,B a E; ½ç o U ,BçAo{ E; ½JAoTçI ,BÜ ¼q ¼âBâ Ü»I
j ½ö z U ,B½ ÅE; ½ ûBÂ ,BILw j ½nB TçI ,BTÜe j ½
/B° ç j ½ö ç ,BUAA
, »B½ Ñ BÄM , T½ ½Af , T°Bo°Bô M&I aĀ
/ nB » Bù{ , »AA Än

ترجمه

خداوند سبحان محمد ﷺ را زمانی به حق مبعوث کرد که دنیا به پایانش نزدیک گشته، نشانه‌های آخرت مشرف شده بود؛ روشنایی نشاط‌انگیزش به ظلمت گراییده و اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا ننگه داشته بود، در زمانی که بسترش ناهموار بود و حیاتش رو به زوال می‌رفت، عمرش پایان می‌گرفت و علامات زوالش نزدیک شده بود. اهلش در حال نابودی بودند، حلقه‌هایش درهم شکسته، اسبابش از هم گسیخته، پرچم‌هایش کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار شده و طول عمرش به کوتاهی گراییده بود. در چنین شرایطی خداوند پیامبر را ابلاغ‌کنندهٔ رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش، و همچون فصل بهار برای اهل زمانش بود و مایهٔ سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش.

شرح و تفسیر

ظهور اسلام همچون بهاران بود

امام علیه السلام در فصل سابق بحث غزایی درباره عظمت اسلام و ویژگی های مهم آن، ضمن تعبیرات عمیق و گویایی بیان فرمود. به دنبال آن در این فصل درباره آورنده این دین، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به خصوص شرایط بسیار سختی که در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کرد، سخن می گوید. در فصل آینده اهمیّت قرآن مجید را که مهم ترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قانون اساسی اسلام است، مطرح می کند.

در این فصل - همان گونه که گفته شد - بیش از همه چیز روی شرایط سخت عصر جاهلیت و زمان قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انگشت می نهد و ضمن چهارده جمله کوتاه، ویژگی های آن زمان را برمی شمرد، می فرماید: «خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را هنگامی به حق مبعوث کرد که دنیا به پایانش نزدیک شده، و نشانه های آخرت مشرف شده بود، روشنایی نشاط انگیز آن به ظلمت گراییده و اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا نگه داشته بود»؛ (ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ، وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاعُ^۱، وَأَظْلَمَتْ بِهَجَّتِهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ، وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ^۲).

در ادامه می افزاید: «در زمانی که بسترش ناهموار بود و حیاتش رو به زوال می رفت، عمرش پایان می گرفت و علامات زوالش نزدیک شده بود»؛ (وَحَسُنَ مِنْهَا مَهَادٌ^۳، وَأَزِفَ^۴ مِنْهَا قِيَادٌ^۵، فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا، وَأَقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا^۶).

۱. «اطلاع» از ریشه «طلوع» به معنای ظاهر شدن گرفته شده و «اطلاع» به معنای سرکشیدن و آگاهی گرفتن و مشرف بر چیزی شدن است.

۲. «ساق» در اصل به معنای ساق پاست و چون برای انجام کارهای مشکل و پیچیده، انسان ناچار است بر ساق پا بایستد، این واژه کنایه از شدت و مشقت است.

۳. «مهاد» در اصل به معنای بستر است (مانند مهد) سپس به زمین های صاف و گسترده، اطلاق شده است.

۴. «أزف» از ریشه «أزوف» بر وزن «وقوف» به معنای نزدیک شدن گرفته شده است.

۵. «قیاد» از ریشه «قید» به معنای در بند کشیدن گرفته شده و «قیاد» طنابی است که آن را در گردن حیوان

سپس می‌افزاید: «اهلش در حال نابودی بودند، حلقه‌هایش درهم شکسته، اسبابش از هم گسیخته، پرچم‌هایش کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار شده و طول عمرش به کوتاهی گراییده بود»؛ (وَتَصْرُمٌ^۷ مِنْ أَهْلِهَا، وَأَنْفِصَامٌ مِنْ حَلَقَتِهَا، وَأَنْتِشَارٌ مِنْ سَبَبِهَا، وَعَفَاءٌ^۸ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَتَكْشُفٌ مِنْ عَوْرَاتِهَا، وَقَصْرٌ مِنْ طُولِهَا). این تعبیّرات چهارده‌گانه، همه اشاره به این است که جهان رو به زوال می‌رود و ما در بخش آخرین آن قرار گرفته‌ایم. امکانات، نعمت‌ها، مواهب و استعدادها در همه ابعاد رو به زوال است.

سپس می‌فرماید: «در چنین شرایطی، خداوند پیامبر را ابلاغ‌کننده رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش؛ همچون فصل بهار برای اهل زمانش بود و مایه سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش»؛ (جَعَلَهُ اللَّهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ، وَكَرَامَةً لِأُمَّتِهِ، وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَرِفْعَةً لِأَعْوَانِهِ، وَشَرَفًا لِلْأَنْصَارِهِ).
 آری! این پیامبر بزرگ در بخش پایانی جهان، بهاری خرم و سرسبز آفرید و پیروان خود را به اوج افتخار و قلّه پیروزی رساند و همه را از برکات وجود خود برخوردار کرد و در آن شام تیره، خورشید درخشانی را طالع ساخت.

پاسخ به یک سؤال مهم

با توجه به آنچه در این جملات امام علیه السلام آمد قسمت اعظم عمر دنیا گذشته

→ و مانند آن می‌افکنند و به پیش می‌کشند. جمله «از ف منها قیاداً» به این معناست که گویی طنابی به گردن دنیا افکنده‌اند و آن را به سوی پایانش می‌کشانند.

۶. «اشراط» جمع «شرط» بر وزن «شرف» به معنای علامت است.

۷. «تصرّم» از ریشه «صرم» بر وزن «سرو» به معنای قطع کردن و بریدن گرفته شده است و «تصرّم» به معنای پایان گرفتن به کار می‌رود.

۸. «عفاء» در معنای مصدری و اسم مصدری به کار می‌رود؛ یعنی زوال و اضمحلال. عفو و گذشت نیز از همین معنا گرفته شده است؛ زیرا بر اثر عفو، گناهان گذشته مضمحل می‌شود.

و آنچه باقی مانده، بخش کمتر آن است، از آیات مختلف قرآن نیز همین معنا به خوبی استفاده می شود. در آیه یک سوره انبیا می خوانیم: «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»؛ «حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی گردان اند».

در نخستین آیه سوره قمر آمده است: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»؛ «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت» و در آیه ۶ و ۷ سوره معارج می خوانیم: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرَاهُ قَرِيبًا»؛ «و ما آن را نزدیک می بینیم * همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود» و آیات دیگر.

اکنون این سؤال پیش می آید که مگر عمر دنیا چه اندازه است که بیشتر آن گذشته باشد؟ حدود ۱۴ قرن از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله می گذرد و ممکن است قرون زیاد دیگری نیز به همین منوال بگذرد، در حالی که ما اثری از زوال دنیا و آغاز قیامت احساس نمی کنیم.

مفسران نهج البلاغه در این جا گفت و گوی زیادی دارند؛ گویی در بن بست قرار گرفته و هر کدام راهی برای گشودن بن بست جست و جو می کنند. بعضی نیز بعد از گفت و گوهای زیاد، اعتراف به عجز کرده و سکوت را شایسته تر شمرده اند.

جالب این که درباره مقدار عمر دنیا هر کس چیزی گفته است، بعضی ۵ هزار سال، بعضی ۷ هزار و بعضی ۱۲ هزار و بعضی بیشتر از آن، و شگفت تر این که بعضی مقدار اضافی از ماه ها و روزها را نیز در کنار سال ها قید کرده و مثلاً گفته اند: ۷ هزار سال و پنج ماه و بیست روز، در حالی که به نظر می رسد هیچ کدام مدرک معتبری برای گفتار خود ندارند و سخن همه آنها بر حدس و گمان استوار است و به اصطلاح، تیری است در تاریکی. بهتر این است که ما بی آن که در صدد تعیین عمر دنیا به سال و ماه و روز باشیم به سراغ پاسخ سؤال فوق برویم و ببینیم چگونه باقی مانده عمر دنیا در برابر گذشته آن مقدار کمی است؟

در این جا پاسخ های متعددی ذکر شده که از همه بهتر این پاسخ است: دانش امروزی و همچنین روایات اسلامی، تاریخی طولانی برای زندگی انسان ها بر صفحه زمین قائل هستند که در مقایسه با آن، باقی مانده عمر انسان بر روی زمین، ممکن است کوتاه باشد.

در پاره ای از روایات، آمده است: «آیا گمان می کنید که خداوند هیچ مخلوقی غیر از شما انسان ها نیافرید، در حالی که قبل از شما هزاران نسل انسان بوده و شما در آخر آن ها قرار دارید»^۱.

بنابراین آنچه در این بخش از خطبه آمده است و همچنین اشاراتی که در آیات مختلف قرآن به این مسئله شده که باقی مانده عمر دنیا کوتاه است، مشکلی ایجاد نمی کند.

تفسیر دیگری که برای تعبیرات مذکور بیان شده این است که منظور از انقطاع و روی آوردن آخرت، پایان زندگی انسان ها یا امت هاست، زیرا مدت عمر آدمی کوتاه است و چیزی نمی گذرد که مر او فرامی رسد.

اگر خوب در جمله های چهارده گانه مورد بحث دقت کنیم تصدیق خواهیم کرد که این تفسیر با صدر و ذیل جمله های مذکور سازگار نیست، زیرا چیدمان کلام امام علیه السلام نشان می دهد که بیان حضرت مربوط به کل دنیا است، نه امت یا نسل خاصی از انسان.

نکته

آری، او بهار بود!

امام علیه السلام در پایان این بخش، اشاره به افتخار آفرینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره

۱. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۴۰، ذیل آیه ۱ سوره نساء بحث مفیدی در این زمینه آورده اند.

پیروانش فرموده، او را به منزله فصل بهار برای اهل زمانش و مایه شرف و رفعت اعوان و انصارش دانسته است.

اگر نگاهی به تاریخ عصر جاهلیت بیفکنیم و بعد تحوّل و انقلابی را که بر اثر قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آمد در نظر بگیریم حقیقت جمله‌های امام علیه السلام را به خوبی درک خواهیم کرد. عرب جاهلی که به عنوان انسانی نیمه وحشی محسوب می‌شد و فاقد هرگونه موقعیت اجتماعی و تاریخی بود در سایه قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان عظمتی پیدا کرد که در تاریخ عالم بی سابقه یا کم سابقه بود. پیروان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اعم از عرب و عجم نه تنها حکومت گسترده‌ای در بخش عمده جهان آن روز تشکیل دادند، بلکه قلّه‌های علم و دانش را نیز فتح کردند؛ آن‌چنان که علوم اسلامی سرانجام سرچشمه انقلاب علمی اروپا و به اصطلاح «رنسانس» شد و هم‌اکنون نیز اگر مسلمانان به گذشته خود بازگردند و ارزش‌های اسلامی را زنده کنند، باز از پیشروان و پیشتازان صحنه‌های علمی و سیاسی و اقتصادی خواهند بود.

بخش پنجم

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو
تَوْقُدُهُ، وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ، وَمِنْهَا جَأً لَا يُضِلُّ نَهْجَهُ، وَسَعَاعًا لَا يُظْلِمُ
ضَوْوَهُ، وَفَرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بُرْهَانَهُ، وَتَبْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَى
أَسْقَامُهُ، وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ فَهُوَ مَعْدِنُ
الْإِيمَانِ وَبُخْبُ وَحْتِهِ، وَيَنْبِيعُ الْعِلْمِ وَبُحُورِهِ، وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَعُذْرَانُهُ،
وَأَنْفِي الْأِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ، وَأَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ. وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ
الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَعَيْونٌ لَا يُضِيبُهَا الْمَاتِحُونَ وَمَنَاهِلٌ لَا يُغِيْضُهَا
الْأَوَارِدُونَ، وَمَنَازِلٌ لَا يُضِلُّ نَهْجَهَا الْمَسَافِرُونَ، وَأَعْلَامٌ لَا يَغْمَى عَنْهَا
السَّائِرُونَ، وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْمُفْقَهَاءِ، وَمَحَاجَّ لَطَرْقِ
الضَّلَاحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلًا وَثِيقًا
عُرْوَتُهُ، وَمَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ، وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ،
وَهْدًى لِمَنْ آتَاهُ بِهِ، وَعُذْرًا لِمَنْ ائْتَحَلَّهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا
لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَقَلْبًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِيَّةً لِمَنْ
أَعْمَلَهُ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّاهُ، وَجَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ. وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَحَدِيثًا
لِمَنْ رَوَى، وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى.

ترجمه

سپس خداوند قرآن را بر او نازل کرد؛ نوری که چراغ‌هایش خاموشی ندارد،
چراغی که فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درک نشود و راهی که

پیمودنش به گمراهی نمی انجامد، شعاعی که روشنایی اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماری‌ها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی یار و یاور نمانند. قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه سارهای دانش و دریا‌های علم و باغ‌های عدالت و برکه‌های عدل و پایه‌های اسلام و بنیان آن و نهرهای حق و دشت‌های خرم و سرسبز دین است، دریایی است که هر چه از آن برگیرند پایان نمی‌گیرد و چشمه‌ای است که هر چه از آن بردارند کم نمی‌شود.

آبشخورهایی است که هر چه از آن برکشند کاستی نمی‌یابد. منزلگاه‌هایی است که مسافران راه خود را گم نمی‌کنند و نشانه‌هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی‌ماند و زمین‌های مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی‌گذرند. خداوند آن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، بهار دل‌های فقیهان و جاده‌های وسیع صالحان قرار داده است. دارویی است که با بهره‌گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی‌ماند و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود. ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن است و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن می‌باشد. عزّت و قدرت است، برای آن‌کس که تحت ولایتش قرار گیرد و محل امنی است برای آن‌کس که در حوزه آن وارد شود.

راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند و عذری است برای آن‌کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد و سبب پیروزی است بر آن‌کس که به آن احتجاج کند. قرآن نجات‌دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن‌کس که آن را به کار گیرد. نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه‌گذاری کند و سپر

مطمئننی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد. علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند و گفتار والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند.

شرح و تفسیر

ویژگی‌های مهم قرآن

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، امام علیه السلام در این خطبه بلیغ، نخست از اهمیّت تقوا سخن می‌گوید. سپس راه تقوا را که پیروی از آیین اسلام است شرح می‌دهد و در مرحله بعد به اهمیّت قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آورنده اسلام می‌پردازد و در این بخش آخر، از فضایل و امتیازات قرآن که معجزه جاویدان پیامبر صلی الله علیه و آله و قانون اساسی اسلام است، سخن می‌گوید. جالب این‌که امام علیه السلام در ۴۲ جمله کوتاه و عمیق و پرمعنا به ۴۲ امتیاز مهم قرآن اشاره و فضیلت‌های آن را به صورت گسترده، تشریح می‌کند به گونه‌ای که بالاتر از آن را نمی‌توان گفت.

در آغاز به ده فضیلت و امتیاز می‌پردازد و می‌فرماید: «سپس خداوند قرآن را بر او نازل فرمود، نوری که چراغ‌هایش خاموشی ندارد، چراغی که فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درک نشود و راهی که بیمودنش به گمراهی نمی‌انجامد، شعاعی که روشنایی‌اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود، و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماری‌ها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی‌یار و یاور نمانند»؛ (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُلْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجًا لَا يَخْبُوا تَوَقُّدَهُ، وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ،

۱. «بخبو» از ریشه «خبو» بر وزن «سرو» به معنای خاموش شدن گرفته شده است.

وَمِنْهَا جَاءَ لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَشُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَفُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَتَبْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْفَامُهُ، وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ).

جمله اول و دوم، در واقع برگرفته از آیاتی است که قرآن مجید را به نور تشبیه کرده است؛ در آیه ۱۵ سوره مائده می‌خوانیم: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ «از سوی خدا نور و کتاب آشکاری برای شما آمد...»، زیرا قرآن مجید جاده‌های تاریک زندگی را روشن می‌سازد و راه را از بیراهه و پرتگاه، نشان می‌دهد و کاروان جامعه انسانی را در بیابان پرفراز و نشیب این جهان به سوی مقصد، یعنی سعادت دنیا و آخرت راهنمایی می‌کند.

جمله سوم (وَبَخْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ) اشاره به اسرار پنهانی و دقایق علوم است که در قرآن مجید وجود دارد و فراتر از اندیشه‌هاست و جز خاصان درگاه الهی به آن نمی‌رسند. در احادیث اسلامی به بطون متعدد قرآن مجید اشاره شده است. تعبیر به «منهاج» در مورد قرآن در جمله چهارم، - با توجه به این که منهاج به معنای جاده واضح و روشن و مستقیم است که رهروان آن گمراه نمی‌گردند - اشاره به این است که کسانی که از این طریق واضح و صراط مستقیم الهی بهره‌گیرند هرگز گرفتار گمراهی‌ها نمی‌شوند.

در جمله پنجم، اشاره دیگری به نورانیت قرآن شده است، از این نظر که شعاعش جاودانی است و هرگز زایل نمی‌گردد، همان‌گونه که قرآن درباره خودش می‌گوید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ «هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید، چراکه از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است».^۲

۱. «منهاج» به راه روشن و آشکار گفته می‌شود و «نهج» به معنای پیمودن چنین راهی است.

۲. فصلت، آیه ۴۲.

در جمله ششم، اشاره به نکته مهم دیگری می‌کند و آن این‌که قرآن، فرقان است؛ یعنی به هنگامی که حق و باطل به هم آمیخته شود، آنچه مطابق قرآن است، حق و آنچه مخالف آن است باطل است و به این ترتیب، حق را از باطل جدا می‌سازد. تعبیر به فرقان درباره قرآن در آیه اول سوره فرقان آمده است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۱ و از آن مهم‌تر این‌که این ویژگی قرآن هرگز به خمودی و خاموشی و پنهانی نمی‌گراید.

در جمله هفتم، قرآن تشبیه به بنایی شده که ارکان و ستون‌های آن به قدری مستحکم است که هرگز ویران نمی‌شود و این اشاره به جاودانگی تعلیمات قرآن است.^۱

در جمله هشتم، به تشبیه دیگری برخورد می‌کنیم، قرآن با داروی شفابخشی تشبیه شده که هیچ آثار زیان‌باری ندارد؛ زیرا می‌دانیم که غالب داروها به مضمون «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً؛ هیچ دارویی نیست مگر این‌که اگر یک بیماری را برطرف می‌سازد بیماری دیگری را می‌آفریند»^۲؛ آثار منفی مختلفی دارند، ولی قرآن دارویی است که سر تا پا مثبت و شفابخش است.

تعبیر به «شفاء» درباره قرآن در خود قرآن آمده است؛ در آیه ۵۷ سوره یونس می‌خوانیم: «قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»؛ «از سوی پروردگارتان اندرزی برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست». در آیه ۸۲ سوره اسراء آمده است: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ «و از قرآن آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می‌کنیم».

حتی از بسیاری از روایات معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود که قرآن مجید اضافه بر این‌که درمان بیماری‌های عقیدتی و اخلاقی است، درمان بیماری‌های

۱. در نسخه نهج البلاغه «صبحی صالح» به جای «بنیان» «تبیان» آمده است؛ ولی جمعی از شارحان همان

«بنیان» را ذکر کرده‌اند و متناسب با «لا تهدم ارکانه» همین است.

۲. کافی، ج ۸، لیس شیء فی البدن أنفع من الإمساك، ص ۲۷۳، ح ۴۰۹.

جسمانی نیز هست. از جمله در روایات بر تأثیر بسیار مثبت سوره «حمد» برای بیماری‌های ظاهری تأکید شده است.

در تفسیر کنزالدقائق و دیگر تفاسیر در تفسیر سوره حمد روایات متعددی در این زمینه آمده است. مرحوم کلینی نیز در جلد دوم اصول کافی در باب فضل القرآن، روایات متعددی در این زمینه نقل کرده است.^۱

در نهمین و دهمین جمله سخن از انصار و اعوان قرآن به میان آمده که هرگز گرفتار شکست نمی‌شوند و در برابر دشمنان تنها نمی‌مانند.

در ادامه این بحث، امام علیه السلام به یازده امتیاز دیگر در یازده جمله کوتاه و پی‌درپی اشاره کرده و قرآن را به دریا و چشمه‌سار و بنای مستحکم و معدن گران‌بها، و جاده روشن و آشکار تشبیه می‌کند، می‌فرماید: «قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه‌سارهای دانش و دریا‌های علم، و باغ‌های عدالت و برکه‌های عدل، و پایه‌های اسلام و بنیان آن، و نه‌های حق و دشت‌های خرم و سرسبز دین است، دریایی است که هر چه از آن بگیرند پایان نمی‌گیرد و چشمه‌هایی است که هر چه از آن بردارند کم نمی‌شود و آبشخورهایی که هر چه از آن برکشند کاستی نمی‌یابد. منزلگاه‌هایی است که مسافران راه خود را گم نمی‌کنند و نشانه‌هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی‌ماند و زمین‌های مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی‌گذرند»؛ (فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ^۲، وَيَتَابِعُ الْعِلْمِ وَبُحُورَهُ، وَرِيَاضُ^۳ الْعَدْلِ وَعُدْرَانُهُ^۴، وَأَثَافِي^۵ الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ،

۱. کنز الدقائق، ج ۱، ص ۷-۱۰.

۲. «بحبوحه» به معنای کانون و وسط چیزی است.

۳. «ریاض» جمع «روضه» به معنای باغ است.

۴. «عدران» جمع «عذیر» به معنای آبگیر و برکه است و به معنای رودخانه نیز آمده است و در اصل گودالی است که بر اثر سیل، آب در آن جمع می‌شود.

۵. «اثافی» جمع «أثفیه» بر وزن «أضحیه» از ریشه «أثف» بر وزن «اسب» به معنای ثبات و استقرار گرفته شده

وَأُودِيَةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ^۱، وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ^۲ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا^۳ الْمَاتِحُونَ^۴، وَمَنَاهِلٌ لَا يُغِيضُهَا^۵ الْوَارِدُونَ، وَمَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَآكَامٌ^۶ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ).

تعبیر به «مَعْدَنِ الْإِيمَانِ» اشاره به این است که دلایل معارف اسلامی از توحید و اثبات وجود خدا گرفته تا مسئله معاد و اعجاز قرآن و ولایت، همه در قرآن مجید به صورت گسترده آمده است؛ دلایلی که سرچشمه دلایل دیگر است، زیرا معدن به چیزی گفته می شود که منبع و مرکز اصلی اشیای گران بها و مورد نیاز است.

در جمله دوم، همین مطلب به تعبیر دیگری آمده است. قرآن را به عنوان چشمه جوشان و دریای علم، بلکه چشمه های جوشان و دریاها شمرده که اهل ایمان می توانند علوم مختلف را از آن بگیرند و امروز ما می دانیم که سرچشمه علم کلام و فقه و اخلاق و تاریخ انبیا و تاریخ اسلام و علوم دیگر، قرآن مجید است.

در جمله سوم، به مسئله مهم دیگری اشاره کرده و قرآن را به عنوان باغ های عدالت و غدیرها و آبگیرهای آن معرفی فرموده است. قرآن مجید همه مؤمنان را

→ و «انفیه» به سنگ های ثابتی گفته می شود که دیگر را روی آن می گذارند. گاه این واژه به سه پایه هم اطلاق می گردد.

۱. «غیطان» جمع «غیط» بر وزن «زید» به معنای شدت و زمین وسیع است.
۲. «ینزف» از ریشه «نزف» بر وزن «نظم» به معنای آب از چیزی کشیدن است (و به معنای خون گرفتن هم آمده است) و «مستنزفون» به کسانی گفته می شود که آب را آن قدر از چاه یا استخر می کشند که پایان می گیرد.
۳. «ینضب» در اصل از ریشه «نضوب» به معنای فرو رفتن آب در زمین است و جمله «لا ینضبها» مفهومی این است که آب آن چشمه ها پایان نمی یابد.
۴. «ماتحون» جمع «ماتحه» از ریشه «متح» بر وزن «مدح» به معنای آب کشیدن از چاه یا چشمه است.
۵. «یغیض» از ریشه «غیض» بر وزن «غیب» در اصل به معنای فرو کش کردن و فرو بردن (به صورت لازم و متعدی) است و در جمله بالا به معنای کاستن گرفتن است.
۶. «آکام» جمع «اکمه» بر وزن «طلبه» به معنای تپه بلندی است که از سنگ یا شن تشکیل شده باشد.

مخاطب ساخته، می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»^۱؛ یعنی قیام به عدالت را کافی نمی‌شمرد، بلکه «قوام» بودن را لازم می‌داند که صیغهٔ مبالغه و تأکید است، حتی تصریح می‌کند که دوستی‌ها و دشمنی‌ها هرگز مانع اجرای عدالت نشود: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»^۲. و نیز در ذیل آیهٔ اوّل می‌گوید: حتی به دلیل طرفداری از پدر و مادر و نزدیک‌ترین نزدیکان، در اجرای عدالت سستی نکنید.

قابل توجه این‌که امام علیه السلام عدالت را به باغ و استخرهایی که باغ را آبیاری می‌کند تشبیه کرده و به یقین جامعه‌ای که عدالت در آن اجرا می‌شود همان زیبایی باغ، و خرمی و طراوت ناشی از آبیاری کافی را دارد و جامعه‌ای که غرق ظلم و تبعیض گردد، به بیابان خشک و سوزان و خالی از آب و علف می‌ماند.

در چهارمین جمله، سخن از اساس و بنیان اسلام است که در قرآن مجید دیده می‌شود، زیرا «اثافی» و «بنیان» به معنای ریشه‌ها و پایه‌هاست و طبق حدیث معروف امام باقر علیه السلام اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت (جهاد، امر به معروف و نهی از منکر از توابع ولایت هستند)؛ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَىٰ خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»^۳ و می‌دانیم که اصول این فرائض الهی همه در قرآن مجید به صورت گسترده آمده است.

در جملهٔ پنجم، سخن از حق است، حق به معنای گستردهٔ آن، که تمامی حقوق الهی و انسانی و اجتماعی را در بر می‌گیرد؛ امام علیه السلام می‌فرماید: «نهرها و زمین‌های آباد حق در قرآن است».

۱. نساء، آیهٔ ۱۳۵.

۲. مائده، آیهٔ ۸.

۳. کافی، ج ۲، باب دعائم الاسلام، ص ۱۸، ح ۵.

در ششمین و هفتمین و هشتمین جمله، سخن از پایان‌ناپذیری معارف و علوم قرآنی است که هر چه از آن بگیرند کاستی نمی‌یابد و تا دامنه قیامت حقایق تازه‌ای به اندیشمندان و جویندگان و پویندگان راه خدا ارائه می‌دهد، دلیل آن هم روشن است؛ قرآن کلام خداست و کلام خدا همچون ذات خدا پایان‌ناپذیر و نامحدود است، همان‌گونه که در حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «لَا تُحْصَى عِبَائُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ؛ شگفتی‌های قرآن شمارش نمی‌گردد و غرایب آن هرگز کهنه نمی‌شود».^۱

این سخن، پیامی برای همه مفسران قرآن دارد که هرگز تصوّر نکنند آنچه از قرآن استفاده کرده‌اند آخرین سخن است و نکته تازه و جدیدی ماورای آن نیست.

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «در پاسخ این سؤال که چرا قرآن هرگز کهنه نمی‌شود؟ فرمود: زیرا خداوند او را برای زمان خاص و گروه معینی قرار نداده است»: «فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ قرآن در هر زمانی نو است و نزد هر قوم و ملتی تا روز قیامت تازه و پُرطراوت است».^۲

در نهمین و دهمین و یازدهمین امتیاز، اشاره به روشن بودن راه قرآن و تضمین هدایت پویندگان این راه است: نه مسافرانش گمراه می‌شوند، نه نشانه‌هایش بر رهروان پوشیده می‌ماند و نه منزلگاه‌های مطمئنش بر کسی مخفی خواهد بود.

امام عَلَيْهِ السَّلَام سپس در ادامه این اوصاف والای قرآن به پنج وصف هماهنگ دیگر قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند آن را فرونشاندۀ عطش دانشمندان، بهار دل‌های فقیهان و جاده‌های وسیع صالحان قرار داده است. دارویی است که با

۱. کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۹، ضمن حدیث ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۳، ح ۱۸.

بهره‌گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی‌ماند و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود؛ (جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِيبًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَمَحَاجًّا لَطُرُقِ الصَّالِحِينَ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ).

این‌که در جمله اول می‌فرماید: «خداوند قرآن را سبب فرو نشانیدن عطش دانشمندان قرار داده است» اشاره به این است که هر دانشمندی تشنه علم بیشتر است، زیرا طعم علم و دانش را چشیده است و چون علوم و دانش‌های قرآن مجید بسیار گسترده و نامحدود است، دانشمندان می‌توانند با آن عطش علمی خود را فرو بنشانند.

در کلمات قصار امام علیه السلام در نهج البلاغه نیز آمده است: «مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ؛ طَالِبُ عِلْمٍ وَطَالِبُ دُنْيَا؛ دو گروه گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند؛ طالبان علم و طالبان دنیا».^۳

اگر در جمله دوم می‌فرماید: «قرآن بهار دل‌های فقیهان و عاقلان است» اشاره به این است که در فصل بهار، عالم طبیعت، زندگی را از سر می‌گیرد و گیاهان و گل‌ها و میوه‌ها ظاهر می‌شوند. قرآن مجید نیز در دل‌های آگاهان همین اثر را دارد؛ گل‌های فضیلت، میوه‌های لذت‌بخش ایمان و اخلاق و معرفت، و سرانجام قرب الهی در پرتو قرآن فراهم می‌شود.

در جمله سوم، امام علیه السلام قرآن را جاده وسیع و روشن رهروان راه حق می‌شمرد، زیرا صالحان کسانی هستند که در مسیر سیر و سلوک الی‌الله گام برمی‌دارند و بهترین جاده‌ای که می‌توانند برای رسیدن به مقصد برگزینند مسیر قرآن مجید است.

۱. «ری» (با کسر راء و فتح آن) به معنای سیراب شدن است.

۲. «محاج» جمع «محجّه» به معنای راه روشن و وسیع است.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۷.

در چهارمین جمله اشاره به نکته جدیدی می‌کند و آن این‌که داروها گاه تنها جنبه تسکینی دارند و گاه درمان موقت و گاه درمان کامل؛ ولی در هر حال، عوارض منفی و بیماری‌های جنبی به بار می‌آورند؛ اما قرآن دارویی است که هیچ یک از این ضعف‌ها را ندارد؛ دارویی است که به‌طور کامل درمان می‌کند و فاقد هر عارضه منفی است.

در پنجمین جمله، باز به نکته تازه‌ای اشاره می‌کند و آن این‌که نورهای عالم ماده، گاه آمیخته با ظلمت‌اند (مانند نور بین الطلوعین و بین الغروبین) و اگر ظلمتی با آن‌ها آمیخته نیست، یا خسوف و کسوفی دارند و یا غروب و افولی؛ ولی نور قرآن نه غروب و افولی دارد و نه خسوف و کسوفی، زیرا از نور علم حق سرچشمه گرفته و در آن‌جا ظلمت راه ندارد و می‌دانیم: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱.

در ادامه این اوصاف، امام علیه السلام به چهار امتیاز دیگر از امتیازهای قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن است، و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن می‌باشد. عزّت و قدرت است برای کسی که تحت ولایتش قرار گیرد و محل امنی است برای آن‌کس که در حوزه‌اش وارد شود»؛ (وَحَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ، وَمَعْقِلًا^۲ مَنِيْعًا ذِرْوَتُهُ، وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ).

امام علیه السلام با بیان این چهار وصف در واقع سعادت انسان را به دژ محکمی تشبیه کرده که بر فراز کوه بلندی قرار دارد و رهروان این راه همچون کوهنوردان باید از طناب‌های محکمی که به نقاط بالاتر کوه بسته می‌شود و دستگیره‌های محکمی

۱. نور، آیه ۳۵.

۲. «معقل» به معنای پناهگاه و سنگر است. از ریشه «عقل» به معنای بازداشتن گرفته شده، زیرا پناهگاه، انسان را از گزند حوادث دور می‌دارد.

دارد استفاده کنند تا به آن دژ برسند و آن دژ در جایی قرار دارد که دشمن به آن دست نمی‌یابد و هر کس در سایه آن قرار گیرد قدرتی غیر قابل شکست می‌یابد و آن‌کس که در آن وارد شود، سالم می‌ماند.

دشمن اصلی انسان، هوای نفس و شیطان است و ناامنی‌ها نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد. کسی که در پناه قرآن قرار می‌گیرد، بر قلعه رفیع سلامت و سعادت خواهد نشست و در عزت و امنیت خواهد بود.

آنگاه امام علیه السلام به پنج وصف هماهنگ دیگر، از اوصاف قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «قرآن راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند، و عذری است برای آن‌کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید، و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد، و سبب پیروزی است برای آن‌کس که به آن احتجاج کند»؛ (وَهْدَى لِمَنْ أٰتَمَّ بِهِ، وَعُدْرًا لِمَنْ اٰتَحَلَّهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَفَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ).

منظور از هدایت در جمله اول روشن است، و منظور از عذر در جمله دوم ممکن است اتمام حجّت باشد که قرآن با همه افراد درمورد ایمان و انجام وظایف الهی، اتمام حجّت می‌کند، و ممکن است منظور این باشد که قرآن سند معذور بودن در پیشگاه خدا در قیامت است به این معنا که هر کس اعمال خود را با دستور و پیام قرآن هماهنگ سازد، در پیشگاه خدا معذور خواهد بود. معنای دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

تعبیر به «بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ» اشاره به این است که انسان نه تنها در عقاید و اعمال خود می‌تواند تکیه بر قرآن کند، بلکه براهین قرآنی در مقابل مخالفان؛ خواه در مبدأ و معاد باشد و خواه در برنامه‌های زندگی، بهترین برهان است.

۱. «اتحل» از ریشه «نحله» بر وزن «خرقه» و به معنای پذیرش مذهب و آیین است.

۲. «فلج» به معنای ظفر و پیروزی است.

تعبیر به «شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ» تأکید بیشتری بر این معناست که هر کس قرآن را شاهد و گواه خود در مقابل خصم بگیرد، بهترین شاهد و گواه محسوب خواهد شد و نتیجه آن همان چیزی است که در جمله پنجم آمده که استدلال و استشهاد به قرآن، سبب پیروزی و غلبه بر مخالفان است.

سپس امام علیه السلام در هفت وصف باقی مانده از ۴۲ وصفی که در این بخش از خطبه درباره قرآن بیان کرده، می فرماید: «قرآن نجات دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن کس که آن را به کار گیرد، نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه گذاری کند، و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد و علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند و گفتار والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند»؛ (وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِيئَةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ^۱، وَجَنَّةً لِمَنْ أَسْتَلَّامَ^۲، وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى).

در جمله های اول و دوم، مؤمنان به قرآن را، به کسی تشبیه می کند که بر مرکبی از نور سوار شده و به سوی آسمان سعادت در پرواز است، مرکبی مطمئن و راهوار.

در جمله سوم، قرآن را مدال افتخاری می شمارد برای همه کسانی که آن را نشانه زندگی خود قرار می دهند. آیات قرآن بهترین شعار و نشانه های آن بهترین نشانه هاست.

۱. «توسَّس» از ریشه «وسم» بر وزن «وصل» به معنای علامت گذاری گرفته شده است. این ریشه، گاه به معنای زیبایی نیز به کار می رود.

۲. «استلَّام» از ریشه «لثم» بر وزن «لعن» به معنای جمع کردن و التیام بخشیدن و هماهنگ نمودن میان دو چیز است و «استلام» به معنای پوشیدن زره یا سایر ابزارهای جنگ است، گویی میان این ابزار و بدن خود هماهنگی ایجاد می کند.

در جمله چهارم، آن را زرهی شمرده که انسان را در نبرد با دشمنان از گزند حوادث حفظ می‌کند. هم دشمنان ظاهری و مخالفان اسلام و هم دشمنان باطنی و درونی، یعنی هوای نفس و هم دشمن پنهانی یعنی شیطان.

در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف، درواقع به علوم حاصل از قرآن اشاره می‌کند؛ جمله «وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى» ممکن است اشاره به استدالات منطقی قرآن باشد و جمله «حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى» اشاره به حدیث نقلی و احادیثی که از ناحیه وحی به دست آمده است.

در آخرین جمله، به کاربرد علمی آن در مسئله قضاوت و داوری اشاره می‌کند. اگر قضا در این جمله به معنای داوری در مخاصمات باشد، و یا هرگونه حکم و قضاوت را شامل شود، در هر حال همه احکام فقهی و عقیدتی را در بر می‌گیرد.

نکته‌ها

۱. عظمت قرآن از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام

بحث درباره عظمت قرآن در خطبه‌های فراوانی از نهج البلاغه آمده است؛ ولی در هیچ خطبه‌ای بحثی به این گستردگی و جامعیت دیده نمی‌شود.

در ۴۲ امتیازی که امام علیه السلام در این خطبه ذکر فرموده، مطالبی است که ناظر ناآگاه ممکن است آن را ادعای بی‌دلیل پندارد؛ ولی با دقت در آیات خود قرآن، شواهد و دلایل کافی برای آن یافت می‌شود.

مثلاً اگر امام علیه السلام قرآن را معدن ایمان و سرچشمه علم می‌شمرد، به این علت است که قرآن مجید درباره مهم‌ترین مسائل عقیدتی، یعنی مبدأ و معاد، آن‌قدر دلایل گوناگون عقلی ذکر کرده که درهای ایمان به خدا و معاد را به‌روی هر انسان منصفی می‌گشاید.

در مسئله خدانشناسی، دست انسان‌ها را گرفته، به اوج آسمان‌ها و اعماق زمین می‌برد؛ آمد و شد منظم شب و روز، حرکت منظم بادها،^۱ آفرینش انواع حیوانات و گیاهان و میوه‌ها،^۲ پرواز پرندگان بر فراز آسمان^۳، حرکت ابرها و سیراب شدن سرزمین‌های تشنه بر اثر ریزش باران‌ها را^۴ که هر کدام جلوه‌ای از نظم عالم آفرینش است، به او نشان می‌دهد تا یقین پیدا کند که در ورای این دستگاه، مبدأ علم و قدرتی است که آن را به این صورت می‌گرداند. در مسئله معاد دست انسان حق طلب را گرفته به آغاز آفرینش می‌برد^۵ و صحنه‌های معاد را در عالم گیاهان^۶ و قدرت خدا را بر احیای استخوان پوسیده مردگان^۷ نشان می‌دهد.

در زمینه عدالت، آن قدر به آن اهمّیت داده که از وظایف حتمی مؤمنان^۸

۱. ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. (بقره، آیه ۱۶۴)
۲. ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَيْرٌ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُقِضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. (رعد، آیه ۴)
۳. ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. (نحل، آیه ۷۹)
۴. ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَيَتْرَى الرُّودُقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾، ﴿فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾. (روم، آیات ۴۸ و ۵۰)
۵. ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾. (اعراف، آیه ۲۹)
۶. ﴿وَاصْرَبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا﴾. (كهف، آیه ۴۵)
۷. ﴿وَاصْرَبْ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾. (يس، آیات ۷۸-۷۹)
۸. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾. (نساء، آیه ۱۳۵)

شمرده و اجرای آن را حتی درباره دشمنان سرسخت، توصیه می‌کند^۱ و انحراف از آن را گناهی بزرگ می‌شمرد.

اگر امیرمؤمنان علیه السلام قرآن را چشمه جوشان فیض الهی برای سیراب کردن قلوب علما و بهار دل‌های فقها می‌شمرد، دلیل آن در خود قرآن است، زیرا با این‌که هزاران تفسیر بر آن نوشته شده، باز هر روز دانشمندان به کشف تازه‌ای در قرآن مجید دست می‌یابند.

اگر امام علیه السلام می‌فرماید: قرآن سبب عزت و شوکت مسلمانان است، دلیلش این است که در آیات مختلف، آن‌ها را به وحدت کلمه و عدم تفرقه دعوت کرده و پیوند مؤمنان را پیوند برادران شمرده و نتیجه آن را عزت مؤمنان در سایه عزت خدا دانسته است.^۲

همچنین ریشه تمام موضوعاتی که امام علیه السلام به عنوان ۴۲ امتیاز برای قرآن در این بخش از خطبه ذکر فرموده، در خود قرآن است، که اگر جمع‌آوری شود یک کتاب قطور را تشکیل می‌دهد. دستوراتی که اگر به آن‌ها عمل شود به یقین این آثار از آن‌ها به دست می‌آید.

۲. دانشمندان بیگانه و قرآن

عظمت قرآن چنان است که نه تنها مسلمانان و پیشوایان بزرگ اسلام آن را به این اوصاف بزرگ می‌ستایند، بلکه دورافتادگان باخبر نیز پس از غور در آیات

۱. ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾. (مائده، آیه ۸)

۲. ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾. (آل عمران، آیه ۱۰۳)

﴿وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَالرَّسُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (منافقون، آیه ۸)

این کتاب بزرگ آسمانی، به عظمت آن اعتراف کرده و تعبیراتی به کار برده‌اند که بسیار قابل توجه است:

«آلبر ماله» مورخ و دانشمند معروف فرانسوی در کتاب تاریخ عمومی خود، درباره قرآن چنین می‌نویسد:

«قرآن کتاب به تمام معنا ممتازی است که جایگزین سایر کتاب‌های عالی و دربرگیرنده همه علوم (انسانی) است، کتابی است که هم دارای دستورات مذهبی و هم قوانین مدنی امروز است؛ هم نسخه راهنمای یک قاضی و هم کمال مطلوب یک پیشوای روحانی است».^۱

«ویل دورانت» دانشمند و فیلسوف معروف معاصر در کتاب تاریخ تمدن خود، می‌نویسد:

«قرآن در جان‌های ساده و بی‌آلایش، عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می‌آورد که از رسوم تشریفات ناروا دور است و از قید مراسم بت‌پرستی و کاهنی آزاد. ترقی اخلاق و فرهنگ مسلمین به برکت آن انجام شده و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آنان استوار ساخته است».

سپس می‌افزاید: «عقول آنان را از بسیاری از اوهام و خرافات و ظلم و خشونت‌رهایی بخشیده و مردم زبون را از حرمت و عزت نفس برخوردار ساخته و در جامعه مسلمین چنان اعتدال و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان که قلمرو انسان سفیدپوست بوده است، نظیر ندارد».^۲

«رالف لین تون» (نویسنده کتاب سیر تمدن) می‌نویسد:

«آموزشگاه عالی قرآن، راه ترقی و پیشرفت هر فرد را از هر طبقه به هر مقام

۱. تاریخ آلبر ماله، ج ۴، ص ۹۸-۱۰۱.

۲. تاریخ تمدن (ویل دورانت)، ج ۴، ص ۴۲۰.

هموار ساخته است، به گونه‌ای که حتی فرزند یک نفر برده، می‌تواند در جامعه اسلامی به مقامات عالی و والا برسد.^۱

پروفسور «دراپرز اروپ» می‌گوید:

«قرآن شامل پیشنهادهای و دستورات عالی اخلاقی است و از بخش‌هایی تشکیل شده که مورد قبول همگان قرار می‌گیرد. این دستورات به خودی خود کامل و رسا بوده و برای برنامه زندگی مردم، راهنمای حیات، و ضروری است.»^۲

«جان دیون پورت» مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می‌نویسد: «قرآن به اندازه‌ای از نقایص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اوّل تا به آخر آن را خواند بی آن‌که انسان کمترین ملامتی از آن احساس کند.»^۳

«گوته» شاعر و دانشمند مشهور آلمانی می‌گوید:

«سالیان دراز کشیشان از خدا بی‌خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدّس و عظمت آورنده آن، محمد صلی الله علیه و آله، دور نگاه داشته بودند؛ اما هر قدر که قدم در جاده علم و دانش گذاشتیم پرده‌های جهل و تعصّب نابجا از بین رفته و این کتاب توصیف‌ناپذیر (قرآن)، جهانیان را به سوی خود جلب کرده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان می‌گذارد، و سرانجام محور افکار مردم جهان می‌گردد.»^۴



۱. سیر تمدن، ص ۴۸۹.

۲. فرهنگ اسلام‌شناسان خارجی، ج ۱، ص ۱۴.

۳. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۱۱.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۶، ذیل آیات ۲۳-۲۴ سوره بقره.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلِيٌّ السِّبْطُ

كَانَ يُوصِي بِهِ أَصْحَابَهُ

از سخنان امام علیه السلام است

که پیوسته یارانش را به آن توصیه می کرد^۱

بخش اول

صفحه ۴۶۵

B»Bù , BMAMÜ , B«½AoXTwI , B AÀAè ùB , °I o¼EAK ÄB
 j e nB°Ñ EJA] B¼ Ä-v U E/BU ½BMB ¼ -°I AÀS »B»
 S dT°B »A /«j a -°Ij ½ » °A°B: # oÜw ù w B»:Aaw
 -d°B &I ñ wnB L{ , ÖMÿ ç ABÜä U , ÿn °IS e J »m°I
 B-ù , RA½u -i a a°I; °I ù B«½Ñv TE ù , Ñ] o°JBM A¼ U
 j m°Ij ½ -°Ij ½ñB nBÜè ö oAkç ?¼nk°Ij ½ A Ü¼E v A

۱. سند خطبه:

مرحوم کلینی قبل از مرحوم سید رضی بخش عمده این کلام را در «کافی» کتاب الجهاد (ج ۵، باب ماکان یوصی امیرالمؤمنین علیه السلام به عند القتال، ص ۳۶) نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۴).

لا تَشْعَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ
 «B Iw : ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
 &Añ ÜP, « °M °o z IT°KÄM °BML » سَلَامَةً &I ñ wn ¼B / « fñ °I
 oL a EB M ¼E ¼Bü, «B ÅOlà I °BM a Eo ¼E» : «B Iw
 / v û»B Å

صفحة ٤٧٥

بخش دوم

K ç B aBAE; -ù, ç wß IÑ BMC °I i ½S ÄJ fñ °I ¼A Y
 k e EB «ÄIT ù/ çB AB e nB °I ½, nBf °ÑÄ UB Bù, BM ü «°I
] o ,B M ü «°K ç o ô B aBAE; ½/ B, ü °B Å ¼oX , v û»
 Ñ ç ,Ñ-Ä ñ B, o] I ¼ LE½ «v °BM Ñ]B ù, B ¼Ñé üE B/BM
 / çk «°I

صفحة ٤٨١

بخش سوم

RA B °I ÅS â oÅB ÅB a E; ¼a °; ½]Bi kÜù, »B₂ I j Å Y
 ñ çE ù M «-° ñ ä °IRA ñ B °I , e k - °I â n I , «L °I
 E ç EÇ o Å Eñ à M { i «T ½I ° / B ¼ è ÅE ÅE , Ç o ÅE
 ò Äâ E ; ½Ñ] B ¼ qÄ , MÜÄ °I ¼ Ü{ E; ° ; j Ä T ½ q Å
 / «] B ¼ ¼B Å , ¼B B I , j «½

صفحة ٤٨٩

بخش چهارم

a ° ù ¼ üo T ¼ B L Å ° B ½ a Å ûh ° B U »B Iw & I ¼A
 e nA] , j { f B ÅE / B Å M B e E , A Li M à ° / nB»
 / »B Å U Å , » Å fo -B , j «]

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این گفتار خود به چهار موضوع مهم از تکالیف اسلامی سفارش می‌کند که هر کدام بخشی از خطبه را تشکیل می‌دهد.

در بخش اول، به مسئله نماز و اهمیّت آن می‌پردازد و به کیفیت عالی و کمیّت کافی آن اشاره کرده، نماز را وسیله نجات در آخرت و سبب پاکی از گناهان در دنیا و شست‌وشوی جان و دل از رذایل اخلاقی می‌شمرد و اهتمام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان راستین را به آن، یادآور می‌شود.

در بخش دوم، به مسئله زکات که بعد از نماز مهم‌ترین رکن ایمان است، می‌پردازد و آن را کفّاره گناهان و حجابی در برابر آتش دوزخ می‌شمرد و پرداخت آن را افتخاری بزرگ می‌داند، و کسانی را که از این نکته غافل‌اند سرزنش می‌کند.

در بخش سوم، به سراغ موضوع بسیار مهم دیگری می‌رود که آن، ادای امانت است. اهل امانت را سعادت‌مندان، و خائنان به امانت را شکست‌خوردگان و مأیوسان از رحمت الهی می‌شمرد و به تفسیر کوتاهی از آیه شریفه **﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...﴾** می‌پردازد.

در بخش چهارم، از موضوعی سخن می‌گوید که ضامن اجرای همه تکالیف و احکام الهی است و آن نظارت و احاطه علمی پروردگار بر همه اعمال انسان‌هاست. نه تنها خداوند احاطه علمی دارد، بلکه اعضا و جوارح و ضمائر انسان را نیز ناظران و مراقبان حق بر اعمال او می‌شمرد.

جمله **«كَانَ يُوصِي بِهِ أَصْحَابَهُ»** نشان می‌دهد که امام علیه السلام این سخن را در هر فرصت مناسبی تکرار می‌کرد و به یاران خود درباره این چهار اصل مهم هشدار می‌داد. سزاوار است پویندگان راه امام علیه السلام نیز همواره همین برنامه را ادامه دهند و خود و یاران خود را به این اصول چهارگانه نجات‌بخش، توصیه کنند.

بخش اول

تَعَاهِدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَأَسْتَكْبِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا،
أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ
/ «^a - °I₁ ½ » °A °B # oÜw ù °w B₂ : A^a w₁ e n^B °A
ñ wn B l₁ , ÖM[°] I₁ ç ABÜ[°] a U , ÿ n °S e J » m °B d T[°] B[°] A
ن °I ù B « ½ Ñ v T[°] E ù , Ñ] o °J B M^a Å ¼ U - d °B[°] & I
ö o Å k ç ? ¼ nk °I₁ ½ Å Ü ¼ E v Å B - ù , R A ¼ a₁ - i a a °I
o ç , i B T^½ « p B « Å^a E U ; m °I₁ ¼ - °I₁ ¼ ñ B] n B Ü e
n B U^a U ñ B] n[°] : » B L w & I ñ Ü ñ B ½ k ° i ¼ Å
& I ñ wn ¼ B / f[°] I B T^a °I ; B^a & I of l ; Å i M
a E o ¼ E[°] : » B L w & A ñ Ü[°] , « °B[°] o z I T[°] K Ä M °B M L »
/ v û[°] B Å o L^a a E B M[°] E ¼ B ù , B Å o l a I °B M

ترجمه

برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت از آن بکوشید. بسیار نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرب جویند، زیرا «نماز به عنوان فریضه واجب (در اوقات مختلف شب و روز) بر مؤمنان مقرر شده است». آیا پاسخ دوزخیان را در برابر این سؤال که «چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟» نمی شنوید که می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم»؟ (آری) نماز گناهان را فرو می ریزد، همچون فروریختن بر از درختان (در فصل پاییز) و طناب های معاصی را از گردن ها می گشاید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که بر

در خانه انسان باشد و او هر شبانه روز پنج مرتبه خود را در آن شست و شو دهد که بی شک چرک و آلودگی در بدنش باقی نخواهد ماند (نمازهای پنج‌گانه نیز روح و قلب انسان را شست و شو می دهند و آثاری از گناه در آن باقی نمی گذارند). آن گروه از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان و اموالی که مایه چشم روشنی است، آن‌ها را به خود مشغول نداشته است، حق نماز را خوب شناخته‌اند. خداوند سبحان درباره آن‌ها می فرماید: «آن‌ها مردانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی دارد» و رسول خدا بعد از بشارت به بهشت، خویش را برای نماز به تعب و مشقت می انداخت، زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در برابر آن شکبیا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است)، آن حضرت پی در پی اهل بیت خود را به نماز دعوت می کرد و خود را به آن وادار می فرمود (و در انجام آن اصرار و شکیبایی داشت).

شرح و تفسیر

اهمیت فوق العاده نماز

همان‌گونه که در بحث «خطبه در یک نگاه» گفته شد، امام علیه السلام در این خطبه به چهار امر مهم که از ارکان دین محسوب می شوند اشاره کرده، بر آن‌ها تأکید می ورزد. سه امر آن مربوط به فروع دین (نماز، زکات، و حفظ و ادای امانت) و یک امر آن از آثار اصول دین است و آن ایمان به حضور الهی در همه جا و علم او به تمام مضمرات قلوب و اعمال جوارح است.

در بخش اول که مربوط به نماز است به آثار مهم معنوی و تربیتی نماز و عاقبت شوم تارکان و سبک‌شمرندگان آن پرداخته، نمازگزاران واقعی را معرفی می کند، نخست می فرماید: «برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت از

آن بکوشید. بسیار نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرّب جوید؛ (تَعَاهِدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَأَسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا).

در این عبارت کوتاه چهار دستور درباره نماز داده شده است: تعاهد، محافظت، استکثار، و تقرّب جستن.

منظور از «تعاهد» سرکشی و اصلاح کردن است. این تعبیر در مورد کسی که به املاک و مزارع خود سرکشی کرده و در اصلاح آن می‌کوشد به کار می‌رود، بنابراین جمله امام علیه السلام اشاره به این است که آموزش‌های خود را در مورد واجبات و مستحبات و مکروهات نماز ادامه دهید به گونه‌ای که نماز شما هر روز از روزهای گذشته بهتر باشد.

منظور از محافظت که در آیه ۲۳۸ بقره نیز به آن اشاره شده: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ نگاهداری نماز از موانع و ربا و سُمعه و مانند آن است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور حفظ اوقات هر نماز در وقت فضیلت آن است.

تعبیر به «استکثار» اشاره به همان چیزی است که در روایت معروف نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که می‌فرماید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَمَنْ شَاءَ اسْتَكْثَرَ؛ نماز بهترین کار است، هر کس بخواد به مقدار کم به جا می‌آورد و هر کس بخواد (و توان داشته باشد) به مقدار زیاد».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الصَّلَاةُ وَالْبِرُّ وَالْجِهَادُ؛ بهترین اعمال نزد خداوند متعال نماز است و نیکوکاری و جهاد».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۰۸، ح ۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، باب استحباب اختیار الصلاة علی غیرها، ص ۲۷، ح ۷.

در چهارمین جمله که در واقع نتیجه جمله‌های سه گانه قبل است، می‌فرماید: (به وسیله نماز به درگاه خدا تقرب جوید).

در حدیث معروف از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «الصلوة قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ؛ نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری است».^۱

سپس امام علیه السلام به ذکر دلیل برای این دستورات مهم در مورد نماز پرداخته و به هفت نکته اشاره می‌کند و به آیاتی از قرآن مجید و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می‌فرماید.

نخست می‌گوید: «زیرا نماز به عنوان فریضه واجب (در اوقات مختلف شب و روز) بر مؤمنان مقرر شده است»؛ «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا».^۲

مفسران برای این آیه دو تفسیر ذکر کرده‌اند: نخست این که منظور از «موقوت» واجب است، زیرا این تعبیر به جای وجوب به کار می‌رود. دیگر این که اشاره به اوقات نماز است که باید همه مؤمنان به دقت مراقب آن باشند و هر نمازی را در وقت خود به جا آورند.

سپس به ذکر دلیل دوم پرداخته، می‌فرماید: «آیا پاسخ دوزخیان را در برابر این سؤال که «چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟» نمی‌شنوید که می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم»؟»؛ «أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَيَّ جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُنُّوْا: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۴.

۱. کافی، ج ۳، باب فضل الصلاة، ص ۲۶۵، ح ۶.

۲. نساء، آیه ۱۰۳.

۳. «سقر» در اصل از ریشه «سقر» بر وزن «فقر» به معنای دگرگون شدن و ذوب گشتن و تغییر رنگ دادن و آزار دیدن بر اثر تابش آفتاب گرفته شده است و چون جهنم این آثار را به نحو اشد دارد، یکی از نام‌هایش «سقر» است. از بعضی روایات استفاده می‌شود که «سقر» نام بخش خاصی از دوزخ است که جایگاه متکبران است.

۴. مدثر، آیات ۴۲ و ۴۳.

البته در ادامه آیه شریفه مزبور به چند گناه دیگر که عامل ورود آنها در دوزخ شده اشاره گردیده است: «عدم اطعام مساکین، هم صدا شدن با اهل باطل و تکذیب روز قیامت»؛ «وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ»^۱؛ ولی مهم این جاست که قرآن مجید ترک نماز را قبل از همه این‌ها بیان کرده است و این نشانه روشنی بر اهمیّت نقش نماز در سعادت و نجات انسان‌هاست.

در ضمن، این آیات دلیل روشنی بر مجازات کفّار برای ترک فروع دین همانند ترک اصول دین است و این مسئله پیچیده را حل می‌کند.

امام علیه السلام در بیان سومین و چهارمین دلیل برای اثبات اهمیّت نماز می‌فرماید: «نماز گناهان را فرو می‌ریزد، همچون فروریختن بر از درختان (در فصل پاییز) و طناب‌های معاصی را از گردن‌ها می‌گشاید»؛ (وَإِنَّهَا لَتَحْتُ الذُّنُوبَ حَتَّىٰ ٱلْوَرْقِ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبْقِ^۳).

آری، همان‌گونه که نماز به مضمون آیه شریفه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۴ از گناهان آینده جلوگیری می‌کند، بر گناهان گذشته نیز از طریق توبه و انابه به درگاه الهی که نماز بستر آن را فراهم می‌سازد اثر می‌گذارد و گناهی را که همچون طناب بر گردن انسان قرار گرفته و مانع پیشرفت و ترقی او می‌شود، باز کرده و انسان را آزاد می‌سازد.

در حدیثی از سلمان فارسی می‌خوانیم که می‌گوید: من با رسول خدا صلی الله علیه و آله در

۱. مدثر، آیات ۴۴-۴۶.

۲. «حتّ» در اصل به معنای جدا کردن برگ‌های درختان است و گاه در جدا کردن اشیای دیگر نیز به کار می‌رود.

۳. «ربق» بر وزن «صفت» جمع «ربق» بر وزن «فعل» به معنای طنابی است که دستاویزهای متعددی در آن است و معمولاً هنگامی که می‌خواهند حیوانات را به صف کنند هر کدام را به یکی از آن دستاویزها می‌بندند.

۴. عنکبوت، آیه ۴۵.

سایه درختی نشسته بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله شاخه‌ای از آن درخت را گرفت و تکان داد در این هنگام بر ها فرو ریختند، سپس فرمود: «أَلَا تَسْأَلُونِي عَمَّا صَنَعْتُ؟» آیا نمی‌پرسید چرا این کار را کردم؟» عرض کردند: ای رسول خدا! خودت به ما خبر ده! فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتَّتْ وَرَقُ هَذِهِ الشَّجَرَةِ؛ بنده مسلمان هنگامی که به نماز برمی‌خیزد گناهان او فرو می‌ریزد همان‌گونه که بر های این درخت فرو ریخت»^۱.

سپس امام علیه السلام در پنجمین استدلال خود به کلام معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اهمیت نماز استناد می‌جوید، می‌فرماید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که بر در خانه انسان باشد و او هر شبانه‌روز پنج مرتبه خود را در آن شست و شو دهد که بی‌شک چرک و آلودگی در بدنش باقی نخواهد ماند (نمازهای پنج‌گانه روزانه نیز آن چنان روح و قلب انسان را شست و شو می‌دهد که آثاری از گناه در آن باقی نمی‌گذارد)»؛ «وَسَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَنْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟»^۲.

با توجه به این‌که در متن خطبه تعبیر به «حمه» (چشمه آب گرم یا آب‌های گرمی که به‌عنوان درمان بیماری‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد) شده روشن می‌شود که نماز همچون چشمه آب معمولی نیست، بلکه چشمه خاصی است که آثار فوق‌العاده‌ای در زدودن آلودگی‌ها دارد؛ ولی باید توجه داشت که این تعبیر تا آن‌جا که ما تفحص کردیم تنها در کلام امام علیه السلام و در این خطبه آمده است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، باب استحباب كثرة التفضل، ص ۷۶، ح ۳.

۲. «درن» بر وزن «لجن» به معنای چرک و آلودگی است.

۳. این حدیث را مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعة، ج ۳، باب وجوب الصلوات الخمس، ص ۶، ح ۳ آورده است. با این تفاوت که به جای «حمه» «نهر» و «النهر الجاری» ذکر شده است. همین مضمون در مسند احمد، ج ۱، ص ۷۲ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۳۲ نیز آمده است.

این تأثیر ممکن است از این جهت باشد که نماز روح تقوا را در انسان زنده می‌کند و به مضمون «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۱ او را از فحشا و منکرات، در آینده باز می‌دارد و طبعاً درباره‌ی به گذشته نیز دعوت به توبه می‌کند. امام علیه السلام در ادامه سخن در ششمین استدلال خود به آیه دیگری در قرآن مجید که مقام والای نمازگزاران را بیان می‌کند استناد می‌جوید، می‌فرماید: «گروهی از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان و اموالی که مایه چشم‌روشنی است آن‌ها را به خود مشغول نداشته است، حق نماز را خوب شناخته‌اند. خداوند سبحان درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: «آن‌ها مردانی هستند که تجارت و بیع، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی‌دارد»؛ (وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِّنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «رِجَالٌ لَا تُلْهِبُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ»^۲).

باید توجه داشت که آیه فوق به فاصله یک آیه از آیه نور در قرآن مجید واقع شده و در آیه قبل از آن سخن از بیوت مرتفعی است که نور پرفروغ الهی در آن می‌درخشد و صبح و شام در آن تسبیح و تحمید خدا می‌شود و افرادی که در آیه مورد بحث به آنان اشاره شده، همانند پاسداران نور الهی هستند که زرق و برق دنیا آن‌ها را به خود مشغول نمی‌کند و از یاد خالق و کمک به خلق باز نمی‌دارد. سرانجام در بیان هفتمین و آخرین دلیل برای اهمیت نماز، به برنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برگرفته از قرآن مجید است اشاره کرده، می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از بشارت به بهشت، خویش را برای نماز به تعب و مشقت می‌انداخت، زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در برابر آن

۱. عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. نور، آیه ۳۷.

شکیبا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است) لذا آن حضرت پی در پی اهل بیت خود را به نماز دعوت می کرد و خود را به آن وادار می فرمود (و در انجام آن اصرار و شکیبایی داشت)؛ «وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصَبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۲، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَيَصْبِرُ^۳ عَلَيْهَا نَفْسَهُ).

این دلایل هفت گانه که امیرمؤمنان علی علیه السلام برای بیان اهمیت نماز از آیات قرآن و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده و دهها دلیل دیگر که به یقین، امام علیه السلام در مقام بیان همه آنها نبوده است، نشان می دهد که نماز چه گوهر گران بهایی است و چه تأثیری در تربیت و سعادت انسان دارد و دور ماندن از نماز و برکات آن، چه خطراتی ایجاد می کند.

نکته

نقش نماز در تربیت انسان

انسان موجود فراموش کاری است؛ نه تنها دیگران را فراموش می کند، بلکه بسیار می شود که به خود فراموشی نیز مبتلا می گردد و این خود فراموشی بزرگترین دشمن سعادت اوست.

دو عامل مهم به این خود فراموشی کمک می کنند: نخست، نیازهای واقعی زندگی روزانه است به خصوص در زمانی که زندگی پیچیده و پر از مشکلات

۱. «نصب» بر وزن «خجل» به معنای خسته و فرسوده است و صفت مشبّهه از ریشه «نصب» بر وزن «حسب» به معنای خستگی و کوفتگی است.

۲. طه، آیه ۱۳۲.

۳. «بصیر» از ریشه «صبر» به معنای شکیبایی است و قابل توجه است که این فعل غالباً به صورت لازم استعمال می شود؛ ولی گاه معنای متعدی هم دارد؛ یعنی وادار به صبر کردن، و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

شود، و دیگری، نیازهای خیالی و زرق و برق‌ها و تشریفات آمیخته با هوا و هوس‌ها و عشق به مال و جاه و شهوات است. در این حال درست به مسافری می‌ماند که در دو طرف جاده، قصرهای سر به فلک کشیده و شاهدان زیباروی را می‌بیند که ناگهان او را از مسیر اصلی بازداشته و به پرتگاه می‌کشاند.

مهم‌ترین آثار نماز، بیدار ساختن انسان و پایان دادن به خودفراموشی است، زیرا هنگامی که یاد خدا به میان آمد، وضع به کلی دگرگون می‌شود. آیه شریفه «**أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي**»^۱ که فلسفه نماز را یاد خدا می‌شمارد و آیه شریفه «**لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**»^۲ که بعد از جمله «**إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**» آمده، نشان می‌دهد که ریشه اصلی فلسفه نماز در یاد خدا نهاده شده است؛ زیرا سرچشمه همه گناهان، حب دنیا و دنیاپرستی است که ذکرالله، انسان را از آن بازمی‌دارد، همان‌گونه که در آیه ۲۹ سوره نجم می‌خوانیم: «**فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ زِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**»؛ «حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی گردانده و جز دنیا را نخواسته، اعراض کن».

طبق آیات دیگر قرآن، شیطان در اطراف قلب انسان، طواف می‌کند، همین که یاد خدا در آن پیدا شود می‌گریزد: «**إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِنَّا لَهُمْ مُبْصِرُونَ**»^۳.

و اگر می‌بینیم که در روایات اسلامی، نماز عمود دین و چشمه آب زلال پاک‌کننده شمرده شده، دلیلش همین است؛ به‌ویژه اگر این نماز به صورت جماعت اقامه شود و مؤمنان، دسته‌جمعی به درگاه خدا روی آورند. در روایتی از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «هر کس نمازهای پنج‌گانه روزانه را با

۱. طه، آیه ۱۴.

۲. عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. اعراف، آیه ۲۰۱.

جماعت (با شرایط کامل) بخواند، هر کار نیکی را درباره او گمان داشته باشید و شهادت او را بپذیرید؛ (مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ فِي جَمَاعَةٍ فَظَنُّوا بِهِ كُلَّ خَيْرٍ وَأَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ).^۱

اگر به مقدمات نماز (طهارت، وضو و غسل) که انسان را به پاکی جسم و جان، دعوت می‌کند و شرایط دیگر آن مانند پاک و حلال بودن لباس و توجه به کعبه، کهن‌ترین مرکز توحید، و ارکان و محتوای آیات و اذکار و تعقیبات آن، نگاهی شود، دید و فهم انسان را درباره اهمیت فوق‌العاده این عبادت بزر و بی‌نظیر، گسترش می‌دهد و نشان می‌دهد که نماز چه نقش مهمی در تربیت انسان و رساندن او به جوار قرب خدا در سیر و سلوک معنوی و عرفانی دارد.

بخش دوم

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَمِنَ النَّارِ حِجَازًا وَوَقَايَةً فَلَا يُثْبِتُهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَلَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهُمُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُورٌ الْأَجْرِ، ضَالٌّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ النَّدَمِ

ترجمه

سپس زکات، همراه نماز، وسیله تقرب مسلمانان به خدا قرار داده شده است، کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفاره (گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ). بنابراین نباید هیچ کس درباره آنچه (در راه خدا) پرداخته دل مشغولی داشته باشد و برای ادای آنچه داده است تأسف بخورد، زیرا آن کس که بدون طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را بپردازد، در مورد سنت پیامبر، جاهل بوده، از گرفتن پاداش مغبون شده و در عمل گمراه است و پشیمانی او طولانی خواهد بود.

شرح و تفسیر

برکات زکات

همانگونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام علیه السلام در این خطبه به چهار برنامه بسیار مهم اشاره می کند که نخستین آن ها نماز بود و بحث آن به صورت جداگانه بیان شد. اکنون نوبت زکات است، می فرماید: «سپس زکات، همراه نماز، وسیله

تَقَرَّبَ مُسْلِمَانَانِ بِخَدَا قَرَار دَادَه شَدَه اَسْت»؛ (ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جَعَلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ).

«قربان» در این جا به معنای چیزی است که موجب تقرب به سوی خدا می شود و می دانیم که نماز، رابطه خلق با خالق و زکات، رابطه خلق با سایر بندگان خداست که ارتباط با آنها نوعی ارتباط با خدا محسوب می شود. شایسته توجه است که نماز و زکات در ۲۷ آیه از قرآن مجید در کنار یکدیگر قرار گرفته اند که نشان می دهد این دو برای تأمین سعادت فرد و جامعه، لازم و ملزوم یکدیگرند.

سپس امام علیه السلام بعضی از آثار مهم زکات و شرایط آن را برمی شمرد، می فرماید: «بنابراین هر کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفاره (گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ) برای او خواهد بود»؛ (فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيْبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَمِنَ النَّارِ حِجَازًا وَوَقَايَةً).

مطابق این تعبیر امام علیه السلام، نخستین شرط برای قبولی زکات این است که با میل و رغبت و به عنوان امتثال فرمان پروردگار و جلب رضای او آن را پردازد و در چنین حالتی دو اثر مهم دارد که یکی از آنها کفاره گناهان پیشین است و دیگری حجاب بودن در مقابل آتش دوزخ.

به یقین کسی که زکات را با کراهت پردازد و نتواند عشق و علاقه به مال را از دل بیرون کند، ادای تکلیف کرده، اما از برکات معنوی و روحانی و اخلاقی آن بهره مند نخواهد شد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ؛ سراسر زمین قیامت را آتشی فرامی گیرد جز سایبان مؤمن که صدقات او سایبانی برای او می شود».^۱

۱. کافی، ج ۴، باب فضل الصدقة، ص ۳، ح ۶.

قرآن مجید یکی از صفات منافقان را این می‌شمارد که اگر انفاقی در راه خدا می‌کنند با کراهت توأم است و به همین دلیل مقبول درگاه الهی نمی‌افتد: ﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ... وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾.^۱ در ادامه این سخن، امام علیه السلام نتیجه‌گیری می‌کند و می‌فرماید: «پس نباید هیچ کس به آنچه (در راه خدا) پرداخته دلبستگی داشته باشد و برای ادای آنچه داده است بسیار تأسف بخورد»؛ (فَلَا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَلَا يُكْتِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ)^۲.

آری! مردم دو گروه‌اند؛ گروهی زکات و سایر صدقات خود را با نهایت خشنودی در راه خدا می‌دهند و به مضمون ﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرُجَاهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً﴾^۳ همه عشق و علاقه آن‌ها متوجه جلب رضای پروردگار است؛ نه انتظار سپاسگزاری دارند و نه پاداش و جزایی از گیرندگان می‌طلبند؛ ولی گروه دیگری به سختی جان‌کندن، زکات را از خود جدا می‌کنند و پیوسته دلشان نگران آن است و گاه و بی‌گاه می‌گویند: فلان مالی که برای زکات دادیم چقدر خوب و مرغوب بود و چه اندازه برای آن زحمت کشیده بودیم و اگر امروز در دست ما بود چنین و چنان می‌شد. این گروه، مصداق همان چیزی هستند که امام علیه السلام در عبارت مورد بحث، فرموده است. اکنون ببینیم که امام علیه السلام پیامدهای منفی آن را چگونه بیان می‌کند، می‌فرماید: «زیرا آن‌کس که بدون طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را پردازد، درباره سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، جاهل بوده، از گرفتن پاداش مغبون شده، و در عمل گمراه است و پشیمانی او طولانی خواهد بود»؛ (فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مُعْبُونٌ الْأَجْرِ، ضَالٌّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ النَّدَمِ).

۱. توبه، آیه ۵۴.

۲. «لهف» به معنای غصه، تأسف، اندوه و افسوس است.

۳. دهر، آیه ۹.

در تفسیر جمله «يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا» جمعی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: منظور این است که انسان با ایمان در ادای زکات و سایر قربات حتی انتظار برکت مال و برخورداری از مواهب بیشتر الهی را نداشته باشد، بلکه تنها رضا و خشنودی خدا را در نظر بگیرد؛ ولی این تفسیر با تعبیر «جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ» و «ضَالُّ الْعَمَلِ» سازگار نیست، زیرا از روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که انتظار فضل و عنایت الهی در این گونه موارد نه تنها ممنوع نیست، بلکه مرغوب است.

در روایات زکات و صدقه وارد شده است که در هنگام تنگدستی از طریق دادن صدقه، گشایش روزی بطلید^۱ و حتی قرآن مجید می‌گوید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِئُ الرِّبَا وَالصَّدَقَاتِ»؛ «خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد».^۲

ولی دو تفسیر دیگر برای این جمله می‌توان گفت که با جمله‌های دیگر هماهنگ‌تر است؛ نخست این که این جمله ادامه جمله «غَيْرُ طَيِّبٍ النَّفْسِ بِهَا» باشد؛ یعنی هنگام زکات، نه طیب خاطر دارد نه امید برتر از آن از سوی خدا. بدیهی است که چنین کسی برخلاف سنت عمل کرده و به گمراهی کشیده شده است. دیگر این که کسی که به هنگام ادای زکات، رضایت درونی ندارد و در عین حال برتر از آن را از خدا می‌طلبد، سخت در اشتباه و جاهل به سنت است.

نکته

زکات، رکن مهم جامعه اسلامی

زکات، بعد از نماز، مهم‌ترین برنامه اسلام است؛ در نماز سخن از رابطه با

۱. «إِذَا أُمَّلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۸).

۲. بقره، آیه ۲۷۶.

خالق است و در زکات، رابطه با خلق خدا. در واقع صدق و راستی انسان در موضوع رابطه با خالق، هنگامی ثابت می‌شود که رابطه او با خلق قوی باشد؛ از مشکلات آنان باخبر گردد، در حل آن بکوشد، در برابر دردمندان و بی‌نویان و محرومان هم‌دردی نشان دهد و تا آن‌جا که در توان دارد به کمک آن‌ها بشتابد که روشن‌ترین مظهر آن پرداخت زکات است. به همین دلیل همان‌گونه که در سابق اشاره شد در ۲۷ آیه از قرآن مجید، «نماز» و «زکات» در کنار هم قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، یکی از خطرناک‌ترین پدیده‌های اجتماعی، فاصله طبقاتی است؛ قشری مرفه و صاحب همه چیز و قشری محروم از نیازهای ابتدایی زندگی در برابر هم قرار گیرند که هم به قشر محروم آسیب می‌رسد و هم بر اثر واکنش‌های شدید آن قشر، قشر مرفه آسیب می‌بیند و ناامنی در کل جامعه آشکار می‌شود.

در آیه ۱۹۵ سوره بقره می‌خوانیم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» مفهومش این است که اگر می‌خواهید از هلاکت نجات یابید انفاق در راه خدا را فراموش نکنید.

در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام اشاره لطیفی به این حقیقت شده است، زیرا بعد از تقسیم اقسام جامعه به عالم و جاهل و غنی و فقیر می‌فرماید: «وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ»^۱ یعنی هنگامی که اغنیا از نیکی به محرومان بخل ورزند، محرومان جامعه، آخرت خویش را به دنیا می‌فروشند و قیام می‌کنند و همه قوانین اجتماعی را در هم می‌شکنند.

از سوی سوم، صفات رذیله‌ای در بسیاری از انسان‌ها بالفعل یا بالقوه وجود دارد که جز با پرداخت زکات ریشه‌کن نمی‌شود. قرآن مجید می‌گوید: «خُذْ مِنْ

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۶، ح ۴۴.

أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...»؛ «از اموال آن‌ها صدقه‌ای (به‌عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن آن‌ها را پاک سازی و پرورش دهی». ^۱ آری! پرداخت زکات تأثیر فوق‌العاده‌ای در تهذیب نفس و پرورش عالی‌ترین صفات انسانی دارد.

بخش سوم

ثُمَّ آدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَقَدْ حَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا. إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى
السَّمَاوَاتِ الْمَنِينَةِ، وَالْأَرْضِ زِينِ الْمَدْحُورَةِ، وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ
الْمَذْصُوبَةِ فَلَا أُطْوَلُ وَلَا أُعْرَضُ، وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا. وَلَوْ أَمْتَنَعَ
شَيْءٌ بِطَوْلٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَامْتَنَعَ؛ وَلَكِنْ أَشْفَقْنَا مِنْ
MÜA°I , ¼N] B¼ ÜÄ , ¼B»ß I , i «¼d Äa E i ¼N] B¼ ÜÄ /
] B¼/i

ترجمه

سپس (خداوند) ادای امانت (را بر عهده همگان گذاشته است)، آن کس که
اهل آن نیست ناامید و ناکام خواهد شد. این امانت بر آسمان‌های برافراشته
وزمین‌های گسترده و کوه‌های مرتفع که از آن‌ها طولانی‌تر و عریض‌تر و برتر
و بزرگ‌تر پیدا نمی‌شود، عرضه شد (ولی آن‌ها قدرت تحمل آن را نداشتند و آن
را نپذیرفتند) و اگر بنا بود چیزی به سبب (غرور قدرت به دلیل) طول و عرض
و قوتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد به یقین آسمان و زمین و کوه‌ها
امتناع می‌کردند؛ ولی آن‌ها (نه به دلیل غرور، بلکه) از عقوبت الهی (به سبب عدم
ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان‌تر از آن‌ها - یعنی
انسان - از آن بی‌خبر بود، درک کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان بود.

شرح و تفسیر

اهمیت ادای امانت

امام علیؑ در بخش سوم خطبه - بعد از بیان اهمیت نماز و زکات - مسئله بسیار

مهم دیگری را طرح می‌کند و آن «ادای امانت» است. همان موضوعی که اگر انجام نشود همه برنامه‌ها ابتر و بی‌نتیجه خواهد بود، می‌فرماید: «سپس (خداوند) ادای امانت (را بر عهده انسان‌ها گذاشت). به راستی آن‌کس که از اهل آن نیست، ناامید و ناکام خواهد شد»؛ (ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا).

در این‌که منظور از ادای امانت در این‌جا چیست؟ بعضی از شارحان برای آن محدودیت قائل شده و آن را به معنای ولایت و امامت، یا مانند آن دانسته‌اند، در حالی که قرار گرفتن ادای امانت بعد از نماز و روزه، نشان می‌دهد که مفهوم عامی از آن اراده شده است، زیرا ادای امانت پایه همه فعالیت‌های مثبت اجتماعی است که اگر خیانت در امانت‌ها راه یابد، اعتماد همگان متزلزل می‌شود، همکاری اجتماعی از میان می‌رود و محیطی مملو از سوءظن و فساد و نابسامانی به وجود می‌آید، لذا در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که راستگویی و ادای امانت به خوبان و بدان، جزء برنامه‌های او بود».^۱

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغِنَى وَالْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ؛ امانت‌داری، بی‌نیازی و ثروتمندی می‌آورد و خیانت، فقر و ناداری».^۲

شایسته است توجه شود که امانت دو معنا دارد: معنایی خاص که شامل امانت‌های مالی مردم می‌شود که نزد یکدیگر می‌سپارند و حفظ آن از اوجب واجبات است و دیگر، معنای عام که شامل هر گونه موهبت و مسئولیت الهی

۱. کافی، ج ۲، باب الصدق و اداء الأمانة، ص ۱۰۴، ح ۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۴، ح ۶.

می‌شود. به این ترتیب عمر ما، فرزندان ما، کشور ما، مقامات اجتماعی و حکومت‌های الهی، همه اماناتی است که به ما سپرده شده و نباید در آن خیانت شود.

این مفهوم عام، هم شامل امانت‌های مادی مردمی و هم امانت‌های الهی و معنوی می‌شود و حفظ همه آن‌ها از ارکان دین است که امام علیه السلام بعد از بیان نماز و زکات به آن پرداخته است.

جمله‌های بعد از آن به خوبی نشان می‌دهد که هدف از ذکر امانت در این جا، همان مفهوم عام است، چون در تعقیب این جمله، امام علیه السلام می‌فرماید: «این امانت بر آسمان‌های برافراشته و زمین‌های گسترده و کوه‌های مرتفع که از آن‌ها طولانی‌تر و عریض‌تر و برتر و بزرگ‌تر پیدا نمی‌شود، عرضه شد (ولی آن‌ها قدرت تحمل آن را نداشتند و آن را نپذیرفتند)»؛ **﴿إِنَّهَا عَرْضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمُنْبِيَّةِ^۱، وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةِ^۲، وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنصُوبَةِ، فَلَا أَطْوَلَ وَلَا أَعْرَضَ، وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا﴾**.

سپس می‌افزاید: «و اگر بنا بود چیزی به سبب طول و عرض و قوت و قدرتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد، به یقین آسمان و زمین و کوه‌ها امتناع می‌کردند؛ ولی آن‌ها (نه به دلیل غرور و قدرت، بلکه) از عقوبت الهی (به سبب عدم ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان‌تر از آن‌ها - یعنی

۱. «مُنْبِيَّة» از ریشه «بنا» گرفته شده که مفهوم آن روشن است و چون وجود بنا در ساختار زمین و آسمان مطلب واضحی است، نیاز به بیان ندارد؛ براین اساس این واژه اشاره به مفهوم مهم‌تری می‌کند و آن بلندی و رفعت و عظمت بناست.

۲. «مَدْحُورَة» از ریشه «دحو» بر وزن «محو» به معنای گستردن گرفته شده است و منظور از «دحو الارض» این است که در آغاز - همان‌گونه که علم زمین‌شناسی نیز تأیید می‌کند - تمام سطح زمین را آب‌های حاصل از باران‌های سیلابی نخستین فراگرفته بود؛ این آب‌ها به تدریج در گودال‌های زمین جای گرفتند و خشکی‌ها از زیر آب سر برآوردند و زمین آماده سکونت انسان‌ها شد.

انسان - از آن بی خبر بود درک کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان بود؛ (وَلَوْ اِمْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ اَوْ عَزِيزٍ اَوْ قُوَّةٍ اَوْ عِزٍّ لَامْتَنَعَنَ؛ وَلَكِنْ اَشْفَقْنَا مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَعَقَلْنَا مَا جَهَلُ مَنْ هُوَ اَضْعَفُ مِنْهُمْ، وَهُوَ الْاِنْسَانُ، **اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**).

این کلام امام علیه السلام اشاره به همان چیزی است که در آیه ۷۲ سوره احزاب آمده است که می فرماید: **اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَا مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**؛ «ما امانت (تعهد، تکلیف و ولایت الهی) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم. آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند (و اظهار ناتوانی کردند)؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ستمکار و نادان بود (چون بر خود ستم کرد و قدر این مقام والا را ندانست)».

نکته‌ها

۱. مطلبی مهم و پیچیده

در این آیه نکته مهم و پیچیده‌ای وجود دارد و آن این‌که منظور از این امانت الهی که آن قدر سنگین بود که آسمان و زمین و کوهها از پذیرش آن سر باز زدند، چیست؟

بسیاری از مفسران آن را همان تکلیف الهی و اوامر و نواهی و ایمان و از جمله ولایت معصومین علیهم السلام می‌دانند، و عدم پذیرش آن را از سوی آسمان و زمین، به دلیل عدم استعداد آنها برای پذیرش این مسئولیت می‌شمردند، بنابراین عرضه داشتن این تکلیف الهی بر آنها به زبان حال بوده است، هر چند بعضی معتقدند که خداوند در آن زمان عقل و هوش کافی را برای مخاطب شدن جهت پذیرش دین به آنها عطا فرمود؛ ولی به هر حال انسان با دارا بودن استعداد فوق‌العاده الهی آن را پذیرا شد.

به یقین این افتخار بزرگی برای انسان است که مخاطب او امر و نواهی الهی است و لذا روز بلوغ خود را جشن می‌گیرد.

از همین رو «ظلوم و جهول» را به پایان کار، تفسیر کرده‌اند یعنی در پذیرش این بار امانت ظلوم و جهول نبود، بلکه در ادای حق آن بر خویشتن ظلم کرد و قدر مقام خود را ندانست و به آن جاهل بود.^۱

این روشن‌ترین تفسیری است که می‌توان برای آیه فوق بیان کرد؛ ولی از دو جهت با آنچه در خطبه مورد بحث آمده سازگار نیست: نخست این که می‌گوید: اگر آسمان و زمین و کوه‌ها زیر بار این امانت نرفتند، به واسطه عقل و هوشیاری آنها بود و دیگر این که انسان که از آنها ضعیف‌تر بود بر اثر جهل و نادانی به خویشتن ظلم کرد و زیر بار این امانت رفت؛ بنابراین، پذیرش این امانت تکلیف، نقطه ضعفی برای انسان‌ها و عدم پذیرش آن از سوی آسمان و زمین نقطه قوتی برای زمین و آسمان محسوب می‌شود.

این معنا علاوه بر این که با آیه فوق نمی‌سازد با آیات دیگر قرآن نیز سازگار نیست، زیرا خداوند انسان را برترین موجود آفرینش معرفی کرده و درباره او «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۲ فرموده و تمام فرشتگان را دستور داده است برای او سر فرود آورند و او را «خليفة الله» در زمین معرفی کرده و در حق او «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۳ فرموده است. آیا ممکن است انسان با این افتخارات، از جماداتی مانند زمین و آسمان و کوه‌ها ضعیف‌تر و پست‌تر باشد؟!

به راستی مسئله پیچیده‌ای است و جمع میان محتوای این خطبه با آیه شریفه

۱. برای آگاهی بیشتر، به تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۲، ذیل آیه ۷۲ سوره احزاب مراجعه کنید.

۲. اسراء، آیه ۷۰.

۳. بقره، آیه ۳۰.

کار آسانی نیست و شارحان نهج البلاغه نیز در پی حلّ این مشکل نرفته‌اند. تنها راه حلی که به نظر می‌رسد این است که آیه را یک قضیه کلیه بدانیم و کلام امام علیه السلام را بر قضیه جزئیه حمل کنیم. به این معنا که بگوییم: کلام امام علیه السلام ناظر به گروهی از انسان‌هاست، گروهی که به حکم آیه شریفه ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱ عقل و دانشی ندارند و پرده‌های جهل و غرور و غفلت و هواپرستی بر فکر آن‌ها افتاده و پذیرش این امانت الهی به جای این که مایه افتخاری برای آن‌ها شود سبب بدبختی آن‌ها شده است و نظیر آن را در قرآن مجید درباره بیماردلان و منافقان می‌خوانیم: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾؛ «و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از آنان (به افراد دیگر) می‌گویند: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟ (به آن‌ها بگو): اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده است و آن‌ها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال‌اند و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده، و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».^۲

شایسته است این مسئله از سوی پژوهشگران، بیش از این، مورد غور و بررسی قرار گیرد.

۲. مهمترین نشانه ایمان

حفظ امانت، چه به معنای خاص آن، که همان حفظ سرمایه‌های مالی دیگران است و چه به معنای عام که پاسداری و حفاظت از تمام سرمایه‌های الهی،

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. توبه، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵.

معنوی و مادی، و فردی و اجتماعی است، از ارکان همه ادیان الهی بوده و هست. حدیث معروف: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَأْجِرِ» که قبلاً به آن اشاره شد دلیل روشنی بر این مطلب است.

حفظ این امانت به قدری عظیم و سنگین و والاست که آسمان‌های برافراشته، و کوه‌های عظیم، استعداد تحمل آن را نداشتند و انسان که اشرف مخلوقات بود با استعداد خدادادی، این بار را بر دوش کشید، هر چند گروهی ناسپاس راه ظلومان و جهولان را در پیش گرفتند و حق آن را ادا نکردند؛ ولی انبیا و اولیا و پویندگان راه آن‌ها، این افتخار بزرگ را حفظ نمودند.

نکته مهم این است که در منابع اسلامی، حقوق زیادی برای مسلمین در برابر یکدیگر ذکر شده است؛ ولی حفظ امانت فراتر از آن است و جزء حقوق بشر محسوب می‌شود، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در یکی از وصایایش فرمود: «إِعْلَمُ أَنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ إِتْمَنَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لَأَدَيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ بدان اگر آن‌کس که علی علیه السلام را با شمشیر ضربه زد و به شهادت رساند اگر امانتی نزد من می‌گذاشت یا نصیحتی می‌خواست یا مشورتی می‌طلبید، من از او می‌پذیرفتم و امانت را (در هر سه مورد) رعایت می‌کردم»^۱.

این مسئله تا آن حد اهمیت دارد که به‌عنوان بهترین نشانه شخصیت انسان و ایمان او شمرده شده، حتی فراتر از نماز و روزه و حج است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ وَطَنُطْنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ تنها به فزونی نماز و روزه و کثرت حج و کارهای نیک

۱. کافی، ج ۵، باب اداء الأمانة، ص ۱۳۳، ح ۵.

آن‌ها (مردم) و سر و صدای مناجاتشان در دل شب نگاه نکنید، بلکه به راستگویی و ادای امانت آنان بنگرید»^۱.

گواه صدق این حدیث نورانی، مواردی است که در طول عمر خود دیده‌ایم. بسیاری از کسانی که در مسائل عبادی، سخت‌کوش و کاملاً مقیدند ولی هنگامی که پای مسائل مالی به خصوص اموال کلان به میان می‌آید قدم‌هایشان می‌لرزد و می‌لغزند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۴، ح ۵.

بخش چهارم

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا أَلْعَبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ
وَنَهَارِهِمْ لَطْفَ بِهِ خُبْرًا، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا. أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ،
وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ، وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

ترجمه

به یقین آنچه بندگان در شب و روز انجام می دهند بر خداوند منزّه و متعال پوشیده نیست، به طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها احاطه دارد، اعضای شما گواهان، او اندام شما سپاهیان او، و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی هستند، و خلوتگاه های شما در برابر او آشکار و عیان است!

شرح و تفسیر

در خلوت و جلوت با شماست

امام علیه السلام در بخش های گذشته این خطبه به سه موضوع مهم که از ارکان اوامر الهی است، اشاره فرمود: نماز و زکات و حفظ امانت، و در این بخش به چیزی اشاره می کند که به منزله عامل اجرایی این دستورات مهم است و آن احاطه علمی پروردگار در همه حال به انسان هاست.

به تعبیر دیگر، انسان هنگامی در پی اطاعت این اوامر است که احساس کند در همه حال در محضر خداست و چشم علم او ناظر همه احوال وی است همان گونه که قرار دادن مراقبین بشری در داخل شهرها و جاده ها مردم را به رعایت قوانین بشری دعوت می کند.

می فرماید: «به یقین آنچه بندگان در شب و روز انجام می دهند بر خداوند منزّه و متعال پوشیده نیست، به طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها احاطه دارد»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ. لَطْفٌ بِهِ خُبْرًا، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا).

تعبیر به «عباد» تعبیر گسترده‌ای است که شامل همه انسان‌ها، مسلمان و کافر، کوچک و بزرگ، و عالم و جاهل می شود و مقدم داشتن شب بر روز برای این است که شب، مخفی‌گاهی است برای بسیاری از گنهکاران.

جمله «لَطْفٌ بِهِ خُبْرًا» با توجه به این که یکی از اوصاف پروردگار «لطیف» است و لطیف به کسی گفته می شود که با امور ظریف و دقیق آشناست ناظر به این معناست که حتی کوچک‌ترین و مخفی‌ترین اعمال بندگان از او پنهان نمی ماند: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛ «او چشم‌هایی را که به خیانت می گردد و آنچه را که سینه‌ها پنهان می دارند، می داند».^۱

همه این‌ها به سبب آن است که علم خدا به همه اشیا، علم حضوری است، او همه جا حاضر و ناظر است و تمام عالم هستی، محضر خداست، بنابراین، چیزی بر او مخفی نمی ماند.

گاه بعضی به مثالی تمسک می جویند و می گویند: اگر چیزی در کف دست ما باشد و به آن نگاه کنیم آیا امکان دارد که بر ما مخفی بماند؟ علم خداوند به موجودات از این هم فراتر و بالاتر و والاتر است.

در ادامه این سخن و برای اثبات مراقبت‌های شدید الهی از انسان‌ها، می افزاید: «اعضای شما گواهان او، اندام شما سپاهیان او، و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی هستند و خلوتگاه‌های شما در برابر او آشکار و عیان است»؛ (أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ، وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ).

«اعضا» جمع «عضو»، مفهوم عامی دارد که شامل عضوهایی می‌شود که انسان با آن‌ها کارهایی انجام می‌دهد، مانند دست و پا، و عضوهایی که به ظاهر با آن‌ها کاری انجام نمی‌دهد، مانند دنده‌ها و پهلوها؛ ولی «جوارح» جمع «جارحه» با توجه به ریشه لغوی آن، که «جرح» به معنای اکتساب است، تنها اشاره به اعضایی است که انسان با آن‌ها عملی انجام می‌دهد و کار نیک می‌کند یا کار بد مرتکب شود، بنابراین، ذکر جوارح بعد از اعضا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

«ضمایر» جمع «ضمیر» به معنای باطن و درون انسان است و در این جا می‌تواند اشاره به وجدان انسان باشد که قاضی و داوری درونی است.

«خلوات» جمع «خلوة» به معنای جایی است که عموم مردم به آن راه ندارند و از آن جا که بسیاری از گناهان در خلوتگاه انجام می‌شود در جمله مذکور روی آن تکیه شده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «خلوات» را به معنای اعمالی که در خلوتگاه انجام می‌شود دانسته‌اند که از قبیل حذف مضاف خواهد بود.

به هر حال هدف امام علیه السلام از بیان چهار جمله اخیر این است که بگوید: نه تنها علم خداوند، به همه اعمال شما احاطه دارد، بلکه اعضا و جوارح و ضمایر خود شما نیز شهود و جنود و عیون او هستند و جای جای مکان‌ها حتی خلوتگاه‌ها بر اعمال شما گواهی می‌دهند.

وَمِنْ كَلَامِ إِمَامِنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از سخنان امام علیه السلام
درباره معاویه است^۱

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه به سیاست معاویه که مملو از دروغ و عوام‌فریبی و مکر و حيله بوده، اشاره می‌کند و می‌فرماید: «من از او به فنون این‌گونه سیاست‌ها آگاه‌ترم؛ اما تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدا هرگز به من اجازه نمی‌دهد که این روش جنایت‌آلود را برگزینم». در آخر این کلام می‌فرماید: «اما چنان نیست که من در برابر سیاست‌های او اغفال شوم و مقاومت نکنم».

۱. سند خطبه:

این خطبه را مرحوم کلینی (با عبارات مختصرتر و مشابهی) در اصول کافی، ج ۲، باب المکر و الغدر و الخدیعة، ص ۳۳۶-۳۳۸ با دو سند نقل کرده است که یکی از آن دو از امام صادق علیه السلام است و دیگری از اصبع بن نباته که مستقیماً از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند. با توجه به این‌که اصبع بن نباته می‌گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام این سخن را در خطبه‌ای بر منبر کوفه بیان کرد به دست می‌آید که این بخشی از خطبه مفصل‌تری بوده که مرحوم سید رضی تنها به همین مقدار اکتفا کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۷۵).

oAf ° /o\ û nkÆ « ° , ½ jEM ÆB/2&I
 / ou f o\ ùÑf , o\ ù nkô Ñf j ° ,tB «°I j Eï ½S « °nkÆI
 /< ½BPIj M oÄ AnjBô Ñ ° >
 / k kz°Bq-ÆwE , k -°BÑûÆwEB/2&I

ترجمه

به خدا سوگند! معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک‌تر نیست؛ ولی او نیرنگ
 می‌زند و مرتکب انواع گناه می‌شود (سیاستش بی‌قید و شرط است و هر کار
 خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود مجاز می‌شمرد). اگر غدر و خیانت
 ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم؛ ولی هر گونه غدر و پیمان شکنی ای
 منتهی به فجور و گناه می‌شود و هر گناهی سر از کفر درمی‌آورد (همان‌گونه که
 رسول خدا ﷺ فرمود: «هر غدار و پیمان شکنی روز قیامت پرچم خاصی دارد
 که به وسیله آن شناخته می‌شود (و در صحنه محشر رسوا می‌گردد) ولی به خدا
 سوگند! (با این که اهل این گونه سیاست‌ها نیستم، ولی) با کید و مکر دشمن اغفال
 نمی‌شوم و در برابر مشکلات زانو نمی‌زنم.

شرح و تفسیر

سیاست‌های او آمیخته با گناه است

بعضی از ناآگاهان و بی‌خبران عصر امیرمؤمنان علیؑ وقتی آن امام
 بزرگوارؑ را با معاویه مقایسه می‌کردند، می‌گفتند: معاویه سیاستمدارتر است.

سخنی که در قرون بعد نیز از بعضی شنیده شده و امروز غافلانی هستند که آن را تکرار می‌کنند. اما امام علیه السلام در گفتار مورد بحث پاسخ منطقی و دندان‌شکنی به این‌گونه افراد می‌دهد و می‌فرماید: «به‌خدا سوگند! معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک‌تر نیست؛ ولی او نیرنگ می‌زند و مرتکب انواع گناه می‌شود (سیاستش بی‌قیدوشرط است و هر کار خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی مجاز می‌شمرد)»؛ (وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ).

«يَغْدِرُ» از «غدر» به معنای نیرنگ و پیمان‌شکنی گرفته شده و «يَفْجُرُ» از «فجور» به معنای گناه است و در واقع این فجور نتیجه آن غدر است، زیرا «غدر» راه آن را هموار می‌سازد.

سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «اگر غدر و خیانت ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم»؛ (وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَىٰ النَّاسِ). در واقع امام علیه السلام اشاره به این نکته مهم می‌کند که سیاست بر دو گونه است: سیاست بی‌قیدوشرط و آمیخته با انواع گناه و در یک کلمه: سیاست شیطانی، و سیاست و تدبیر آمیخته با تقوا و پرهیزکاری و در یک کلمه: سیاست رحمانی. راه این دو با هم متفاوت است و نتیجه‌های آن مختلف.

گونه اول، هیچ حد و مرز اخلاقی و دینی و انسانی و وجدانی را به رسمیت نمی‌شناسد و هر اصل و قانون و ضابطه و فضیلتی مزاحم آن شود، بی‌رحمانه آن را از سر راه برمی‌دارد، همان‌گونه که در شرق و غرب عالم سیاست امروز دیده می‌شود. اما قسم دوم، سیاستی است که در چهارچوب ارزش‌های الهی و وجدانی و انسانی قرار دارد؛ هرگز متوسل به گناه و ظلم و ستم، به‌خصوص در برابر افراد بی‌گناه و بی‌دفاع، نمی‌شود؛ عذر و خیانت و فجور و پیمان‌شکنی را مجاز

۱. «أدھی» از ریشه «دهی» بر وزن «وحی» به معنای شدت هوشیاری و زیرکی می‌آید و گاه به معنای مصیبت و حادثه بزرگ، و در جمله بالا همان معنای اول اراده شده است.

نمی‌داند، زیاده‌خواهی و زیاده‌طلبی را نمی‌پسندد و خطوط قرمزی برای خود قائل است که از آن فراتر نمی‌رود.

لذا امام علیه السلام در ادامه این سخن اشاره به کسانی که غدر و نیرنگ و فجور را وسیله پیشرفت سیاست‌های خود می‌دانند کرده، می‌فرماید: «ولی هر گونه غدر و پیمان شکنی ای منتهی به فجور و گناه می‌شود و هر گناهی سر از کفر درمی‌آورد (همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ خاصه دارد که به وسیله آن شناخته می‌شود (و در صحنه محشر رسوا می‌شود))؛ (وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ. «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»).

جمله «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ...» حدیث معروفی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بسیاری از کتب نقل شده است. از جمله شوکانی در نیل الاوطار و بخاری در صحیح خود آن را آورده‌اند و شوکانی تصریح می‌کند که این حدیث مورد اتفاق است.^۱

آنگاه در پایان این سخن برای این‌که کسی تصور نکند امام علیه السلام با این صفای دل ممکن است فریب سیاست‌بازان غدار و جبّار را بخورد، می‌فرماید: «ولی به‌خدا سوگند! من (با این‌که اهل این‌گونه سیاست‌ها نیستم، ولی) با کید و مکر دشمن اغفال نمی‌شوم و در برابر مشکلات و سختی‌ها زانو نمی‌زنم؛ (وَاللّٰهُ مَا اسْتَعْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا اسْتَعْمَرُ^۲ بِالشَّدِيدَةِ).

این سخن در واقع پاسخی است به آن‌ها که می‌گویند: در برابر افراد فاجر و بی‌دین، تنها کسانی مانند خود آن‌ها می‌توانند بایستند و افراد دین‌دار

۱. نیل الاوطار، ج ۸، ص ۱۷۹ و صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶۲.

۲. «استعمر» از ریشه «عمر» بر وزن «رمز» به معنای ناتوان ساختن گرفته شده است و به معنای فشردن و بدگویی کردن نیز آمده و در این‌جا همان معنای اول اراده شده است.

و درستکار، در چنگال آن‌ها گرفتار خواهند شد. امام علیه السلام در پاسخ این سخن می‌فرماید: ممکن است انسان اهل نیرنگ و فجور نباشد؛ ولی راه و رسم اهل نیرنگ و فجور را بشناسد و هرگز در دام آن‌ها گرفتار نشود.

نکته

سیاست رحمانی و سیاست شیطانی

حقیقت سیاست، همان تدبیر است که گاه دربارهٔ یک گروه کوچک به کار می‌رود و گاه دربارهٔ یک کشور و این امر از دورترین زمان‌ها در جوامع انسانی وجود داشته و سیاستمداران، اعم از خوب و بد بر انسان‌ها حکومت می‌کردند. این سیاست‌ها بردو گونه بوده است: گاه بی‌قید و شرط، و گاه مشروط و مقید. سیاست بی‌قید و شرط، سیاستی است که برای پیشبرد هدف، هیچ مانع و رادعی را نمی‌پذیرد و برای نیل به مقاصد شخصی هر کاری را مباح می‌شمرد؛ گناهکار و بی‌گناه را می‌کشد، زمین‌ها و خانه‌های آباد را ویران می‌کند، به هر نوع حيله و دروغ و تزویر متوسل می‌شود، پیمان‌ها را هر زمان مخالف اهداف خود ببیند زیر پا می‌گذارد و حتی به فرزند و پدر و مادر و برادر رحم نمی‌کند. این‌که می‌گویند: «سیاست، پدر و مادر ندارد» اشاره به همین است، هارون به فرزندش مأمون می‌گوید: اگر چشم طمع به حکومت بدوزی آن را از کاسه سرت بیرون می‌کشم. و مأمون از سر بریده برادرش امین استقبال می‌کند و جشن می‌گیرد. امثال این حوادث در تاریخ عجم و عرب و شرق و غرب فراوان است که قرآن به یکی از نمونه‌های آن دربارهٔ فرعون اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلًا شَرِيحًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ «فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی از آن‌ها را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان

را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشت. او به یقین از تبه‌کاران بود»^۱.

اما سیاست رحمانی و انسانی، سیاستی است که برای وصول به هدف، پای‌بند مشروعیت و وسیله‌هاست و از چهارچوبه‌های احکام الهی و اصول انسانی قدم فراتر نمی‌نهد؛ عدالت را در حق دوست و دشمن به رسمیت می‌شمرد، امانت را رعایت می‌کند، به عهد خود پای‌بند است و انسان و وجدان و کرامت انسانی را ارج می‌نهد.

چنین سیاستمدارانی هر چند اندک‌اند و در مقایسه با دشمنان دارای سیاست شیطانی، ممکن است گرفتار مشکلاتی شوند، ولی نام آن‌ها بر پیشانی تاریخ می‌درخشد و راه و رسمشان الگویی است برای همه انسان‌ها.

نمونه‌ای بارز از سیاست نوع اول، دارودسته معاویه در شام است و نمونه‌ای بسیار روشن از نوع دوم، سیاست امیرمؤمنان علی علیه السلام است. این سخنی است که دوست و دشمن - جز افراد متعصب - به آن اعتراف کرده‌اند.

ابن ابی‌الحدید با توجه به مبانی مذهبی خود سیاست امیرمؤمنان علیه السلام را در کشورداری در ابتدا با سیاست عمر مقایسه کرده و می‌گوید: بعضی از کسانی که مقام علی علیه السلام را نشناخته‌اند می‌پندارند که عمر از او سیاستمدارتر بود، هر چند که آن حضرت از عمر عالم‌تر بود.

سپس به ردّ این نظریه پرداخته، می‌گوید: سیاست علی علیه السلام منطبق بر سیاست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. و از استادش ابوجعفر نقیب نقل می‌کند که با صراحت می‌گفت: «هیچ تفاوتی میان سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره علی علیه السلام وجود ندارد».

آنگاه به بیان مشروح سخنان جاحظ (دانشمند سنی معتزلی) درباره مقایسه سیاست علی علیه السلام و معاویه می‌پردازد که خلاصه‌اش چنین است:

بعضی که خود را عاقل و هوشیار می‌پندارند، می‌گویند: «معاویه دوران‌دیش‌تر و سیاستمدارتر از علی علیه السلام بوده است در حالی که این سخن، اشتباه (بزرگی) است». در ادامه سخن برای ابطال این توهم می‌افزاید: علی علیه السلام در جنگ‌های خود به چیزی جز آنچه موافق قرآن و سنت بود عمل نمی‌کرد ولی معاویه هر حيله‌ای را به کار می‌برد، چه موافق قرآن باشد چه مخالف.

علی علیه السلام به سپاهیان خود دستور می‌داد که هرگز آغازگر جنگ نباشید، فراریان را تعقیب و نابود نکنید، مجروحان را نکشید (در حالی که معاویه هرگز چنین دستورهایی را نمی‌داد).

ابن ابی‌الحدید بعد از نقل این سخن و تمجید آن، به سراغ سخنان کسانی می‌رود که در پاره‌ای از امور بر سیاست علی علیه السلام خرده گرفته‌اند، از جمله:

۱. چرا علی علیه السلام به‌هنگام بیعت برای خلافت، معاویه را در شام تثبیت نکرد تا پس از استقرار حکومتش او را بدون جنگ و خونریزی عزل نماید؟

در پاسخ می‌گوید: علی علیه السلام می‌دانست که این کار سبب تقویت معاویه و امتناع بیشتر او از بیعت می‌شود و پس از آن دیگر هیچ عذری برای عزل او پذیرفته نبود.

۲. چرا علی علیه السلام هنگامی که در میدان صفین بر شریعه فرات مسلط شد معاویه و لشکریانش را از آن منع نکرد تا از تشنگی به ستوه آیند، در حالی که معاویه پیش از آن، چنین کرده بود؟

در پاسخ می‌گوید: علی علیه السلام همچون معاویه نبود که شکنجه دشمنان را به‌خصوص از طریق عطش جایز بشمارد، زیرا خدا در مورد هیچ‌یک از مجرمان چنین حکمی صادر نکرده است.

۳. چرا علی علیه السلام در قرارداد ترک مخاصمه با معاویه حاضر شد نام امیرمؤمنان (خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله) را از کنار نامش محو کنند، کاری که شبهه را در نفوس اهل

شام تقویت کرد؟

در پاسخ می‌گوید: این کارِ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دقیقاً همچون روش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جریان صلح حدیبیه بود که وقتی سران شرک اصرار کردند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عنوان رسول‌الله را از عقدنامه صلح حذف کند، موافقت کرد (و چون کسی راضی به این کار نبود خود به این کار اقدام فرمود) و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این جریان را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قبلاً خبر داده بود.

۴. چرا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با این‌که از کثرت دشمنان خود باخبر بود، اقدامات امنیتی را در این مورد به اجرا درنیآورد؟

در پاسخ می‌گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این کار از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروی می‌کرد (و راضی نبود با گماردن محافظان در چپ و راست، خود را از مردم جدا سازد). ابن ابی‌الحدید سخنانی فراتر از این‌ها دارد و در حدود ۵۰ صفحه از کتابش را در ذیل همین خطبه به بحث مذکور اختصاص داده که نقل همه آن در این مختصر نمی‌گنجد.

جالب این‌که او در پایان همه این بحث‌ها چنین می‌گوید: از آنچه گفتیم روشن می‌شود کسانی که بر سیاست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خرده می‌گیرند در اشتباه‌اند: «إِنَّهُ أَصْحَابُ النَّاسِ تَدْبِيرًا وَأَحْسَنُهُمْ سِيَّاسَةً وَإِنَّمَا الْهُدَى وَالْعَصْبِيَّةُ لَا حِيلَةَ فِيهِمَا؛ او از همه مردم، تدبیرش صحیح‌تر و سیاستش بهتر بود؛ ولی تعصب‌های شدید (که مانع فهم این امور می‌شود) راه حلی ندارد»^۱.

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۲-۲۶۰.

وَمِنْ كَلَامِ إِمَامِنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ

يَعِظُ بِسُلُوكِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ

از سخنان امام علیه السلام است

که در آن به انتخاب راه روشن توصیه فرموده است^۱

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این کلام کوتاه به سه نکته مهم اشاره فرموده که هر یک بخشی از این کلام را تشکیل می دهند:

۱. سند خطبه:

این خطبه را جمع کثیری از دانشمندان و علمای اسلام که قبل یا بعد از سید رضی می زیستند به صورت مرسل یا مسند نقل کرده اند. از کسانی که قبل از سید رضی می زیستند می توان این چهار نفر را نام برد: الف) احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۳۲۳ بخشی از این خطبه را نقل کرده است. ب) نعمانی در کتاب الغیبه، ص ۲۷ و ۲۸ آن را با دو سند آورده است. ج) طبری که از علمای امامیه است در کتاب مسترشد، ص ۴۰۷، ح ۱۳۸ آن را ذکر کرده است. د) مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد، ج ۱، ص ۲۷۶ آن را آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸۰)؛ علاوه بر آن از علمای قبل سید رضی، ابراهیم ثقفی در کتاب الغارات، ج ۲، ص ۵۸۴ و ابن عقده در کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ص ۱۲۲، ح ۱۷۷، این خطبه را نقل کرده اند.

۱. رهروان راه حق را به اعتماد به نفس دعوت می‌کند که هرگز از کمی پویندگان این راه وحشتی به خود راه ندهند.

۲. به یک اصل مهم اسلامی اشاره فرموده و آن این‌که رضایت به اعمال دیگران، انسان را در سرنوشت آن‌ها شریک می‌سازد، هرچند عملاً دخالتی نداشته باشد.

۳. توصیه می‌فرماید که راه واضح و شفاف و روشن را برگزینید تا به مقصد برسید و از گام نهادن در جاده‌های تاریک و مبهم خودداری کنید که در بیراهه می‌افتید.

k ç tB «°ABi, a E äÛ k °Ö oç ùAz e Tv U tB «°B E
 Ñ ç BÅ] ,o ç BÄÏ k BAAÄ-TI
 çB»oÜÁB-»A /â h v°I â o°IB «°I → B-»tB «°B E
 ñBÜù, â o°BM -ÁB-°JAmÄ°BM a°I -Äùk eA Ñ] nj -Y
 â nERnBi ¼E A¼Bù «; ¼B»AdL fùB oÜÄ»: »B lw
 /nAh°IÇ n I ù -H-°I v°InAi ûv h°BM
 ì ç ò°Bi j ½ , -Bfjn câA °Ö oâ°A w; ½tB «°B E
 ! T°Iù

ترجمه

ای مردم! در طریق هدایت از کمی پویندگانش وحشت نکنید، زیرا مردم گرد
 سفره‌ای اجتماع کرده‌اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی آن بس طولانی است. ای
 مردم! رضایت و نارضایتی درباره هر عملی موجب وحدت مردم (در کیفر
 و پاداش) می‌شود (مگر نمی‌دانید) ناقه ثمود را تنها یک نفر پی کرد؛ اما کیفر
 و عذاب الهی آن، همه قوم ثمود را فراگرفت، زیرا همگی به عمل آن یک نفر
 راضی بودند. خداوند سبحان می‌فرماید: «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ»؛ «آن قوم
 ناقه را پی کردند و سرانجام (هنگام نزول بلای فراگیر) پشیمان شدند» و طولی
 نکشید که سرزمین آنان همچون آهن گداخته‌ای که در زمین نرمی فرو رود با
 صدای وحشتناکی فرو رفت. ای مردم! آن‌کس که راه واضح و آشکار را بپوید به
 آب می‌رسد؛ اما کسی که مخالفت کند در بیابان سرگردان خواهد شد (و تشنه‌کام
 جان می‌دهد).

شرح و تفسیر

راه نجات

امام علیه السلام در نخستین نکته از این گفتار پرمعنا به پویندگان راه حق دلداری می‌دهد که هرگز به علت کمی نفرات تزلزل به دل راه ندهند، می‌فرماید: «ای مردم! در طریق هدایت از کمی پویندگانش وحشت نکنید»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «زیرا مردم گرد سفره‌ای اجتماع کرده‌اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی آن بس طولانی است»؛ (فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَّهَهَا قَصِيرٌ، وَجُوعَهَا طَوِيلٌ).

اشاره به این‌که اگر رهروان جاده هدایت کم هستند به دلیل جاذبه‌های دنیاست. امام علیه السلام در این کلام پرمعنا دنیا را به سفره رنگینی تشبیه می‌کند که مواد کم ارزش یا بی‌ارزشی از نظر تغذیه در آن گذاشته شده؛ ولی آن‌ها را با زرق و برق آراسته‌اند. دنیاطلبان، اطراف آن را می‌گیرند غافل از این‌که مواد غذایی آن تنها مدتی کوتاه آن‌ها را سیر می‌کند و به دنبال آن گرسنگی طولانی در پیش است.

این «جوع طویل» ممکن است اشاره به اندوه و حسرت طولانی باشد که هنگام مرگ و بعد از آن و در صحنه قیامت به دنیاپرستان دست می‌دهد و پیوسته بر تقصیرات خود در دنیا تأسف می‌خورند.

این عبارت پرمعناى امام علیه السلام در حقیقت برگرفته از آیات قرآن است. در آیه ۱۰۰ سوره مائده می‌خوانیم: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ»؛ «بگو هیچگاه ناپاک و پاک مساوی نیستند، هر چند فرونی ناپاکان تورا متعجب سازد».

۱. «شَبَّعَ» بر وزن «شَكَمَ» معنای مصدری دارد و به معنای سیر شدن به‌طور کامل است.

همچنین آیات دیگری که سخن از اکثریت جاهل، بی‌ایمان، غیر عاقل، فاسق، ناسپاس و مانند آن دارد.

آنگاه دومین نکته را یادآور می‌شود؛ نکته‌ای که می‌تواند بسیاری از مسائل اعتقادی و اجتماعی را حل کند و آن این‌که آنچه گروه‌های اجتماعی را از یکدیگر جدا می‌سازد، هم‌بستگی افکار و دل‌های هر گروه است، به این معنا که هر چند روی صحنه افراد خاصی باشند، تمام کسانی که با آن افراد هم‌بستگی فکری و درباره‌ی عمل آن‌ها رضایت قلبی دارند در یک گروه جای می‌گیرند.

می‌فرماید: «ای مردم! رضایت و نارضایتی درباره‌ی هر عملی موجب وحدت مردم (در کيفر و پاداش) می‌شود»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَىٰ وَالسُّخْطُ^۱).

بنابراین نه‌تنها شرکت در عمل یا تهیه‌ی مقدمات و اعانت بر اثم سبب شرکت در نتیجه می‌شود؛ بلکه رضایت قلبی نیز همین کار را می‌کند، لذا در زیارت‌نامه‌ها باصراحت این تعبیر آمده است: «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِدُلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ؛ خداوند لعنت کند گروهی را که جنایات جانیان را در کربلا شنیدند و به آن رضایت دادند»^۲، هر چند بعد از آن جانیان، در عرصه‌ی زندگی دنیا ظاهر شدند.

در خطبه‌ی دوازدهم که شرح آن در جلد اول گذشت، خواندیم: علی عليه السلام هنگامی که سخن یکی از اصحاب خود را بعد از جنگ جمل شنید که آرزوی حضور برادرش را در این میدان و سهم شدن در این پیروزی می‌کرد، فرمود: نه‌تنها او با ما بود؛ بلکه گروه‌هایی نیز که هنوز از مادر متولد نشده‌اند و بعد از تولد، هم عقیده با ما خواهند بود در این میدان حضور داشتند و در این پیروزی سهم بودند.

۱. «سخط» ضد رضایت به‌معنای ناخشنودی و خشم است.

۲. مفاتیح نوین، زیارت اربعین امام حسین عليه السلام، ص ۴۰۲.

این سخن افق تازه‌ای را در مطالعات اسلامی دربرابر چشم ما می‌گشاید و به همگان هشدار می‌دهد که مراقب پیوندهای قلبی و رضا و سخط باطنی باشند. این مطلب به قدری اهمیت دارد که در روایات متعددی از معصومان علیهم السلام به آن اشاره شده است؛ مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب و سائل در ابواب امر به معروف و نهی از منکر بابی تحت عنوان «وَجُوبُ إِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِالْقَلْبِ عَلَى كُلِّ خَالٍ وَ تَحْرِيمُ الرِّضَا بِهِ وَ وَجُوبُ الرِّضَا بِالْمَعْرُوفِ» ذکر کرده و در آن، هفده حدیث در این باره آورده است؛ از جمله در حدیث مفصّلی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِي بِقَتْلِهِ رَجُلًا بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ؛ اگر کسی در شرق عالم قتلی انجام دهد و دیگری در غرب جهان راضی به آن قتل باشد، در پیشگاه خدا شریک قاتل خواهد بود»^۱.

کوتاه سخن این که در فرهنگ اسلام نه تنها شرکت در عمل یا معاونت در مقدمات، سبب شرکت در نتیجه‌ها می‌شود؛ بلکه رضایت قلبی نیز این اثر را دارد. در ادامه این سخن، امام علیه السلام به دلیل محکمی از قرآن مجید برای اثبات این حقیقت تمسّک می‌جوید، می‌فرماید: «ناقة ثمود را تنها یک نفر پی کرد؛ اما کیفر و عذاب الهی آن، همه قوم ثمود را فراگرفت، زیرا همگی به عمل آن یک نفر راضی بودند. خداوند سبحان می‌فرماید: «فَعَقَرُواَهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ» «آن قوم ناقه را پی کردند و سرانجام (هنگام نزول بلای فراگیر) پشیمان شدند» و طولی نکشید که سرزمین آنان همچون آهن گداخته‌ای که در زمین نرمی فرو رود با صدای وحشتناکی فرو رفت»؛ (وَ إِنَّمَا عَقَرَ^۲ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمْ^۳ اللَّهُ

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب وجوب انکار المنکر...، ص ۴۱۰، ج ۴.

۲. «عقر» از ریشه «عقر» بر وزن «قفل» در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است و هنگامی که در مورد حیوان

بِالْعَذَابِ لَمَّا عَثَوْهُ بِالرِّضَىٰ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿فَعَقَّرُوهَا فَاَصْبَحُوا نَادِمِينَ﴾^۱ اِفَمَا كَانَ الْاَلَّا
 اَنْ حَارَتْ اَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ حُوَارَ السُّكَّةِ^۳ الْمُحْمَاةِ^۴ فِي الْاَرْضِ الْخَوَاِرَةِ).

سخن مولا علیه السلام اشاره‌ای به معجزه حضرت صالح علیه السلام پیامبر قوم ثمود است که وقتی از آن حضرت معجزه خواستند، به فرمان خدا ناگهان شتر ماده‌ای از دل سنگ‌های کوه بیرون آمد! همگی دیدند، گروهی ایمان آوردند و گروه بیشتری راه عناد و انکار را پیش گرفتند. حضرت صالح علیه السلام توصیه کرد که به این شتر کمترین آزاری نرسانید که عذاب الهی به سراغ شما خواهد آمد، آن‌ها به این سخن اعتنا نکردند و آن شتر را با ضرباتی بر پای او کشتند، سپس زلزله عظیمی آمد و زمین آن‌ها را شکافت و کافران و خانه‌هایشان در دل زمین فرو رفتند.

معروف این است که قاتل این شتر مرد سنگدلی به نام «غدار بن سالف» بود؛ ولی در آیه قرآن جمله «فَعَقَّرُوهَا» (آن شتر را از پای درآوردند) به صورت صیغه جمع آمده است، زیرا همگی به عمل او راضی بودند و این رضایت خود را با دعوت کردن و تشویق او به انجام دادن این عمل زشت، ابراز کردند، همان‌گونه که در آیه ۲۹ سوره قمر آمده است: ﴿فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ﴾؛ «آن‌ها یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کار آمد و (ناقه را) پی کرد».

جمله «حَارَتْ اَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ حُوَارَ السُّكَّةِ الْمُحْمَاةِ» اشاره به این است که

→ به کار می‌رود، به معنای پی کردن (بایین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن) است. یکی دیگر از معانی آن کشتن و نحر کردن شتر است.

۱. شعراء، آیه ۱۵۷.

۲. «خارت» از ریشه «خوار» بر وزن «غبار» در اصل به معنای صدای گاو و گوساله و شتر و مانند آن است و خواره صیغه مبالغه آن است.

۳. «سگه» به معنای میخ و گاو آهن است.

۴. «محماة» اسم مفعول از ریشه «احماء» به معنای داغ کردن و گداختن گرفته شده، بنابراین «محماة» به چیزی می‌گویند که در آتش گداخته شده باشد.

وقتی میخ آهنین در آتش گداخته شود با سرعت بیشتری در زمین فرو می رود آن هم در زمین نرم. آری! شهر و آبادی آن‌ها بر اثر زلزله‌ای وحشتناک به همین سرعت در درون زمین فرو رفت.

سپس امام علیه السلام در بخش سوم این خطبه به همه انسان‌ها هشدار می دهد و می فرماید: «ای مردم! آن کس که راه واضح و آشکار را بیوید به آب می رسد؛ اما کسی که مخالفت کند در بیابان سرگردان خواهد شد (و تشنه کام جان می دهد)؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ، وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي أَلْتَّيْهِ!)».

منظور از «طریق واضح» راهی است که قرآن و سنت و دلیل عقل ارائه داده اند، که انسان‌ها را به آب حیات معنوی راهنمایی می کند و آن‌ها که به بیراهه روند از آن محروم شده در کفر و بی ایمانی جان می دهند.

بی شک راه و روش امام علیه السلام یکی از مصادیق روشن «الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ» است، زیرا او به منزله نفس نبی صلی الله علیه و آله و آگاه‌ترین امت به راه و روش آن حضرت بود، همان‌گونه که در خطبه ۹۷ فرمود: «من نشانه روشنی (بر حقایق خویش) از پروردگارم دارم و بر طریق پیامبرم گام برمی دارم و در راهی واضح پیش می روم»؛ (وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَمِنْهَا جِئْتُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ).^۲

بدیهی است، کسی که از جاده اصلی برود در اثنای راه به منزلگاه‌هایی می رسد که آب کافی دارند و آن کس که از بیراهه می رود غالباً گرفتار بیابان‌های خشک و بی آب می شود و از تشنگی هلاک می گردد.

۱. «تیه» به معنای وادی خشک و بی آب است و به معنای مصدری (سرگردانی) نیز آمده است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

وَمِنْ كَلِمَاتِ عَلِيٍّ السَّيِّدَةِ

رَوَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَهُ عِنْدَ دَفْنِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، كَالْمُنَاجِي بِهِ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ قَبْرِهِ

از سخنان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است

که به هنگام دفن سیده زنان جهان، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ خطاب به رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در
کنار قبر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان کرد ^{۲۰۱}

۱. سند خطبه:

به گفته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۶۵ تعبیر سید رضی از فاطمه زهرا به «سیده نساء العالمین» برگرفته از خبر متواتری است که از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده، به عین این تعبیر یا تعبیر دیگری که مفهومی همان است.

نویسنده مصادر نهج البلاغه بعد از نقل مطلب بالا می گوید: این حدیث (حدیث سیده نساء العالمین) نزد علمای امامیه نیز متواتر است؛ بلکه جزء اعتقادات آن‌ها محسوب می شود. سپس روایات متعددی نیز از کتب اهل سنت در این زمینه نقل می کند.

اما بزرگانی که قبل از سید رضی، این خطبه (کلام) را نقل کرده اند عبارت‌اند از مرحوم کلینی در جلد اول کتاب کافی، باب مولد الزهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ، ص ۴۵۸، ح ۳ (با جمله‌هایی افزون بر آنچه سید رضی آورده است) و شیخ مفید در کتاب امالی مفید، ص ۲۸۱، ح ۷ و گروه دیگری نیز بعد از سید رضی در کتاب‌های خود با تفاوت‌هایی این خطبه را نقل کرده‌اند که نشان می دهد آن را از مدرکی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند؛ مانند

خطبه در یک نگاه

این گفتار امام علیه السلام به قدر کافی گویاست؛ سخنی است که از سوز دل مولا علیه السلام به هنگام دفن حضرت فاطمه زهرا علیه السلام حکایت می‌کند. درد دلی است پرسوز و گداز که مولا علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره مصائب زهرا علیه السلام از یک سو و مصیبت خودش به سبب فراق زهرا علیه السلام از سوی دیگر، حکایت می‌کند و بخشی از حقایق مهم تاریخی صدر اسلام را به صورت غیر مستقیم، اما گویا و پرمعنا منعکس می‌کند که شرح آن در پایان تفسیر این کلام خواهد آمد.



→ طبری در دلائل الامامة، ص ۱۳۷، ح ۴۶ و شیخ طوسی در امالی، ص ۱۰۹، ح ۱۶۶ و سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص، ص ۲۸۶ ماجرای دفن آن حضرت را نقل کرده و اشعاری را که علی علیه السلام در فراق آن حضرت سروده ذکر می‌کند. سپس کلام فوق را با اضافاتی می‌آورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸۲-۸۷).

۲. نکته قابل توجه این که ضمیر در «عند قبره» به صورت مذکر آمده که مرجع آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در عین حال می‌گوید این سخن را به هنگام دفن فاطمه زهرا علیه السلام بیان کرد، این نشان می‌دهد که به اعتقاد سید رضی قبر حضرت زهرا علیه السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است.

, nA] ù ϑB«OI TMIÁ , «Á a°ñ wnB aÁç v°A
 ÿn , oL Tú ; Á, a°ñ wnB,Ñç, MÿBd a°AÄovOI
 , TL ½bJB ù , Tco ù èÄM° wFT°Iù¼E A, k^ UB«Á
 od »i M\$ âB ù , oLç j d^a½ ù U w kÜù,qÄÜ â ½
 S Äj oTwIkÜù «!¼ Ä]An ϑB»A a°BA ù v û» nk
 A k v - ù a°BE ,k½v ù »qe BEI « o°IRmi E , Äj °I
 ouèB T M MI LTw / Ü½B M\$ »E ¶I nA ° a°IH ¼E
 Ñä ° An ;ñBl°IB oLh TwI ,ñA v°IBûe Fù ,B-é aÁ T E
 ñBç ,î j ½ç w B- aÁç v°A ,ofm°A«¼Ñh ° ,k ÄOI
 B-M i w j Á ù CE¼A , ° ¼ Á ù ö o »E¼B, w
 /i oMBI a°kÁ

ترجمه

سلام و درود بر تو ای رسول خدا از سوی خودم و از سوی دخترت (زهرا) که هم اکنون در جوار تو فرود آمده و به سرعت به تو ملحق شده است. ای رسول خدا! از فراق دختر برگزیده و پاکت پیمانه صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته است، هر چند پس از روبرو شدن با غم بزرگ فراق و مصیبت دردناک تو، این مصیبت برای من قابل تحمل شده است. (فراموش نمی‌کنم) من تو را با دست خود در میان قبر نهادم و هنگام رحلت، روح تو در میان گلو و سینه من روان شد

«فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم» (ای رسول خدا) امانتی که به من سپرده بودی هم اکنون بازپس داده شد و گروگانی که نزد من بود گرفته شد؛ ولی اندوهم جاودانی است و شب‌هایم همراه بیداری و بی‌قراری؛ تا آن زمان که خداوند منزلگاهی را که تو در آن اقامت گزیده‌ای برایم برگزیند (و به تو ملحق شوم). (ای رسول خدا) به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو در ستم کردن به وی دست به دست هم داده بودند. سرگذشت دردناک او را بی‌پرده از او بپرس و خیر این حوادث را از وی بگیر. این حوادث دردناک در زمانی رخ داد که هنوز مدّت زیادی از رحلت تو نگذشته و یادت فراموش نگشته بود. درود خدا بر شما هر دو باد، درود و سلام وداع‌کننده؛ نه سلام (و وداع) ناخشنود خسته‌دل، اگر از کنار قبرت بازگردم به سبب ملالت نیست و اگر اقامت‌گزینم (و گریه و زاری سردهم) هرگز به دلیل سوءظن به وعده نیک خداوند درمورد صابران و شکیبایان نمی‌باشد.

شرح و تفسیر

آه سوزان علی علیه السلام در کنار قبر زهرا علیها السلام

همان‌گونه که گفته شد، امام علیه السلام این سخنان پرسوزوگداز را هنگامی می‌گوید که جسم پاک زهرا علیها السلام را با دست خود در قبر می‌گذارد، سخنانی که از یک سو دلیل بر عظمت بانوی اسلام، فاطمه علیها السلام و از سوی دیگر نشانه شدت ناراحتی علی علیه السلام از فراق جانگداز اوست.

امام علیه السلام در بیان این عبارات، بهترین و مناسب‌ترین مخاطب، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را انتخاب کرده و با او درد دل می‌کند و سخن خود را از این جا شروع می‌فرماید: «سلام و درود بر تو ای رسول خدا از سوی خودم، و از سوی دخترت

(زهرا) که هم‌اکنون در جوار تو فرود آمده، و به سرعت به تو ملحق شده است؛
 (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي، وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ، وَالسَّرِيعَةِ
 اللَّحَاقِ بِكَ).

با این که محتوای سخنان امام علیه السلام، شکوائیه دردناکی است؛ ولی ادب کلام
 ایجاب می‌کند که از سلام و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله شروع کند.

جمله «النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ» نشان می‌دهد که قبر بانوی اسلام در کنار قبر
 پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و نظریه کسانی را که قبر مقدس آن حضرت را در خانه‌اش
 می‌دانند، تقویت می‌کند.

البته ممکن است دفن در بقیع را نیز در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب کنیم یا جوار
 را به معنای همسایگی روحانی و معنوی در بهشت بدانیم؛ ولی معنای اول با
 ظاهر عبارت سازگارتر است و روایات متعددی نیز آن را تأیید می‌کند.

در روایتی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می‌خوانیم: یکی از بزرگان
 اصحاب به نام احمد بن محمد بن ابی نصر می‌گوید: از امام علی بن
 موسی الرضا علیه السلام در مورد مکان قبر حضرت فاطمه علیها السلام سؤال کردم، فرمود: «دُفِنَتْ
 فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بُنُو أُمِّيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ؛ آن حضرت را در
 خانه‌اش دفن کردند و هنگامی که بنی‌امیه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را توسعه دادند خانه
 آن حضرت در مسجد قرار گرفت»^۱.

جمله «السَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ» اشاره‌ی پر معنایی به مصائب شدید حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام دارد که او را در بهترین سال‌های جوانی به دیار باقی منتقل ساخت
 و فاصله آن با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله طبق بعضی روایات ۴۵ روز و مطابق برخی ۷۵
 روز و طبق روایت دیگری ۹۵ روز بوده است و در روایات غیر مشهوری ۴ ماه

۱. کافی، ج ۱، باب مولد الزهراء علیها السلام، ص ۴۶۱، ح ۹.

و ۶ ماه نیز گفته شده است که در بحث نکات درباره آن و درباره محل دفن آن حضرت، سخن خواهیم گفت.

سپس امام علیه السلام در ادامه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می‌کند: «ای رسول خدا! از فراق دختر برگزیده و پاکت، پیمانۀ صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته است، هر چند پس از روبرو شدن با غم بزرگ فراق و مصیبت دردناک تو، این مصیبت برای من قابل تحمل شده است»؛ (قَلَّ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَنْ صَفِيَّتِكَ^۱ صَبْرِي، وَرَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي^۲، إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِي^۳ لِي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ، وَفَادِحِ^۴ مُصِيبَتِكَ، مَوْضِعَ تَعَزُّ^۵).

اشاره به این که گرچه مصیبت زهرا علیها السلام فوق العاده جانکاه است؛ ولی درد مصیبت تو، از آن سنگین تر و جانکاه تر بود و تحمل آن، راه را برای تحمل این، هموار ساخت. به یقین مصیبتی بزرگ تر از مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام نبود. هر چند فاطمه زهرا همسری بسیار گرانقدر و بی مانند بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله پدر علی علیه السلام و افزون بر آن، رهبر، راهنما، معلم، استاد و خلاصه، همه چیز آن حضرت بود، لذا در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «يَا أَبَا الرَّيْحَانَتَيْنِ... عَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُ رُكْنَاكَ؛ ای پدر دو گل

۱. «صَفِيَّة» از ریشه «صَفُو» بر وزن «عَفُو» به معنای صاف و پاک گرفته شده و صفی به معنای برگزیده است. در اینجا امام علیه السلام از دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان صَفِيَّة او یاد می‌کند تا علو شأن او را نشان دهد.
۲. «تَجَلَّد» از ریشه «جَلَد» بر وزن «بَلَد» و «جَلَادَه» گرفته شده که به معنای صبر و استقامت کردن است و «تَجَلَّد» در این جا اشاره به طاقت و صبر بر مصیبت است.
۳. «تَأْسِي» گاه به معنای اقتدا کردن آمده و گاه به معنای غمگین شدن و در این جا معنای دوم مناسب است، زیرا سخن از غم و اندوه است، نه اقتدا کردن، هر چند جمعی از شارحان یا مترجمان به دنبال معنای اول رفته اند و ظاهراً سبب اشتباه آن ها، معروف بودن آن در استعمالات متعارف است.
۴. «فَادِح» از ریشه «فَدَح» بر وزن «فَتَح» به معنای سنگین بار کردن گرفته شده و در اینجا به معنای مصیبت سنگین است.
۵. «تَعَزُّ» یا «تَعَزُّي» به معنای صبر بر مصیبت است و از ریشه «عَزَاء» گرفته شده است.

خوشبو... به زودی دو ستون حیاتت درهم می‌شکند» و هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت کرد علی عَلِيٌّ فرمود: «هَذَا أَحَدُ رُكْنَيْ الَّذِي قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ؛ این یکی از آن دو ستونی است که پیامبر فرمود» و چون فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام شربت شهادت نوشید، فرمود: «هَذَا الرُّكْنُ الثَّانِي الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ؛ این ستون دیگری است که رسول الله فرمود».^۱

آنگاه امام عَلِيٌّ در شرح این سخن می‌افزاید: «فراموش نمی‌کنم) من تو را با دست خود در میان قبر نهادم و هنگام رحلت روح تو در میان گلو و سینه من روان شد ﴿فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ ﴿فَلَقَدْ وَسَدُّتْكَ^۲ فِي مَلْحُودَةٍ^۳ قَبْرِكَ، وَفَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي نَفْسُكَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!﴾».

بعضی از شارحان نهج البلاغه «نفس» را در این جا به معنای خون گرفته‌اند (زیرا یکی از معانی «نفس» خون است) و گفته‌اند: به هنگام رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خون مختصری از دهان آن حضرت بیرون پرید و بر سینه علی عَلِيٌّ نشست؛ ولی این تفسیر، بعید به نظر می‌رسد.

به هر حال قرائن نشان می‌دهد (و خطبه ۱۹۷ نیز دلالت دارد) که سر مبارک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام رحلت بر سینه پاک علی عَلِيٌّ بود و در همان حال روح پاکش به عالم بقا شتافت و از میان سینه و گلوی علی عَلِيٌّ گذشت، هر چند بعضی از راویان اهل سنت نقل کرده‌اند که عایشه می‌گوید: «سر مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال رحلت بر سینه من بود»؛ ولی این سخن دلیل معتبری ندارد و شاید از قبیل

۱. امالی صدوق، ص ۱۳۵، ح ۴. این حدیث در منابع اهل سنت نیز آمده است؛ مانند کتاب فضائل الصحابه احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۲۳، ح ۱۰۶۷.

۲. «وَسَدُّ» از «وَسَادَةٌ»؛ یعنی بالش گرفته شده و این واژه به معنای بالش زیر سر نهادن است.

۳. «مَلْحُودَةٌ» از ریشه «لَحَد» بر وزن «عَهْد» به معنای شکافی است که در داخل قبر در یک سمت آن ایجاد می‌کنند و میت را در آن قرار می‌دهند تا هنگام پر کردن قبر، خاک‌ها بر روی میت ریخته نشود.

روایات فراوانی است که ضمن آن کوشیده‌اند فضایل علی علیه السلام را یک‌به‌یک به نام دیگری ثبت کنند.

آنگاه امام علیه السلام بار دیگر به شرح مصیبت حضرت زهرا علیها السلام بازمی‌گردد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌دارد: «(ای رسول خدا) امانتی که به من سپرده بودی هم‌اکنون بازپس داده شد و گروگانی که نزد من بود گرفته شد؛ ولی اندوهم جاودانی است و شب‌هایم همراه بیداری و بی‌قراری؛ تا آن زمان که خداوند منزلگاهی را که تو در آن اقامت گزیده‌ای برایم برگزیند (و به تو ملحق شوم)»؛

(فَلَقَدْ أَشْرَجَعْتَ الْوَدِيعَةَ، وَ أَخَذْتَ الرَّهْيَنَةَ! أَمَا حُزْنِي فَسَرْمَدًا، وَ أَمَا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ^۲، إِلَيَّ أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُتَقِيمٌ).

این عبارت که از شدت اندوه علی علیه السلام در برابر حادثه غم‌انگیز شهادت حضرت زهرا علیها السلام حکایت می‌کند به‌خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد این بانوی عزیز در نظر علی علیه السلام گرامی بود و پیوند عاطفی و روحانی و معنوی آن دو به یکدیگر عمیق و ریشه‌دار.

تعبیر به «ودیع» اشاره به همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه رحلتش دست فاطمه را گرفت و در دست علی علیه السلام گذارد و فرمود: «يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذِهِ وَدِيعَةُ اللَّهِ وَ وَدِيعَةُ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ عِنْدَكَ فَاحْفَظِ اللَّهَ وَ احْفَظْنِي فِيهَا وَ إِنَّكَ لِفَاعِلُهُ؛ ای ابوالحسن این ودیعۀ خدا و ودیعۀ رسولش محمد نزد توست؛ حق خداوند و حق مرا درمورد آن رعایت کن و می‌دانم رعایت خواهی کرد».^۳

۱. «سرمد» به معنای دائم و طولانی است و گاه به چیزی که آغاز و انجمنی ندارد «سرمدی» گفته می‌شود.

۲. «مُسَهَّدٌ» از ریشه «سهد» بر وزن «صمد» به معنای بیدار ماندن و بی‌خوابی کشیدن گرفته شده است. قابل توجه این‌که در این جا «مسهد» به عنوان وصف (خبر) برای «لَیْلٍ» آمده است و امام علیه السلام می‌فرماید: شبهای من بیدار و بی‌تاب است به جای این‌که بگویم خودم چنین هستم و این در واقع نوعی تأکید را می‌رساند.

۳. طرف من الأنبياء و المناقب، ص ۱۶۸، ضمن طرفه ۱۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴، ح ۳۱.

بعضی معتقدند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سخن را در شب زفاف زهرا فرمود. جمعی از شارحان نهج البلاغه تعبیر به ودیعه را در این جا اشاره به این دانسته‌اند که ارواح انسانی در بدن‌ها شبیه ودیعه و امانت است که هنگام وفات باز پس گرفته می‌شود؛ ولی این تفسیر در این جا بسیار بعید به نظر می‌رسد.

تعبیر «رهینه» (گروگان) ممکن است اشاره به این باشد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از علی عَلِيٌّ پیمان خلافت و وصایت و وفاداری گرفته بود و دخترش زهرا عَلِيَّةٌ گویی در برابر آن گروگان بود.

با توجه به این که یکی از معانی «رهینه» نعمت بزرگ است و حضرت زهرا عَلِيَّةٌ بزرگترین نعمتی بود که خدا به علی عَلِيٌّ داده بود، تعبیر بالا در این باره به کار رفته است.

جمله «حُزْنِي فَسَرَمَدٌ» تفسیرش روشن است، زیرا هر زمان علی عَلِيٌّ به یاد فاطمه زهرا عَلِيَّةٌ می‌افتاد غم و اندوهش تجدید می‌شد و این اندوه بزرگی بود که سراسر زندگی علی عَلِيٌّ را در بر گرفته بود.

جمله «وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ» کنایه از این است که بسیار شب‌ها به یاد آن بانوی عزیز می‌افتم و خاطره او خواب را از چشم من می‌رباید. گواه این سخن اشعار معروفی است که آن حضرت در فراق حضرت زهرا عَلِيَّةٌ انشاء فرمود:

نَفْسِي عَلَى زَفَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

جانم گرفتار مصیبت دردناک اوست و ای کاش با آه و ناله از این تن بیرون می‌آمد؛

بعد از تو زندگی در نظرم بی‌ارزش است و اگر اشک می‌ریزم برای این است که می‌ترسم بعد از تو عمرم طولانی شود (و همواره گرفتار درد فراق تو باشم).^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳، ضمن حدیث ۴۴.

آنگاه امام علیه السلام به گوشه‌ای از مصائب دردناک حضرت زهرا علیها السلام اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «(ای رسول خدا) به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو در ستم کردن به وی دست به دست هم داده بودند، سرگذشت دردناک او را بی‌پرده از او پرس و خبر این حوادث را از وی بگیر. این حوادث دردناک در زمانی رخ داد که هنوز مدّت زیادی از رحلت تو نگذشته و یادت فراموش نگشته بود»؛ (وَ سَتُبِّئُكَ أَبْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْمِهَا، فَأَخْفِيهَا السُّؤَالَ، وَ اسْتَخْبِرْهَا أَلْحَالَ؛ هَذَا وَ لَمْ يَطَّلِ الْعَهْدُ، وَ لَمْ يَخْلُ مِنْكَ الذُّكْرُ).

ظاهر این است که این عبارات سر بسته که امیرمؤمنان علی علیه السلام برای رعایت ادب در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را زیاد نمی‌شکافد و شرح نمی‌دهد، اشاره به حوادث بسیار اسفانگیزی است که پس از مدّت کوتاهی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد؛ هجوم به خانه زهرا علیها السلام، آتش زدن در خانه، اسقاط جنین آن حضرت و بردن امام علیه السلام به زور به سوی مسجد برای بیعت، حوادثی است که نه تنها به صورت پررنگ در تاریخ شیعه آمده؛ بلکه - همان‌گونه که در پایان این بحث خواهیم گفت - در منابع اهل سنت هم، با کمال تعجب باصراحت ذکر شده است. واژه «تضافر» که از ریشه «ضفر» (بر وزن ضعف) گرفته شده و به معنای تعاون و همکاری در انجام چیزی است، اشاره به این است که گروهی از امت در انجام این جرائم شرکت داشتند و از آن جا که بسیاری با سکوتشان، این کار را تأیید کردند، به همه امت نسبت داده شد و «هضم» در اصل به معنای ظلم کردن و شکستن است و واژه «عهد» در این جا به معنای زمان است و معانی دیگری نیز دارد.

این احتمال نیز داده شده است که عهد، اشاره به پیمان‌هایی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خلافت علی علیه السلام و حفظ احترام اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً

۱. «احفها» از ریشه «احفاء» به معنای اصرار در سؤال و خبر گرفتن گرفته شده است.

دخترش زهرا علیها السلام و قراردادن آن‌ها در کنار قرآن به مقتضای حدیث ثقلین و امثال آن گرفته بود؛ یعنی مدت طولانی از این پیمان‌ها نگذشته بود که گروهی از امت همه را به فراموشی سپردند و دست به جنایاتی زدند که عقل را حیران می‌کند. سرانجام امام علیه السلام در آخرین سخن خود خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و بانوی اسلام، زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام چنین می‌گوید: «درود خدا بر شما هر دو باد، درود و سلام وداع‌کننده؛ نه وداع ناخشنود خسته‌دل، اگر از کنار قبرت بازگردم به سبب ملالت نیست، و اگر اقامت گزینم (و گریه و زاری سر دهم) هرگز به دلیل سوءظن به وعده نیک خداوند درمورد صابران و شکیبایان نمی‌باشد»؛ (وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودِعٌ، لَا قَالٍ ۱ وَلَا سَمٍ ۲، فَإِنْ أَنْصَرِفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ، وَإِنْ أُقِمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ).

در روایت کافی در ذیل این سخن چنین آمده است: «وَاهَا وَاهَا وَالصَّبْرُ أَيَّمَنُ وَأَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلْبَةُ الْمُسْتَوَلِينَ لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ وَاللَّبَثَ لِرَامًا مَعْكُوفًا وَ لَأَعَوْلْتُ إِعْوَالَ التَّكْلِی عَلٰی جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرًّا وَ تُهَضَمُ حَقَّهَا وَ تُمْنَعُ إِزْثَهَا وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذُّكْرُ وَ إِلٰی اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَفِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ؛ آه آه! ولی شکیبایی می‌کنم که شکیبایی بهتر و زیباتر است و اگر بیم آن نبود که نظام حاکم از جایگاه قبر تو آگاه شوند پیوسته در کنار قبر تو می‌ماندم و ناله‌هایی همچون ناله‌های مادری که به داغ فرزندش گرفتار شده، برای این مصیبت بزرگ سر می‌دادم. (ای رسول گرامی!) خدا می‌بیند که دخترت پنهان به خاک سپرده

۱. «قال» از ریشه «قلاء» بر وزن «سلام» به معنای بیزار بودن گرفته شده و «قال» به کسی می‌گویند که از چیزی بیزار باشد.

۲. «سَمٍ» از ریشه «سَمَات» بر وزن «فلاحت» به معنای ملال و کسل شدن گرفته شده و «سَمٍ» به کسی گفته می‌شود که چنین حالتی دارد.

می‌شود و حَقَّش (آشکارا) بر باد می‌رود و او را از ارشش محروم می‌کنند حال آن‌که زمان زیادی نگذشته و نامت فراموش نشده است. ای رسول خدا! این شکایت را به درگاه حق و به نزد تو می‌آورم. ای رسول خدا! تسلیت مرا بپذیر! درود و سلام و رضوان خدا بر تو و بر دخترت زهرا باد.^۱

از این تعبیرات و آنچه در نهج البلاغه آمده به‌خوبی روشن می‌شود که حق‌نشناسان در زمان کوتاهی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله چه مصائبی بر اهل بیت او علیهم السلام و عزیزترین عزیزانش وارد کردند، مصائبی که علی علیه السلام را که کوه شکیبایی و استقامت بود به لرزه درآورد و همچون مادر جوان مرده به گریه و ناله واداشت و عجب این‌که مدارک این تهاجم بی‌رحمانه بر بیت وحی، در کتب اهل سنت نیز به‌صورت گسترده آمده است.

نکته‌ها

با این‌که زندگانی بانوی اسلام، حضرت زهرا، سیده نساء العالمین علیها السلام بسیار کوتاه بود؛ ولی شرح حال او و فضایل و مناقب و مصائبش بسیار طولانی است. جمعی از شارحان نهج البلاغه به این خطبه که رسیده‌اند به گوشه‌هایی از آن اشاره کرده‌اند. لازم است ما هم به‌طور فشرده چند نکته را یادآور شویم:

۱. حضرت زهرا علیها السلام در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله

دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله از مقام والایی برخوردار بود. سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله در حق دخترش حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه است، آن‌جا که درباره او می‌فرماید:

۱. کافی، ج ۱، باب مولد الزهرا علیها السلام، ص ۴۵۹، ضمن حدیث ۳.

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْزَبَهَا أَعْزَبَنِي؛ فاطمه پاره تن من است، هرکس او را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است».^۱ ناگفته پیداست که خشم رسول خدا ﷺ مایه اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنان شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «آنان که رسول خدا را آزار دهند، برای آن‌ها عذاب دردناکی است».^۲

برای فضیلت و عصمت او چه دلیلی استوارتر از این‌که در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ رضای وی مایه رضای خدا، و خشم او مایه خشم خدا معرفی گردیده است، می‌فرماید:

«يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَعْزِبُ لِعِزِّبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ؛ دخترم فاطمه! خدا با خشم تو خشمگین، و با خشنودی تو، خشنود می‌شود».^۳

به سبب داشتن چنین مقام والایی، او سرور زنان جهان است، و پیامبر ﷺ در حق او چنین فرموده است:

«يَا فَاطِمَةُ! أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ؛ دخترم فاطمه! آیا به این کرامتی که خدا به تو داده راضی نمی‌شوی که تو، سرور زنان جهان و سرور زنان این امت و سرور زنان باایمان باشی».^۴

۱. فتح الباری در شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۷۹ و نیز بخاری در صحیح خود ج ۴، ص ۲۱۰، و در ج ۶، ص ۱۵۸ آورده است.

۲. توبه، آیه ۶۱.

۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرک احادیثی می‌آورد که جامع شرایطی است که بخاری و مسلم در صحت حدیث، آن‌ها را لازم دانسته‌اند.

۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲. احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت

محدثان یادآور می‌شوند: هنگامی که آیه مبارکه ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ لِيَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ﴾^۱ بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، آن حضرت این آیه را در مسجد تلاوت کرد، در این هنگام شخصی برخاست و گفت:

ای رسول گرامی! مقصود از این بیوت با این اهمیت کدام است؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خانه‌های پیامبران!

ابوبکر برخاست، درحالی که به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره می‌کرد، گفت:

آیا این خانه از همان خانه‌هاست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

بله، از برجسته‌ترین آن‌هاست.^۲

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مدت نه ماه به در خانه دخترش می‌آمد، بر او و همسر عزیزش سلام می‌کرد^۳ و این آیه را می‌خواند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۴

خانه‌ای که مرکز نور الهی است و خدا به ترفیع آن امر فرموده از احترام بسیار بالایی برخوردار است.

۱. نور، آیه ۳۶. (نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود.

۲. قرأ رسول الله هذه الآية ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ لِيَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ﴾ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ قَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَهَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا، - مُشِيرًا إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ علیهما السلام. قَالَ: نَعَمْ، مِنْ أَفْضَلِهَا (الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰؛ تفسیر سوره نور، روح المعانی، ج ۹، ص ۳۶۷).

۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

۴. احزاب، آیه ۳۳.

آری! خانه‌ای که اصحاب کسا را در بر می‌گیرد و خدا از آن با جلال و عظمت یاد می‌کند، باید مورد احترام قاطبه مسلمانان باشد. اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر ﷺ تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟ چگونه احترام آن خانه را شکستند، و خودشان باصراحت به آن اعتراف می‌کنند؟ این حرمت‌شکنان چه کسانی بودند، و هدفشان چه بود؟

۳. هتک حرمت خانه آن حضرت!

با این همه سفارش‌های مؤکد، متأسفانه برخی حرمت آن را نادیده گرفته، به هتک آن پرداختند، و این مسئله‌ای نیست که بتوان آن را پرده پوشی کرد. در این مورد نصوصی را از کتاب اهل سنت نقل می‌کنیم، تا روشن شود که مسئله هتک حرمت خانه زهرا علیها السلام و رویدادهای بعدی، امری تاریخی و مسلم است؛ نه یک افسانه! و با این‌که در عصر خلفا خفقان فوق‌العاده‌ای درباره نگارش فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام حاکم بود ولی به حکم این‌که «حقیقت شیء نگهبان آن است» این حقیقت به‌طور زنده در کتاب‌های تاریخی و حدیثی محفوظ مانده است. در نقل مدارک، ترتیب زمانی را در نظر گرفته‌ایم، از قرن‌های نخستین تا نویسندگان عصر حاضر.

(الف) ابن ابی شیبیه، محدث معروف اهل سنت، در کتاب «المصنّف»

ابوبکر ابن ابی شیبیه (۱۵۹-۲۳۵) مؤلف کتاب المصنّف به سندی صحیح

چنین نقل می‌کند:

«إِنَّهُ حِينَ بُويعَ لِأَبِي بَكْرٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ يَدْخُلَانِ عَلَيَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، فَيُشَاوِرُونَهَا وَيَتَجَمَّعُونَ فِي أَمْرِهِمْ. فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ خَرَجَ وَدَخَلَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهِ مَا أَحَدٌ أَحَبُّ

إِنَّا مِنْ أَبِيكَ وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكَ مِنْكَ، وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا ذَاكَ بِمَانِعِي إِنْ
اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ أَنْ أَمَرْتُهُمْ أَنْ يُحْرِقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتَ.
قَالَ: فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاؤُوهَا، فَقَالَتْ: تَعْلَمُونَ أَنَّ عَمَرَ قَدْ جَاءَنِي، وَقَدْ حَلَفَ بِاللَّهِ
لَنْ عُدْتُمْ لِيُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمُ الْبَيْتَ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَيَمِضَيَنَّ لِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ.

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به
گفت و گو و مشاوره می پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه
فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو و بعد
از پدرت تو هستی؛ ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این
افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت، دخت گرامی پیامبر به علی و زبیر گفت: عمر
نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را هنگامی که
شما در آن هستید آتش می زنم، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است
انجام می دهد!^۱

تکرار می کنیم که این رویداد در کتاب المصنّف با سند صحیح نقل شده است.

(ب) بلاذری، دیگر محدّث بزرگ اهل سنت، در کتاب «انساب الاشراف»

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (م ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب
تاریخ بزرگ، این رویداد تاریخی را در کتاب انساب الاشراف به این صورت نقل
می کند:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَيَّ عَلِيٌّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ فَلَمْ يُبَايِعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ فَتَلَقَتْهُ
فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ.»

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲، ح ۴.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا بِنَّ الْخَطَّابِ، أَتَرَكَ مُحْرِقًا عَلِيَّ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ، وَذَلِكَ أَقْوَى
فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ...؛

ابوبکر به دنبال علی فرستاد تا بیعت کند؛ ولی علی از بیعت امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتش‌زا) حرکت کرد، و با فاطمه در مقابل درب خانه روبرو شد، فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! می‌بینم در صدد سوزاندن خانه من هستی؟! عمر گفت: آری، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!«^۱.

ج) ابن قتیبه و کتاب «الإمامة و السياسة»

مورخ شهیر، عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲-۲۷۶) از پیشوایان ادب، نویسندگان پرکار حوزه تاریخ اسلامی و مؤلف کتاب تأویل مختلف الحدیث، و ادب الکاتب و... است.^۲ وی در کتاب الامامة و السياسة چنین می‌نویسد:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَهُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا فَدَعَا بِالْحَطْبِ وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأَحْرَقَنَّهَا عَلِيٌّ مَنْ فِيهَا، فَقِيلَ لَهُ: يَا أبا حَفْصٍ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ فَقَالَ، وَإِنَّ!»

ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد، او به در خانه علی آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج امتناع ورزیدند. در این موقع عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست بیرون بیاید یا خانه را با

۱. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶، شماره ۱۱۸۴.

۲. اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۳۷.

شما آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه، فاطمه، دختر پیامبر است، گفت: باشد!.^۱

ابن قتیبه دنباله این داستان را سوزناک‌تر و دردناک‌تر نوشته است، او می‌گوید: «ثُمَّ قَامَ عُمَرُ فَمَشَى مَعَهُ جَمَاعَةٌ حَتَّى أَتَوْا فَاطِمَةَ فَدَقُّوا الْبَابَ فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَّابِ وَابْنِ أَبِي الْقُحَافَةِ فَلَمَّا سَمِعَ الْقَوْمُ صَوْتَهَا وَبُكَائَهَا انْصَرَفُوا وَبَقِيَ عُمَرُ مَعَهُ قَوْمٌ فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا لَهُ بَايِعْ، فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ فَقَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ...!»

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند، در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و فرزند ابی‌قحافه رسید، افرادی که همراه عمر بودند هنگامی که صدای زهرا و گریه او را شنیدند برگشتند؛ ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند، نزد ابی‌بکر بردند و به او گفتند: بیعت کن، علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست، گردن تو را می‌زنیم...».^۲

این بخش از تاریخ برای علاقه‌مندان به شیخین قطعاً بسیار سنگین و ناگوار است، لذا برخی درصدد برآمدند در نسبت کتاب به ابن قتیبه تردید کنند، در حالی که ابن ابی‌الحدید، استاد فن تاریخ، این کتاب را از آثار او می‌داند و پیوسته از آن مطالبی نقل می‌کند، متأسفانه این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و بخشی از مطالب آن به‌هنگام چاپ حذف شده است، در حالی که همان مطالب در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است.

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰.

۲. همان.

زرکلی در کتاب الأعلام این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌داند و می‌افزاید: برخی از علما در این نسبت نظری دارند؛ یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت می‌دهد؛ نه به خویش. الیاس سرکیس نیز این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌شمارد.^۱

د) طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) در تاریخ خود، رویداد هتک حرمت خانه وحی را چنین بیان می‌کند:

«أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَ فِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرَجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُضَلِّتًا بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ.»

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آن جا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می‌کشم مگر این‌که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید، شمشیر از دستش افتاد و دیگران بر او هجوم آوردند و او را گرفتند.^۲

این بخش از تاریخ حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه با تهدید و ارباب صورت می‌پذیرفت اما این‌که این‌گونه بیعت چه ارزشی دارد؟ قضاوت آن با خوانندگان است.

ه) ابن عبد ربه و کتاب «العقد الفرید»

شهاب‌الدین احمد، معروف به ابن عبد ربه اندلسی (م ۴۶۳)، مؤلف کتاب

۱. الأعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۳۷؛ معجم المطبوعات العربیة، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.

العقد الفرید در کتاب خود بحثی مشروح درباره تاریخ سقیفه آورده است. وی تحت عنوان کسانی که از بیعت ابی بکر تخلف جستند، می نویسد:

«فَأَمَّا عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ وَالزُّبَيْرُ فَقَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ، عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا فَقَاتِلَهُمْ، فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ أَنْ يُضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لِتَحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ، أَوْ تَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ!».

علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند که ابوبکر عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند، با آنان نبرد کن! عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را بسوزاند، ناگاه با فاطمه روبرو شد. دختر پیامبر گفت: ای فرزند خطاب آمده ای خانه ما را بسوزانی؟ او در پاسخ گفت: آری، مگر این که در آنچه امت وارد شدند، شما نیز وارد شوید!.

تا این جا بخشی که در آن تصمیم به هتک حرمت تصریح شده است پایان پذیرفت، اکنون به بخش دوم که حاکی از جامه عمل پوشاندن به این نیت شوم است، می پردازیم! مبادا تصور شود که قصد آنها تنها ارباب و تهدید بود تا علی علیه السلام و یارانش را مجبور به بیعت کنند، و قصد عملی ساختن چنین تهدیدی را نداشتند.

یورش انجام شد!

تا این جا سخنان آن گروه که فقط به سوء نیت خلیفه و یاران او اشاره کرده اند به پایان رسید. گروهی که نخواستند و یا نتوانستند دنباله فاجعه را به طور روشنی

منعکس کنند، در حالی که برخی دیگر به اصل فاجعه؛ یعنی یورش به خانه و... اشاره کرده‌اند و اینک مدارک یورش و هتک حرمت به خانه حضرت فاطمه علیها السلام (در این بخش نیز در نقل مصادر، غالباً ترتیب زمانی را در نظر می‌گیریم):

(و) ابو عبید و کتاب «الاموال»

ابو عبید، قاسم بن سلام (م ۲۲۴) در کتاب الاموال که مورد اعتماد فقهای اهل سنت است، می‌نویسد:

«عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: در بیماری ابوبکر برای عیادتش به خانه او رفتم. پس از گفت‌وگوی زیاد گفت: ای کاش سه چیز را که انجام داده‌ام، انجام نمی‌دادم، ای کاش سه چیز را که انجام نداده‌ام، انجام می‌دادم، همچنین ای کاش سه چیز را از پیامبر سؤال می‌کردم؛ یکی از آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم این است: «وَدَدْتُ اَنْي لَمْ اُكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَاِنْ اُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبِ؛ ای کاش پرده حرمت خانه فاطمه را نمی‌گشودم و آن را به حال خود و امی گذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود».^۱

ابو عبید هنگامی که به این جا می‌رسد به جای جمله: «لم أكشف بيت فاطمة و تركته...» می‌گوید: «كذا و كذا» و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم!

ابو عبید، هر چند روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر برتافته؛ ولی محققان کتاب الاموال در پاورقی می‌گویند: جمله‌های حذف شده در کتاب میزان الاعتدال - به نحوی که بیان گردید - وارد شده است، افزون بر آن، طبرانی در معجم خود و ابن عبد ربّه در عقد الفرید و افراد دیگر، جمله‌های حذف شده را آورده‌اند. (دقت کنید!)^۲

۱. الاموال (ابو عبید)، ص ۱۷۴، پاورقی ۲.

۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۲۱؛ معجم کبیر آنفا به آن اشاره خواهد شد.

ز) طبرانی و «معجم کبیر»

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) که ذهبی در میزان الاعتدال وی را معتبر می‌داند^۱ در کتاب المعجم الکبیر که کراراً چاپ شده، آن جا که دربارهٔ ابوبکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می‌گوید، یادآور می‌شود:

ابوبکر به هنگام مرگ، اموری را تمنا کرد و گفت: ای کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم، سه چیز را انجام می‌دادم و سه چیز را از رسول خدا سؤال می‌کردم: «أَمَّا الثَّلَاثُ اللَّائِي وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ، فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ...؛ آن سه چیزی که آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم: ای کاش حرمت خانهٔ فاطمه را هتک نمی‌کردم و آن را به حال خود وا می‌گذاشتم»^۲.

این تعبیّرات به خوبی نشان می‌دهد که تهدیدهای عمر عملی شد و در خانه را به زور (یا با آتش زدن) گشودند.

ح) باز هم ابن عبد ربّه و «عقد الفرید»

ابن عبد ربّه اندلسی، مؤلف کتاب العقد الفرید (م ۴۶۳) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند:

«من در بیماری ابی بکر بر او وارد شدم تا از او عیادت کنم، او گفت: آرزو می‌کنم که ای کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم و یکی از آن سه چیز این است: «وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا أَغْلَقُوهُ عَلَيَّ الْحَرْبِ؛ ای کاش خانهٔ فاطمه را نمی‌گشودم، هر چند آنان برای نبرد، در خانه را بسته بودند»^۳.

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۵، شماره ۳۴۲۳.

۲. المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۳.

۳. العقد الفرید، ج ۵، ص ۲۱.

در بحث‌های آینده نیز اسامی و عبارات شخصیت‌های دیگری که این بخش از گفتار خلیفه را نقل کرده‌اند، خواهد آمد.

ط) سخن نظام در کتاب «الوافی بالوفیات»

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰-۲۳۱) که به دلیل زیبایی کلامش در نظم و نثر به نظام معروف شده است در کتاب‌های متعددی، واقعه بعد از حضور در خانه فاطمه علیها السلام را نقل می‌کند. او می‌گوید:

«إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا؛ عمر در روز اخذ بیعت برای ابی‌بکر، بر شکم فاطمه زد، او فرزندی را که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، سقط کرد!»^۱

ی) میرد در کتاب «کامل»

ابن ابی الحدید می‌نویسد: محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی (۲۱۰-۲۸۵) ادیب و نویسنده معروف و صاحب آثار مشهور، در کتاب الکامل، از قول عبدالرحمن بن عوف داستان آرزوهای خلیفه را می‌نویسد، و چنین یادآور می‌شود:

«وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ عَنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ وَ لَوْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبِ»^۲.

ک) مسعودی و «مروج الذهب»

مسعودی (م ۳۲۵) در مروج الذهب می‌نویسد: «آنگاه که ابوبکر در حال احتضار بود چنین گفت:

۱. الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۷۱، و در ترجمه نظام به کتاب «بحوث فی

الملل والنحل»، ج ۳، ص ۳۳۳-۳۴۴ مراجعه شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷.

سه چیز انجام دادم که ای کاش انجام نمی دادم؛ یکی از آن سه چیز این بود:
 فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَذَكَرْتُ فِي ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا!؛ آرزو می کردم که
 ای کاش حرمت خانه زهرا را هتک نمی کردم. وی در این مورد سخن زیادی
 گفته است!!^۱.

مسعودی با این که درباره اهل بیت گرایش های موافقی دارد؛ ولی این جا از
 بازگویی سخن خلیفه خودداری کرده و با کنایه رد شده است. البته سبب را خدا
 می داند، بندگان خدا هم اجمالاً می دانند!

ل) ذهبی و کتاب «میزان الاعتدال»

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال از محمد بن احمد کوفی حافظ نقل می کند که
 در محضر احمد بن محمد، معروف به ابن ابی دارم، محدث کوفی (م ۳۵۷)، این
 خبر خوانده شد:

«إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ؛ عمر لگدی بر فاطمه زد و او
 فرزندی به نام محسن را که در رحم داشت سقط کرد!»^۲.

م) عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الإمام علي»

وی هجوم به خانه وحی را در دو جای کتاب خود آورده است و ما به نقل
 یکی از آنها بسنده می کنیم:

«وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ، لَيُخْرِجَنَّ أَوْ لَأُخْرِقَنَّ عَلِيٌّ مَنْ فِيهَا...! قالت له طائفة
 خافت الله و رعت الرسول في عقبه: يا أبا حنيفة، إنَّ فيها فاطمة...! فَصَاحَ

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹، شماره ۵۵۲.

لَا يُبَالِي: وَإِنْ...! وَاقْتَرَبَ وَقَرَعَ الْبَابَ، ثُمَّ ضَرَبَهُ وَافْتَحَمَهُ... وَبَدَّاهُ عَلَيَّ... وَرَنَّ
حِينَذَاكَ صَوْتُ الزَّهْرَاءِ عِنْدَ مَدْخَلِ الدَّارِ... فَإِنَّ هِيَ إِلَّا طَنِينَ اسْتِغَاثَةً...^۱؛

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید بیرون بیاید یا
خانه را بر ساکنانش آتش می‌زنم.

عده‌ای که از خدا می‌ترسیدند و پس از پیامبر ﷺ رعایت منزلت او را
می‌کردند، گفتند:

اباحفص، فاطمه در این خانه است. بی پروا فریاد زد: باشد! نزدیک شد، در
زد، سپس بر در کوبید و وارد خانه شد.
علی عليه السلام پیدا شد...

طنین صدای زهرا در نزدیکی مدخل خانه بلند شد... این ناله استغاثه او
بود...!

این بحث را با حدیث دیگری از مقاتل ابن عطیه در کتاب الامامة و الخلافة
پایان می‌دهیم (هر چند هنوز ناگفته‌ها بسیار است!).

او در این کتاب چنین می‌نویسد:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعْدَ مَا أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِنَفْسِهِ مِنَ النَّاسِ بِالْإِزْهَابِ وَالسَّيْفِ وَالْقُوَّةِ أَرْسَلَ
عُمَرَ وَ قُنْفُذًا وَ جَمَاعَةً إِلَى دَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ جَمَعَ عُمَرُ الْحَطَبَ عَلَى دَارِ
فَاطِمَةَ وَ أَحْرَقَ بَابَ الدَّارِ!...؛ هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور
بیعت گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه عليها السلام فرستاد.

عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد...»^۲

در ذیل این روایت، تعبیرات دیگری است که قلم از بیان آن عاجز است.

۱. عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. مؤتمر علماء البغداد في الامامة و الخلافة، ص ۱۸۰.

نتیجه:

با این همه مدارک روشن که عموماً از منابع اهل سنت نقل شده، باز بعضی از آنان تعبیر «افسانه شهادت» را به کار می‌برند و این حادثه تلخ را ساختگی می‌پندارند! اگر اصرار آن‌ها بر نفی این حقایق نبود ما نیز بحث را این مقدار گسترش نمی‌دادیم.

۴. مدفن پاک فاطمه زهرا علیها السلام

یکی از مصائب دختر والامقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است که جایگاه قبر شریفش هنوز نامعلوم است؛ بعضی آن را مطابق پاره‌ای از روایات در بقیع و برخی در داخل خانه‌اش در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی در روضه (آن مقدار از مسجد که میان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و منبر آن حضرت قرار دارد) می‌دانند.

این مطلب هر محققى را در فکر فرو می‌برد که چه طوفانی پس از رسول الله صلی الله علیه و آله در میان امت برخاست که مرقد پاک تنها دخترش، در هاله‌ای از ابهام فرو رفت؟ هر چند بیشترین قرائن دلالت بر دفن آن حضرت در خانه‌اش دارد، زیرا دفن در روضه در آن زمان کار آسانی نبود و بسیار بعید است علی علیه السلام رضایت به چنین کاری داده باشد و دفن در بقیع نیز با آنچه در خطبه مورد بحث آمده چندان سازگار نیست، زیرا جمله «التَّارِثَةُ فِي جَوَارِكٍ» نشان می‌دهد که قبر آن بانو در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

مرحوم علامه مجلسی از ابراهیم بن محمد همدانی نقل می‌کند که می‌گوید: برای امام هادی (علی بن محمد النقی علیه السلام) نامه‌ای نوشتم که مرا از قبر فاطمه علیها السلام باخبر ساز! حضرت در جواب چنین مرقوم داشت: «هِيَ مَعَ جَدِّي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ او با جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله است». ^۱

مرحوم صدوق نیز می‌گوید: صحیح در نزد من این است که آن حضرت در خانه‌اش دفن شده است که پس از توسعه بنی امیه، اکنون جزء مسجد قرار گرفته است.^۱

در وضع فعلی گرچه قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قبور دیگری در داخل مسجد قرار گرفته؛ ولی آن را به وسیله دیوارها و شبّاک از مسجد جدا کرده‌اند.

در کتاب عیون الاخبار الرضا از بنظری نقل شده است که می‌گوید: «سَأَلْتُ الرَّضَا عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ؛ من از امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام از محل قبر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام سؤال کردم، فرمود: دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ ضَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ».^۲ مطابق این روایت نیز خانه حضرت در توسعه مسجد، جزء مسجد قرار گرفت. بنابراین هرکس نزدیک قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روضه مقدّسه بایستد و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را زیارت کند ان شاء الله فضیلت زیارت آن حضرت از نزدیک را به دست آورده است. در بقیع نیز به قصد رجا می‌توان آن حضرت را زیارت کرد.

۵. زمان شهادت بانوی اسلام

نه تنها در مکان دفن آن یادگار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت‌وگوست، در تاریخ وفات آن حضرت نیز اختلاف است.

طبق روایت معروفی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آن حضرت در سال یازدهم هجری با گذشت ۷۵ روز از رحلت پدر بزرگوارش دیده از جهان فرو بست: «إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا».^۳ با توجه به این که رحلت پیامبر

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، باب ما جاء فيمن حج ولم يزر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ص ۵۷۲.

۲. عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۱، ح ۱.

۳. کافی، ج ۱، باب مولد الزهراء عَلَيْهَا السَّلَام، ص ۴۵۸، ح ۱؛ و مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵. مرحوم علامه مجلسی در شرحی که بعد از حدیث ۴۷ نگاشته، می‌نویسد: «فِي الْخَبَرِ الصَّحِيحِ أَنَّهَا عَاشَتْ بَعْدَ أَبِيهَا خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا».

اکرم علیه السلام در ۲۸ صفر واقع شده باید شهادت آن بانوی عزیز در یکی از سه روز سیزدهم، چهاردهم و یا پانزدهم ماه جمادی الاولی واقع شده باشد (با در نظر گرفتن احتمال تمام یا ناقص بودن ماه‌های وسط).

در حدیث دیگری آمده است که آن بانوی گرامی در روز سه‌شنبه، سوم جمادی‌الآخر سنه یازدهم هجرت چشم از جهان بست^۱ و این حدیث مطابق عقیده کسانی است که می‌گویند: فاصله میان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت حضرت زهرا علیها السلام ۹۵ روز بود.

در ذیل این حدیث آمده است: «وَكَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنْ قُنْفُذًا مَوْلَى عُمَرَ لَكَرَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَمَرِضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضًا شَدِيدًا؛ سبب وفات آن حضرت این بود که قنفذ، غلام عمر، به دستور وی حضرت را با غلاف شمشیر مضروب ساخت و به دنبال آن محسنش را سقط کرد و بیماری شدید پیدا کرد (و سرانجام به شهادت رسید)»^۲.

مرحوم علامه مجلسی در زادالمعاد از این قول درباره زمان وفات آن حضرت به عنوان روایتی معتبر یاد کرده است، سپس اضافه می‌کند: شیخ طوسی و سید بن طاووس و دیگران نیز همین را پذیرفته‌اند و گرچه این روایت با روایت ۷۵ روز منافات دارد؛ ولی چون مشهور بوده و روایتی معتبر پشتوانه آن است، باید روز سوم جمادی‌الثانی به مراسم تعزیت آن حضرت قیام کرد.^۳

در حدیث غیر مشهوری نیز فاصله وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا شهادت حضرت زهرا علیها السلام ۴۰ روز ذکر شده است.^۴

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۳۴، ح ۴۳.

۲. همان.

۳. زاد المعاد، ص ۲۸۱.

۴. كشف الغمة، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲۰۳

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي التَّرْهِيدِ مِنَ الدُّنْيَا وَالتَّرْغِيبِ فِي الْآخِرَةِ

از سخنان امام علیه السلام است

درباره زهد در دنیا و تشویق به آخرت^۱

خطبه در یک نگاه

در این خطبه کوتاه و پرمعنا امام علیه السلام به چند نکته اشاره می‌کند:

۱. دنیا گذرگاهی بیش نیست و جایگاه اصلی انسان سرای آخرت است و باید از این گذرگاه برای منزلگاه حقیقی بهره‌گیری کرد.

۱. سند خطبه:

جمعی از بزرگان علما قبل و بعد از سید رضی، این خطبه را در کتاب‌های خود ذکر فرموده‌اند؛ از کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند مرحوم صدوق در امالی، ص ۱۱۰، ضمن حدیث ۸ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۵۶ و مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد، ج ۱، ص ۲۹۵ است و از جمله کسانی که بعد از سید رضی آن را در کتب خود (بدون استناد به نهج البلاغه) آورده‌اند. مرحوم طبرسی در مشکاة الانوار، ص ۲۶۹ و وزام بن ابی فراس در مجموعه وزام، ج ۲، ص ۲۱۸ است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸۷).

۲. انسان باید روح خود را از دنیا بیرون فرستد پیش از آنکه جسم او بیرون رود.
۳. دنیا دار امتحان و صحنهٔ آزمون است.
۴. هنگام خروج انسان از دنیا مردم به اموالی که او از خود باقی گذاشته می‌نگرند و فرشتگان به اعمالی که از پیش فرستاده است.

j ½Amh ù,nA çnA o i I ,pB ½nABk°B→AtB «°B E
 , fnA wE ä ; ½k « Å fnBwEA T U , foÛ° fo-½
 B û ù, »AMB« ½Zoh U/ENÏç ; ½ M°c Bk°I; ½A] oi E
 ? o UB½ztB «°ñB ç a AA o-°I/4/ TÛ B o Æ , ULI
 ,Bão ç °; BéÄMA½Û! f MC°?;k ç B½ -°IS °B
 / aÂBâoù¼ ù f Aûh U

ترجمه

ای مردم! دنیا تنها سرای عبور و آخرت خانه جاودانه است، حال که چنین
 است از این گذرگاه خود برای محل استقرار خویش (در آخرت)، توشه بگیرید
 و پرده‌های خویش را در نزد کسی که از اسرار تان آگاه است ندرید و قلوبتان را از
 دنیا خارج کنید پیش از آن‌که بدن‌هایتان از آن خارج شود، چراکه شما در دنیا
 آزمایش می‌شوید و برای غیر آن، آفریده شده‌اید. هنگامی که انسان می‌میرد،
 مردم می‌گویند: چه چیزی باقی گذاشت؟ ولی فرشتگان می‌گویند: چه چیزی
 پیش از خود فرستاد؟ خدا پدرتان را رحمت کند، بخشی از ثروت خود را از
 پیش بفرستید تا به‌عنوان قرض (نزد خدا) برای شما باقی بماند و همه را برای
 بعد از خود نگذارید که مسئولیت سنگینی بر دوش شما خواهد گذاشت.

شرح و تفسیر

دنیاگذرگاه است

امام علی(ع) در آغاز این خطبه به مسئله مهمی درباره حقیقت دنیا و آخرت اشاره

می‌کند که غفلت از آن خمیرمایه اکثر بدبختی‌های انسان است، می‌فرماید: «ای مردم، دنیا تنها سرای عبور و آخرت خانه جاودانه است، حال که چنین است از این گذرگاه خود برای محل استقرار خویش، توشه بگیرید؛» (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ، وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ).

بسیاری از مشکلات از این جا ناشی می‌شود که انسان دنیا را سرای باقی می‌نگرد، از این رو به اندوختن مال و ثروت، از هر طریق و به هر قیمت می‌پردازد و در صرف آن برای مقاصد خیر بخل می‌ورزد و بر این اساس مرتکب اعمال خلاف فراوانی می‌شود و توبه را به تأخیر می‌اندازد.

همین حقیقت با تعبیرهای مختلف در روایات دیگر آمده است، گاه دنیا به عنوان یک پل: «الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ»^۲ و گاه به عنوان یک تجارتخانه: «مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»^۳ و گاه به عنوان مزرعه «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»^۴ قلمداد شده است که همگی حکایت از یک چیز می‌کند.

سپس به دنبال این سخن به نکته دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «پرده‌های خویش را نزد کسی که از اسرارشان آگاه است ندرید؛» (وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ).

به اعتقاد بسیاری از شارحان، این جمله اشاره به عدم تجاهر به گناه است، زیرا گناه پنهانی، در واقع یک گناه است و گناه آشکار، به دلیل پرده‌داری و آلوده ساختن محیط اجتماع، چند گناه محسوب می‌شود؛ ولی بعضی از شارحان آن را

۱. «مَجَاز» از ریشه «جواز» به معنای عبور گرفته شده و در این جا به معنای گذرگاه است (هر چند معنای مصدری نیز دارد). مجاز در کلام را از آن رو مجاز گویند که متکلم از معنای حقیقی می‌گذرد و به معنای دیگری که مناسب آن است، دست می‌یابد.

۲. خصال، ج ۱، ص ۶۴.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۴. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۸۳، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

اشاره به اعمال خیر دانسته‌اند که اگر پنهان انجام شود بهتر است، در حالی که تعبیر به هتک (وَلَا تَهْتِكُوا) تناسبی با این معنا ندارد.

به هر حال، خداوند، ستار العیوب و غفار الذنوب است و تا بندگان پرده‌داری نکنند او عیوب و گناهان آن‌ها را می‌پوشاند، چنان‌که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَإِذَا عَمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً أَنْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنُنُ؛ چهل پرده ساتر الهی بر اعمال هر بنده‌ای وجود دارد تا چهل گناه کبیره انجام دهد، در این حالت تمام آن پرده‌ها کنار می‌رود». امام علیه السلام در ادامه این حدیث می‌فرماید: «در این موقع خداوند به فرشتگانش وحی می‌فرستد که بنده‌ام را با بال‌وپر خود بپوشانید و آن‌ها چنین می‌کنند؛ ولی این بنده گنهکار به هر گناهی دست می‌زند، فرشتگان عرضه می‌دارند: پروردگارا این بنده‌ات هیچ گناهی نیست مگر این‌که انجام داده و ما از اعمال او شرم داریم، به آن‌ها وحی می‌شود که پروبال خود را از او بردارند، در این هنگام درباره ما اهل بیت علیهم السلام دشمنی می‌ورزد و در نتیجه پرده او در آسمان و زمین کنار می‌رود و آبروی او نزد همگان می‌ریزد»^۱.

ارتباط این جمله با جمله‌های قبل ممکن است از این نظر باشد که یکی از بدترین گناهان که سرای آخرت انسان را تیره‌وتار می‌کند، تجاهر به معصیت است.

آنگاه امام علیه السلام در تکمیل سخنان پیشین در مورد زهد در دنیا به نکته سوم اشاره کرده، می‌فرماید: «قلوبتان را از دنیا خارج کنید پیش از آن‌که بدن‌هایتان از آن خارج شود»؛ (وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ). خارج ساختن قلوب، کنایه لطیفی از ترک تعلقات دنیوی و وابستگی‌ها به زرق و برق دنیا است و تعبیر «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ...» هشدار است درباره ناپایداری

۱. کافی، ج ۲، باب الکبائر، ص ۲۷۹، ح ۹.

این جهان؛ یعنی به هوش باشید که به زودی بدن‌ها به خاک سپرده می‌شود، بکوشید پیش از آن، دل‌ها را از این جهان خارج سازید، چراکه حبّ دنیا سرچشمه همه گناهان است.

بدیهی است که منظور از این سخن این نیست که مسلمانان از مواهب زندگی بی‌بهره باشند و یا جوامع اسلامی از نظر پیشرفت‌های اقتصادی از دیگران عقب بمانند و نیازمند به نان شوند؛ بلکه منظور وابستگی شدیدی است که انسان را وادار به هرگونه قانون‌شکنی می‌کند، لذا بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این جمله را اشاره به ترک اموال حرام دانسته‌اند.

سپس در چهارمین نکته و در تکمیل آنچه گذشت می‌فرماید: «چراکه شما در دنیا آزمایش می‌شوید و برای غیر آن، آفریده شده‌اید»؛ (فَ فِيهَا أُخْتَبِرْتُمْ، وَ لِعِوَابِهَا خُلِقْتُمْ).

این دو جمله کوتاه همه چیز را روشن می‌سازد و توجه به آن، مسیر زندگی سعادت‌بخش انسان‌ها را نشان می‌دهد، آری دنیا سرای امتحان است و جایگاه جاودانه انسان سرای آخرت است. قرآن مجید می‌گوید: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُنزَّلُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ «آیا مردم چنین پنداشته‌اند که چون بگویند: ایمان آورده‌ایم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد، ما همه پیشینیان آن‌ها را آزمایش کرده‌ایم»^۱، بنابراین، آزمایش‌های الهی که وسیله تکامل و پرورش انسان‌هاست امری قطعی و اجتناب‌ناپذیر و به تعبیر دیگر، از اهداف آفرینش انسان است که استثنایی در آن وجود ندارد و همه باید شب و روز، در خلوت و جلوت، جوانی و پیری در انتظار این آزمون‌ها باشند.

۱. عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

حضرت، در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هنگامی که انسان می‌میرد، مردم می‌گویند: چه چیزی باقی گذاشت؟ ولی فرشتگان می‌گویند: چه چیزی پیش از خود فرستاد؟»؛ (إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟).

منظور از ناس در این جا دنیاپرستان‌اند که همیشه سؤالشان از مال و اموال و ثروت‌های افرادی است که می‌میرند، در حالی که رابطه آنان با آن اموال به کلی بریده شده و فردای قیامت باید درباره راه‌های کسب این درآمدها پاسخ‌گو باشند و جالب این‌که نقطه مقابل آن‌ها را فرشتگان الهی قرار داده است که تمام توجه آن‌ها به مسائل معنوی و الهی است.

سرانجام در آخرین نکته می‌فرماید: «خدا پدرتان را رحمت کند، بخشی از ثروت خود را از پیش بفرستید تا به‌عنوان قرض (نزد خدا) برای شما باقی بماند و همه را برای بعد از خود نگذارید که مسئولیت سنگینی بر دوش شما خواهد گذاشت»؛ (لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ! فَاقْدُمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا، وَلَا تُخْلِفُوا كَلًّا فَيَكُونَ فَرَضًا عَلَيْكُمْ).

جمله «لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ!» معمولاً در مقام تعجب توأم با احترام ذکر می‌شود و معادل آن در فارسی «درود بر پدران‌تان» یا «رحمت خدا بر پدران‌تان» است^۱ و منظور از جمله «فَقْدُمُوا بَعْضًا...» این است که انسان تا زنده است با دست خود بخشی از اموال خویش را در راه خدا به محرومین یا برای کارهای خیر بپردازد که به مقتضای «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بِاقٍ»؛ «آنچه نزد خداست باقی می‌ماند»^۲ و «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»؛ «کیست که به خدا قرض حسن دهد»^۳ نزد خداوند

۱. ظاهر این جمله به‌صورت مبتدا و خبر است با این مفهوم که پدران شما از آن خدا هستند و لازمه آن، این

است که درود و رحمت بر آن‌ها باد.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. بقره، آیه ۲۴۵.

برای یوم‌المعاد ذخیره می‌شود و تعبیر به «بعض» برای این است که انسان نباید وارثان خود را که غالباً نیازمند هستند محروم کند، زیرا این کار دور از انصاف است و در روایات اسلامی از کسانی که همه اموال خود را در حیات خود انفاق می‌کنند و برای ورثه چیزی نمی‌گذارند، نکوهش شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره یکی از انصار که به‌هنگام مرگ همه اموال خود را در راه خدا انفاق کرده بود و چیزی برای فرزندان ن گذاشته بود، فرمود: «لَوْ أَعْلَمْتُمُونِي أَمْرَهُ مَا تَرَكْتُمْ تَدْفِنُوهُ مَعَ الْمُسْلِمِينَ يَتْرُكُ صَبِيَّةً صِغَارًا يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ؛ اگر قبلاً به من گفته بودید اجازه نمی‌دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید، زیرا فرزندان صغیری به یادگار گذاشته که دست نیاز به‌سوی مردم دراز کنند».^۱ البته این نهی در مورد کسانی است که ورثه نیازمندی دارند.

از سوی دیگر به‌شدت نکوهش شده که انسان چیزی از اموال خود را در راه خدا انفاق نکند و تمام آن را برای ورثه بگذارد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ «این‌گونه خداوند اعمال آن‌ها را به آنان نشان می‌دهد که مایه حسرت آن‌ها هستند»^۲ فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ لَا يَنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدَعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنْ عَمِلَ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَاهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ فَرَأَاهُ حَسْرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَرَأَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ این آیه اشاره به کسی است که اموالی دارد که از روی بخل، چیزی از آن را در راه خدا انفاق نمی‌کند. سپس می‌میرد و آن را برای کسی باقی می‌گذارد که با آن، اطاعت یا معصیت پروردگار را انجام می‌دهد. هرگاه با آن مال، اطاعت خدا کند، صاحب اصلی مال، نتیجه آن را در ترازوی عمل بازماندگان می‌بیند در حالی که

۱. کافی، ج ۵، باب دخول الصوفية على ابي عبد الله علیه السلام...، ص ۶۷، ضمن حدیث ۱.

۲. بقره، آیه ۱۶۷.

آن مال، متعلق به او بوده و اگر با آن معصیت خدا کند در واقع، کمک به معصیت کرده و او را تقویت نموده تا نافرمانی خدا کند.^۱

جمله «فَرَضاً عَلَيْكُمْ» اشاره به این است که اگر تمام اموال خود را برای وارثان بگذارید روز قیامت حسابش برای شماست و منافعش در دنیا برای دیگران. همچنین توجه به این نکته لطیف ادبی به جاست که امام علیه السلام در این دو جمله از چهار چیز که در مقابل هم قرار گرفته اند، استفاده کرده است: «قدموا» در مقابل «لاتخلفوا» و «بعض» در برابر «کل» و «قرض» در مقابل «فرض» و «لکم» در مقابل «علیکم» که خود از نشانه های فصاحت و بلاغت کلام امام علیه السلام است.

نکته

هر صبح و شام این جمله ها را بخوانید

سزاوار است هر انسانی جمله های بیدارکننده و تکان دهنده این خطبه را همه روز صبحگاهان تلاوت کند، زیرا طبیعت دنیا سرگرم کننده و غفلت زاست؛ غفلتی که غالباً به گناه منجر می شود؛ گناهایی که انسان را از خدا دور می سازد. در عبارات این خطبه، هم موقعیت دنیا و آخرت روشن شده و هم دستوراتی درباره آمادگی برای سفر سرنوشت ساز به آخرت، صادر گردیده است.

بی شک مفهوم سخنان امام علیه السلام این نیست که انسان ها دست از تلاش و کوشش برای زندگی مادی بردارند، زیرا این امر سبب فقر و نیازمندی است، همان فقری که منشأ انواع گناهان و سبب وابستگی به بیگانگان از اسلام است، همان وابستگی ای که عزت و شوکت اسلام و مسلمین را در هم می شکند؛ بلکه منظور این است که دید خود را درباره دنیا تغییر دهند؛ از همه مواهب بهره

۱. کافی، ج ۴، باب الإنفاق، ص ۴۲، ح ۲.

گیرند، ولی در مسیر سعادت؛ برای سرای جاویدان از اموال خود برای نجات نیازمندان استفاده کنند و بر زخم‌های جانکاه دردمندان مرهم نهند. از ثروت‌اندوزی و ذخیره کردن اموال بپرهیزند و تا زنده هستند بخش مهمی از اموال خویش را در راه خیر صرف کنند و ذخیره یوم‌المعاد خویش سازند.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَانَ كَثِيراً مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابَهُ

از سخنان امام علیه السلام است

که همواره اصحاب خویش را با آن مخاطب می ساخت^۱

خطبه در یک نگاه

از عنوانی که مرحوم سید رضی به خطبه داده استفاده می شود که امام علیه السلام کراراً اصحاب خود را مخاطب ساخته و این سخن را تکرار می فرمود. نیز از روایتی که در مصادر نهج البلاغه آمده استفاده می شود که آن حضرت بعد از نماز عشا سه بار مردم را صدا می زد تا همه بشنوند و این سخن را به گوش آنها می رساند.

۱. سند خطبه:

گروهی از بزرگان - چه کسانی که قبل از مرحوم سید رضی می زیستند و چه کسانی که بعد از او در عرصه علوم اسلامی گام نهادند - این خطبه را در کتاب های خود نقل کرده اند؛ از جمله مرحوم صدوق در کتاب امالی، ص ۴۹۸، در مجلس هفتاد و پنج، آن را به طور مستند آورده است. همچنین شیخ مفید در کتاب مجالس، ص ۱۹۸، ح ۳۲ مسنداً از امام باقر علیه السلام و در کتاب ارشاد، ج ۱، ص ۲۳۴ با اضافاتی آورده است؛ بعد از مرحوم سید رضی، مرحوم طبرسی در مشکات، ص ۳۰۴ آن را ذکر کرده و با توجه به تفاوت هایی که با نقل سید رضی دارد، معلوم می شود که از طرق دیگری نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸۸).

این خطبه در واقع هشدار است به همه انسان‌ها که زندگی دنیا کوتاه است و منازل و حشتناکی از قبر، برزخ و قیامت در پیش روست که باید آماده آن شوند. هشدار است درباره قطع وابستگی‌های بی‌حد و حساب به دنیا و این که عمر دنیا کوتاه است و پایان عمر نزدیک؛ هشدار است درباره فراهم کردن زاد و توشه تقوا برای سفر طولانی و خطرناکی که در پیش است.

] oÄ °IA a cE ,Ñ e o°BM ù j »kÜù , a°I -e n ,Aq \ U
 IÜÄ ½ BE½ B j Aq°I ½ U é d MB x °B M ALÜ A , Bk °A Å
 ö ç °I , B a Å j n °I ½ k M , ° ½ ù h ½ ñ p B ½ , A j f
 BL °B - M » f , » A f d « « ° ë e ½ / EA - a Å I / Bk « Å
 R é Ä ½ , n ½ IR B Ä ü ½ B ù T - j k ç , ù S L z » k ç
 / Ü T ° A q M a è T w I B k ° I Ö Å A Ä ü ñ m d - ° I

ترجمه

خداوند شما را رحمت کند، آمادهٔ کوچ (از این جهان) شوید، چراکه ندای
 رحیل در میان شما داده شده است، علاقه و تکیهٔ خود را به دنیا، کم کنید و با تهیّه
 زاد و توشه از اعمال صالحی که در قدرت دارید (به سوی آخرت) بازگردید، زیرا
 گردنه‌ای سخت و منزلگاه‌های مخوف و هولناکی در پیش دارید که باید در آن‌ها
 وارد شوید و نزد هر یک توقف کنید (و پاسخ‌گوی اعمال خود باشید). بدانید که
 فاصلهٔ نگاه‌های مر به شما کوتاه و نزدیک است. گویی در چنگال مر
 گرفتارید، در حالی که پنجه‌هایش را در جان شما فرو برده، و حوادث هولناک
 و مشکلات شدید، شما را غافلگیر ساخته است. حال که چنین است وابستگی‌های
 دنیا را به خود، قطع کنید (از دنیاپرستان فاصله بگیرید) و بر توشهٔ تقوا تکیه کنید.

شرح و تفسیر

از دنیاپرستان فاصله بگیرید

این خطبه شبیه خطبهٔ گذشته و در آن حال و هواست و هشدار اکیدی است به

دنیاپرستان که موقعیت خود را در دنیا فراموش نکنند و روزهایی را که در پیش دارند به خاطر بیاورند و آماده آن شوند.

نخست می فرماید: «خداوند شما را رحمت کند، آماده کوچ (از این جهان) شوید، چراکه ندای رحیل در میان شما داده شده است و علاقه و تکیه خود را به دنیا، کم کنید»؛ (تَجَهَّزُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَأَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا).

امام علیه السلام در این سخن، جامعه بشری را به کاروانی تشبیه کرده که مقصد مهمی در پیش دارد و او به عنوان رهبر کاروان فریاد می زند که برخیزید و آماده حرکت شوید.

«رحیل» به معنای کوچ کردن است و این که مراد از آن، حرکت به سوی آخرت است یا سیر و سلوک الی الله؟ هر دو تفسیر در کلام شارحان آمده است و مانعی ندارد که توده مردم، مخاطب فرمان آمادگی برای حرکت به سوی قیامت باشند و خواص برای سیر و سلوک الی الله.

در بعضی از روایات به جای مجهز شدن برای سفر آخرت، تعبیر به «استعداد للموت» آمده است. شخصی از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: «مَا الْأَسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ؟» آماده شدن برای مرگ و سفر آخرت چگونه است؟ فرمود: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَالْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ؛ انجام واجبات و پرهیز از محرمات و دارا بودن فضایل اخلاقی است. سپس تفاوتی نمی کند که او به سراغ مرگ برود (مانند استقبال از شهادت در میدان جهاد) و یا مرگ به سراغ او آید.^۱

درباره این که ندا دهنده چه کسی و یا چه چیزی است؟ احتمالات متعددی

داده شده است: نخست این که فرشته‌ای از فرشتگان خدا باشد، آن گونه که در یکی از کلمات قصار نهج البلاغه^۱ آمده است و بعضی از شعرا آن را به شعر درآورده‌اند:

لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ لِدُّوا لِلْمَوْتِ وَابْتُوا لِلْخَرَابِ

خداوند فرشته‌ای دارد که هر روز ندا می‌دهد: برای مردن بزایید و برای ویرانی بسازید.

یا این که ندا دهنده حوادث و آفاتی است که همچون طوفان همه روزه صحنه زندگی انسان‌ها را درمی‌نوردد و یا اشاره به آثار پیری است که به صورت پژمرده شدن چهره، سفید شدن موها و خمیدگی قامت ظاهر می‌شود و به زبان حال ندای رحیل را سر می‌دهد.

اگر رحیل را به معنای سیر و سلوک الی الله و تهذیب نفوس بدانیم، ندا دهنده خداوند در قرآن مجید و معصومان علیهم‌السلام در روایات اسلامی هستند که ندای مر و مسافرت از دنیا در این کلمات به گوش می‌خورد.

تعبیر به «عرجه» با توجه به این که به معنای اقامت است مفهومش این است که علاقه به اقامت در دنیا را کم کند و همچون دنیاپرستان، دنیا را عملاً جاودان نپندارد.

سپس به دنبال این سخن برنامه آمادگی برای سفر آخرت را به این صورت بیان می‌فرماید: «با تهیة زاد و توشه از اعمال صالحی که در قدرت دارید (به سوی آخرت) بازگردید»؛ (وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَّا بَحَضَرْتِكُمْ^۲ مِنَ الزَّادِ).

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۲.

۲. «حضرت» به معنای «حضور» است و در جمله بالا اشاره به فرصت‌هایی است که در پیش روی انسان وجود دارد. استعمال این واژه درباره بزرگان برای این است که نمی‌خواهند خود آن‌ها را خطاب کنند، بلکه جایگاه و محضرشان را مورد توجه قرار می‌دهند.

تعبیر به «انْقَلِبُوا» تعبیر لطیفی است که اشاره به تحولی درونی دارد؛ یعنی توجه خود را از دنیاپرستی به تهیه زاد و توشه آخرت بازگردانید. تعبیر «بِحَضْرَتِكُمْ» اشاره به توانایی‌ها و فرصت‌هاست که انسان‌ها در اختیار دارند.

آنگاه امام علیه السلام به ذکر دلیلی برای لزوم تحصیل زاد و توشه جهت سفر آخرت، پرداخته، می‌فرماید: «زیرا گردنه سخت و منزلگاه‌های مخوف و هولناکی در پیش دارید که باید در آن‌ها وارد شوید و نزد هر یک توقف کنید (و پاسخ‌گوی اعمال خود باشید)»؛ «فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوَدًا^۱، وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً^۲، لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا».

این گردنه سخت و منزلگاه‌های خوفناک، اشاره به مر و منزلگاه‌های آخرت است، زیرا در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در قیامت پنجاه موقف است و هر موقعی به اندازه هزار سال از سال‌های دنیا به طول می‌انجامد؛ إِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^۳ شبیه همین معنا به صورت مشروح‌تری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است^۴ و احتمالاً در هر موقعی از این مواقع یکی از اعمال واجبه مانند نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر و یا گناهان کبیره مورد سؤال قرار می‌گیرد که صاحبان آن‌ها باید در شرایط سخت و هول‌انگیزی پاسخ‌گو باشند. اگر از آن‌ها به سلامت بگذرند، راهی‌کانون رحمت خدا، بهشت برین می‌شوند، وگرنه گرفتار خواهند شد.

به تعبیر دیگر، همان‌گونه که مرحوم شیخ مفید فرموده است: منظور از این

۱. «کُود» از ریشه «کاد» به معنای شدت و صعوبت گرفته شده و عقبه «کُود»، گردنه سخت و صعب‌العبور است.

۲. «مهولة» از ریشه «هول» به معنای ترس است و «مهول» اسم مفعول است؛ یعنی خوفناک.

۳. امالی مفید، ص ۲۷۴، ج ۱.

۴. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱۱، ح ۴۲.

عقبات (گردنه‌ها) اعمال واجب است که هرکدام تشبیه به گردنه‌ای شده و همان‌گونه که عبور از گردنه‌ها سخت و طاقت‌فرساست، جواب‌گویی به این اعمال نیز دشوار است.

قرآن مجید در سوره «بلد» می‌فرماید: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾؛ «ولی او از آن گردنه مهم نگذشت و توجه می‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده‌ای است، یا غذا دادن در روز گرسنگی به یتیمی از خویشاوندان یا مستمندی خاک‌نشین».^۱

منظور از عقبات، خواه عقبات دنیوی باشد مانند انجام فرایض مهم، یا عقبات و موقف‌های سخت قیامت و یا هر دو، مشکلی در مفهوم کلام امام علیه السلام ایجاد نمی‌کند. به‌ویژه که درباره عرصه قیامت آمده است: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾؛ «از تو درباره کوهها سؤال می‌کنند، بگو: پروردگار آنها را (در قیامت متلاشی کرده) بر باد می‌دهد. سپس زمین را صاف و هموار می‌سازد، به‌گونه‌ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی‌بینی».^۲

بنابراین، اعتراض مرحوم علامه مجلسی به شیخ مفید که نباید الفاظ را از معانی اصلی به معانی مجازی برد، به نظر وارد نمی‌رسد، زیرا این ایراد هنگامی وارد است که قرائنی در کار نباشد و با وجود قرینه مشکلی ندارد.^۳

در مورد وحشت قیامت همین بس که قرآن مجید می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُنْهَلُّ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ

۱. بلد، آیات ۱۱-۱۶.

۲. طه، آیات ۱۰۵-۱۰۷.

۳. برای آگاهی از کلام مرحوم شیخ مفید و علامه مجلسی به کتاب بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۹ مراجعه فرمایید.

كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمَلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ؛
 (ای مردم! از عذاب پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است.
 روزی که آن را می بینید (آن چنان وحشت سراپای همه را فرامی گیرد که) هر مادر
 شیردهی کودک شیرخوارش را فراموش می کند و هر بارداری جنین خود را بر
 زمین می نهد و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا
 شدید است).^۱

سپس امام علیه السلام به شرح بیشتری در این زمینه پرداخته و به همگان هشدار
 می دهد: «بدانید که فاصله نگاه‌های مر به شما کوتاه و نزدیک است. گویی در
 چنگال مر گرفتارید، در حالی که پنجه‌هایش را در جان شما فرو برده،
 و حوادث هولناک و مشکلات شدید، شما را غافلگیر ساخته است»؛ (وَ أَعْلَمُوا
 أَنَّ مَلَا حِظَّ^۲ الْمَنِيَّةِ^۳ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً^۴، وَ كَانَكُمْ بِمَخَالِبِهَا^۵ وَ قَدْ نَشِبَتْ^۶ فِيكُمْ، وَ قَدْ
 دَهَمَتْكُمْ^۷ فِيهَا مُفْظَعَاتُ^۸ الْأُمُورِ، وَ مُعْضَلَاتُ^۹ الْمَحْدُورِ).

این سخن، اشاره به این است که میان انسان و مر در هیچ سن و سالی
 فاصله‌ای وجود ندارد. هر لحظه ممکن است حادثه ناگهانی روی دهد و هر زمان

۱. حج، آیات ۱ و ۲.

۲. «ملاحظ» جمع «ملحظ» مصدر میمی، به معنای نگاه کردن یا با گوشه چشم نگاه کردن است.

۳. «منیه» از ریشه «منی» بر وزن «سعی» به معنای تقدیر گرفته شده و از آن جا که مرگ در سرنوشت انسان مقدر
 است، این واژه به مرگ اطلاق می شود.

۴. «دانیه» به معنای نزدیک از ریشه «دنو» بر وزن «علو».

۵. «مخالب» جمع «مخلب» ناخن و چنگال حیوانات یا پرندگان است.

۶. «نشبت» از ریشه «نشب» بر وزن «غصب» به معنای فرو رفتن است.

۷. «دهمت» از ریشه «دهم» به معنای غافلگیر ساختن است.

۸. «مفطعات» جمع «مفطعه» به معنای حادثه‌ای است که بیش از حد شدید باشد.

۹. «معضلات» جمع «معضله»؛ یعنی چیزی که فوق العاده انسان را در تنگنا قرار دهد. به جاده تنگ نیز معضله
 گویند.

ممکن است بیماری خطرناکی به سراغ انسان بیاید و یا دشمنی او را به طور ناگهانی از پای درآورد. گلوگیر شدن یک لقمه ممکن است به زندگی انسان پایان دهد و گرفتگی ر های قلب یا مغز با چند لخته بسیار کوچک خون، وی را در کام مر فرو برد و یا با ضربه‌ای ناگهانی، نخاع انسان قطع شود و برای همیشه زمین‌گیر گردد.

حضرت در پایان، در یک نتیجه‌گیری روشن و گویا می‌فرماید: «حال که چنین است وابستگی‌های دنیا را به خود، قطع کنید (از دنیاپرستان فاصله بگیرید) و بر توشه تقوا تکیه کنید؛ (فَقَطُّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهَرُوا بِرِزَادِ التَّقْوَى).

منظور از علائق دنیا وابستگی شدید به مال و مقام و همسر و فرزند است؛ وابستگی‌ای که انسان را از خدا غافل می‌کند و ارتکاب گناه را برای رسیدن به دنیا آسان می‌سازد و زرق و برق‌ها را در نظر جلوه می‌دهد.

تعبیر به «استظهار به زاد تقوا» اشاره به این است که در این سفر پرخطر و خطر آخرت، انسان نیاز به تکیه‌گاهی دارد که پیمودن این راه را برای او آسان می‌سازد، و تکیه‌گاهی بهتر از زاد و توشه تقوا نیست.

* * *

مرحوم سید رضی به این جا که می‌رسد، می‌گوید: «بخشی از این کلام با تفاوت‌هایی پیش از این گذشت»؛ (وَ قَدْ مَضَى شَيْءٌ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ فِيمَا تَقَدَّمَ بِخِلَافِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ).

ظاهراً منظور او خطبه ۸۵ است که در چند جمله با خطبه مورد بحث، مشترک است.

* * *

۱. «استظهِروا» از ریشه «استظهار» به معنای کمک گرفتن از شخص یا چیزی است و ریشه اصلی آن «ظهر» به معنای پشت است و واژه پشتیبانی به معنای حمایت و تقویت می‌آید.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَلَّمَ بِهِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ بَعْدَ بَيْعَتِهِ بِالْخِلَافَةِ وَقَدْ عَتَبَا عَلَيْهِ مِنْ تَرْكِ
مَشُورَتِهِمَا، وَالْإِسْتِعَانَةَ فِي الْأُمُورِ بِهِمَا

از سخنان امام علیه السلام است

هنگامی که طلحه و زبیر بعد از بیعت با امام به او اعتراض کردند که چرا در
کارها با آنها مشورت نکرده و از آنها کمک نگرفته است (امام علیه السلام این سخن
را در پاسخ آنها بیان فرمود)^۱

صفحة ۵۶۳

بخش اول

ù B- ¼Bf { E »Alh U E/A X B-U] nE ,A v B-TÜ»kÜP

۱. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه، تنها منبعی که برای این خطبه قبل از سید رضی ذکر کرده، کتاب نقض
العثمانية، ص ۳۹-۴۲ نوشته ابو جعفر اسکافی (م ۲۴۰) است و از سخن او برمی آید که این کتاب را خودش
مشاهده نکرده؛ بلکه از گفتار ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶-۴۱ استفاده کرده است.
(مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۱) مرحوم علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۶، ح ۷ از
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نقل کرده است.

حَقٌّ دَفَعْتُمْ مَاعَنْدَهُ؟ أَمْ أَيْ قَسَمٍ اسْتَأْثَرْتُمْ عَلَيْنَا بِهِ؟ أَمْ أَيْ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَيْنِي أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفَتْ عِنْدَهُ، أَمْ جَهْلُهُ، أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ!

وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ، وَلَا فِي الْأَوْلِيَاءِ إِزْبَةٌ، وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا، وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا، فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ

فَلَمْ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَسْ أَوَّلُ مَا بَدَأْتُ بِهِ، فَافْتَدَيْتُهُ، فَلَمْ
; P] e i c ,B-fo ô n ,B- n A 9 ù [T e E
,B- « ÅK ô n E ° 9 ¼ Bf ° ; j -v - ° I ½ » Ai A B-fo z TwFù
/B-fo ô j Å

بخش دوم صفحه ٥٦٩

, n M ù B E e E ° o 1 E 9 ¼ B , w I o 1 E i 1 B 1 f l B B E
É o ù k c سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ a o n w n M] B B 2 B T E B E R k] Ñ M « 1/2 T °
, - e ù é 1 E , - v ç j 1/2 a o É o ù k c B - ù B - A T E a ù , « 1/2
B M Å Ü M a o n i E / I T Å n ù B - f o A E k « Å , a o I , B - o u a ù
/ o L ° I f B A B - E , Ö d ° I A M c
, j o ù A] n E , a Å ¼ B Å F u B è n] n a o I e n : سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ ñ B ç Y
/ I e B a Å Ö d ° B B » Å ¼ B

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که در عنوان خطبه آمد، این سخن پاسخی است به پاره‌ای از ایرادهای طلحه و زبیر که انتظار داشتند امام علیه السلام در حکومت سهم عظیمی برای آنها قائل شود و در همه امور با آنها مشورت کند. امام علیه السلام نکاتی را به آنها یادآور شد؛ نکاتی که مسیر حکومت آن حضرت را روشن می‌ساخت و به انتظارات نابجای آنها پایان می‌داد:

نخست آنها را برای این امر سرزنش می‌کند که چرا برای امور ظاهراً مختصری خشمگین شده‌اید و خوبی‌های فراوانی را به فراموشی سپرده‌اید؟ در بخش دیگری از این کلام به آنها یادآور می‌شود که مشکلی در امر حکومت پیدا نشده تا با آنها مشورت کند؛ بلکه بر اساس کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، امر حکومت را سامان می‌بخشد و البته اگر مطلبی که نیاز به مشورت داشته باشد پیش آید هیچ‌گاه از مشورت خودداری نخواهد کرد. در بخش سوم این خطبه در پاسخ به این ایراد که چرا در تقسیم بیت‌المال مساوات میان مسلمانان را رعایت کرده، می‌فرماید که این همان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

سرانجام در آخرین قسمت این خطبه به دعای پرمعنایی می‌پردازد و برای کسانی که هرگاه حق را ببینند یاری می‌کنند و با ظلم به مبارزه برمی‌خیزند رحمت الهی را تقاضا می‌کند.

بخش اول

لَقَدْ نَعَمْتُمْآ يَسِيرًا، وَ أَرْجَأْتُمْآ كَثِيرًا، أَلَا نُخْبِرَانِي، أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمْآ
فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُمْآ عَنْهُ؟ أَمْ أَيُّ قَسَمٍ اسْتَأْتَرْتُمْ عَلَيْنِكُمْآ بِهِ؟ أَمْ أَيُّ حَقٍّ
رَفَعَهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ، أَمْ جَهَلْتُمْهُ، أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ!

وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ، وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ، وَ لَكِنَّكُمْ
دَعَوْتُمُْونِي إِلَيْهَا، وَ حَمَلْتُمُْونِي عَلَيْهَا، فَلَمَّا أَدْرَسْتُ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ

، ﷺ L«ATWIB½ , TÄUB M d°BB½E , B°i â B½ a°I

i ç , Bfo ô E , B- E A q ù [T E u , T k T E

° q ¼ B ° ; -v -°I q ½ »Ai A Bfo z TwFù; T°] e

/Bfo ô i Å , B- «ÄK ô nE

ترجمه

شما (طلحه و زبیر) برای امور ناچیزی خشم گرفتید؛ ولی وظایف مهمی را که داشتید به تأخیر انداختید. به من بگویید: چه حقی داشته‌اید که شما را از آن بازداشته‌ام یا کدام سهم متعلق به شما بوده که آن را متصرف شده‌ام یا کدام شکایت و حقی را یکی از مسلمانان پیش من آورده و من درباره آن ضعف نشان داده یا از حکم آن بی‌خبر بوده‌ام و یا راه آن را به‌خطا پیموده‌ام؟ به خدا سوگند! من به خلافت (ظاهری) رغبتی نداشتم و به زمامداری شما علاقه‌ای نشان ندادم. این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و به اصرار مرا به آن واداشتید؛ و آنگاه که حکومت به من رسید به کتاب خدا و دستوراتی که برای ما قرار داده و برای اجرای آن فرمان صادر کرده، نظر افکندم و از آن پیروی کردم و نیز به سنت

و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه نموده و به آن اقتدا کردم (به یقین) در این امر (عمل به کتاب و سنت) نیازی به رأی شما و رأی دیگران نداشتم (چون حکم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله صراحت داشت) و مسئله‌ای پیش نیامده که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانم به مشورت بنشینم، به یقین اگر چنین چیزی پیش می‌آمد (یا بیاید) از مشورت با شما و دیگران روی گردان نبودم (و نخواهم بود).

شرح و تفسیر

بهانه‌جویی طلحه و زبیر

هنگامی که مشکلات مسلمانان در حکومت عثمان بالا گرفت و مردم بر او شوریدند که چرا مقام‌های حسّاس حکومت اسلامی و بیت‌المال را در میان بستگان و خویشاوندان خود تقسیم کرده و توده‌های مردم نیازمند را نادیده گرفته است، گروهی از صحابه معروف نیز به حمایت از شورشیان برخاستند که در صف مقدّم آن‌ها طلحه و زبیر بودند، همان‌ها که اصرار داشتند امام علیه السلام حکومت را بپذیرد. آن‌ها از نخستین بیعت‌کنندگان با امام علیه السلام بودند؛ ولی این‌گونه افراد همانند همه کسانی که سیاسی فکر می‌کنند؛ نه الهی و رحمانی، همواره انتظار دارند سهم مهمی در حکومت داشته باشند؛ گاه آن را باصراحت بر زبان می‌آورند و گاه متوسّل به بهانه‌های واهی می‌شوند تا هدف خود را به‌طور کنایی بیان کرده باشند.

طلحه و زبیر نیز چنین انتظاری از امام علیه السلام داشتند؛ طلحه می‌خواست حکومت بصره به او واگذار شود و به زبیر حکومت کوفه و بعضی گفته‌اند: طلحه انتظار حکومت یمن را داشت و زبیر انتظار حکومت عراق را؛ ولی از آن‌جا که این‌گونه رشوه‌های سیاسی علاوه بر این‌که مخالف روح عدالت‌خواهی اسلامی است، گاه منجر به تجزیه حکومت می‌شود و از همه این‌ها گذشته، مخالف چیزی است که مردم به سبب آن بر عثمان شوریدند، امام علیه السلام به این پیشنهادها تن در نداد.

هنگامی که طلحه و زبیر از رسیدن به مقصود خود مأیوس شدند نخست زبان به انتقاد از امام علیه السلام و خرده گیری بر او گشودند، سپس آتش جنگ جمل را برافروختند؛ آتشی که هر دو در کام آن سوختند. می فرماید: «شما (طلحه و زبیر) برای امور ناچیزی خشم گرفتید؛ ولی وظایف مهمی را که داشتید به تأخیر انداختید»؛ (لَقَدْ نَقَمْتُمَا^۱ يَسِيرًا، وَ اُرْجَاْتُمَا^۲ كَثِيرًا).

منظور از ناچیز، ترک مشورت با آنهاست و منظور از امور مهم و فراوان، مصالح مسلمانان است، زیرا طلحه و زبیر برای رسیدن به اهداف خود به بهانه های واهی متوسل شدند و مصالح مسلمین را که از وحدت و یکپارچگی صفوف و ایستادن پشت سر رهبر نشأت می گرفت به فراموشی سپردند و این راه و رسم همه عیب جویان کوتاه بین است که مصالح جامعه را برای رسیدن به منافع شخصی فدا می کنند.

سپس در ادامه سخن می فرماید: «به من بگوئید: چه حقی داشته اید که شما را از آن بازداشته ام یا کدام سهم متعلق به شما بوده که آن را متصرف شده ام یا کدام شکایت و حقی را یکی از مسلمانان پیش من آورده و من درباره آن ضعف نشان داده یا از حکم آن بی خبر بوده ام و یا راه آن را به خطا پیموده ام؟»؛ (أَلَا تُخْبِرَانِي، أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُمْ عَنْهُ؟ أَمْ أَيُّ قِسْمٍ اسْتَأْثَرْتُمْ^۳ عَلَيْنَا بِهِ؟ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعْتُمْ إِلَيْنِي أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ، أَمْ جَهَلْتُمْ، أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ!).

۱. «نقمتما» از ریشه «نقم» بر وزن «قلم» یا بر وزن «نقد» در اصل به معنای انکار کردن یا ایراد گرفتن بر شخص یا چیزی است؛ خواه با زبان باشد یا با عمل (از طریق مجازات) انتقام نیز از همین ریشه است و «نقمتما در جمله بالا به معنای ایراد گرفتن لفظی و خشمگین شدن است.

۲. «أرجأتما» از ریشه «ارجاء» به معنای به تأخیر انداختن گرفته شده است و ریشه اصلی آن «رجاء» به معنای امیدواری است و از آن جا که انسان در بسیاری از مواقع کاری را به امید رسیدن به هدفی به تأخیر می اندازد، این واژه در این معنا استعمال شده است.

۳. «استأثرت» از ریشه «استیثار» یعنی چیز خوبی را به خود اختصاص دادن. گاه نیز به معنای استبداد و انحصار طلبی تفسیر شده و ریشه اصلی آن «اثر» به معنای علامت است.

درواقع امام علیه السلام می‌خواهد با این سخن همه راه‌های خرده‌گیری و انتقاد را بر طلحه و زبیر ببندد، زیرا انتقاد یا مربوط به حقوق شخصی آنان است یا مربوط به سایر مسلمین و مطالبات شخصی آنان یا مربوط به ضایع شدن حقی است یا تصرف کردن سهمی و آنچه مربوط به سایر مسلمین است یا مربوط به کوتاهی در احقاق حقوق است یا ناآگاهی به حق و یا خطا در مسیر اجرا.

امام علیه السلام می‌فرماید: درباره هر یک از این امور ایراد دارید آشکارا به من بگویید و چون آن‌ها نمی‌توانستند انگشت روی نقطه خاصی بگذارند، از دادن جواب درمانده شدند.

این راه و رسم همه خرده‌گیران زیاده‌خواه است که به جای این‌که انگشت روی جزئیات بگذارند به کلی‌گویی قناعت کرده و جنجال به راه می‌اندازند.

سپس امام علیه السلام با مقدمه‌چینی دقیق و روشن، پاسخ شفاف و واضحی به ایراد آن‌ها درباره ترک مشورت می‌دهد، می‌فرماید: «به خدا سوگند! من به خلافت (ظاهری) رغبتی نداشتم و به زمامداری شما علاقه‌ای نشان ندادم. این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و به اصرار مرا به آن واداشتید؛ و چون حکومت به من رسید به کتاب خدا و دستوراتی که برای ما قرار داده و برای اجرای آن فرمان صادر کرده، نظر افکندم و از آن پیروی کردم و نیز به سنت و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم توجه نمودم و به اقتدا کردم (به یقین) در این امر (عمل به کتاب و سنت) نیازی به رأی شما و رأی دیگران نداشتم (چون حکم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صراحت داشت) و مسئله‌ای پیش نیامده که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانم به مشورت بنشینم، به یقین اگر چنین چیزی پیش می‌آمد از مشورت با شما و دیگران روی گردان نبودم»؛ (وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ، وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ، وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا، وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا، فَلَمَّا

۱. «إریة» از ریشه «أرب» بر وزن «عرب» در اصل به معنای شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره‌جویی می‌کند.

أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا، وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَ مَا
 أَسْتَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، فَافْتَدَيْتُهُ، فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَيَّ رَأْيِي كَمَا، وَ لَا رَأْيِي غَيْرُكُمْ،
 وَ لَا وَقَعَ حُكْمٌ جِهَلْتُهُ؛ فَأَسْتَشِيرُكُمْ وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أُرْغَبْ
 عَنْكُمْ، وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمْ).

درواقع امام علیه السلام در این عبارت به دو نکته اشاره می‌کند: نخست این‌که او در قبول خلافت ظاهری پیش‌دستی نکرده و اصرار مردم، به‌ویژه افرادی مانند طلحه و زبیر حجت را بر وی تمام کرده و پذیرای این مقام شده است، بنابراین هرگونه انتظاری از آن حضرت غیر از رعایت حقوق مردم، نابخاست.

البته دنیاپرستان طالب مقام، قبل از رسیدن به آن، افرادی را به حمایت خویش دعوت می‌کنند و به آن‌ها وعده‌هایی در زمینه پیروزی خود می‌دهند؛ ولی این سخن درباره مردان الهی که جز به اصرار مردم تکیه بر مقامات ظاهری نمی‌زنند، مفهومی ندارد.

دیگر این‌که مسئله مشورت صحیح است؛ ولی «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد» به‌یقین، مشورت در مسائل قطعی اسلام و فرمان‌های صریح خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مفهومی ندارد. البته در مسائل اجرایی که گونه‌های مختلفی برای آن تصور می‌شود دامنه مشورت باز است. امام علیه السلام می‌فرماید: انتظار نداشته باشید که در مسائل مهمی مانند اجرای عدل، برگرداندن اموال مغضوبه در زمان عثمان به بیت‌المال و تقسیم عادلانه بیت‌المال، با شما مشورت کنم. هر زمان موردی برای مشورت پیدا شد به‌یقین کوتاهی نخواهم کرد.

بخش دوم

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوءَةِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ
بِرَأْيِي، وَلَا وَابِتُهُ هَوَى مَنِّي، بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ
اَللّٰهِ ﷺ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ، فَلَمْ أَحْتَجِ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرَعَ اللَّهُ مِنْ قَسَمِهِ،
Am ùB-fo Æ° k«À, a°I ,B- °u àù, -e ù é Æ
/oL °I fBA B- E ,Öd °I A M°c BM°UM a°ni E/ IÄ
A] E E, a Ä¼BAFuÜe E] n a°I en :ñBÇ Y
/ IeB aÄÖd °BB»Ä¼B , j ou

ترجمه

اما اعتراضی که شما در امر «تقسیم بیت‌المال به‌طور مساوی» (بر من) داشتید؛ این حکمی نبوده که به رأی خود صادر کرده باشم یا مطابق خواسته دلم باشد؛ بلکه من و شما می‌دانیم این همان دستوری است که پیامبر اکرم ﷺ آورده و انجام داده است، بنابراین من در چیزی که خداوند آن را روشن ساخته و حکمش را صادر فرموده نیازی به مشورت با شما نداشتم. به خدا سوگند! نه شما می‌توانید در این موضوع اعتراضی به من داشته باشید و نه غیر شما، (تالازم باشد رضایتتان را جلب کنم) خداوند دل‌های ما و شما را به حق متوجه سازد و شکیبایی و استقامت را (برای تحمل حق) به ما الهام کند.

سپس امام علیؑ فرمود: خدا رحمت کند کسی را که هرگاه حقی را ببیند آن را یاری کند و اگر ستمی را مشاهده کرد آن را دفع سازد و به یاری صاحب حق برخیزد (و بر ضد ستمگر قیام کند).

شرح و تفسیر

این حکم، حکم خداست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بر یکی از خرده‌های عمده طلحه و زبیر و امثال آنها که در مورد تقسیم مساوی بیت‌المال بر آن حضرت می‌گرفتند، انگشت گذاشته و می‌فرماید: «أَمَا اعْتَرَضِيْ كِه شَمَا دَر اَمْر «تقسیم بیت‌المال به‌طور مساوی» (بر من) داشتید؛ این حکمی نبوده که به رأی خود صادر کرده باشم و یا مطابق خواسته دلم باشد؛ بلکه من و شما می‌دانیم این همان دستوری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده و انجام داده است»؛ (وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوَّةِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي، وَلَا وَلِيَّتُهُ هُوَ مِنِّي، بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ فَرِغَ مِنْهُ).

واژه «اسوه» گرچه غالباً به معنای اقتدا و پیروی به کار می‌رود و در بعضی از منابع لغت، غیر از این، معنای دیگری برای آن ذکر نکرده‌اند؛ ولی جمعی از اهل لغت تصریح دارند که یکی از معانی آن مساوات است، لذا در مورد کسانی که ورشکست شده‌اند، گفته می‌شود: «الْمَالُ أُسُوَّةٌ بَيْنَ الْغُرَمَاءِ؛ مال را باید به‌طور مساوی (بر حسب سهام) در میان طلبکاران تقسیم کرد».

اگر «اسوه» را مطابق معنای معروفش (اقتدا کردن) بدانیم مفهوم عبارت مورد بحث این می‌شود که طلحه و زبیر و امثال آنها به امام علیه السلام اعتراض داشتند که چرا اقتدا به سیره عمر و عثمان نکردی؟ آنها در تقسیم بیت‌المال شئون و شخصیت

۱. به کتاب العین و لسان العرب و مجمع البحرین ماده «أسو» رجوع شود. مرحوم طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۴۸ در ذیل آیه ۲۱ سوره احزاب ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسُوَّةٌ حَسَنَةٌ﴾ می‌گوید: «أي قدوة صالحة يقال: لي في فلان أسوة أي لي به اقتداء... اسم وضع موضع المصدر» طبق این بیان «اسوه» به معنای اقتداست و جنبه اسم مصدری دارد و تعبیر قرآن که می‌فرماید: ﴿فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسُوَّةٌ﴾ و نمی‌فرماید: «رسول الله أسوة» نیز شاهد بر این معناست. از آن جاکه اقتدا به کسی نوعی مساوات با او را ایجاد می‌کند اسوه به معنای مساوات نیز آمده و در عبارت بالا مقصود همین است.

و اسم و رسم افراد را در نظر می‌گرفتند و هرگز بیت‌المال را مساوی بین مسلمانان تقسیم نمی‌کردند.

لذا امام علیه السلام در پاسخ آن‌ها می‌گوید: من به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتدا کردم و سیره او را عمل نمودم.

در ادامه این سخن می‌فرماید: «در چیزی که خداوند آن را روشن ساخته و حکمش را صادر فرموده نیازی به مشورت با شما نداشتم. به خدا سوگند! نه شما می‌توانید در این موضوع اعتراضی به من داشته باشید و نه غیر شما، (تالازم باشد رضایتتان را جلب کنم)؛ (فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْكُمْ فِيمَا قَدْ فَرَعَ اللَّهُ مِنْ قَسْمِهِ، وَأَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ، فَلَيْسَ لَكُمْ، وَاللَّهِ، عِنْدِي وَلَا لِعَيْرِكُمْ فِي هَذَا عُنْتِي)»^۱.

در پایان این سخن امام علیه السلام برای خودش و آن‌ها دعا می‌کند که همیشه طرفدار حق و در برابر آن شکیبا باشند، عرضه می‌دارد: «خداوند دل‌های ما و شما را به حق متوجه سازد و شکیبایی و استقامت را (برای تحمل حق) به ما الهام کند؛ (أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ، وَالْهَمْنَا وَإِيَّاكُمْ الصَّبْرَ).

روشن است که در بسیاری از مواقع، حق تلخ است و تحمل آن مشکل، و همین امر گاه سبب می‌شود که انسان حق را نبیند و اگر آن را دید تحمل نکند، لذا امام علیه السلام از خدا دو چیز می‌طلبد: یکی این که حق را آن‌چنان که هست به او و سایرین ارائه دهد و پس از آن تحمل و شکیبایی در برابر تلخی حق را عنایت فرماید.

مولا علیه السلام در یکی از کلمات قصار نهج‌البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ»

۱. «عتبی» از ریشه «عتب» بر وزن «ختم» در اصل به معنای ناراحتی باطنی است و هنگامی که به باب افعال برده شود به معنای زایل کردن این ناراحتی است و چون سرزنش کردن طرف مقابل، یکی از اسباب فرونشاندن خشم درونی است، عتبی به معنای سرزنش کردن می‌آید و در جمله بالا منظور همین است.
امام علیه السلام به طلحه و زبیر می‌فرماید: شما حق ایراد گرفتن از من و سرزنش مرا ندارید.

وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ حَقٌّ، سنگین اما گواراست و باطل، سبک ولی بیماری زاست»^۱.

«سپس امام علیه السلام (در تأیید و تکمیل این سخن) فرمود: خدا رحمت کند کسی را که هرگاه حقی را ببیند آن را یاری کند و اگر ستمی را مشاهده کرد آن را دفع سازد و به یاری صاحب حق برخیزد (و بر ضدّ ستمگر قیام کند)»؛ (ثم قال علیه السلام: رَجِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ، أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ، وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ).

نکته‌ها

۱. چرا اموال بیت‌المال به‌طور مساوی تقسیم می‌شود؟

اگر خلافت ظاهری امیرمؤمنان علیه السلام بلافاصله بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفته بود مشکلی در کار نبود، زیرا آن حضرت دقیقاً همان برنامه عصر رسول الله صلی الله علیه و آله را ادامه می‌داد؛ ولی مشکل بزرگ این بود که امام علیه السلام زمانی روی کار آمد که مردم به انواع تبعیض‌های دوران خلیفه دوم و از آن بیشتر دوران عثمان، خو گرفته بودند و تغییر این عادت بسیار مشکل می‌نمود و قسمت عمده تلاش آن حضرت متوجه از بین بردن تبعیضات نابجا بود و عامل اصلی جنگ‌هایی همچون جمل و صفین، همان طرفداران تبعیض بودند.

بی‌شک طلحه و زبیر از پیشگامان اسلام بودند و سهم مهمی در پیروزی‌های مسلمین در جنگ‌ها داشتند و دفاع آن‌ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غالب جنگ‌های اسلامی محرز و مسلم است؛ ولی انحرافی که از مسیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران خلیفه دوم و سوم به وجود آمد و سهم مهمی از بیت‌المال برای امثال آن‌ها قائل

شدند، آن‌ها را به‌ویژه خواری و رانت خواری عادت داد، لذا در همان گام نخست که علی علیه السلام بر ضدّ این تبعیض‌ها برداشت فریاد اعتراضشان بلند شد و درست همان‌گونه که مردم عصر جاهلیت از تبدیل بت‌های متعدد به خدای واحد قادر متعال، تعجب می‌کردند آن‌ها نیز از این تغییر روش شگفت‌زده شدند و به امام علیه السلام ایراد گرفتند که چرا با آن‌ها در این امر مشورت نشده است. نه تنها در تقسیم اموال بیت‌المال، بلکه در تقسیم پست‌ها و مقام‌های مهم نیز منتظر مشورت و در نهایت خواهان سهمی بودند و باور نمی‌کردند امام علیه السلام با این قاطعیت مردم را به روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگرداند. هنگامی که رؤیاهای خود را بدون تعبیر یافتند، آتش خشم در دل آن‌ها شعله‌ور شد و افکار شیطانی همه وجودشان را فراگرفت و دست به آتش افروزی و جنگ زدند و سرانجام خودشان در آن آتش سوختند.

این نیز حائز اهمیت است که اموال بیت‌المال دو گونه بود: بخشی از آن مانند زکات، مصارف مختلفی داشت و ممکن بود بعضی بر بعضی دیگر (متناسب با زحماتشان) در آن ترجیح یابند؛ برای نمونه «مُوَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ» (کسانی را که می‌خواستند با محبت به اسلام وارد کنند) و همچنین «عَامِلِينَ عَلَيْهَا» (آن‌ها که برای گردآوری زکات تلاش می‌کردند) و یا قضات و مانند آن‌ها، هر یک متناسب زحمات و موقعیتشان، سهمی از زکات را دریافت می‌کردند و نیز در غنائم جنگی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان پیاده و سواره تفاوت قائل می‌شد؛ ولی بخش مهمی از درآمد بیت‌المال، مانند خراجی که از اراضی خراجیه^۱ گرفته می‌شد و رقم بسیار مهمی را در مجموع تشکیل می‌داد، می‌بایست میان همه مسلمانان به‌طور مساوی تقسیم شود.

۱. «اراضی خراجیه» زمین‌هایی بود که در فتوحات اسلامی به دست مسلمین افتاد و آن‌ها را در اختیار کشاورزان می‌گذاشتند و در مقابل، مالیاتی به نام «خراج» از آن‌ها می‌گرفتند که با توجه به گستردگی آن اراضی، مالیات مزبور رقم مهمی را تشکیل می‌داد.

درست مانند چیزی که وقف اولاد است که همه فرزندان در هر مقام و رتبه‌ای باشند به‌طور مساوی می‌برند و مانند یارانه‌هایی که در عصر ما از بیت‌المال پرداخت می‌شود که رئیس جمهور و افراد عادی در آن یکسان‌اند و هرگونه تبعیض را به‌عنوان رانت خواری و امتیاز ویژه محکوم می‌کنند.

در عصر خلیفه اول همان روش پیامبر صلی الله علیه و آله در این‌گونه موارد دنبال می‌شد و همه یکسان بودند؛ ولی تبعیض‌ها از زمان عمر - به شهادت تواریخ معتبر - آغاز شد و در زمان عثمان به اوج خود رسید و ۲۲ سال به این منوال گذشت و به تدریج این عمل ناپسند به‌صورت سنت درآمد.

در این جا رشته سخن را به دست ابن ابی‌الحدید می‌سپاریم که نکات جالبی را با تکیه بر تواریخ و روایات، در این زمینه بیان کرده و پرده از روی بسیاری از اسرار دوران خلفا و حکومت امیرمؤمنان علیه السلام برداشته است. او در این زمینه گفتار مفصلی دارد که خلاصه‌اش چنین است:

«امام علیه السلام در روز دوم خلافت خویش منبر رفت و اعلام کرد که راه و رسم من همان روش پیغمبر صلی الله علیه و آله است. هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد و اگر سابقه و کوشش بیشتری در اسلام داشته باشد پاداش او در قیامت با خداست. وی اضافه کرد: فردا کسی نگوید: فرزند ابوطالب ما را از حقوق خود محروم کرد، زیرا همه بنده خدایند، و بیت‌المال مال خداست و به‌طور مساوی بین همه تقسیم می‌شود، فردا همه حاضر شوند تا اموالی که موجود است بین آن‌ها تقسیم گردد. عرب را بر عجم امتیازی نیست.

امام علیه السلام فردای آن روز به «عبیدالله ابن ابی‌رافع» کاتب خویش، دستور داد از مهاجران شروع کند، سپس به انصار و سایر مسلمانان هرکدام سه دینار بدهد.

از این تقسیم جز «طلحه»، «زبیر»، «عبدالله بن عمر»، «سعید بن عاص» و «مروان حکم» کسی سر باز نزد، عبیدالله جریان را به امام علیه السلام گزارش داد.

هنگامی که مردم در مسجد بودند این گروه در گوشه‌ای از مسجد کنار یکدیگر نشستند و با هم آهسته صحبت کردند پس از آن «ولید بن عقبه» نزد امام علیه السلام آمد و گفت: تو در روز «بدر» بستگان نزدیک ما را کشتی، اما امروز ما با تو بیعت می‌کنیم به شرط این که همان مقدار که زمان عثمان به ما پرداخت می‌شد بپردازی و کشتندگان عثمان را به قتل رسانی و اگر از تو بیمناک شویم به شام و معاویه ملحق می‌گردیم!

امام علیه السلام فرمود:

«اما مسئله «بدر»، وظیفه الهی بود، و اما مسئله مال، در اختیار من نیست تا کم و زیاد کنم. آنچه خدا فرموده انجام می‌دهم و درمورد کشتندگان عثمان اگر ملزم بودم آن‌ها را بکشم همان وقت این کار را می‌کردم، و اگر شما از من بیم داشته باشید به شما تأمین می‌دهم، برای چه بیم داشته باشید؟

«ولید» داستان را برای رفقاییش بازگو کرد آن‌ها با ناراحتی از هم جدا شدند. «عمار یاسر» و گروهی به امام علیه السلام خبر دادند که این‌ها پنهانی مردم را دعوت به برکناری شما از خلافت و نقض بیعت می‌کنند.

امام علیه السلام به مسجد آمد منبر رفت و اعلام کرد که خداوند برای هیچ‌کس جز به تقوا برتری قائل نشده و متقی پاداش خود را در آخرت خواهد یافت. من روشی جز قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله انتخاب نخواهم کرد، هرکس به آن راضی نیست هر کجا می‌خواهد برود، کسی که خدا را اطاعت کند و به حکم او حکم نماید از هیچ‌کس وحشت ندارد.

سپس از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و عمار یاسر را با «عبدالرحمن» به سوی طلحه و زبیر که در گوشه مسجد نشسته بودند، فرستاد، آن‌ها نزد امام علیه السلام آمدند.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا این طور نبود که من از بیعت کراهت داشتم و شما با رغبت بیعت کردید؟

گفتند: چرا؟

فرمود: پس این چه وضعی است که از شما مشاهده می‌شود؟

گفتند: بیعت کردیم که بدون مشورت ما کاری نکنی و ما را بر دیگران برتری بخشی؛ اما اموال را مساوی تقسیم کردی و بدون مشورت ما این عمل را انجام دادی.

امام علیه السلام فرمود: استغفار کنید که من چنین شرطی را از شما برخلاف رضای خدا پذیرفته باشم هم اکنون بگوئید که آیا حقی از شما گرفته‌ام؟ یا به شما ستم کرده‌ام؟
گفتند: معاذالله.

فرمود: آیا حکم و یا حقی مربوط به یکی از مسلمان‌ها بوده که من جاهل به آن بوده‌ام و یا از گرفتن آن عاجز مانده‌ام؟
گفتند: نه.

فرمود: آیا از بیت‌المال برای خود چیزی ذخیره کرده‌ام؟
گفتند: نه!

فرمود: پس چرا مخالفت می‌کنید؟

گفتند: زیرا در قسمت کردن بیت‌المال برخلاف عمر بن خطاب قدم برمی‌داری و ما را با دیگران مساوی قرار می‌دهی با این‌که غنائم با شمشیر ما به دست آمده است.

باز امام علیه السلام فرمود:

اما در مشورت با شما، من به حکومت رغبتی نداشتم، مرا به سوی آن فراخواندید و اصرار ورزیدید. ترسیدم اگر رد کنم اختلاف به وجود بیاید. پس از قبول مسئولیت، در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نظر افکندم، آنچه مرا به آن راهنمایی کردند عمل نمودم، احتیاج به نظر و رأی شما ندیدم، چنانچه (فرضاً) حکمی در کتاب خدا نباشد و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی برای آن نیابم و نیاز به مشورت باشد با شما مشورت خواهم کرد.

اما در مورد تقسیم به طور مساوی؛ همه می دانیم که پیامبر ﷺ چنین دستور داده و کتاب خدا همین را می گوید.

اما این که گفتید: ما بیشتر زحمت کشیده ایم، می دانید که عده ای از همه بیشتر اسلام را یاری کرده اند، ولی پیامبر ﷺ در تقسیم بیت المال آنان را با دیگران به یک چشم می نگرست».

ابن ابی الحدید سپس می گوید:

«اگر گفته شود: ابوبکر اموال را به طور مساوی تقسیم می کرد، پس چرا کسی اعتراض نکرد؟ در پاسخ باید گفت: او بعد از پیغمبر ﷺ بود و مردم به تقسیم پیغمبر ﷺ عادت کرده بودند؛ اما هنگامی که عمر سر کار آمد عده ای را برتری داد، و پس از او عثمان این برتری را بیشتر کرد.

این عمل، ۲۲ سال ادامه پیدا کرد و مردم به این وضع عادت کردند. برگرداندن مردم از این وضع، این مشکلات را به وجود می آورد».^۱

۲. جایگاه واقعی مشورت

بی شک مشورت از اصول شناخته شده اسلام و همه عقلای جهان است و همان گونه که در روایات وارد شده، عقل واحدی را به عقول کثیره پیوند می زند «مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهُمْ فِي عُقُولِهِمْ»^۲ ولی مشورت ارکان و شرایطی دارد که اگر از آن ها دور شود نه تنها مفید نخواهد بود؛ بلکه گاه نتیجه معکوس می دهد. از جمله مشورت باید در اموری باشد که مورد تردید و نفی و اثبات واقع می شود و اگر مردم بخواهند احکام و موضوعات مسلم را تحت مشورت قرار دهند چه بسا باعث تردید در اساس احکام الهی و وظایف مسلم عقلی می گردد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۴۲ و ۴۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

برای مثال، اگر کسی بخواهد مسئله وجوب حج یا حجاب اسلامی را به آرای عمومی یا مشورت واگذار کند، چه بسا افرادی پیدا شوند که بگویند: چه لزومی دارد در این عصر و زمان مردم هزینه‌های سنگینی را برای رفتن به زیارت خانه خدا تخصیص دهند و یا در اجتماع فعلی، حجاب برای زنان مسلمان، دست‌وپاگیر است!

ولی بعد از آن که مسئله حج یا حجاب را به عنوان دستوری قاطع و مورد اجماع مسلمین بلکه ضرورت دینی پذیرفتیم می‌توانیم به شورا بنشینیم که نحوه برگزاری حج و یا نوع حجاب چگونه باشد بهتر است؟ و باید پذیرفت بخشی از مشکلاتی که امروز دامان مسلمین را گرفته برای این است که جایگاه واقعی مشورت را فراموش کرده‌اند.

آنچه امام علیه السلام در خطبه مورد بحث فرموده نمونه روشنی از این مطلب و آنچه طلحه و زبیر دنبال آن بودند انحراف واضحی از این مطلب است؛ آن‌ها می‌خواستند سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقسیم مساوی اموال خراجیه، به رأی گذاشته شود و امام علیه السلام با این امر مخالف بود.

۳. طلحه و رؤیای خلافت

از منابع مختلف تاریخی چنین برمی‌آید که علاقه طلحه به زمامداری و خلافت سابقه طولانی داشت که به زمان ابوبکر برمی‌گشت.

طبری، مورخ معروف - طبق گفته ابن ابی‌الحدید - در تاریخش چنین آورده که طلحه حتی در زمان حیات ابوبکر درباره خلافت خود می‌اندیشید و انتظار داشت ابوبکر او را بعد از خود به عنوان خلیفه مسلمین معرفی کند، زیرا پسرعموی ابوبکر بود و هنگامی که اطلاع یافت ابوبکر می‌خواهد عمر را به عنوان خلیفه معرفی کند به او اعتراض کرد و گفت: تو مرد خشن و سخت‌گیری

را بر ما حکومت دادی. در زمان عمر نیز با گروهی از طرفدارانش دربارهٔ خلافت بعد از او سخن می‌گفت و اطرافیان‌ش به او قول می‌دادند که بعد از مرگ عمر با تو بیعت خواهیم کرد و هنگامی که این سخن به گوش عمر رسید در خطبه‌ای آن‌ها را تهدید به مرگ کرد تا دست از کار خود بردارند.

ابن ابی‌الحدید در جای دیگر از سخنان‌ش می‌نویسد: بعداً طلحه و زبیر در صف ستایش‌کنندگان عمر قرار گرفتند چرا که پیشگامان مهاجر و انصار را بر دیگران برتری بخشیده بود (و سهم بیشتری از بیت‌المال برای آن‌ها قائل شده بود).

از سوی دیگر عمر تأکید کرده بود که قریش و مهاجران سابقه‌دار اسلام، از مدینه مطلقاً خارج نشوند، زیرا معتقد بود اگر بیرون روند گروه‌هایی اطراف آن‌ها را می‌گیرند و اموال زیادی به دست می‌آورند؛ هم به سوی خوشگذرانی پیش می‌روند و هم به فکر زمامداری و تجزیه‌طلبی خواهند افتاد. او در برابر اعتراض‌هایی که از گوشه‌وکنار به این امر شد در خطبه‌ای باصراحت اعلام کرد که این سیاست قطعی من است.

طبری - طبق نقل ابن ابی‌الحدید - می‌گوید: این کار عمر، قریش را سخت رنجیده‌خاطر ساخت، حتی هنگامی که از عمر درخواست کردند به آن‌ها اجازه دهد در جنگ‌های اسلامی شرکت کنند به آن‌ها گفت: بدترین چیزی که برای این امت از آن می‌ترسم این است که شما - قریش - در بلاد اسلامی پخش شوید؛ برای شما همین بس که در غزوات رسول خدا شرکت کردید و نیازی به بیشتر از این نیست.

ولی هنگامی که عثمان به خلافت رسید ورق برگشت. قریش را آزاد گذاشت و آن‌ها به شهرهای مختلف سفر کردند و به جمع‌آوری مال و ثروت پرداختند و این اولین فتنه در اسلام و در میان تودهٔ مردم بود.

ابن ابی‌الحدید می‌افزاید: متأسفانه عمر رأی هوشمندانهٔ خود را در محدود

ساختن قریش، بعد از ضربت خوردن به وسیله «ابولؤلؤ» نقض کرد (زیرا طلحه و زبیر و مانند آن‌ها را به شورای شش نفری خود راه داد که مفهومی شایستگی همه آن‌ها برای خلافت بود). سپس می‌افزاید: این سبب هر فتنه‌ای بود که در میان مسلمین واقع شد و تا دامنه قیامت واقع می‌شود.^۱

با توجه به این سابقه تاریخی روشن می‌شود که چرا طلحه و زبیر از خلافت علی علیه السلام ناراحت شدند در حالی که بیشترین تلاش را برای تحریک مردم به کشتن عثمان داشتند به گمان این که بعد از عثمان نوبت به طلحه می‌رسد و هنگامی که علی علیه السلام پست و مقامی به آن‌ها نداد (زیرا می‌دانست مقدمه تجزیه کشور اسلام می‌شود) بلکه عطای نامساوی آن‌ها را از بیت‌المال قطع کرد و مطابق روش پیامبر صلی الله علیه و آله مساوات در میان مسلمین برقرار ساخت، بر آن حضرت شوریدند و با دستیاری عایشه، ام‌المؤمنین، آتش جنگ جمل را برافروختند و پس از شکست جمل و کشته شدن آن دو، طرفدارانشان آتش جنگ صفین را شعله‌ور ساختند و سرانجام بنی‌امیه را بر جهان اسلام حاکم ساختند و بعد از آن بنی‌مروان روی کار آمدند و آن فسادهای عظیم را در جهان اسلام برپا ساختند. از این جا روشن می‌شود که مشکل طلحه و زبیر تنها مشکل عدم مشورت نبود و حتی مساوات در بیت‌المال هم مسئله‌ای فرعی بود؛ آن‌ها طمع در خلافت داشتند و این‌ها را بهانه خود قرار داده بودند.

بحمدالله این شرح از سوی گروه‌های مختلف مورد استقبال قرار گرفته و به‌عنوان بهترین کتاب سال ۱۳۸۲ شناخته شده و امیدواریم به لطف او به‌عنوان فصل نوینی در میان شروح نهج‌البلاغه جای شایسته خود را بگشاید.

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۶؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱-۱۳.

در این جا لازم است تأسف خود را به دلیل از دست دادن یکی از همکاران عزیزمان، فاضل ارجمند و متتبع، مرحوم مبرور حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ ابراهیم بهادری (قدس سره) را ابراز کنیم. او مردی سخت کوش، منظم، مخلص، باتقوا و محقق بود و بر روی بیش از بیست کتاب از کتب بزرگان پیشین تحقیق کرد و یادداشت های گران قیمتی بر آنها نگاشت؛ روحش قرین رحمت ایزدی و پاداشش نزد خداوند غفور و رحیم افزون باد.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱